

چهل گفتار

درباره

سالگردهای تاریخی

یادبود دانشمندان معاصر

تاریخ و فرهنگ ایران

از

دکتر عسکری صدیق

استاد ممتاز دانشگاه تهران

از انتشارات کتابفروشی دهخدا
خیابان شاهرضا - روبروی دانشگاه تهران

از اعتبارات
کتابفروشی دهخدا

چهل تفنار

از

دکتر عیسی حسینی

مجموعه

و یادنامه

۳

۴

۱۹

سال

بها

چهل گفتار

درباره

سالگرد های تاریخی
یادبود و انشمن دان معاصر
تاریخ و فرهنگ ایران

از

دکتر عسکری صدیق

استاد ممتاز دانشگاه تهران

از انتشارات کتابفروشی دهخدا

مرداد ماه ۱۳۵۲



چاپ این کتاب در دوهزار نسخه در مرداد ماه ۱۳۵۲ در چاپخانه دانشگاه تهران

خاتمه پذیرفت

حق طبع محفوظ است

فہرست نامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۵	۷	تحفہ	تخمہ
۱۷	۱	در	رد
۳۳	۱۷	آقایان	آقای
۳۳	۱۷	مرحومان و	مرحومان
۷۸	۱۴	Tha	The
	۱۷-۱۴	persian	Persian
	۲۰	persia	Persia
۷۹	۱۱	mutanabbi	Mutanabbi
۸۹	۱۷	بود	او بود
۹۰	آخر	Massighon	Massignon
۲۵۷	۴	vpham	Upham
۲۵۹	حاشیہ	Rochyle	Eschyle
		Myson	Myron
۲۶۳	۱۵	ماوراءالنہر	ماوراءالنہر
۲۷۰	۸	»	»
۳۲۷	۸	کند	کنند

19	۷	generaions	generations
38	۱۴	whob	whole
39	۱۴	Haying	Having
40	۴	lyimg	lying
53	۱۶	became	become

فهرست مندرجات*

صفحه

الف	فهرست کتاب
ز	دیاچه

بخش اول : سالگردهای تاریخی

۱	تأسیس حکومت ملی (۱۴ مرداد ۱۲۸۵) - ۱۴ مرداد ۱۳۴۶ رادیو ایران
۴	درگذشت رضاشاه کبیر (۴ مرداد ۱۳۲۳) - ۴ مرداد ۱۳۴۵ رادیو ایران
۷	۱۵ بهمن ۱۳۲۷ - ۱۷ بهمن ۱۳۴۵ - مجلس سنا میلاد شاهنشاه آریامهر (۴ آبان ۱۲۹۸) - ۳ آبان ۱۳۴۶ - جلسه
۱۰	مشترك مجلسین بمناسبت تاجگذاری
۱۶	۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - ۲۸ مرداد ۱۳۴۷ - رادیو ایران
۲۲	نجات آذر بایجان (۲۱ آذر ۱۳۲۵) - ۲۰ آذر ۱۳۵۰ - باشگاه افسران تأسیس دانشگاه تهران (بمناسبت تأسیس شورای دانشگاه دره ۲ اسفند
۲۸	۱۳۱۳) - ۲۵ اسفند ۱۳۵۰ - دانشگاه تهران (تالار کتابخانه مرکزی)

* در این فهرست تاریخ سخنرانی پس از عنوان (خارج از هلالین) و محل سخنرانی پس از تاریخ قید شده است.

بخش دوم : یادبود دانشمندان معاصر

صفحه

	پروفسور نیکلسن - ۲۱ آبان ۱۳۲۴ - دانشگاه تهران (تالار دانش سرای
۴۳	عالی - نگارستان)
۴۹	حسین علاء - اول شهریور ۱۳۴۳ - تالار موزه ایران باستان
	میرزا عبدالعظیم خان قریب - تیرماه ۱۳۴۵ - مقاله در شماره
۵۶	مخصوص مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران
	سعید نفیسی - بهمن ماه ۱۳۴۵ - مقاله در شماره مخصوص مجله دانشکده
۶۰	ادبیات دانشگاه تهران
۶۳	علیمحمد فره‌وشی - ۲۴ آذر ۱۳۴۷ دبیرستان فیروز بهرام
۶۷	ابراهیم پور داود - ۲۹ دی ۱۳۴۷ - دانشگاه تهران - دانشکده ادبیات
۷۳	پروفسور آربری - ۲۹ آذر ۱۳۴۸ - » » » »
۸۲	سید حسن تقی زاده - ۱۸ اسفند ۱۳۴۸ - تالار انجمن آثار ملی
	بدیع الزمان فروزانفر - ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۹ - دانشگاه تهران -
۹۳	دانشکده ادبیات
۹۷	دکتر محمد معین - ۲۱ تیر ۱۳۵۰ - دانشگاه تهران دانشکده ادبیات
۱۰۳	دکتر صادق رضا زاده شفق - ۱۳ مهر ۱۳۵۰ » » »
	محمد علی فروغی (ذکاءالملک) - ۷ آذر ۱۳۵۰ - دانشگاه تهران
۱۱۱	(تالار کتابخانه مرکزی)
۱۱۹	علی اکبر داور - ۲۱ بهمن ۱۳۵۰

بخش سوم : تاریخ و فرهنگ ایران

صفحه

- روش علمی در آموزش و پرورش - ۲۷ دی ۱۳۱۳ - دانشگاه
تهران - دانشکده معقول و منقول (دربدرسه عالی سپهسالار)
۱۳۳
- ملیت و تأثیر آن در فرهنگ ایران (نقل از فرانسه بفارسی) -
۲۶ اسفند ۱۳۱۳ - مجمع آلیانس فرانسه
۱۴۸
- از آموزشگاه چه میخواستیم؟ - ۲۸ بهمن ۱۳۱۷ - تالار دارالفنون
فردوسی، شرح حال و شخصیت و آثار او - (نقل از انگلیسی
بفارسی) - ۱۱ آذر ۱۳۲۴ - انجمن فرهنگی ایران و انگلیس
۱۷۷
- اصلاحات فرهنگی را از کجا باید شروع کرد - اسفند ۱۳۲۷
مجاهد اطلاعات ماهانه
۱۹۲
- خاطراتی از نخستین سفر هند - ۳ بهمن ۱۳۲۸ - دانشگاه تهران
(تالار دانشسرای عالی - نگارستان)
۲۰۳
- مشهودات چهل ساله در فرهنگ - ۸ دی ۱۳۳۷ - باشگاه مهرگان
(جامعه لیسانسیه های دانشسرای عالی)
۲۱۷
- سازندگان واقعی ملت - ۱۳۴۱ ه - انجمن فلسفه و علوم انسانی
(یونسکو) - دانشگاه تهران - دانشکده ادبیات
۲۳۶
- نکاتی چند از خدمات ایران به پیشرفت فرهنگ و تمدن بشر
۲۸ آذر ۱۳۴۱ - دانشکده افسری
۲۵۳
- تربیت دینی و اخلاقی و وظایف پدر و مادر - ۲۸ اردیبهشت
۱۳۴۳ - رادیو ایران
۲۷۲

- نقش دانشگاه تهران در تحولات ایران - ۳۱ خرداد ۱۳۴۰
 ۲۸۶ دانشگاه تهران - باغ دانشگاه
- آرامگاه غزالی - مهر ۱۳۴۷ - رساله‌ای برای انجمن آثار ملی
 ۲۹۴ زردشت و تأثیر او در ادیان مهم عالم - آبان ۱۳۴۷
- ۳۰۳ برای جشن فرهنگ و هنر
- اهمیت مقام آموزگار و لزوم تربیت معلم - ۲۳ خرداد ۱۳۴۹
 ۳۱۳ باشگاه معلمان در حضور علیاحضرت شهبانوی ایران
- فلسفه منطقه‌ای کردن آموزش و پرورش - ۳ مرداد ۱۳۴۹
 ۳۱۹ انستیتوی آموزش برنامه ریزی و مدیریت
- نقش ایران در تجدید حیات اروپا (رنسانس) - ۷ اردیبهشت
 ۳۳۴ ۱۳۵۰ - دانشگاه اصفهان
- یکی از مقاصد جشن ۲۵۰۰ ساله - ۲۸ شهریور ۱۳۵۰ - تالار موزه
 ۳۵۷ ایران باستان
- تربیت و تعلیم در ایران هخامنشی - ۳۰ شهریور ۱۳۵۰
 ۳۶۲ تالار موزه ایران باستان
- مقام و وضع زبان فارسی و آموزندگان آن - ۳۰ آبان ۱۳۵۰
 ۳۷۵ سمینار وزارت علوم و آموزش عالی
- انگیزه حقیقی گوشش معلم - ۱۵ بهمن ۱۳۵۰ - دانشگاه تهران
 ۳۸۴ (تالار کتابخانه مرکزی)

* * *

بزبان فرانسه و انگلیسی

- درگذشت پرفسور ادوارد براون - ۱۷ ژانویه ۱۹۲۶ - تالار گراندد
 1 هتل تهران
- فردوسی ، شرح حال و شخصیت و آثار او - دوم دسامبر ۱۹۴۵ - انجمن
 8 فرهنگی ایران و انگلیس - تهران

بنام پروردگار دانا و توانا

از زمانی که در اروپا به تحصیل یا تعلیم مشغول بودم تا تقریباً بیست سال پیش هروقت از من دعوت به سخنرانی میشد پس از ریختن طرح و احیاناً فراهم آوردن آمار، مطالب را بدون تکلف بزبانی ساده و طبیعی بیان میکردم و در حین صحبت و موقع لزوم بطرح مراجعه مینمودم.

اتخاذ این ترتیب از آن جهت بود که به عقیده من گوینده باید چشم در چشم شنونده داشته باشد و با او ارتباط روحی برقرار سازد تا کلامش در او مؤثر واقع شود و در دل و ذهن او جای گیرد.

در بسیاری از مجالس سخنرانی در پایان جلسه تقاضا میشد که متن گفتار برشته تحریر درآید تا در مجله یا روزنامه منتشر شود. در این صورت این سؤال پیش آمد که اگر بناست پس از سخنرانی متن آن نوشته شود چرا قبلاً بسلک تحریر کشیده نشود؟

موقعی که مجلس سنا تأسیس شد و نگارنده بنماینده گی مردم تهران مفتخر گردید مشاهده شد که رئیس مجلس (شادروان تقی زاده که نطقهای آتشین و ارتجالی او در صدر مشروطیت ارکان استبداد را بلرزه درمی آورد) خطابۀ خود را مینوشت و میخواند و بدوستان خود هم توصیه میکرد که متن نطق را از پیش تهیه کنند تا اثری از آن باقی بماند ولی نوشتن خطابه مانع نخواهد بود که ناطق از خارج مطالب خود را بیان کند.

به پیروی از این توصیه عده ای از سخنرانیهائی که از آن پس ایراد شد بصورت مکتوب بود و بعضی از آنها هم بطبع رسید.

اسسال که در آستانه هشتادمین سال عمر قرار گرفته‌ام فرزند کهنترم انوشیروان پافشاری کرد که متن سخنرانیها و مقالات پراکنده جمع و یکجا منتشر شود . چون شماره آنها از ۱۸۰ تجاوز می‌کرد و فرصت مراجعه بتمام آنها موجود نبود ، از میان آنها چهل گفتار بزبان فارسی و پنج گفتار به زبان فرانسه و انگلیسی که بنظر سودمندتر بود برگزیدم تا در یک مجلد چاپ و منتشر شود .

در گردآوری متن‌ها فرزند مہترم خسرو کمک کرد و مجموع آنها طبقه‌بندی و در اختیار آقای محمود عظیمی لیسانسیه دانشسرای عالی و مدیر کتابفروشی دهخدا قرار داده شد و بلطف آقای دکتر بهرام فره‌وشی استاد و سرپرست مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران بزیور طبع آراسته گردید و اینک تقدیم خوانندگان گرامی میشود .
اگر این گفتارها برای آموزندگان میهن پرست و جوانان فرهنگ دوست و مردمان فضیلت پرور مفید واقع شود منظور اصلی حاصل شده و از توفیقی که در جمع‌آوری و انتخاب و طبقه بندی و طبع آنها نصیب گردیده همواره ایزد یکتا را سپاسگزار خواهد بود .

لویزان- ۱۷ مرداد ۱۳۵۲

عیسی صدیق

- روابط فرهنگی ایران با مغرب زمین - • ژوئن ۱۹۴۷ - انجمن ایران
لندن
29
- پاره‌ای از خصائل پرفسور ادوارد براون
(بمناسبت صدمین سال تولد او) - ۱۵ فوریه ۱۹۶۲ - دانشگاه کیمبریج
47
- پمبروک کالج
پرفسور پوپ - ۱۹۷۲ - بیاد او (جلد ۱۷ کتاب بررسی هنر
ایران)
53

بخش نخست

سالگردهای تاریخی

تأسیس حکومت ملی

(۱۴ مرداد ۱۲۸۵)

روز جشن مشروطیت و تأسیس حکومت ملی از ایام تاریخی و از اعیاد بزرگ ملی ما است زیرا بیاد می‌آورد مبارزات پی‌گیر و فداکاریهای شگفت‌انگیز جمعی از آزادیخواهان و روشنفکران برجسته ایران را در ۶۲ سال پیش، برای نجات مملکت از ورطه هلاکت و استبداد و تلاش و کوشش میهن‌پرستان از جان گذشته در سوق دادن کشور بطرف آزادی و حکومت ملی و شخصیت فردی و ترقی و تعالی.

پس از شکست ایران از روسیه تزاری و گردن نهادن بمعاهده خفت‌بار ترکمانچای در ۱۲۴۳ قمری اگر در ۱۳۲۴ قمری که مطابق است با ۱۲۸۰ خورشیدی انقلاب مشروطه بوقوع نمی‌پیوست و زمام امور کشور از دست عده‌ای نادان و فاسد گرفته نمی‌شد معلوم نیست مملکت ما امروز در چه حال بود.

شصت و دو سال پیش در اثر جور و تعدی مأمورین دولت نسبت بضعفاء و سستی و زبونی دولت در مقابل گردن‌کشان و تسلط نیروهای بیگانه و مداخله آنها در کلیه امور داخلی کشور مردم بستوه آمدند و به پیشوائی روحانیان بزرگی چون میرسید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی و واعظان فصیح و بانفوذی چون سید جمال‌الدین اصفهانی و ملک‌المکملین و حاج میرزا محمد همدانی اهالی تهران قیام کردند و علم‌طغیان برافراشتند تا بالاخره در چنین روزی بسال ۱۲۸۵ شمسی مظفرالدین‌شاه قاجار فرمان مشروطیت را صادر و مجلس شورای ملی را تأسیس کرد. قانون اساسی مملکت که حقوق و اختیارات ملت و دولت و ارکان اصلی کشور را معین میکند توسط آن مجلس در ۵ ماده تهیه و تصویب شد و در ۹ دیماه ۱۲۸۵ بصرحه مظفرالدین‌شاه رسید. متمم قانون اساسی هم در ۱۰۷ ماده توسط همان مجلس

تدوین و تصویب و در ۱۵ مهر ۱۲۸۶ توشیح شد .

متأسفانه پیش از آنکه دوره اول قانون گذاری پایان رسد ایادی بیگانه و عوامل استبداد دست بدست داده اساس مشروطه را برچیدند و عده ای از بهترین فرزندان این آب و خاک را بجرم آزادی خواهی و مشروطه طلبی بهلاکت رساندند و سیزده ماه تمام طول کشید تا عوامل مذکور بدست دلاورانی چون ستارخان و باقرخان و سردار اسعد بختیاری سرکوب شدند و بساط مشروطه از نو بپا گشت . دومین دوره مجلس که در ۱۲۸۸ شمسی منعقد شد با کمال جدیت و علاقه و ایمان شروع به اصلاح امور مملکت کرد ولی دو سال بعد مجدداً بدست عوامل مرتجع و ایادی بیگانه تعطیل گردید .

جنگ جهانی اول و نقض بیطرفی ایران از طرف دول متخاصم و درگیری جنگ بین آنها در ایران از ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۷ اوضاع مملکت را چنان وخیم کرد که ادامه حیات غیر میسر می نمود . در چنین وضعی خداوند تفضل فرمود و ستاره اقبال ایران با ظهور رضاشاه کبیر در ۳ اسفند ۱۲۹۹ طلوع کرد و در اثر دلاوری آن مرد بزرگ امنیت و آرامش بوجود آمد و قدرت دولت همه جا پرتو افکند و پی ریزی ایران نوین آغاز شد و قانون اساسی که تا آن زمان فقط بر روی کاغذ بود بموقع اجرا درآمد و ادوار مجلس شورای ملی یکی بعد از دیگری مرتباً تشکیل شد و هم اکنون ما سرگرم انجام انتخابات دوره بیست و دوم آن مجلس هستیم .

مجلس سنا که یکی از مهمترین ارکان مشروطیت است و در قانون اساسی منظور گردیده ولی از تأسیس آن خودداری شده بود در ۱۳۲۸ شمسی بفرمان شاهنشاه آریامهر طبق قانون بوجود آمد و باین ترتیب قوه مقننه تکمیل شد و بر استحکام مبانی مشروطه افزوده گشت و سازمانهای کشور نضج گرفت و ثبات در دولتها حاصل شد .

از ۱۳۴۱ باین طرف منشورهای انقلاب سفید که همگی از آن اطلاع دارید بامانت و بردباری و پختگی بموقع اجرا درآمد و عدالت اجتماعی پی ریزی شد بطوری

که اکنون هر قانونی که وضع میشود برای بهره‌مندی اکثریت مردم ایران است و ترقیات سریع و تحولات شگرفی که در این مدت کوتاه نصیب هموطنان ما شده و مقام و حیثیت بانوان و دهقانان و کارگران بالا رفته نتیجه تکمیل نهضت مشروطیت است که بدست شهريار خردمند و مهربان و دل‌آگاه ما صورت گرفته است.

باش تا از همت والای شه این ملک را امن و آبادی دو صد چندان به از اکنون شود
باش کز فرش درخت دانش و فرهنگ را هر زمانی بیخ و شاخ و برگ و برافزون شود

درگذشت رضاشاه کبیر

بیست و سه سال قبل چنین روزی رضاشاه کبیر سردودمان پهلوی، بنیان گذار ایران نوین و یکی از اعظم سلاطین ایران، در غربت، در افریقای جنوبی، هزاران فرسنگ دور از میهن عزیز چشم از جهان فرو بست و بعالم عقبی شتافت و ملت را غرق ماتم و اندوه ساخت و تمام وطن پرستان با تأثر بی پایان بر رحلت او افسوس خوردند و دریغ

نه آن دریغ که هرگز بدر رود از دل نه آن حدیث که هرگز برون نشود از یاد

زیرا شخصی را از دست داده بودند که بکالبد ایران روح تازه دمیده بود و در اثر فداکاری و جان بازی و قدرت جبلی مملکت را از حال قرون وسطائی و ملوک الطوائفی وارد عصر جدید نموده بود یعنی آن کاری که در اروپا بمدت دویست سال انجام شده بود در نتیجه اراده قوی و وطن پرستی شدید و تدبیر آن شاهنشاه، در ایران ظرف بیست سال صورت پذیرفت بنابراین بحکم حق شناسی در چنین روزی باید خدمات بزرگ آن رادمرد را بیاد آورد و بروح پرفتوح او درود فرستاد و از وزارت اطلاعات که این برنامه را ترتیب داده تشکر کرد.

بدیهی است که یادآوری خدمات آن مرد بزرگ و حتی ذکر فهرستی از آن خدمات در این برنامه که بحکم ضرورت کوتاه و مختصر است میسر نیست بنابراین در حدود چند دقیقه که بدین کار تخصیص یافته من سعی میکنم پاره ای از مهمترین سجایای رضاشاه را در اینجا بطور موجز بعرض شنوندگان گرامی برسانم.

نخستین سجیه بزرگ رضاشاه کبیر شجاعت و دلیری بود که در تمام اقدامات اساسی و شگفت آور او ظاهر و ساطع بود. در اثر شجاعت بود که روز سوم اسفند ۱۲۹۱ با عده قلیلی نظامی از قزوین به تهران آمد و بساط حکومت محضراً قاجاریه را برچید

و با اینکه هیچگونه وسیله‌ای در اختیار نداشت ارتشی بوجود آورد که در مدت کوتاه امنیت و قدرت دولت را در اقصی نقاط کشور برقرار کرد و زمینه را برای اصلاحات اساسی آماده ساخت. در سرکوبی گردن‌کشان و متجاسرین گیلان و فارس و آذربایجان و مازندران و خوزستان هر جا لازم شد شخصاً در پیشاپیش نیروی اعزامی بکارزار رفت و بدون اعتنا بخطر غائله‌ها را رفع کرد و فتنه‌ها را خواباند و ایالات ایران را بمرکز پیوست و همه را تابع دولت نمود.

دومین صفت بارز او اراده قوی بود که پیوسته اثراتش همه‌جا بظهور میرسید. در هر موضوع پس از مطالعه همین که تصمیم میگرفت آنرا بموقع اجرا میگذاشت و هیچ رادعی ممکن نبود او را از عملی ساختن نیت خویش باز دارد. تمام اصلاحات بزرگی که بعمل آورد مانند انحلال قزاقخانه و ژاندارمری و اخراج افسران بیگانه و ایجاد ارتش متحدالشکل و برقراری نظام وظیفه و انحلال دادگستری و تجدید سازمان آن و الغاء حق قضاوت کنسولها و ساختن راه آهن سرتاسری و تأسیس بانک سپه و بانک ملی و بانک کشاورزی و بانک رهنی و متحدالشکل کردن لباس خلق و الغاء امتیاز نشر اسکناس و تأسیس ثبت اسناد و املاک و ایجاد مدارس دخترانه و تشکیل نیروی دریائی و هوائی و الغاء امتیاز نفت جنوب و تأسیس دانشگاه و رفع حجاب از زنان و تأسیس کارخانه‌های قند سازی و ابریشم و نساجی و دخانیات و نظیر این اقدامات اگر اراده آهنین رضاشاه کبیر نبود ممکن نبود موانع بزرگ و دشوار بسرعت برطرف شود و آن اصلاحات مهم صورت خارجی پیدا کند.

سومین خصلت رضاشاه کبیر تمایل شدید او بود بکار و عمل و فعالیت و احتراز از تظاهر و حرافی در مقابل سستی و زبونی و بی‌قیدی و لاابالی‌گری و پرگوئی که قبل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در این مملکت چون بلای مزن و مهلک وجود داشت. رضاشاه بی‌نهایت جدی و فعال و مرد عمل و وقت‌شناس بود. دائماً کار میکرد و زحمت میکشید و برنامه خود را در کلمه «کار» ملخص میکرد. آن هم کار بانظم و ترتیب بدون اتلاف یکدقیقه از وقت. هیچ گاه نطق او از چند سطر تجاوز نمیکرد و در هیچ

موقع بحاشیه نمی پرداخت و دیگران را هم از تظاهر برحذر میساخت.

چهارمین سجیه بزرگ او وطن پرستی بود بحدا علی. تمام فداکاریهایی که میکرد در اثر عشق سوزانی بود که بمرزوبوم خود داشت. تمام اقداماتی که میکرد بمنظور عظمت و افتخار ایران بود. تمام همتش در سیاست خارجی صرف بالا بردن حیثیت و آبروی کشور بود. کمترین سوءادب و جسارت را نسبت بوطن خود تحمل نمیکرد و بیدرنک و بدون ملاحظه سیاست میکرد. تمام عواملی را که بوحدت ملی کمک میکند از قبیل زبان رسمی و شعائر ملی و آداب و رسوم ایرانی و لباس و تعطیلات رسمی در تمام مدت زمامداری خود بحدا علی تقویت کرد. همین حس وطن پرستی شدید بود که او را فریفته فردوسی کرده بود و باعث شد که هزارمین سال تولد او را باشکوه و جلال جشن بگیرد و کنگره بین المللی او را در تهران برپا سازد و بساختن آرامگاه ابدی او در طوس کمک کند و شخصاً آنرا افتتاح کند. در مهر ماه ۱۳۱۳ که در حضور خاورشناسان و دانشمندان جهان و نمایندگان دول معظم آرامگاه فردوسی را گشود چنان وجد و اشتیاق از خود نشان داد که گوئی وجودش منبسط شده و پیروزی بزرگ نصیبش گردیده است. نسبت به تعمیر و مرمت و حفظ آثار و ابنیه تاریخی و احیای صنایع ملی ذره ای فروگذار نکرد. در مهر ماه ۱۳۲۰ هم که در اثر همین وطن پرستی مجبور شد میهن خود را ترك کند در بندرعباس مشتی خاك از زمین برداشت و چون یادبود نفیس و تربت مقدسی باخود بافریقا برد و تا آخرین دقایق حیات آنرا می بوئید و میبوسید. آنچه اکنون مایه تسکین ضمیر و ترضیه خاطر است اینست که شاهنشاه آریامهر خصائل پدر را بارث برده و با فداکاری مداوم و زحمات شبانه روزی برشالوده ای که رضاشاه کبیر پی ریزی کرد مشغول ساختن ایرانی است که در آن اکثریت مردم از مواهب زندگانی برخوردار باشند و کشور روز بروز آبادتر و نیرومندتر و سرافرازتر شود.

مضاجع پدران غریق باد برحمت	که چون تو عاقل و هشیار پرورند بنین را
نگاه دار و معینت خدای باد که هرگز	به از خدای نبینی نگاه دار و معین را

۱۵ بهمن ۱۳۲۷

سی و سه سال قبل چنین روزی در اراضی جلالیه که یک کیلومتر در خارج از شهر بود رضاشاه کبیر بنلاد ساختمان دانشگاه تهران را در زیر پلکان دانشکده پزشکی در حضور هیئت دولت و زعمای ملت و فحول استادان در دل خاک نهاد و بناهای دانشگاه از آن به بعد آغاز شد و هر سال بمناسبت این واقعه تاریخی جشن فرهنگ در روز ۱۵ بهمن صورت می‌گرفت. تا زمانی که ساختمانها با تمام نرسیده بود مراسم جشن در تالار دانش‌سرای عالی در نگارستان انجام میشد و همین که عمارت دانشکده حقوق پایان یافت در تالار آنجا برگزار میشد.

شاهنشاه آریامهر از بدو سلطنت عنایت خاصی بتوسعه و تکمیل دانشگاه تهران مبذول می‌فرمودند چنانکه از عطیه همایونی باستدعای خود بنده اعتبار لازم برای خرید اراضی واقع در مغرب دانشگاه تأمین میشد که اکنون بخش اداری دانشگاه در آنجا متمرکز است. الطاف همایونی بحدی زیاد بود که علی‌رغم جنگ جهانی و تحریکات اجانب و فتنه‌انگیزی حزب غیر ایرانی، در شش سال اول سلطنت عده دانشجو از دو هزار نفر در ۱۳۲۰ به شش هزار نفر در ۱۳۲۷ رسید.

در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ که شاهنشاه برای جشن تأسیس دانشگاه و اعطای دانشنامه‌ها و دیپلم‌ها به دانشکده حقوق تشریف فرما شدند در آستانه دانشکده عنصری پلید و بدگهر بتحریک اجانب و به بهانه عکس برداری از دو متر فاصله نسبت بذات شاهانه سوء قصد کرد و با اینکه بدون حائل این حرکت خائنانه را انجام داد و کلاه نظامی را با سه گلوله سوراخ کرد و با گلوله چهارم و پنجم جراحتی بر صورت و شانیه شاهنشاه وارد ساخت به تفضل الهی خطری متوجه وجود مبارك نشد و بعنایت ربانی مظهر استقلال و هستی کشور محفوظ و محروس ماند.

در ۱۳۲۹ در حضور همایونی در کاخ مرمر که نمایندگان سنا جمع بودند وقتی صحبت از واقعه مذکور بمیان آمد هریک از سناتورها نظر خود را نسبت باین سانحه ابراز داشتند . وقتی نوبت به بنده رسید عرض کردم که خداوند شاهنشاه را از خطر مسلم نگاهداری کرد تا به کشور خود خدمات فوق العاده بفرمایند .

اکنون ملاحظه میفرمائید که ظرف بیست و یک سال در نتیجه زحمات مستمر شبانه روزی شاهنشاه ثبات بی نظیری در مملکت بوجود آمده، امنیت در اقصی نقاط کشور حکمفرماست و تحولات عظیمی در شئون مملکت بوقوع پیوسته که سطح زندگانی عمومی را بالا برده و چهره شهرها و روستاها را عوض کرده است . سدهای بزرگ بر کرج و سفیدرود و دز و لتیان ساخته شده . راه آهن به تبریز و مشهد و اصفهان و معادن بافق و کرمان متصل شده . شاهراهها آسفالت شده . ۲۰ فرودگاه بین المللی و داخلی ایجاد شده است . املاک پهلوی و خالصه جات دولتی بین کشاورزان تقسیم شده . انقلاب شاه و مردم انجام یافته . اصلاحات ارضی صورت گرفته و دهقانان دارای زمین شده اند . کارگران در منافع کارخانه ها سهیم شده اند . جنگلها و چراگاهها و آبها ملی شده است . بانوان در حقوق سیاسی با مردان مساوی شده اند . سپاهیان سه گانه انقلاب دانش و تندرستی و درس زندگی جدید را بداهتیان آموخته اند . موجبات عدالت را بوسیله خانه های انصاف در روستاها و شوراها و داوری در شهرها تسهیل کرده اند . نسبت به صنعتی کردن کشور و تأسیس کارخانه ذوب آهن و پتروشیمی و توسعه فوق العاده صنایع نفت توجه خاصی مبذول شده و متجاوز از صد هزار کارخانه کوچک و بزرگ بوجود آورده اند . تمام شهرها با نیروی برق روشن و بالوله کشی دارای آب مشروب سالم شده اند . در ۳۲ هزار دهکده با مالاریا مبارزه شده . هزار بیمارستان و درمانگاه و زایشگاه ایجاد کرده اند . شش دانشگاه جدید و ۱/۸۰ دیرستان تازه و دوازده هزار دبستان نو بوجود آورده اند .

برای درك عظمت این همه اقدامات و اصلاحات باید هر یک از آنها تشریح

شود که ساعت‌ها وقت لازم دارد و درخور این مجلس نیست . درباره یکی از آنها یعنی سپاه‌دانش هفته گذشته بمناسبت سالروز ششم بهمن نکات و آماری در اینجا بعرض نمایندگان محترم سنا رساندم و امروز بذکر فهرست مذکور اکتفا میکنم و بزبان شاعر معاصر (ابراهیم صهبا) عرض میکنم

هزار شکر بدرگاه کردگار بزرگ
که کرده قسمت این ملک افتخار بزرگ
نصیب ملت ما گشته شهریار بزرگ

بود خدای جهانش همیشه پشت و پناه
که هست نیمه بهمن بر این عقیده گواه

شهی که جانب خلق خدا نگهدارد
خداش در همه حال از بلا نگهدارد
فرشته‌اش بدو دست دعا نگهدارد

وجود او همه لطف و عنایت و مهرباست
که نام شاه جوان بخت آریا مهر است

میلاذ شاهنشاه آریامهر

تشکیل این جلسه مشترك در روزهای خجسته تاجگذاری برای سپاسگزاری از خدمات پراج و فداکاریهای بزرگ شاهنشاه آریامهر است در طی ۲۶ سال و اندی سلطنت پرخیر و برکت و تقدیم شکر و سپاس ملت ایران به پیشگاه همایونش زیرا چنانکه عارف ربانی جلالالدین مولوی فرموده

شکر نعمت نعمت افزون کند صد هزاران گل زخاری سرزند

بهمین مناسبت به بنده اجازه فرموده‌اند از پشت این کرسی خطابه چند کلمه در باب خدماتی که در زمینه فرهنگ انجام شده بعرض نمایندگان معظم و ملت شریف ایران برسانم.

وقتی که برای این صحبت معین شده بسیار محدود است و مطالبی که باید

عرضه شود بسیار مشروح بنابراین

گر بهر موئی زبانی با شدم شکر یک نعمت نگویم از هزار

و بناچار باید بایجاز و اختصار بپردازم.

نمایندگان محترم استحضار دارند که شاهنشاه هنگامی زمام سلطنت را بدست گرفتند که کشور ما از طرف قوای متفقین اشغال گردیده سپاه مملکت متفرق شده همه جا هرج و مرج و آشفتگی حکمفرما بود و مردم بحدی مضطرب و نگران بودند که کمتر کسی در فکر توسعه فرهنگ بود معذالک در همان اوقات پرنسج و ملال که از تاریکترین ایام تاریخ ایران بود شاهنشاه پیوسته در فکر تعلیم و تربیت کودکان و جوانان و آسایش فرهنگیان بودند. خود بنده که در سلطنت شهریار معظم در نخستین دولت و پنج دولت دیگر در زمان جنگ و بعد از آن افتخار خدمتگزاری فرهنگ را داشتم شاهد و ناظر توجه و عنایت خاص و رافت

و عطوفت رئيس مملكت بودم و هر وقت حضور همايوني شريفاب ميشدم اوامر مؤكد نسبت بتوسعه فرهنگ و تأمين رفاه معلمين صادر و بعد با دستورهاي كه بوزراي ديگر مرحمت ميفرمودند بنده قادر بانجام اوامر ميگرديدم.

در اوقاتي كه هزاران مشكل ميبايست حل شود - امنيت مملكت حفظ و از تجاوزات بحقوق مردم و بيرون بردن خواربار و ايجاد قحطى و غلاو از مداخله در امور داخلي و تحريكات و فتنه انگيزيهاي ستون پنجم بيگانه جلوگيري بعمل آيد با امراض واگير چون تيفوس و تب راجعه كه از آثار شوم هجوم بايران بسود مبارزه شود - هراس و نگراني مردم برطرف گردد - راهها باز نگاهداشته شود تا بشهرها آذوقه برسد - ادارات دولتي و مؤسسات عمومي بادامه وظائف خويش وادار شوند و چرخهاي مملكت براه افتد در همان اوقات شاهنشاه از ۲۸۰ ميليون ريالى كه رضاشاه كبير بهنگام ترك وطن بمعظم له واگذار فرموده بودند كمك هاي عمده بفرهنگ فرمودند كه قسمتي بوسيله خود بنده بود و قسمتهاي ديگر طبق فهرستي كه در مجلس شورايملی در روز اول مهر ۱۳۲۰ باطلاع ملت ايران رسيد بعداً انجام پذيرفت.

در اين توجه فوق العاده بفرهنگ و اشتياق بتوسعه دانش انگيزه شاهنشاه چه بود؟ فلسفه اوامري كه صادر ميفرمودند اين بود كه با حفظ ميراث پراختخار گذشته اوضاع اقتصادي و اجتماعي ايران باعصر حاضروفق داده شود - آنها هم با سرعت و در صورت لزوم با توسل بطرق انقلابي تا ايران هر چه زودتر در ردیف ممالك پيشرفته درآيد و در دنيا يك کشور نمونه شناخته شود.

برای رسيدن باين هدف مقدس لازم ميدانستند كه اولاً عموم مردم با پيدا كردن سواد و رهائي از ظلمت جهل در مقابل تحول سريع آلت دست عوامل ارتجاع نشوند بلكه همگي در اين تحول كمك و ياري كنند و در ترقی و تعالى کشور شريك و سهيم شوند. ثانياً برای انجام دادن تحول، متخصص و کارشناس در هر رشته تربيت شود تا ايران حتى الامكان به متخصص خارجي احتياج نداشته باشد

با داشتن چنین فلسفه عالی‌الکنون باید فهرست‌وار نشان داد که در بسدو سلطنت یعنی در شهریور ۱۳۲۰ وضع و شماره مؤسسات فرهنگی چه بود و امروز از چه قرار است. در این فهرست ناچارم اکتفا بمؤسساتی کنم که توسط وزارت فرهنگ اداره میشود و از ذکر مؤسسات فرهنگی اختصاصی وزارت جنگ و وزارت بهداشتی و راه و شهربانی و جمعیت شیروخورشید سرخ و سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی و نظیر آنها بواسطه ضیق وقت صرف نظر کنم و از ساختمانهای دانشگاهها و دبیرستانها و دبستانها و تجلیل از بزرگان تاریخی و ساختن آرامگاه سخنوران و شهریان بزرگ چون فردوسی و ابن سینا و خیام و عطار و سعدی و نادرشاه افشار و طبع کتب و تعمیر بناهای تاریخی و تأسیس موزه‌ها و کتابخانه‌ها و انتشار هزاران جلد کتاب جدید و نظیر آنها چشم پپوشم.

در طی جنگ جهانی دوم باوجود تمام مصائب و بلیات و تضییقات از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ هر سال تقریباً یکصد مدرسه جدید در مملکت تأسیس شد و همین که قوای ییگانه در اردیبهشت ۱۳۲۵ شمال ایران را تخلیه کرد و غائله جان‌گداز آذربایجان در آذر ۱۳۲۵ رفع گردید و بحران نفت با قیام ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پایان یافت و قرارداد فروش نفت با کنسرسیوم در ۱۳۳۳ منعقد گردید و درآمد کشور رو بتزاید گذاشت هر سال مبلغ قابل توجهی بامر صریح شاهنشاه بر بودجه فرهنگ اضافه شد وعده مدارس در تمام مراحل بسرعت افزایش یافت. برای درك این افزایش هیچ وسیله‌ای بهتر از ذکر آمار نیست. بنابراین باتکاء سالنامه‌های رسمی باید بطور بسیار مختصر چند رقم برای سنجش و مقایسه در اینجا معروض دارم.

در شهریور ۱۳۲۰ در تمام کشور ۲,۳۳۶ دبستان دائر بود با ۹ هزار آموزگار و ۲۸۷ هزار شاگرد و اکنون ۱۵,۱۳۵ دبستان با ۵۵ هزار آموزگار و دو میلیون و یکصد و هشتاد هزار شاگرد وجود دارد. توسعه تعلیمات متوسطه در مدت ۲۶ سال حتی از حد تناسب هم تجاوز کرد.

در شهریور ۱۳۲۰ در تمام کشور ۳۵۱ دبیرستان با ۲,۳۴۹ دبیر و ۲۸

هزار دانش‌آموز وجود داشت و اکنون در تمام کشور ۱,۵۵۴ دبیرستان با ۱۶ هزار دبیر و ۴۹۳ هزار دانش‌آموز وجود دارد.

برای تحصیلات عالیه در ۱۳۲۰ فقط دانشگاه تهران وجود داشت با ۲,۱۱۴ دانشجو و ۳۲۹ استاد و اکنون علاوه بر چند مدرسه عالی ۸ دانشگاه در تهران و تبریز و مشهد و شیراز و اصفهان و اهواز دائر است با ۲۸ هزار دانشجو و ۲,۴۱۲ استاد.

برای اینکه تأثیر فرهنگ در تحول مملکت آشکار شود باستناد آماری که سال گذشته از وزارتخانه‌ها و مؤسسات عمومی جمع‌آوری کردم و در جشن عمومی دانشگاه تهران اعلام داشتیم متجاوز از ۲۵ هزار نفر از فارغ التحصیلان دانشگاه تهران از مدیر و دبیر و مهندس و استاد و پزشک و دندان‌پزشک و دامپزشک و داروساز و پرستار و قاضی و معمار و زمین‌شناس و متخصصین دیگر بهره‌ری مستمر شاهنشاه بزرگ ما در مدارس و بیمارستانها و کارخانه‌ها و سپاهیان انقلاب و راه‌ها و وزارتخانه‌ها و سازمانها مجری نیات عالی شهریار معظم و عامل تحولات بوده‌اند مطالب و آماری که تا اینجا بعرض رسید راجع به توسعه فرهنگ بطور عادی بود در ۲۶ سال اخیر.

از ۱۳۴۱ شاهنشاه دیگر قانع به توسعه عادی فرهنگ نبودند زیرا مصمم بودند که مملکت را با سرعت زیادتر بجلو برند و عدالت اجتماعی را در سراسر کشور تحقق بخشند لذا بطرق انقلابی توسل جستند و توجه را بیشتر با کثرت مردم معطوف فرمودند که در دهات سکونت دارند و تا آن تاریخ از نعمت‌های تمدن عصر حاضر بهره‌مند نبودند. در مهر ۱۳۴۱ فرمان تأسیس سپاه دانش را صادر فرمودند که در ۶ بهمن همان سال جزو منشور انقلاب بتصویب ملت رسید. در اردیبهشت ۱۳۴۳ بابتکار شاهنشاه سپاه بهداشت برای تأمین سلامتی روستائیان و در دیماه ۱۳۴۳ سپاه ترویج و آبادانی برای عمران و نوسازی دهات بتصویب مجلسین بوجود آمد.

این سه سپاه که توسط شورای هماهنگی امور روستاها هدایت میشوند با ایمان و فداکاری و صدق و صفا باعث تحول عمیق در دهات شده روحیه دهقانان را دگرگون ساخته‌اند زیرا کشاورزانی که قبلاً از مواهب طبیعی و سائسل زندگانی امروزی محروم بودند یک مرتبه بکمک سپاهیان انقلاب دارای مدرسه و مسجد و درمانگاه و گرمابه و آب مشروب مطمئن و راه و مزرعه نمونه و نظیر آن شدند. ترقی مادی و معنوی دهقانان بحدی آشکار و حیرت‌آور شد که آوازه سپاهیان انقلاب در جهان و سازمانهای بین‌المللی طنین انداخت و موجب مباحثات گردید و روش ایران مورد استفاده و پیروی بعضی از کشورها قرار گرفت. اکنون برای اینکه میزان کار سپاهیان انقلاب تا حدی گوشزد شود اجازه می‌خواهد آخرین آمار آن را بعرض نمایندگان محترم برسانم.

تعداد کودکان و بزرگسالانی که از ۱۳۴۲ توسط سپاهیان دانش باسواد شده‌اند ۹۰۲ هزار نفر. تعداد دبستانهایی که بکمک و یاری مردم در دهات ساخته‌اند ۱۱ هزار باب.

تعداد مساجدی که با کمک مردم ساخته‌اند ۱۰۰۴۶ باب.

طول راه‌های روستائی که ساخته یا مرمت کرده‌اند ۶۵ هزار کیلومتر با ۲۶ هزار دهنه پل.

تعداد مزارع نمونه ۱۶ هزار قطعه

تعداد گرمابه‌هایی که ساخته‌اند با کمک مردم ۴ هزار باب

عده دهاتی که آب آنها بهداشتی شده ۹۰۴۹۷ قریه

عده گروه پزشکی ۳۵۸

این گروه‌ها چون فرشته رحمت بدرمان و تأمین سلامتی حدود شش میلیون نفر از ساکنان دهات در ۱۴ هزار قریه مشغول هستند.

با استماع این آمار که برای خسته نکردن نمایندگان محترم باختصار بعرض رسید ملاحظه می‌فرمایند چه خدمات بزرگ و بی‌مانندی شاهنشاه عزیز ما

در مدت سلطنت پرافتخار خود در زمینه فرهنگ به مملکت فرموده و چه اندازه ملت ایران را رهین منت خویش ساخته‌اند و بنابراین تا چه حد تشکیل این جلسه مشترك و تقدیم سپاس ملت ضروری است و با من هماواز خواهند شد که بزبان فردوسی بگوئیم

کجا هست مردم همه یاد اوست	بایران همه خوبی از داد اوست
زرنج و غم آزاد و پیروز بخت	همیشه تن آباد با تاج و تخت
از این تحفه هرگز مبراد مهر	چنین تا پهای است گردان سپهر

۲۸ مرداد ۱۳۳۲

پانزده سال قبل در ۲۸ مرداد در کشور ما قیامی بوقوع پیوست که مبدأ عصر جدیدی در تاریخ ایران شد زیرا در آنروز دولتی که عصیان کرده بود ساقط شد و عناصر بیگانه پرست که در قلب دولت نافذ و در تصمیمات دولت مؤثر و در محو استقلال مملکت کوشا بودند شکست خوردند و ملت ایران یک بار دیگر پیوند قلبی خود را با سلطنت مشروطه بشبوت رسانید و موجبات ثبات سیاسی کشور را فراهم ساخت.

برای پی بردن با اهمیت این قیام، بنظر من یادآوری از حوادثی که آنرا بوجود آورد ضروری است زیرا تذکر آنها بجوانان مملکت نشان میدهد که بدون جانبازی و از خود گذشتگی ممکن نبود امنیت و آسایش کنونی فراهم شود تا آنان از تمتعات زندگی بهره مند شوند.

چنانکه همه میدانیم در جنگ جهانی دوم در ۳ شهریور ۱۳۲۰ نیروهای بیگانه از شمال و مغرب و جنوب بایران حمله کردند و بیطرفی ما را نقض و مملکت ما را اشغال نمودند تا از وضع جغرافیائی و راههای ایران برای حمل خواربار و اسلحه و مهمات استفاده کنند. بلافاصله پس از اشغال ایران، حزب توده را بوجود آوردند تا عامل مستقیم و مطیع بیگانه و مروج مرام اشتراکی باشد. وقتی جنگ جهانی دوم در شهریور ۱۳۲۴ پایان رسید و طبق معاهده ایران با انگلستان و روسیه ارتش بیگانه میبایستی ظرف شش ماه مملکت را تخلیه کند تشکیل دهندگان حزب توده تا سند امتیاز نفت شمال را در فروردین ۱۳۲۵ نگرفتند نیروهای خود را از ایران بیرون نبردند. البته در سند مذکور قید شده بود که طبق قانون اساسی باید بتصویب مجلس شورای ملی برسد. وقتی مجلس پانزدهم

در شهریور ۱۳۳۶ رسمیت یافت امتیازنامه را در کرد و در عین حال دولت را موظف ساخت که حقوق ایران را از شرکت نفت ایران و انگلیس استیفا کند.

در انجام این وظیفه مساعی دولت ظرف سه سال به نتیجه قابل قبول نرسید لذا در اسفند ۱۳۳۹ بتصویب مجلسین شورای ملی و سنا صنایع نفت در سراسر کشور ملی شد. برای اجرای قانون مذکور و نیل بمقاصد ملی یکی از رجسالت مملکت که بدرستی و وطنخواهی معروف بود از اردیبهشت ۱۳۳۰ بریاست دولت منصوب شد و او بجای اتخاذ سیاستی مثبت برای حل قضیه نفت سیاست منفی در پیش گرفت و باغوای بعضی از مشاورین (که مشکوک بودند و با مقامات خارجی رابطه مستمر داشتند) هر راه حل عاقلانه که بمیانجی گری رئیس جمهوری امریکا یا بانک بین المللی یا هیئت اعزامی دولت انگلیس پیشنهاد شد رد کرد و در نتیجه تعطیل صنایع نفت و قطع درآمد ارزی برنامه های عمرانی متوقف شد و فقر و فلاکت ظاهر و وضع اقتصادی وخیم گردید و بیگانگان از این وضع حداکثر استفاده را کردند - در ارتش ایران نفوذ کردند و ششصد نفر از افسران را به عضویت حزب توده درآوردند - انبار اسلحه و مهمات در اختیار حزب توده گذاشتند - با ایجاد ناامنی و هرج و مرج و تظاهرات در خیابانهای شهر و انتشار اوراق و ابلاغیه ها و روزنامه ها و ایراد سخنرانیها مقدمات در هم ریختن شالوده مملکت و برانداختن سلطنت و تسلیم ایران را به کمونیزم فراهم ساختند. برای جلوگیری از این آشوبها و شورشها اقدامی از طرف دولت بعمل نیامد بلکه با سرسختی و لجاجت و استبداد رأی اقدام بانحلال مجلس سنا و مجلس شورای ملی و دیوان عالی کشور شد و مملکت با سرعت زیاد بطرف اضمحلال سیاسی و اقتصادی رفت.

در این موقع حساس و خطرناک که میهن ما در حال متلاشی شدن بود و اهریمن داشت بر اوضاع تسلط می یافت و مام وطن به لبه پرتگاه رسیده بود شاهنشاه بندای وجدان و بحکم وظیفه ای که قانون اساسی بعهدہ معظم له گذاشته در ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ فرمان انفصال نخست وزیر را صادر و توسط رئیس گارد

شاهنشاهی (سرهنگ نصیری، اکنون سپهد) باو ابلاغ فرمودند. لیکن نخست وزیر اطاعت نکرد و کنار نرفت بلکه شروع باقدماتی در تقویت ماجراجویان و اعضاء حزب توده و عمال بیگانگان کرد. از اینرو شاهنشاه روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ از محل اقامت خود در رامسر عازم بغداد و رم شدند.

همین که مردم از عزیمت شاهنشاه آگاه شدند بشدت بهیجان آمدند و از بامداد ۲۸ مرداد بخیا بانها ریختند و بافریاد زنده باد شاهنشاه باچوب دستی و کمک بخشی از گارد شاهنشاهی و افراد پادگانهای تهران و زندانیان سیاسی که از بند آزاد شده بودند برهبری سرلشکر فضل الله زاهدی (که به نخست وزیری منصوب شده بود) بر ضد اعوان و انصار زمامداران قیام کردند و پس از زد و خورد و ریخته شدن خون عده ای از مردم و سپاهیان زمامداران مذکور را از مقر خود بزیر آوردند و پیدرنگ بوسیله تلگراف از شاهنشاه استدعا کردند که بخاک وطن بازگردند و سه روز بعد یعنی روز ۳۱ مرداد ۱۳۳۲ با استقبال پر شور مردم و ابراز احساسات صمیمانه ملت بتهران ورود فرمودند.

با این تاریخچه بسیار مختصر بخوبی استنباط میشود که قیام ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ واکنش ملت ایران بود بر ضد قوای اهریمنی که مملکت را بطرف سقوط و اضمحلال سوق میدادند. واکنش ملت بود بر ضد عناصری که داشتند وحدت ملی ما را از بین میبردند و موجبات تجزیه و ازهم گسیختگی را فراهم میساختند. قیام مذکور در عین حال حس شدید شاه دوستی و میهن پرستی ایرانیان را بار دیگر به ثبوت رساند و پیوند قلبی و روحی مردم را با مقام شامخ سلطنت که از سنن مقدس و تاریخی این مرز و بوم است ظاهر ساخت. درخواستی که مردم ایران در ۲۸ مرداد از شاهنشاه کردند که هر چه زودتر بایران مراجعت فرمایند بمثابة مراجعه ای بود بآراء عمومی. شاهنشاه آریامهر علاوه بر اینکه بموجب قانون اساسی و اراده رضاشاه کبیر و ارث تاج و تخت بودند مثل این بود که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز از طرف ملت بسلطنت ایران انتخاب شده باشند.

اکنون اجازه دهید بعضی از آثار این قیام تاریخی را بررسی کنیم.

مهمترین اثر قیام ۲۸ مرداد ایجاد ثبات سیاسی در مملکت و برقراری حکومت مشروطه بود که پایه و اساس تمام پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی است. بیمن تولد ولیعهد در آبان ۱۳۳۹ این ثبات سیاسی بیشتر نضج و استحکام پیدا کرد. در اثر این ثبات روابط حسنه سیاسی با تمام دول مخصوصاً همسایگان برشالوده دوستی و احترام متقابل برقرار شد. اختلافات مرزی با جماهیر شوروی که بیش از ۱۲ سال باعث تیرگی روابط بود رفع شد. دوران همکاری فرهنگی و اقتصادی آغاز گشت. مجلس شورای ملی و سناتشکیل شد و بوظائف خود اقدام کرد.

دومین اثر قیام ۲۸ مرداد توسعه سریع کشور است از لحاظ اقتصادی. پس از انعقاد قرارداد فروش نفت با شرکتی از سرمایه داران امریکائی و انگلیسی و فرانسوی و هلندی بنام کنسرسیوم وتامین درآمد کافی، دوبرنامه عمرانی هفت ساله و پنج ساله در ۱۳۳۴ و ۱۳۴۱ تهیه و تصویب شد و بموقع اجرا درآمد. در اینجا چند فقره ازمهمترین کارهائی که ضمن این دوبرنامه انجام شده بطور نمونه ذکر میشود. از ۱۳۳۴ تا پایان ۱۳۴۶ چهار سد بزرگ بر رودخانه کرج و سفید رود و دز و لتیان ساخته شده راه آهن سرتاسری ایران بمشهد و تبریز متصل گردیده ۲ فرودگاه از درجات مختلف ایجاد شده هفت هزار کیلومتر از شاهراهها آسفالت گردیده در سیصد شهر و ۶۰۰ قریه آب لوله کشی شده تمام شهرها با برق روشن و خط انتقال برق از سد دز بشهرهای خوزستان و از سد سفید رود برشت و تهران کشیده شده ده هزار دبستان و ۱۴ دبیرستان و شش دانشگاه و سی مدرسه عالی تأسیس گردیده چهارصد گروه سیار پزشکی برای ۱۴ هزار قریه اعزام شده ۳۲ هزار آبادی برضد مالاریا سمپاشی شده لوله های قطور نفت از خوزستان بمركز کشیده شده و پالایشگاه تهران ساخته شده است صد هزار کارگاه و ۳۰۰ کارخانه بوجود آمده کارخانه های عظیم ذوب آهن رامشغول ساختن هستند صنایع پتروشیمی ایجاد گردیده و رویتوسعه است.....

سومین اثر قیام ۲۸ مرداد فراهم شدن زمینه برای اجرای عدالت اجتماعی و انقلاب شاه و مردم است. در اثر اقدامات و اصلاحاتی که ظرف نه سال از روز قیام تاریخی انجام گرفت روابط بین المللی مخصوصاً با همسایگان استوار شد. مردم از برنامه های عمرانی خشنود و سپاسگزار گردیدند و بیشتر مایل با اصلاحات عمیق شدند. مهر و پیوند آنها نسبت به شاهنشاه بحد اعلی رسید. شاهنشاه پس از مطالعات عمیق، منشور انقلاب اجتماعی را در ۱۳۴۱ درشش ماده اعلام فرمودند و نظر ملت را درباره آن خواستار شدند. روز ششم بهمن آن سال پنج میلیون و پانصد هزار نفر منشور انقلاب را تصویب کردند و چند روز بعد فرمان اجرای آن صادر شد. در ۱۳۴۳ و ۱۳۴۶ شش اصل دیگر با اصول اولیه منشور اضافه گردید.

در نتیجه اجرای منشور انقلاب شاه و مردم نه فقط هیچگونه سانحه ای که معمولاً در هر انقلاب روی میدهد و با خونریزی و سلب آزادی توأم است بوقوع نپیوست بلکه بواسطه اعتماد مردم بمقام رفیع سلطنت و اوامر موکد روزانه شاهنشاه اجرای اصول منشور بآبردباری و ملایمت و ملاحظت صورت گرفت و اکثریت مردم یعنی کشاورزان و کارگران از مواهب طبیعت و منابع ثروت مملکت بهره مند شدند. مقام وحیثیت زارع و کارگر و سطح زندگی او بالا رفت. بانوان که نصف جمعیت کشورند از حقوق سیاسی برخوردار و نمایندگی مجلسین برگزیده شدند. جنگلها و مراتع بحیطه تصرف دولت درآمد و نسبت به نگاهداری و بهره برداری علمی از آنها اقدامات مهم انجام گردید. در نقاط مختلف کشور جنگلهای مصنوعی بوجود آمد. سپاه دانش و سپاه بهداشت و سپاه ترویج و آبادانی روستائیان سراسر کشور را از پرتو علم و معرفت و از وسایل صحت و سلامت و از اصول اولیه کشاورزی جدید بهره مند ساختند.

شاهنشاه در مقدمه کتاب انقلاب سفید آنجا که علل ترقی یا انحطاط ایران را در اعصار مختلف مطالعه و در جستجوی راه اساسی برای اصلاح و پیشرفت سریع کشورند میفرمایند: « شاید هیچ کس غیر از من و خدای من نداند که چه شبها

را تا صبح بتأمل و تفکر گذرانیدم و با خضوع و خشوع تمام برای یافتن چاره از خدای خویش استعانت طلبیدم» وقتی انسان این دوسطرا که از ژرفای دل و روح بسروی کاغذ آمده میخواند و تحول عظیمی که ظرف پانزده سال اخیر در مملکت صورت گرفته بیاد میآورد از روی طبع زبان بحق شناسی و سپاسگزاری میگشاید و از خداوند متعال سلامت و طول عمر و دوام سلطنت رهبر بزرگ و دورانیش ایران را از صمیم قلب مسئلت میکند

شهنشهی که زمین از فروغ طلعت او منور است چنان که آسمان بطلعت ماه
دعای زنده دلانش رفیق باد و قرین خدای عالمیانش نصیر باد و پناه

نجات آذربایجان

اکنون که بهمت جمعیت آذربایجان این جشن شکرگذاری برای نجات آذربایجان تحت رهبری تاریخی شاهنشاه آریامهر برپاست، درست ۲۵ سال از نجات آذربایجان میگذرد یعنی یک صدم مدتی که از تأسیس شاهنشاهی ایران گذشته و جشن بنیانگذاری آن بدست کورش کبیر در مهرماه در سراسر کشور بویژه در پارساگرد و تخت جمشید و تهران برگزار شد. همان عوامل و انگیزه و اسباب و عناصری که باعث استمرار شگفت‌انگیز تاریخ و حیات ملی ایران در طول ۲۵۰۰ سال بوده همان عوامل در نجات آذربایجان در ۱۳۲ نیز دخیل و مؤثر بوده است.

طی ۲۵ قرن شاهنشاهان و سلاطین ایران و رجال و سیاستمداران این کشور و افسران و سربازان و جانبازان این مملکت و دانشمندان و شعرا و هنرمندان ایمن سرزمین درفش ملیت ایران را در اهتزاز نگاهداشته از استقلال میهن دفاع نموده‌جان خویش را نثار کرده و باروح وطن پرستی شدید و کوشش مستمر مرز و بوم ما را بصورت کانون معنویت و فرهنگ درآورده‌اند. در ربع قرن اخیر نیز عوامل مذکور باعث شده‌اند که غائله آذربایجان در ۱۳۲ رفع شود و تمامیت ارضی ایران محفوظ بماند. صنعت نفت در ۱۳۲ ملی شود و سرمایه‌های عظیم برای اصلاحات اساسی فراهم گردد. قیام مردم ایران در ۱۳۳۲ بوقوع پیوندد و عصر نوینی در تاریخ کشور بوجود آید. انقلاب شاه و مردم در ۱۳۴ صورت پذیرد و چهره مملکت دگرگون شود و ایران بترقیات شگرف نائل آید. حق حاکمیت ما بر جزایر تنگه هرمز در ۱۳۵۰ اعاده شود و طرق دریائی برای امنیت و تجارت ایران محفوظ و بازماند.

کسانی که در ۱۳۲ کودک بوده یا از ۱۳۲ بعید گام بعرصه حیات نهاده‌اند با احتمال قوی نمیدانند در اثر چه تدبیرها و قربانیها و فداکاریها آذربایجان در ۲۱ آذر

۱۳۲۵ نجات یافته‌است و بیمورد نخواهد بود اگر بطور بسیار مجمل اشاره‌ای بوقایع ایران و آذربایجان در آن ایام بشود تا اهمیت این روزتاریخی برای جوانان مابهنتر و بیشتر روشن و محرز گردد.

در جنگ جهانی دوم پس از اشغال ایران، وقتی متفقین یعنی انگلستان و روسیه و امریکا و اروپای غربی با ارسال مهمات و سازو برگ جنگ و خواربار از راه ایران بروسیه موفق بجلوگیری از پیشرفت آلمان در جماهیر شوروی شدند و متعاقب آن علائم پیروزی از دور نمایان شد از ایران در ۱۳۲۳ درخواست امتیاز نفت شمال شد. چون بموجب قانون مذاکره در باب نفت در مدت جنگ ممنوع گردیده بود عده‌ای اشرار و ماجراجو بآذربایجان وارد شدند و با حزب توده، که از بدو اشغال نظامی ایران در ۱۳۲۰ بوجود آمده بود، حزب جدیدی بنام فرقه دموکرات بریاست جعفر پیشه‌وری تأسیس کردند و همین که جنگ جهانی پایان یافت بیانیسه‌ای در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ صادر و خودمختاری آذربایجان را اعلام کردند و با تردستی و صورت سازی یک حکومت پوشالی برای آذربایجان تعیین نمودند و با اسلحه و مهمات و افسرانی که با کمک بیگانگان فراهم کردند قشونی بنام فدائیان بوجود آوردند و بوسیله آن پادگانهای ژاندارمری را در نقاط مختلف استان خلع سلاح کردند و عده‌ای از افسران آنها را بطرز فجیعی کشتند. در ۲۴ آبان ۱۳۲۴ فدائیان شهر میانه را تصرف نمودند. در ۲۸ آبان ۱۳۲۴ ستونی مرکب از دو گردان از تهران عازم آذربایجان شد تا اشرار را سرکوب کند ولی نیروی اشغالگر در شریف آباد قزوین مانع عبور ستون گردید.

بدین ترتیب فرقه دموکرات با اطمینان خاطر با اشغال زنجان و شهرهای آذربایجان چون مراغه و مشگین شهر و آستارا پرداخت و عده‌ای دیگر از افسران و فرمانداران و مأمورین دولت را بوضع هولناکی بقتل رساند و در ۲۱ آذر ۱۳۲۴

رابطه آذربایجان را با تهران قطع و نسبت به اشخاص برجسته و وطن پرست جور و جفا و قتل و غارت آغاز کرد.

در مقابل این حوادث اقدامات سیاسی جدیدی آغاز شد و در نتیجه مسافرتی که بدستور شاهنشاه آریامهر، نخست وزیر وقت احمد قوام با عده ای از رجال مملکت در ۲۸ بهمن ۱۳۲۴ بمسکو کرد، موافقت بعمل آمد که راجع به نفت قرار دادی بسته شود و مسئله آذربایجان بنحو مسالمت آمیز حل گردد.

قرارداد نفت در ۱ فروردین ۱۳۲۵ در تهران بامضای و تصویب قطعی آن طبق قانون اساسی موکول بتصویب مجلس شورای ملی شد.

نیروی اشغالگر پس از امضای قرارداد مذکور و در اثر اقدامات ایران در سازمان ملل متحد ایالات شمالی ایران را در اردیبهشت ۱۳۲۵ تخلیه کرد.

برای حل قضیه آذربایجان بطور مسالمت آمیز، از اردیبهشت تا شهریور ۱۳۲۵ مذاکرات مفصل در تهران و تبریز با فرقه دموکرات صورت گرفت و با وجود تمام مساعی دولت بی نتیجه ماند زیرا حکومت پوشالی تقاضای جدائی آذربایجان را از ایران میکرد که هیچ ایرانی حاضر بشنیدن آن هم نبود.

در موقعی که مذاکرات انجام میشد دولت متوجه گردید که پیوسته بر عده مهاجر و افراد مشکوک در آذربایجان افزوده میشود و اسلحه و مهمات تازه بدانجا میرسد و از طرف فرقه دموکرات دسته های مسلح بقصد تصرف، بگیلان و کردستان اعزام میگردد.

در دهم شهریور ۱۳۲۵، در کاخ سلطنتی در جلسه سری شاهنشاه آریامهر بندای وجدان بدولت و ستاد ارتش دستور قطعی برای اعزام نیرو با آذربایجان و منکوب کردن اشرار صادر فرمودند.

روز جمعه اول آذر ۱۳۲۵ ستونی بفرماندهی سرهنگ هاشمی با اختفای کامل و سرعت زیاد بطرف زنجان رهسپار شد و بامداد روز بعد وارد زنجان گردید و مورد استقبال شورانگیز مردم واقع شد.

اهالی از شدت شعف و عشق افراد ستون را در آغوش گرفتند و با کمر و چریکهای محلی بقلع و قمع اشرار که غافل گیر شده بودند پرداختند و چنانچه ستون اعزامی مانع نشده بود تمام متجاسرین و ماجراجویان بقتل میرسیدند.

روز ۱۵ آذر ۱۳۲۵ شاهنشاه آریامهر با هواپیما وارد زنجان شدند و خطاب با افسران و درجه داران نطق بسیار مهیج و مؤثری ایراد و فرمان نجات آذربایجان را صادر فرمودند و هر روز شخصاً با هواپیما مراقب عملیات نیروهای دولتی بودند.

روز ۲۰ آذر چهار ساعت بعد از ظهر پس از دوروز پیکار سخت در هوای بسیار سرد در مناطق صعب قافلانکوه نخستین واحد آرتش وارد میانه شد. روز ۲۱ آذر شش ستون موتوریزه بطرف تبریز و مراغه و سراب و آستارا و رضائیه و رشت بحرکت درآمد. چریکهای خمسه و شاهسون نیز در محل های خود به حمله پرداختند.

از ساعتی که ستون عازم تبریز براه افتاد بنده از زمره کسانی بودم که بابتی صبری در پای رادیو نشسته با اخبار گوش میدادم و از رادیو تبریز شنیدم که مردم قیام کرده ایستگاه فرستنده را تصرف کرده و باوای شورانگیز به ستون اعزامی میگفتند: «برادران نظامی زودتر تشریف بیاورید قدمتان بروی چشم. ما تبریز را از لوث وجود خائن پاک کردیم و با آغوش باز و پراز محبت در انتظار ورود شما هستیم...»

بدین ترتیب با ورود ستونهای اعزامی شهرها اشرار قلع و قمع یافری و متواری شدند و از مرزهای ایران خارج گردیدند و آذربایجان عزیز از زیر سلطه اهریمن صفتان بیرون آمد و آزادی خود را باز یافت و دنیا فهمید که آذربایجان زادگاه زردشت، مقر پرستشگاههای شاهنشاهان ساسانی، محل رستاخیز استقلال طلبان عصر اسلامی چون بابک خرم دین، نهضت گاه شاهنشاهان صفوی، محل پرورش شاعران نامی چون قطران و خاقانی و نظامی و شبستری، مولد آزادیخواهان نامدار چون ستارخان و باقرخان، شاهدتگاه روحانی و مجتهد بزرگ ثقة الاسلام، چنین اقلیم مقدسی با آن تاریخ و سابقه پرافتخار هیچگاه حاضر به تحمل رقت بیگانه نیست.

برای درك اهمیت این واقعه تاریخی باید نظری به نقشه ایران افکند. تصویر

ایران بر صفحه کاغد ماندشیری است که بر سواحل خلیج فارس و دریای عمان نشسته و آذربایجان بمنزله سروگردن اوست. بنابراین نجات آذربایجان یعنی نجات سرایران وهستی و موجودیت ما. بهمین دلیل روز ۲۱ آذر یکی از روزهای تاریخی ملت ایران است. روزی است که ایران وحدت و نیرو و همبستگی خود را به تخت و تاج سلطنت به ثبوت رسانده. روزی است که آثار شوم اشغال مملکت را ظرف پنج سال در جنگ جهانی دوم زدود و عقده حقارت را از میان برد و نور امید را در دلها فروزان ساخت و روحیه ملی را تقویت کرد و موجبات را برای اصلاحات اساسی فراهم نمود.

اهمیت نجات آذربایجان بحدی است که شاهنشاه آریامهر در کتاب نفیس «مأموریت برای وطنم» که در ۱۳۴۰ انتشار یافته فرموده اند:

قضیه آذربایجان واقعاً یکی از سوانح و اتفاقات تاریخی خاور میانه در دوره معاصر است.... اهمیت وقایع بقدری آشکار است که ملت ایران روزی را که مصادف با ختم آن غائله عظیم است بنام روز آذربایجان عید ملی اعلام نموده و از سال ۱۳۲۰ باین طرف همه ساله در آنروز بیاد نجات آذربایجان و اعاده حق حاکمیت ما بر آن خطه جشن میگیرد و بعقیده من نه تنها ایرانیان باید پیوسته بیاد این روز باشند بلکه تمام ملل آزاد جهان نیز بایستی این واقعه تاریخی را بخاطر سپرده فراموش ننمایند

در پایان عرایضم بروان پاک کسانی که در غائله سهمگین آذربایجان جان خود را در راه وطن عزیز فدا کردند درود میفرستم و مراتب سپاسگزاری این مجلس و جمعیت آذربایجان را بانهایت اخلاص به پیشگاه همایونی تقدیم و با کمال خضوع بزبان حماسه سرای بزرگ فردوسی طوسی مکنونات قلبی ایران را با این ابیات عرضه میدارم:

کیا، کی نژاداء، شها، خسروا جهان شهریارا و گند آورا

سپاس از جهاندار کاین رنج سخت	بشادی و خوبی سرآورد بخت
همه آفرین باد بر شهریار	همه نیکوئی باد فرجام کار
هماناکه از بهر این روزگار	ترا پرورانیسد پروردگار
به مهر و بخوبی و رای و خرد	زمانه همی از تورامش برد
تن و جانت یزدان نگهدار باد	دلت شادمان، بخت بیدار باد



رضا شاه کبیر بهنگام سپردن سنگ بنای دانشگاه تهران بدل خاک (پی پلکان جنوبی دانشگاه پزشکی) - دوشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۱۲

حضار صفا اول از راست بچپ : فروغی فخت‌وزیر - علی‌اصغر حکمت کفیل وزارت فرهنگ - دکتر عیسی صدایق مؤلف این کتاب - محمد علی میرزا دولشاهی وزیر پست و تلگراف - علی منصور وزیر راه

تأسیس دانشگاه تهران

بمناسبت سالگرد تأسیس دانشگاه تهران و حق گذاری نسبت به بانی اصلی آن اعلیحضرت رضاشاه کبیر، جناب آقای دکتر نهاوندی رئیس دانشگاه سه روز قبل از این جانب خواستند که تاریخچه ای از مقدمات کار بعرض حضار گرامی برساند.

چون در این امر شخصاً دخالت داشته است شرح اقداماتی که صورت گرفته توسط خود من مطلوب بنظر نمیرسد بویژه که در این مجلس مجال ورود در جزئیات و بیان موانع و مشکلات و فقدان وسایل در اوایل کار نیست. از طرف دیگر برای رعایت دعوتی که از من شده تا آنجا که مقدور بوده شمه ای از تاریخچه مذکور تهیه شده است که اینک باستحضار میرسد.

برای بیان علت ارجاع طرح تأسیس دانشگاه به بنده باید مقدمه معروض دارد که از خرداد ۱۳۰۰ که در جشن مدرسه موسیقی، مرحوم ممتازالدوله وزیر فرهنگ بنده را با سمت ریاست تعلیمات متوسطه و عالی به سردار سپه وزیر جنگ و فرمانده کل قوا معرفی کرد در نتیجه توفیقی که در بهمن ماه همان سال در مبارزه بایگانه پرستان در فرهنگ گیلان حاصل شد توجه مخصوص به بنده معطوف گردید و پس از نمایندگی در مجلس مؤسسان در ۱۳۰۴ و خدماتی که از ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۹ در وزارت فرهنگ صورت گرفت توجه ملوکانه فزونی یافت.

در ۱۳۰۹ دانشگاه کلمبیا از بنده دعوت کرد تا بآمریکا روم و یک سال به مطالعه دستگاه تعلیم و تربیت ایالات متحده بپردازم. برای کسب اجازه وقتی مرحوم تیمورتاش وزیر دربار پهلوی مراتب را بعرض رسانید شاهنشاه نه فقط اجازه قبول دعوت را مرحمت فرمود بلکه دستور داد که درین مسافرت بنده را چون مأمور دولت از تمام مزایا بهره مند سازند.

در ۲۵ مرداد ۱۳۰۹ به همراهی مرحوم داور وزیر داد گستری که عازم پاریس بود حرکت کرد و روز ۱۹ شهریور ماه وارد نیویورک شد و همین که از برنامه علوم تربیتی دانش سرای عالی دانشگاه کلمبیا که . . . استاد و ۱۳ هزار دانشجو داشت آگاه و متوجه شد که در این قسمت بسیار از اروپای غربی پیشی گرفته اند نام خود را برای تحصیل در دوره دکتری فلسفه ثبت کرد و بواسطه تحصیلات قبلی در دانشگاه پاریس و کیمبرج و دوازده سال تجربه در فرهنگ ایران در ۱۳۱۰ باخذ درجه دکتری نائل شد. اولین گزارشی که در دیماه ۱۳۰۹ از وضع تعلیم و تربیت در آمریکا بوزارت دربار پهلوی فرستاد باعث شد که دولت لایحه ای تقدیم مجلس کرد که بموجب آن اجازه داده شد صدی بیست از دانشجویان اعزامی بخارج را دولت بتواند از دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا انتخاب کند.

وزیر دربار پهلوی در ۱۱ فروردین ۱۳۱۰ طی نامه ای که به نیویورک فرستاد از بنده خواست طرحی برای تأسیس دارالفنون (کلمه ای که تا ۱۳۱۳ برای دانشگاه بکار میرفت) بمنظور تربیت معلم و پزشک و مهندس راهشوسه و آهن تهیه و تقدیم کند. برای تهیه چنین طرحی دومه صرف شد و در این مدت براهنمائی رئیس مؤسسه بین المللی تربیت دانش سرای عالی با عده ای از کارشناسان تعلیمات عالی و مؤسسه رکفلر ملاقات و مذاکره و مشورت و رساله ای تدوین کرد و در ۱۶ خرداد ۱۳۱۰ با پست سفارشی برای وزیر دربار پهلوی فرستاد و خلاصه موجز آنرا در پایان نامه دکتری که در ژوئن ۱۹۳۱ جزو انتشارات دانشگاه کلمبیا تحت عنوان « ایران نوین و فرهنگ آن » Modern Persia and her educational system بطبع رسید ذکر کرد. بموجب طرح مذکور برای ساختمان و اثاثیه مبلغ هفت میلیون ریال، برای تجهیزات و آزمایشگاه و کتابخانه سیصد هزار دلار، برای هزینه سالیانه چهار میلیون و نیم ریال پیش بینی شده بود. در سال ۱۳۱۰ بودجه کل فرهنگ کشور ۱۹ میلیون ریال بود.

پس از بازگشت به ایران، وزیر دربار پهلوی در بهمن ۱۳۱۰ امر اعلی حضرت را ابلاغ فرمود که چون طرح تقدیمی مورد تصویب همایونی واقع شده خود باید

آنها عملی کند و در این باب بوزیر فرهنگ مرحوم اعتمادالدوله قراگزلو باید مراجعه نماید. ملاقات بدون فوت وقت صورت گرفت و پس از تشریح جزئیات طرح، وزیر فرهنگ دستور داد که ریاست دارالمعلمین عالی را که در آن موقع بی سرپرست بود بعهده گیرد و دارالمعلمین عالی مبدل به‌سته مرکزی دانشگاه شود و بتدریج به تجمع و تمرکز سایر مدارس عالی پرداخته و آنچه وجود ندارد تأسیس گردد.

پس از مطالعه اساسنامه و برنامه و آئین‌نامه و بودجه تفصیلی دارالمعلمین عالی پیشنهادهایی که مؤثر در بودجه کل کشور در ۱۳۱۱ بود تهیه و بوزیر فرهنگ تقدیم شد و در تابستان ۱۳۱۱ دارالمعلمین عالی از خانه استیجاری قوام‌الدوله در اواخر خیابان شاهپور به بنای نگارستان که مطابق نظر بنده در ۱۳۰۷ ساخته شده بود منتقل گردید. در آن تاریخ در دارالمعلمین عالی ۱۸۰ دانشجوی تحصیل اشتغال داشتند با هشت استاد ایرانی که عبارت بودند از آقایان سید کاظم عصار و دکتر حسابی و مرحومان عباس اقبال آشتیانی - فروزانفر - بهمنیار - دکتر شفق، وحیدالملک شیبانی و مسعود کیهان. هشت استاد فرانسوی نیز در رشته‌های ریاضی و علوم طبیعی و شیمی و زبان و ادبیات فرانسه بتدریس می‌پرداختند.

برای تبدیل دارالمعلمین عالی به‌سته مرکزی دانشگاه اقدامات ذیل بعمل آمد:

- ۱- دعوت بزرگترین دانشمندان مملکت بتدریس از جمله جناب آقای دکتر سیاسی و آقایان علی‌نقی وزیری و مرحومان و ملک‌الشعرا بهار و غلامحسین رهنما و سید محمد تدین و رشید یاسمی و فاضل‌تونی و ابوالقاسم ذوالریاستین و دکتر بیژن.
- ۲- مشخص شدن تخصص هر استاد و محدود شدن بتدریس رشته تخصصی.
- ۳- توأم کردن عمل با علم و اجباری کردن تجربه در مواد علمی و تأسیس شش آزمایشگاه برای شیمی و فیزیک و حیوان‌شناسی و زمین‌شناسی و گیاه‌شناسی و روان‌شناسی.
- ۴- توأم کردن مطالعه و تحقیق با دروس ادبی و تاریخی و تأسیس کتابخانه و جلب آقای حسین شمس‌داوری متخصص کتابداری از آمریکا و الزام دانشجویان به تنظیم رساله تحقیقی در هر رشته برای اخذ درجه.

۵- اعزام دانشجویان بگردش‌های علمی و تاریخی

۶- تأسیس شعبه علوم تربیتی

اصلاحات دیگری که بعمل آمد از قبیل پرورش اخلاقی دانشجویان بطرقی که در جلد دوم یادگار عمر بتفصیل تشریح شده - توجه به تندرستی آنان - رعایت ذوق و شوق آنان - وارد کردن زبانهای خارجی (علاوه بر فرانسه) در برنامه - اصلاح آئین نامه امتحانات طبق اصول جدید تعلیم و تربیت همگی برای این بود که دارالمعلمین عالی بصورت مؤسسه‌ای درآید که بابهترین و مترقی‌ترین مؤسسات عالی مغرب زمین برابری کند و بتواند هسته مرکزی دانشگاه عصر پهلوی باشد.

در ۱۳۱۱ ضمن ملاقاتهای متعدد با وزیر فرهنگ، لزوم وضع قانون خاص برای تأسیس دانشگاه بثبوت رسید و لایحه‌ای در این باب تهیه و در اوایل آذرماه تقدیم گردید و پس از تشریح جزئیات امر موافقت شد که در کمیسیون مطرح سپس به هیئت دولت و مجلس شورای ملی تقدیم شود.

ناگهان در دوم دیماه ۱۳۱۱ وزیر دربار پهلوی از صحنه سیاست دور شد و وزیر فرهنگ خواست که کناره‌گیری کند و بدین سبب جریان اداری لایحه را متوقف ساخت و در خرداد ۱۳۱۲ هم استعفای او مورد قبول واقع گردید.

در کابینه دوم فروغی که در شهریور ۱۳۱۲ تشکیل شد جناب آقای علی اصغر حکمت بدو به کفالت و بعداً به وزارت فرهنگ انتخاب گردید و لایحه تأسیس دانشگاه در دفتر ریاست دارالمعلمین عالی در کمیسیون مرکب از استادان برجسته آن مؤسسه یعنی جناب آقای دکتر سیاسی و دکتر حسابی و مرحومان غلامحسین رهنما و دکتر شفق باحضور نماینده وزارت دارائی (مرحوم محمد علی گرکانی مدیر کل بازنشستگی) مورد رسیدگی و بحث قرار گرفت و تصویب گشت و پس از موافقت کفیل وزارت فرهنگ به هیئت دولت و مجلس پیشنهاد شد و در ۸ خرداد ۱۳۱۳ بتصویب رسید.

در اواخر ۱۳۱۲ و بهار ۱۳۱۳ مدتی وقت برای پیدا کردن زمین مناسب جهت تأسیس دانشگاه صرف شد. بنده شخصاً چون در ایام شباب باغهای دلگشا و دریاچه

فرح انگیز بهجت آباد را دیده و از هوای لطیف و حیات بخش آنجا حظ فراوان برده بودم. مساعی خود را بکار بردم که اراضی و باغهای بهجت آباد خریداری شود ولی مالکان حاضر نشدند کمتر از متری یک تومان بفروشند در صورتیکه مالک اراضی جلالیه حاضر شد ۲۰۲،۲۰۴ متر مربع از قرار متری چهار ریال ونیم بفروشد و این معامله در پنجم خرداد ۱۳۱۳ انجام یافت.

اراضی جلالیه در آن تاریخ یک کیلومتر در خارج از شهر قرار داشت. مرحوم گدار رئیس باستان شناسی و موزه که تخصص او در معماری بود نقشه کلی دانشگاه را تهیه کرد و ساختمان دانشکده پزشکی برای پذیرفتن شصت دانشجو در سال از سوم تیرماه ۱۳۱۳ آغاز شد.

چون در اثر تعصب بعضی از افراد نادان تشریح کالبد انسان در مدرسه طب صورت نمیگرفت دولت ساختن دانشکده پزشکی را بر سایر عمارات دانشگاه مقدم داشت تا از قدرت اعلیحضرت رضاشاه کبیر استفاده کند. دکتر ابوالقاسم بختیار که باینده از آمریکا آمده بود از لحاظ فنی و بهداشتی بر ساختن تالار تشریح نظارت میکرد. وقتی ساختمان آماده بهره برداری شد اعلیحضرت روز دوشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ آنرا گشود و ونیم ساعت بعد بناد دانشگاه را زیر پلکان مرکزی و جنوبی دانشکده پزشکی در دل زمین به عمق یک متر ونیم جای داد و بنده بانهایت شعف در صف مقدم افتخار حضور داشتم. بناد مذکور لوحه ای بود زرین که بخط نستعلیق بر آن حک شده بود:

«هنگام شاهنشاهی پادشاه ایران رضاشاه پهلوی سردودمان پهلوی ساختمان دانشگاه تهران بفرمان او آغاز و این نبشته که بیاد گار در دل سنگ جای گرفته بزمین سپرده شد. بهمن ماه ۱۳۱۳ خورشیدی»

لوحه در محفظه ای گذاشته شد از سنگ مرمر بشکل مکعب مستطیل که از روی محفظه بناد آپادانا (در تخت جمشید) ساخته شده بود.

ملک الشعرا بهار استاد دارالمعلمین عالی ماده تاریخ بنای دانشگاه را در یازده بیت سرود که شش بیت آن بطور نمونه بعرض میرسد:

اندر آن عهدی که شاهنشاه ایران پهلوی
از بطلان مردم فرسوده را بیرون کشید
ریخت از ترویج دانش طرح آبادی ملک
این چنین دانشگاهی عالی ز نو فرمود طرح
الغرض چون گشت این دانشگاه عالی بنا
از ادب کلک بهار افکند سردر پیش و گفت
مملکت را از هر چون جنت نوشاد کرد
وز اسارت کشور صد ساله را آزاد کرد
ملک را آری زدانش میتوان آباد کرد
واهل دانش را از این دانش پژوهی شاد کرد
بهرتاریخش خرد در یوزه از استاد کرد
شاه این پاینده دانشگاه را بنیاد کرد

برای تأسیس رسمی دانشگاه اسانامه های شش دانشکده منظور در قانون هشتم
خرداد تهیه شد و از خرداد تا شهریور ماه ۱۳۱۳ طبق قانون شورای عالی فرهنگ بتصویب
شورای مذکور رسید و از اول مهرماه بموقع اجرا گذاشته شد. دانشکده ادبیات و
دانشکده علوم در نگارستان در جنب دارالمعلمین عالی (که موسوم به دانشسرای عالی
گردید) بوجود آمد. دانشکده پزشکی در خیابان رازی در عمارت استیجاری بریاست
مرحوم دکتر لقمان الدوله و دانشکده حقوق بریاست مرحوم دهخدا در مدرسه حقوق
و علوم سیاسی در کوچه اتابک با اسانامه های جدید کار خود را آغاز کرد.

دانشکده فنی بریاست جناب آقای دکتر حسابی در ضلع شمالی دارالفنون (در
خیابان ناصر خسرو) و دانشکده معقول و منقول بریاست مرحوم حاج سید نصراله تقوی در
مدرسه عالی سپهسالار بوجود آمد.

پس از نصب بنیاد دانشگاه در ۱۵ بهمن و بجزریان افتادن امور دانشکده ها
موقع افتتاح رسمی فرا رسید. چون بانی اصلی دانشگاه اعلیحضرت رضاشاه کبیر بود
طبعاً روز میلاد همایونی برای این کار معین شد و چون باروز آدینه تصادف داشت
مقرر گردید که تشریفات رسمی در روز ۲۴ اسفند ۱۳۱۳ برگزار شود و شورای دانشگاه
روز بعد کار خود را آغاز کند.

چون دانشکده حقوق در مرکز شهر بین خیابان لاله زار و فردوسی در
کوچه اتابک قرار داشت و تالار بسیار مجلل و مزین آن که متأسفانه پنج سال قبل
آنها منهدم کردند و در زمان صدارت اتابک اعظم امین السلطان محل رتق و فتق امور

کشور بود برای گشایش دانشگاه بسیار مناسب بنظر آمد مراسم رسمی در آنجا برگزار شد. در ساعت ده بامداد هیئت دولت و استادان دانشگاه و رجال کشور در آنجا حضور پیدا کردند و نیمساعت بعد مرحوم ذکاءالملک فروغی نخست وزیر پشت میز خطابه قرار گرفت و در آغاز گفت:

«جای بسی تشکراست که در بهترین روزها به بهترین کارها اقدام می کنیم یعنی در مولود مسعود رادمرد بزرگی که دولت و ملت ما را احیا فرمود ما هم بحسب میل و دستور همان وجود مقدس بمقدمات احیای معارف می پردازیم و برای بنده که از علم بی بهره ام مایه کمال افتخار است که اقدام باین وظیفه مهم نصیب شده و شکر گزار هستم...» مدلول بقیه نطق این بود که لازمه حسن جریان امور دانشگاه ساختمانهای مخصوص است و چون قانون تأسیس دانشگاه باید اجرا شود نمی توان بانتظار تهیه ساختمانها نشست و امروز بمبارکی اقدام به تشکیل شورای دانشگاه میکنیم زیرا قسمت اعظم امور دانشگاه برعهده شورای آن است.

دانشگاه برای انجام وظایف خود باید مستقل باشد و کسانی که اهلیت ندارند نباید مداخله کنند. تا تصمیم قطعی نسبت به تعیین رئیس دانشگاه آقای وزیر فرهنگ ریاست دانشگاه را کفالت خواهند کرد.

پس از مرحوم فسروغی آقای حکمت ضمن نطق خود اظهار داشتند که هیئت دولت مقتضی دانستند که تشکیلات دانشگاه تحت نظر وزارت معارف باشد تا مراحل رشد و تکامل اولیه را پیماید.

بالاخره مرحوم حاج سید نصراله تقوی رئیس دانشکده معقول و منقول با اظهار شغف از ورود مملکت بدوره نهضت علمی و توجه به بسط معارف بدولت تبریک و تهنیت گفت و از طرف دانشگاهیان از رضا شاه کبیر سپاسگزاری کرد.

نخستین جلسه شورای دانشگاه روز شنبه ۲۵ اسفند ۱۳۱۳ در دانشکده حقوق تحت ریاست آقای حکمت تشکیل شد و شروع بانجام وظایف قانونی خود کرد.

در آن روز اشخاص ذیل حاضر بودند:

رئیس دانشکده معقول و منقول	حاج سید نصراله تقوی
استاد دانشکده معقول و منقول	فروزانفر
رئیس دانشکده حقوق	دهخدا
استادان دانشکده حقوق	صدیق حضرت و دکتر ولی الله نصر
رئیس دانشکده پزشکی	دکتر لقمان الدوله
استاد دانشکده پزشکی	دکتر امیر اعلم
رئیس دانشکده فنی	جناب دکتر حسابی
استاد دانشکده فنی	مهندس امین
رئیس دانشکده ادبیات و دانشکده علوم	این بنده
استاد دانشکده ادبیات	جناب دکتر سیاسی
استاد دانشکده علوم	غلامحسین رهنما

اشخاص مذکور طبق ماده چهارم قانون تأسیس دانشگاه درشورا عضویت داشتند. بموجب آن ماده شورا تشکیل میشود از رئیس و معاون دانشگاه و رؤسای دانشکده‌ها و لااقل یک استاد از هر دانشکده.

بهنگام گشایش رسمی دانشگاه عده دانشجو درشش دانشکده ۱۲۰۰ پسر بود با ۱۲۱ استاد و دانشیار و دبیر در چند ساختمان پراکنده در تهران و امروز پس از ۳۷ سال در اثر عنایات اعلیحضرت رضاشاه کبیر و توجهات مستمر و مداوم اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و مساعی جمیل دولتها و رؤسا و استادان دانشگاه دارای ۱۶ دانشکده و ۳ مؤسسه و ۱ بیمارستان و ۷۵ ساختمان عظیم است که ۲۷۸ هزار مترمربع زیربنای آن ساختمانهاست و در آنها ۱۲۸۰۰ دانشجوی پسر و ۴۵۰۰ دانشجوی دختر و ۱۷۸۷ استاد و دانشیار و استادیار و دبیر به تحصیل و تعلیم اشتغال دارند. ظرف این ۳۷ سال متجاوز از چهل هزار نفر از تحصیل در این دانشگاه فراغت یافته بعنوان دبیر و استادیار و دانشیار و استاد و پزشک و مهندس و دادرس و دامپزشک و دندانساز و داروساز و معمار و زمین شناس و منویات رهبر عالیقدر کشور

را در اجرای منشور انقلاب سفید جامه عمل پوشانده‌اند.

از تاریخیچه موجزی که بعرض رسید می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که جوانان امروز متوجه شوند باچه زحماتی این عمارات و تجهیزات و این دانشکده‌ها و مؤسسات برای آنها بوجود آمده است تا آنان بتوانند خود را برای خدمت بوطن خویش آماده کنند و در ترقی و تعالی کشور نقش مؤثری داشته باشند. بنابراین باید حداکثر استفاده را از این همه وسایل بکنند و قدر وقت را بشناسند و احیاناً فریب بدخواهان رانخورند و همواره این حقیقت را نصب العین قرار دهند که

چاه است و راه و دیده بینا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
اگر در جامعه و پاره‌ای از دستگاهها معایب و نواقص و مفاسدی وجود دارد
بهترین راه ازین بردن آنها اینست که جوانان ما خود را بدانش و فضائل اخلاقی
آراسته کنند تا از زعما و برجستگان قوم شوند و در زمره زمامداران کشور در آیند و
اصلاحات لازم را بعمل آورند.

توصیه عمده‌ای که بدانشجویان می‌کنم این است که تنها در مقام اخذ درجه و دانشنامه نباشند بلکه در فکر فرا گرفتن علوم و فنون و طرق عملی کردن آنها باشند تا همواره احتیاجات کشور را رفع کنند و مورد احترام و تکریم جامعه قرار گیرند.
نکته‌ای هم که می‌خواهم توجه همکاران گرامی را بدان جلب کنم این است که فرهیختگان امروز دانشگاه زعمای فردای مملکت خواهند بود بنابراین باید داوطلبانی را بدرون دانشگاه بپذیریم که برای تحصیلات عالیه مستعد و قادر بجذب معلومات در سطح عالی باشند و در امتحانات نهایت دقت را بکار بریم تا درجه و دانشنامه را نصیب افرادی کنیم که حقیقه شایستگی دارند.

برای سپاسگزاری از عنایت ملوکانه نسبت بدانشگاه ظرف سی سال سلطنت
بزبان شیخ اجل سعدی

امیدوار قبول از مهمن غفار	برای ختم سخن دست بردعا داریم
مدام تا که زمین را بود ثبات و قرار	همیشه تا که فلک را بود تقلب دور
زیخت و تخت و جوانی و ملک برخوردار	ثبات عمر تو با دو دوام عافیت

بخش دوم

یادبود دانشمندان معاصر

پروفسور نیکلسن

کاروان شهید رفت از پیشش و آن مافتنه گیر و می اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

بلی وقتی یکی از افراد عادی بشر از این جهان رخت بریندد دو چشم از شماره چشم ها کاسته میشود ولی هرگاه خردمندعالی مقام و دانشمند بلند پایه ای چون دکتر نیکلسن که بیش از نیم قرن بفرهنگ ما خدمت کرده بعالم دیگر شتابد در حقیقت مثل اینست که هزاران وجود شریف از میان ما رفته باشد .

خبر درگذشت مرحوم دکتر نیکلسن که بنا گهان توسط رادیو لندن در ایران انتشار یافت عموم فضلا و دانشمندان کشور بویژه اعضای فرهنگستان ایران و استادان دانشگاه را محزون و مغموم ساخت . اینست که امروز در اینجا گرد آمده ایم تا مراتب تألم و تأثر خود را از این ضایعه بزرگ ابراز داریم و مراتب تجلیل و احترام و حقگزاری را بجای آوریم و از خدمات او باین مملکت یاد کنیم و شرکت خود را در این مصیبت بدوستان انگلیسی اظهار نمائیم .

دکتر نالدالین نیکلسن در ۱۹ اوت ۱۸۶۸ متولد شده است . پدر او استاد دانشگاه ابردین در اسکاتلند بود بهمین مناسبت تحصیلات عالی را در آنجا شروع کرد سپس بدانشگاه کیمبریج رفت و بفرافرفتن ادب یونانی و لاتینی مشغول و در ۱۸۹۰ در امتحانات آن رتبه اول را حائز گردید . چون جدش عربی دان بود هنگام طفولیت رغبتی بآموختن این زبان و معارف اسلامی پیدا کرد و در کیمبریج بتحصیل زبان عربی همت گماشت و سفری برای تکمیل معلومات عربی بلیدن و استراسبورگ نمود . در ۱۸۹۱ برای نخستین بار او را سعادت دیدار پروفسور براون دست داد و

باموختن فارسی مشغول شد. زبان هندوستانی را نیز فراگرفت و در ۱۸۹۲ در امتحانات فارسی و هندوستانی با احرار رتبه اول توفیق حاصل کرد.

چون پرفسور براون دلبستگی خاص بآثار عرفای ایران داشت نیکلسن برای پایان نامه دکتری خود براهنمائی اودیوان شمس تبریز را برگزید و در ۱۸۹۸ یعنی درسی سالگی منتخبی از دیوان مذکور را بانگلیسی ترجمه کرد و بامتن آن به طبع رسانید.

در ۱۹۰۱ بمعلمی زبان فارسی دانشگاه لندن منصوب گشت و یکسال بعد همین سمت را در دانشگاه کیمبریج عهده دار شد و این مقام را تا فوت مرحوم پرفسور براون در ۱۹۲۶ دارا بود. از این تاریخ کرسی زبان عربی باو تفویض گردید و در ۱۹۳۳ چون بسن ۶۵ رسید مطابق مقررات استخدام دانشگاه بازنشسته شد و سمت استادی افتخاری دانشگاه را تا روز درگذشت حائز بود.

بترتیبی که عرض شد دکتر نیکلسن در تحت تأثیر دو عامل متوجه مشرق زمین و مخصوصاً ایران و آداب و علوم اسلامی گردید، یکی محیط خانواده که پدر و پدر بزرگ او هر دو از اهل علم و فضل بودند و مخصوصاً پدر بزرگ علاقه خاطر بزبان و تاریخ عرب داشت. دیگری تربیت و نفوذ معنوی مرحوم پرفسور براون از ۱۸۹۱ تا ۱۹۲۶ که گاهی بعنوان تلمذ و زمانی بعنوان همکاری و همنشینی از هدايت و راهنمائی و انقباس قدسیه و حرارت و شور و عشق براون نسبت بسرزمین ماشاداب گردید. راجع بتأثیر مرحوم براون در شاگردانش دکتر نیکلسن در مجله انجمن آسیائی همایونی در آوریل ۱۹۲۶ بعنوان «سه ماه پس از مرگ او» نوشته است:

«کسانیکه باطابق درس براون داخل میشدند اگر ملاحظه میکرد برای خاطر تحصیل علم آمده‌اند برای افاضه آنان از منبع بیکران فضل خویش و الهام شور و شعف در وجود آنها از هیچ اقدام دریغ نمیکرد.

شاگردانش همه گواهند چگونه بنحو دلپسند روزی دوسه ساعت صرف تعلیم مینمود و چقدر از مراقبت تقریباً پدرانه خود آنانرا برخوردار میساخت. دانشجویان

مقام علمی او را میستودند و او را چون دوستی که همیشه کمک میکرد و اندرز میداد و نفوذ خود را برای آنان بکار میبرد می‌پرستیدند.

باید مطمئن بود که این شاگردان مشعلی را که او برافروخته است روشن نگاهدارند و از آنان که برای تحقیق و تتبع تربیت یافته‌اند علاوه بر آنچه در گذشته کرده‌اند خدمات برجسته بعلم و ادبیاتی که براون عمر خود را صرف آن نمود انجام دهند.»

دکتر نیکلسن خود از جمله همین شاگردان بود چنانکه در حیات استاد تألیفات بسیار نفیس بیرون داد و ترجمه‌های بسیار عالی از کتب فارسی و عربی طبع نمود و متون بسیار سودمند تصحیح و منتشر کرد. پس از درگذشت مرحوم براون نیز مشعل افروخته را روشن نگاهداشت و کارهایی که شروع کرده بود بپایان رسانید و عده‌ای خاورشناس نیز تربیت کرد که از آن جمله است پروفسور چارلز استوری که جانشین او در دانشگاه کیمبریج شد و دکتر آربری که کتابدار وزارت هندوستان است.

دکتر نیکلسن در مدت نیم قرن اخیر دقیقه‌ای راحت نشست و پیوسته بانهایت دلبستگی و مخصوصاً تتبع و دقت که از خواص اهل دانش و معرفت است بطبع و نشر مقالات فاضلانه و تحقیقات مفید و کتب بسیار نافع و گرانبها پرداخت که باید از آنها بطور فهرست اسمی در این محفل برده شود. آثار مهم فقیسد دانشمند را میتوان بچهار بخش تقسیم کرد.

بخش اول کتبی است راجع بزبان و ادبیات و متون عرب مانند تاریخ ادبیات عرب بانگلیسی که در ۱۹۰۷ در لندن بطبع رسانیده و اکنون کتاب درسی در این موضوع است. دیگر کتب دروس عربی در سه جلد و متن و ترجمه و شرح دیوان ابن عربی موسوم به ترجمان الاشواق که در ۱۹۱۱ در لندن منتشر شده و کتاب اللمع فی التصوف تألیف ابونصر بن سراج طوسی که با مقدمه و ترجمه ملخص بانگلیسی بانضمام فهرست رجال و اماکن و اصطلاحات صوفیه در ۱۹۱۴ در لندن بچاپ رسیده است.

بخش دوم کتبی است که مرحوم دکتر نیکلسن درباره تصوف اسلامی بزبان انگلیسی تألیف کرده و درجه تعمق و تبحر و هوش سرشار و قریحه نیرومند او را می‌رساند. از جمله این کتب باید کتابهای ذیل را نام برد. کتاب عرفای اسلام منطبعة لندن در ۱۹۱۴ و کتاب مطالعات درباره تصوف اسلامی که در کیمبریج در ۱۹۲۱ بطبع رسیده و کتاب «معنی شخصیت در تصوف» که در ۱۹۲۳ در کیمبریج انتشار یافته است.

بخش سوم طبع متون و آثار فارسی عرفای ایران است با مقدمه و حواشی و فهرست. از این دسته نام منتخبات دیوان شمس تبریز در آغاز و دیگر کتاب تذکرة الاولیاء عطار را باید اسم برد که جلد اول آن در ۱۹۰۵ و جلد دوم در ۱۹۰۷ در لندن با انضمام فهرست اسامی و اماکن و کتب و فرهنگ لغات نادر و مقدمه‌ای بقلم استاد علامه بزرگوار آقای محمد قزوینی در شرح حال فریدالدین عطار منتشر شده و از کتب بی نظیر و بسیار گران بهای زبان فارسی است چه از حیث قدمت متن و مضامین اخلاقی و چه از حیث انشاء و اسلوب عبارت. ولی مهمترین کتاب در این دسته متن مثنوی مولوی است در سه جلد که سالیان دراز صرف تصحیح و تنقیح و طبع آن شده و استاد محترم آقای بدیع الزمان در آن باب حق فقید معظم را ادا خواهند کرد و بهمین جهت بذکر اسم کتاب در اینجا قناعت میشود.

بخش چهارم ترجمه هائی است که مرحوم دکتر نیکلسن از متون فارسی بانگلیسی کرده یا شرحهائی است که در خصوص متون مذکور بانگلیسی نوشته. از این دسته ترجمه کشف المحجوب هجویری که یکی از معتبرترین کتب فارسی است در تاریخ تصوف و عقاید صوفیه و یکبار در ۱۹۱۱ و بار دیگر در ۱۹۳۶ در لندن بطبع رسیده است. ولی بزرگترین و مهمترین تألیف در این قسمت همانا ترجمه مثنوی است بانگلیسی در سه جلد و شرح بر مثنوی بانگلیسی در دو جلد که شاهکار فقید بزرگوار است و تبحر او را در زبان و ادبیات فارسی و فلسفه و اخلاق و مذهب و اخبار و احادیث اسلامی می‌رساند و چون آقای دکتر صورتگر استاد دانشگاه در آن باب بسط مقال خواهند داد در این خصوص بیشتر تصدیق داده نمیشود. آخرین تألیف آن مرحوم که برای

این بنده فرستاده رساله‌ای است موسوم به «یک ایرانی پیشرو دانت بوده است» که سال گذشته در شهرتوین در مملکت گال بطبع رسانده و نشان داده است که سنائسی باسرودن سیرالعباد الی المعاد نسبت به دانت که بزرگترین شاعر ایتالیاست و معاصر حافظ بوده و عالم بازگشت را در شاهکار خود توصیف کرده فضل تقدم داشته است. در عرضه داشتن فهرست مذکور متعمداً مهمترین آثار ذکر شد تا از اطناب اجتناب شود والا میبایست لااقل از متن فارسماء ابن البلخی که دکتر نیکلسن با کمک لوسترنج طبع کرده یا از کتاب حواشی و مقدمه ترجمه رباعیات خیام (از طرف ادوارد فیتزجرالد) یا فهرست کتب خطی مرحوم پروفسور براون و یا ترجمه جنگ اشعار فارسی و عربی به انگلیسی در این مجلس سخنانی معروض افتد ولی همین قدر که بعرض حضار محترم رسید ظاهر میسازد این استاد عالیقدر با چه همت و پشتکاری این همه آثار گران بها را که شماره آن از سی جلد متجاوز است بوجود آورده و تا چه اندازه عالم علم و ادب و ما ایرانیان را مرهون خدمات خود ساخته است. بپاس این خدمات و برای حق شناسی از این زحمات فرهنگستان ایران در خرداد ۱۳۲۲ او را باتفاق آراء عضویت وابسته فرهنگستان انتخاب کرد. این سپاسدانی مایه خرسندی او شد چنان که در نامه خصوصی بتاريخ ۳ مارس ۱۹۴۴ باین بنده نوشت:

«از اینکه من بفرهنگستان ایران و دانشمندان بزرگ آن کشور وابستگی پیدا کرده‌ام مشغوفم و بدان مباحات میکنم. بزرگترین افتخاری که ممکن بود نصیب من بشود همین است که کارهای من در ادبیات و فلسفه و مذهب ایران نزد فرهنگستان مورد قبول واقع شده است»

افسوس که همکاری آن مرحوم با فرهنگستان خیلی کوتاه بود و بواسطه زحماتی که آن استاد در نتیجه جنگ عالمگیر متحمل و مجبور شد متجاوز از چهار سال خانه و زندگانی و کتابخانه خود را در کیمبریج رها کند و بمملکت گال برود خانمش مدتی سخت بیمار شد و در اثر کار زیاد چشمان نیکلسن بسیار ضعیف گشت تا در پنجم

شهریور ماه ۱۳۲۴ (۲۷ اوت ۱۹۴۵) بعالم جاودانی شتافت ودوستان خود راغمگین ومتالم ساخت.

بنظر من بزرگترین خدمتی که مرحوم دکتر نیکلسن بکشور ما کرده شناساندن یک قسمت از مهمترین فرهنگ ایران است بجهانیان . شاهنامه را ژول مهل دانشمند فرانسوی بزبان فرانسه ترجمه کرد وبدین ترتیب متن کامل حماسه ملی ما را در دسترس عاشقان علم وادب گذاشت . رباعیات خیام را فیتزجرالد بشعر انگلیسی ترجمه کرد ومهر ومحبت عالم انگلوساکسن را بسوی ما جلب کرد . تاریخ ادبیات ایران را مرحوم پروفیسور براون بانگلیسی تدوین کرد ومغربزمین را متوجه فرهنگ وتمدن معنوی ما نمود . مرحوم دکتر نیکلسن بواسطه ترجمه متن کامل مثنوی به انگلیسی که نتیجه تمام عمر اوست خدمت بسیار بزرگی بعالم علم ومعرفت نمود ودنیای غرب را ازااین منبع بیکران تصوف وعرفان ایران آگاه ساخت وما را مرهون خدمات خویش نمود وگرچه ظاهراً ازمیان مارت ولی اثری ازخود برجای گذاشت که همیشه اسم نیکلسن را جاوید نگاه خواهد داشت .

گفت یکی خواجه سنائی بمرد	سرگ چنین خواجه نه کاری است خرد
قالب خاکی بزمین باز داد	روح طبیعی بفسلک واسپرد
ماه وجودش بدرآمد زابـــر	آب حیاتش بدرآمد ز درد
صافی انگور بمیخانه رفت	چونکه اجل خوشه تن را فشرد
شدهمگی جان مثل آفتاب	جان شده را مرده نباید شمرد

حسین علاء

روز یکشنبه ۲۱ تیرماه ۱۳۴۳ مطابق با دوم ربیع الاول ۱۳۸۴ ساعت ۱۱ شب در دزاشیب شمیران مرد بزرگی که ۶۴ سال از عمر شریف و پرثمر خویش را در راه خدمت صمیمانه بملک و ملت گذرانده بود از این جهان ناپایدار بعالم عقبی شتافت و ما را برای همیشه غرق تأثر و تألم نمود. این مرد بزرگ حسین علاء بود که علاوه بر مناصب و مشاغل مهم دیگر حدود سی سال عضو و یازده سال ونیم رئیس انجمن آثار ملی بود و امروز برای تجلیل و تکریم او این مجلس برپا گشته و این بنده موظف شده‌ام مراتب تشکر انجمن را از تشریف‌فرمائی حضار محترم عرضه بدارم و بحکم سابقه ممتد ارادت و همکاری با آن بزرگوار بطور بسیار مختصر شمه‌ای از احوال و اخلاق آن سرور ارجمند را که تا دو ماه قبل چون شمع در جمع اصحاب میدرخشید و همگی را مسحور و مفتون ملکات و فضائل معنوی خویش میساخت در اینجا بعرض برسانم.

در ۱۲۶۱ خورشیدی وقتی حسین علاء در خاندان جلیل و اصیل علاء السلطنه چشم بر جهان گشود سرور و شادی بهمه دست داد و چهل روز قبل که دنیا را وداع گفت همگی با چشمان اشگبار و خلوص‌نیت و صفای عقیدت از او به نیکی یاد کردند و بر رحلت او افسوس خوردند و دریغ

نه آن دریغ که هرگز بدرود ازدل نه آن حدیث که هرگز بیرون شود از یاد

حسین علاء تحت سرپرستی پدر بزرگوار خود که از ۱۲۶۸ شمسی (۱۳۰۷ قمری) در سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار بعد از ملکم‌خان حدود پانزده سال وزیر مختار ایران در لندن بود در آن شهر دوره مقدماتی را در مدرسه وست مینستر Westminster School و رشته حقوق را در دانشگاه لندن با تمام رسانید و چون

از تحصیل فراغت یافت بمنشی‌گری سفارت آنجا منصوب و مشغول شد و تا ۱۲۸۴ به نیابت سوم و دوم سفارت ارتقاء حاصل کرد.

در آغاز مشروطه در ۱۲۸۵ شمسی در زمان صدارت میرزا نصراله‌خان مشیرالدوله حسین‌علاء بریاست کابینه وزارت امور خارجه انتخاب گردید و در اثر فضل و دانش و حسن سلوک و ادب و وظیفه شناسی سالها بر سر این کار باقی بود تا در ۱۲۹۶ خورشیدی در بحبوحه جنگ جهانی اول مستوفی الممالک رئیس الوزراء که آشنا به ملکات حمیده و اخلاق کریمه و وسعت اطلاعات و معلومات او بود وی را بوزرات تجارت و فواید عامه برگزید.

در آن موقع بنده در انگلستان به تحصیل اشتغال داشتم و از لطف و مهربانی برادر مهتر و فرشته صفت او میرزامهدی خان مشیرالملک وزیر مختار ایران برخوردار بودم و در ۱۲۹۷ که بایران بازگشتم توسط مشیرالملک با حسین‌علاء آشنا شدم و از روز نخست با و ارادت ورزیدم و ظرف چهل و شش سال در مجامعی چون انجمن آثار ملی و انجمن ملی تربیت بدنی و انجمن روابط ایران و آمریکا و شورای فرهنگی بریتانیا و شورای عالی بانک ملی و کمیسیونهای فرهنگی دربار و شورای فرهنگی سلطنتی و مجلس سنا یا در مسافرتها و مأموریت‌های اروپا هر قدر معاشرت با آن بزرگوار زیادتیر میشد بر اوصاف ستوده و ملکات فاضله او بیشتر واقف میشدم و بر مراتب ارادتم افزوده میگشت و اگر در این مجلس معظم در ذکر بعضی از سجایای عالییه او بگویم

نیارد گردش گیتی دگر بار چنان صاحب‌دلی فرخ نژادی

تمام عرایض مبتنی بر مشهودات و خاطرات ۴۶ سال اخیر است.

در این مدت طولانی با اینکه حسین‌علاء بزرگترین مقامات سیاسی و اجتماعی را احراز کرد مانند نمایندگی ایران در مجمع صلح پاریس و وزارت مختار ایران در اسپانی و آمریکا و فرانسه و انگلستان و نمایندگی مجلس شورای ملی و ریاست بانک ملی ایران و وزارت امور خارجه و سفارت کبرای در واشنگتن و نمایندگی ایران در جامعه

ملل و سازمان ملل متحد و وزارت دربار شاهنشاهی و نخست وزیری هیچگاه در اخلاق و رفتار و احوال و طرز برخورد و معاشرت او تفاوتی حاصل نشد بلکه همواره بر تواضع و ادب و مهربانی و ملاطفت او افزوده گشت .

اگر بنا شود خدمات آن بزرگوار در هریک از مقاماتی که ذکر شد بعرض برسد لااقل یکی دو ساعت وقت بایسته است که از حدود این گفتار و مدتی که مقرر شده خارج است . لذا باید اکتفا کرد به چند نکته از مکارم اخلاق او که تذکرش برای آیندگان لازم بنظر میرسد .

نخستین فضیلت حسین علاء این بود که حفظ آبرو و حیثیت ایران را در تمام مأموریت ها مافوق همه چیز میدانست و با تمام قوا در این راه میکوشید و وطن پرستی و مناعت طبع و عزت نفس خود را چون نماینده یک کشور بزرگ مشعلدار تمدن کهن در سخت ترین اوقات نشان میداد و بهمین سبب مورد احترام فوق العاده محافل بین المللی و رجال بزرگ دنیا بود . بسیاری از سیاستمداران خارجی مراتب ستایش خود را نسبت به شخصیت بارز و آداب و اخلاق و فصاحت و بلاغت و نکته سنجی و لطیفه گوئی و لهجه عالی او در زبان انگلیسی و فرانسه مکرر خاطر نشان ساخته اند که بنده بگوش خود از زبان عده ای از آنان شنیده ام .

یکی از وسایل صوری حفظ آبرو در پاریس و لندن و واشنگتن این بود که ایران عمارت مخصوص برای سفارت داشته باشد بهمین دلیل مساعی خود را بکار برد تا بناهای مطلوب در نقاط مرغوب خریداری کرد و آنها را باقالیه های عالی مفروش و با پرده های نقاشی و منسوجات زیبا و دیگر آثار هنری ایران مزین ساخت و در تمام پذیرائیها حداعلای ذوق و سلیقه و مهمان نوازی را بکار برد .

دومین فضیلت حسین علاء اعتقاد به کار و عمل و احتراز از تظاهر و افراط در سخن گفتن بود و همواره این بیت سعدی را برای دوستان خود تکرار میکرد که:

دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی

ولی در مواقع لازم باقیافه ای جذاب و صدائی گیرا و بیانی آرام و عباراتی ساده

و تشبیهاتی دلکش و کنایاتی نغز نظریات منطقی خود را ابراز میداشت و مستمعین را تحت تأثیر قرار میداد.

یکی از نطقهائی که با تب شدید و علی رغم منع اطباء ایراد کرد و در دلها اثر عمیق نمود و عالمی را برانگیخت سخنان پر شور و حرارت او بود در شورای امنیت سازمان ملل متحد در نیویورک در ۱۳۲۴ درباره فتنه آذربایجان و نقض پیمان سه جانبه ایران و انگلستان و جماهیر شوروی مورخ بهمن ماه ۱۳۲۰ که رادیوهای ممالک بزرگ از تالار شورای مذکور در اقطار جهان پخش کردند و دادخواهی ایران را بسمع مردم دنیا رساندند و ذکر همین حقایق که جناب تقی زاده با شهامت بی نظیر از حقوق ایران در لندن نموده بود یکی از عوامل مؤثر در تخلیه ایران از قوای بیگانه شد.

سومین فضیلت او وظیفه شناسی و وقت شناسی بود. حسین علاء بزرگترین سعادت را در انجام وظیفه میدانست و بحدی بدین امر ایمان داشت که از فداکاری در این راه خودداری نمیکرد و حاضر بود جان خود را بخطر اندازد تا وظیفه خویش را بموقع بطور شایسته انجام دهد والا چگونه ممکن بود که از ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۲ در سه نوبت حدود دوازده سال وزارت دربار شاهنشاهی را عهده دار و پیوسته مورد اعتماد و مرحمت مقام شامخ سلطنت باشد؟

از اسفند ماه ۱۳۳۱ که حسین علاء ریاست انجمن آثار ملی را بعهدہ داشت جز در موارد قلیل و نادر که بحکم لزوم قبلاً عذر میخواست همیشه اول کسی بود که در جلسات انجمن حضور می یافت و تا آخر وقت مقرر باشکیبائی و مهربانی و خونگرمی جلسه را اداره میکرد.

چهارمین فضیلت حسین علاء فعالیت و پرکاری شگفت آور او بود در تمام عمر. در این باب کافی است یادآوری شود که در سومین وزارت دربار شاهنشاهی که شش سال و نیم بطول انجامید باوظایف سنگین و خطیری که تعهد این خدمت در سنوات اخیر در برداشت حسین علاء در آن واحد ریاست انجمن آثار ملی - ریاست شورای

عالی بنگاههای خیریه - ریاست شورای عالی پیشاهنگی - ریاست انجمن شیرمردان - ریاست انجمن ایرانی برادری جهانی - ریاست شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی - ریاست هیئت امنای دانشگاه پهلوی - ریاست هیئت امنای دانشگاه ملی - ریاست شورای فرهنگی سلطنتی را عهده‌دار بود و در این مجامع کارهای مفید انجام میشد چنانکه در انجمن آثار ملی در مدت یازده سال ونیم ریاست او کنگره بین‌المللی ابن‌سینا در تهران برگزار شد و آرامگاه ابن‌سینا در همدان بدست شاهنشاه گشایش یافت و از مجسمه ابن‌سینا در آن شهر پرده برگرفته شد - آرامگاه نادرشاه از سنگ خارا در مشهد و آرامگاه عمر خیام بسبک معماری قرن ششم هجری در نیشابور ساخته شد که اعلیحضرت همایون شاهنشاه آنها را در فروردین ماه ۱۳۴۲ گشودند - مزار فریدالدین عطار و بقعه امامزاده محروق و قبر کمال الملک در نیشابور تعمیر و احیاء گردید - ۳۴ جلد از آثار ابن‌سینا و خیام و عطار و کتب مربوط به نادرشاه طبع و منتشر شد - ابنیه و آثار تاریخی در اصفهان و مشهد و نقاط دیگر با معاضدت و همکاری وزارت فرهنگ طبق اصول فنی تعمیر گشت.

در ۱۳۰۴ وقتی حسین علاء نماینده مجلس شورای ملی بود وسایلی فراهم کرد تا پروفیسور پوپ امریکائی متخصص هنرهای اسلامی در دانشگاه شیکاگو در حضور اعلیحضرت فقید که در آن موقع نخست‌وزیر بود نطقی راجع به نیروی خلاق ایران در ایجاد هنرهای زیبا و خدمات چند هزار ساله ایران بصنایع ظریفه دنیا ایراد کرد که تأثیر عظیم کرد و باعث شد که اقدامات پی گیر نسبت به تشویق هنرمندان و احیای هنرهای زیبا و حفظ ابنیه و آثار ملی بعمل آید.

از ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۱ که وزیر مختار ایران در پاریس بود علاوه بروظایف سیاسی سه نوع خدمت فرهنگی انجام داد. اولاً در انتخاب و استخدام استاد از فرانسه برای دارالمعلمین عالی و مدرسه عالی حقوق و طب و دبیر برای مدارس متوسطه نهایت دقت را بکار برد و اشخاص فاضل و کارآموده و لایق برگزید که سالها خدمات شایان به تربیت و تعلیم جوانان کردند و حسن تشخیص آن بزرگوار

را کاملاً به ثبوت رساندند. ثانیاً با کمک اسماعیل مرآت سرپرست دانشجویان اعزامی نسبت به آموزش و پرورش آنها حد اعلای مراقبت را مبذول داشت بطوری که اکثر محصلین دولتی آن زمان به نیکوترین وجه تربیت شدند و اکنون از بهترین خدمتگذاران این مرز و بومند. ثالثاً با هیئتی مرکب از اعتمادالدوله قراگزلو وزیر فرهنگ و علامه محمدقزوینی و حاج میرزایحیی دولت‌آبادی در دیماه ۱۳۰۹ نمایندگی ایران در دومین کنگره و نمایشگاه بین‌المللی هنر و تاریخ و فرهنگ ایران که توسط جرج پنجم پادشاه انگلستان در کاخ بورلینگتن Burlington درلندن گشایش یافت شرکت کرد و وظایف خود را بنحو احسن انجام داد. کنگره و نمایشگاه مذکور مورد استقبال فوق‌العاده مردم مغرب‌زمین واقع شد و کمک بسیار مؤثر به معرفی فرهنگ ایران و ایجاد احترام نسبت به مملکت ما نمود.

هنگامیکه بانک ملی ایران را اداره میکرد باتفاق حکیم‌الملک و این بنده انجمن ملی تربیت بدنی را تأسیس کرد که خدمات مهم ورزش و پیشاهنگی در مدارس نمود و اساس تربیت بدنی امروز را فراهم کرد. در همان اوقات نیز از طرف انجمن آثار ملی در هیئت مدیره اعانه ملی برای ساختن آرامگاه فردوسی در ۱۳۱۲ در دارالمعلمین عالی در نگارستان باتفاق حکیم‌الملک و کیخسرو شاه‌رخ و جنابان عبدالحسین نیک‌پور و مصطفی‌فلاح و این بنده شرکت مؤثر داشت و مبلغ کافی جهت آرامگاه فراهم آمد.

پنجمین فضیلت حسین علاء صمیمیت و صداقت و ثبات در دوستی و وداد بود که در تمام اقوال و اعمال او ظاهر و ساطع بود و باعث میشد که همه بساو اعتماد کنند و اطمینان داشته باشند و در هر موقع با او بجان و دل همکاری نمایند. وقتی صدمه و مصیبتی بدوستانش وارد میشد وی نخستین کسی بود که بدیدن آنها میشتافت و از آنان دلجوئی میکرد و آلام را تسکین میداد.

ششمین فضیلت او فتوت و بزرگ‌منشی و احترام بزرگداشتان بود. در سلام کردن بر همه کس حتی پیشخدمت‌ان سبقت می‌جست - از ایشان مال و همت در تربیت

اولاد خادمان خود دریغ نمیکرد. تأثرات و تألمات درونی خود را هیچگاه ظاهر نمیساخت و در تمام عمر کسی از او بانک بلند یا لفظ درشت نشنید.

از مجموع آنچه بعرض رسید ملاحظه میشود که دوره عمر حسین علاء سراسر مشغون از خدمت و کار و کوشش و کامیابی و افتخارات گوناگون بوده و وقتی از این جهان رخت بدیگر سراکشیده حسرتی با خود نبرده زیرا وظیفه ایرانیت و انسانیت خود را به نیکوترین وجه انجام داده و در پیشگاه احدیت و در برابر شاهنشاه و میهن و خانواده و دوستان خود وظایف خویش را با ایمان و صداقت بجای آورده است و هر کس بهنگام رفتن از این دنیای فانی چنین حال و وضعی داشته باشد باید او را سعید و نیک بخت دانست.

در این عصر و زمانه که دنیا غرق در مادیت است و جانی در گروانی است بندرت میتوان شخصی را یافت که ۸۲ سال عمر کند و از این مدت ۶۴ سال مصدر خدمات بزرگ و با مسئولیت و با ارباب توقع سروکار و معاشرت داشته باشد و با اوضاع و احوال متفاوت و متضاد مواجه گردد و سرانجام از میان تمام حوادث و غوغاها و هیاهوها محبوب و نیک نام و معزز و محترم بیرون آید و از در گذشت او همگی متأسف و متألّم شوند و از صمیم قلب بر مرگش اندوه و افسوس خورند و بروح پاکش درود فرستند.

اگر بخواهم زندگانی او را در یک سطر خلاصه کنم باید بگویم که حسین علاء با افتخار دیده بدنیا گشود - ۸۲ سال به نیک نامی زیست و بانیک نامی جهانرا بدرود گفت.

دو چیز حاصل عمر است نام نیک و ثواب
وزین دو در گذری کل من علیها فان
زمان و منصب دنیا جزاین نمی ماند
میان اهل مروت که یاد باد فلان
از خداوند بزرگ برای بازماندگان و ارادتمندان او صبر و شکیبائی و برای
او مغفرت و رحمت بی پایان مسئلت میکنیم. رحمة اله علیه رحمة واسعة.

میرزا عبدالعظیم خان قریب

در ۱۲۹۷ خورشیدی که من پس از تحصیل از اروپا بایران بازگشتم با میرزا عبدالعظیم خان گرگانی (که یکسال بعد در موقع تأسیس سجل احوال ظاهراً نام خانوادگی قریب را انتخاب نمود) آشنا و در ۱۲۹۹ در دارالفنون با او همکاری کردم. در آن تاریخ وی تقریباً چهل سال داشت. در نتیجه مطالبی که راجع بمقام و اهمیت زبان و ادبیات فارسی از پروفیسور براون استاد دانشگاه کیمبریج شنیده بودم و در نتیجه مطالعه کتاب آن دانشمند یگانه بنام «تاریخ مظاهر فکری ایران» دلبستگی فراوان بزبان و ادبیات کشور خود پیدا کرده بودم و از همان برخورد اول نسبت بمعلم زبان و ادبیات فارسی دارالفنون ارادت خاصی پیدا کردم ولی احساس مینمودم که نسبت باظهارات من درباب زبان فارسی تردید دارد زیرا تصور میکرد که فرنگ رفتگان همگی فقط ستایشگر فرهنگ و تمدن مغرب زمین هستند و بفرهنگ میهن خویش علاقه ندارند. خوشبختانه در اثر حشر، متوجه صمیمیت من شد و کمال لطف را نسبت بمن پیدا کرد و من نیز روز بروز بیشتر بفضائل او پی بردم و برارادتم افزوده شد و در تمام مشاغل اداری و فرهنگی و سیاسی که در چهل و شش سال اخیر بر عهده گرفتم همواره مقام ارجمند و مرتبت بلند او را گرامی می داشتم.

آنچه در اخلاق او بیشتر جالب بود درویشی و عارف منشی و بی اعتنائی بجاه و مال بود. مناعت طبع و عزت نفس از خصائل برجسته او بشمار میرفت. مهر وطن در تمام گفته ها و آثارش ظاهر و ساطع بود.

تواضع و شکسته نفسی و ادب را بحد کمال داشت. وظیفه شناسی و وقت شناسی را تا حد وسواس رعایت میکرد تا آنجا که مثلاً وقتی میدید رفتن بخانه

برای ناهار و بازگشت بمدرسه با خیابانها و کوچه‌های پر از گل ولای و نبودن وسایل نقلیه ممکن است باعث تأخیر در شروع درس شود با دوست شفیق خود میرزا غلامحسین خان رهنما به چلوکبابی بازار بزازان میرفت و قبل از زدن زنگ اولین کلاس بعد از ظهر در دارالفنون حاضر میشد.

در حق شناسی بحدی دقیق بود که طرف را شرمنده میساخت. در ۱۳۲۴ در بحبوحه جنگ جهانی دوم من در شورای فرهنگی بریتانیا برای انگلیسی‌زبانان راجع به شخصیت فردوسی و آثار او بزبان انگلیسی صحبت کردم و بعداً بیانات من با ترجمه فارسی بصورت رساله‌ای انتشار یافت و نسخه‌ای از آن بدست استاد افتاد.

من ضمن سخنان خود گفته بودم که کتاب یوسف و زلیخا منسوب بفردوسی طبق تحقیقات استاد عبدالعظیم قریب (که نتیجه آن در شماره بهمن ۱۳۱۸ مجله آموزش و پرورش منتشر شده) از فردوسی نیست و از شاعر غیر معروفی است که پنجاه سال پس از فردوسی آنرا بنظم کشیده است.

ذکر این مطلب در آن سخنرانی باعث شد که تاریخ برامکه و سخنان شیوا را که از تألیفات عالی‌اش بود، با اظهار لطف در پشت جلد هریک، برای من فرستاد و هروقت ملاقاتی دست داد بحدی ملاطفت کرد که مرا خجل ساخت.

بعضی از خوانندگان این سطور ممکن است تصور کنند که زبان وادیات فارسی از بدو تأسیس دارالفنون در آنجا تدریس میشده است. برای رفع این شبهه بيمورد نیست در اینجا یادآوری شود که دارالفنون در اثر شکست‌هایی که در نیمه اول قرن سیزدهم هجری در قفقاز نصیب ایران شد بهمت امیر کبیر در ۱۲۶۸ قمری بوجود آمد و هدف عمده آن تعلیم علوم و فنون نظامی و تربیت افسر و مهندس و پزشک بود و زبان وادیات فارسی در آن مدرسه تدریس نمیشد.

در ۱۳۲۷ قمری که من وارد کلاس دوم دارالفنون شدم زبان وادیات فارسی در برنامه آن نبود. در آن تاریخ دارالفنون دو قسمت عمده داشت: در قسمت اول چهار کلاس متوسطه و در قسمت دوم دوره عالی طب و ریاضی. قسمت اول بتدریج

تا ۱۳۳۱ قمری تکمیل شد و از اول فروردین ۱۲۹۲ شمسی نخستین برنامه رسمی متوسطه مصوب شورای معارف و وزارت معارف بطبع رسید و در آن زبان فارسی منظور گردید. نسخه‌ای از این برنامه در کتابخانه من موجود است و طبق آن دوره تحصیلات متوسطه شش سال شده و زبان و ادبیات فارسی اولین ماده هر سال تحصیلی است. در کلاس اول چهار ساعت و در کلاس دوم و سوم و چهارم سه ساعت و در کلاس پنجم و ششم دو ساعت در هفته ب زبان و ادبیات فارسی اختصاص یافته است. نخستین معلم آن میرزا عبدالعظیم خان گرگانی بود که با تألیف و طبع منتخبات نظم و نثر اساتید زبان فارسی (بنام فرائدالادب) و دستور زبان فارسی تسهیلات بسیار در کار تعلیم زبان فراهم ساخت.

قبل از تاریخ مذکور در مدارس ابتدائی معدودی که در آن زمان وجود داشت مانند مدرسه اسلام و ادب و کمالیه و اقدسیه و سادات، بخش مهمی از وقت صرف آموختن زبان فارسی و صرف و نحو و قرائت عربی میشد. کتب فارسی که از کلاس دوم ابتدائی بکار میرفت عبارت بود از گلستان سعدی و کلیله و دمنه و تاریخ معجم. در مدرسه کمالیه موقعی که من بیش از ده سال نداشتم گلستان میخواندم و از آهنگ گوش نواز و زیبایی کلمات و روانی عبارات حظ وافر می‌بردم ولی قادر بذكر معانی آن نبودم.

اکنون با کمال تأثر باید گفت که زبان فارسی از همه جانب مورد هجوم قرار گرفته است. در مدارس بهیچوجه بتدریس آن توجه نمیشود. بیشتر کسانی که امروزه دوره متوسطه را بپایان میرسانند از بیان مکنونات خود عاجزند. الفاظ بیگانه غیر لازم را هر کس که جزئی زبان خارجه میداند در گفتگو و تحریرات خود بی‌پروا وارد میکند. اسامی و کلمات غریب و عجیب بر سرمغازه‌ها و دکانها در تمام خیابانها بچشم میخورد. در بسیاری از کودکان و دبستانها توجهی که بتعلیم زبانهای خارجی میشود ب زبان مادری نمیشود.

وقت آن رسیده است که مین پرستان و کسانی که عرق ملیت دارند و بارزش

فرهنگ ملی خود پی برده اند بخود آیند و از بی قیدی وسستی وزبونی که دامنگیر ما شده جلوگیری کنند ومجاهدت کنند که مهمترین شرط معلمی وورود بخدمات دولتی دانستن زبان مادری باشد تا اساس استقلال وملیت وافتخارات ما از گزند نابخردان وحوادث روزگار مصون ومحفوظ بماند .

میرزا عبدالعظیم خان قریب تمام عمر خودرا دراین راه صرف کرد . ایرانیان با غیرت باید باوتأسی جویند واجازه ندهند میراث گرانبهای آنان دستخوش نادانها ودشمنان این مرزوبوم شود .

سعید نفیسی

آشنائی من با سعید نفیسی از ۱۲۹۷ خورشیدی و همکاری من با او از ۱۳۰۴ آغاز شد. در آن تاریخ من معلم مدرسه حقوق و دارالمعلمین بودم، و پس از نمایندگی در مجلس مؤسسان (در آذر ماه ۱۳۰۴) ریاست کابینه وزارت فواید عامه را موقتاً برعهده گرفته بودم. وزارت فواید عامه وظایف چهار وزارت خانه راه و کشاورزی و بازرگانی و صنایع را انجام میداد و در آنجا سعید نفیسی ریاست کارگزینی را بعهده داشت. هر وقت گزارشی بامضای سعید نفیسی بکابینه میرسید من از انسجام و منطق و روشنی آن در شگفت میشدم تا روزی از او پرسیدم با آن همه فضل و بلاغت چرا در وزارت فواید عامه بخدمت مشغول است و بوزارت معارف وارد نشده و او علت را اتفاقات و حوادث روزگار ذکر کرد. سؤال کردم اگر انتقال او بوزارت معارف میسر شود آیا بدان تمایل دارد و او جواب مثبت داد. از اینرو دو ماه بعد که مدرسه تجارت در وزارت فواید عامه تأسیس گردید سعید نفیسی بمعلمی منصوب و از اواخر ۱۳۰۴ بتدریس مشغول شد.

در خرداد ۱۳۰۵ دولت عوض شد و من بوزارت معارف بازگشتم و از آبان ماه معاونت اداره کل معارف را برعهده گرفتم. سه ماه بعد که سید محمدتدین وزیر معارف شد رضاشاه را به تفسیر و اجرای اصل ۱۹ متمم قانون اساسی متقاعد کرد و مقرر گردید که تمام مدارس باستانی مدارس نظام در تحت ریاست و مراقبت وزارت معارف قرار گیرد. لذا مدرسه تجارت و مدرسه سیاسی با معلمان و بودجه از وزارت فواید عامه و امور خارجه بوزارت معارف انتقال یافت و همکاری من با سعید نفیسی که از اواخر ۱۳۰۴ آغاز شده بود تا پایان عمر آن مرحوم ادامه پیدا کرد: پس از مدرسه تجارت در دانش سرای عالی و دانشکده ادبیات سپس در کنگره فردوسی

و فرهنگستان ایران و سازمان پرورش افکار و شورای فرهنگی سلطنتی. در مدت چهل سال همکاری با سعید نفیسی چند خصلت پسندیده در او دیدم که مناسب است در اینجا مختصراً ذکر شود.

نخستین خصلت ممتاز او سادگی بود در زندگانی. هیچگاه بجاه و جلال و تجمل و شکوه تمایل نداشت. از حیث غذا و لباس و مسکن به حداقل قانع بود و در معاشرت بی تکلف. تا آنجا که اطلاع دارم او نخستین نویسنده‌ای بود که از آغاز بر پشت جلد تألیفات خود از استعمال عنوان و لقب و کلمات آقا و میرزا و خان که همه‌جا معمول و متداول بود احتراز می‌جست و بدین‌گونه «سعید نفیسی» اکتفا میکرد.

دومین خصلت ممدوح او پشت کار و فعالیت بی‌حد و حصر بود. بسیار کم استراحت داشت و دقیقه‌ای از عمر را تلف نمیکرد. در حضر و سفر همواره بمطالعه و تدریس یا تألیف و انتشار کتاب می‌پرداخت. وقتی در تهران بود در آن واحد دوسه کتاب زیر طبع داشت و شخصاً آنها را تصحیح میکرد. در سفر شیراز بکازرون و بوشهر در فروردین ۱۳۱۹ - در سفر هندوستان در آذرماه ۱۳۲۸ - در سفر آمریکا برای شرکت در چهارمین کنگره بین‌المللی هنر و باستان‌شناسی ایران در اردیبهشت ۱۳۳۹ که باهم بودیم همواره کتاب مطالعه میکرد. من از تألیفات او آمار صحیحی در دست ندارم ولی تردید نیست که عده زیادی کتاب تدوین کرده یا از متون قدیم تصحیح و تنقیح کرده و چند صد مقاله نوشته است.

سومین خصلت بارز او عشق بجمع‌آوری کتاب بود و بازحمات بسیار کتابخانه بارزش و جامعی فراهم آورد. هر جا کتابی سراغ میکرد بامانت میگرفت. اگر خطی بود استنساخ مینمود و اگر چاپی کوشش میکرد نظیر آنرا بدست آورد. در سفر هندوستان در ۱۳۲۸ که چندی باهم بودیم خبر دادند که نزدیک شهر علی‌گه در قصبه‌ای بنام حبیب‌گنج کتابخانه‌ای است با چند هزار جلد کتاب خطی و چاپی بفارسی، از آن یک نفر ایرانی که در قدیم از شیروان (خراسان) به هندوستان رفته و در آنجا سکنه‌گزیده است. در اثر تمایل شدید نفیسی بدانجا رفتیم. در اطراف حیاطی که مبدل

باصطبل و سرگین زار شده بود چند اطاق مملو از کتاب بود ولی هوای سوزان و گزنده و میلیونها مگس و پشه توقف در آن محل را غیر ممکن میساخت معذک عشق سعیدنقیسی باعث شد که مدتی در آنجا بماند و تمام مشقات طاقت فرسارا تحمل کند تا از یک کتاب خطی نسخه بردارد.

با اینکه کتاب را بازحات بسیار بدست میآورد از امانت دادن آن دریغ نمیکرد و با گشاده روئی بطالبان علم بعاریت میداد.

بعلاوه اسامی کتب و مؤلفین بطوری در حافظه اش نقش می بست که خود چون کتابخانه متحرکی بود و جویندگان از آن بهره وافی میبردند.

چهارمین صفت برجسته او در تألیفاتش مشهود است و آن شیرینی و شیوایی و روانی انشاء اوست که با سرعت و بطور طبیعی از وجودش تراوش میکرد. بقول بوالو Boileau شاعر و متقد شهیر فرانسوی هر نویسنده برای شعر و گفتار و کتاب خود پیشنویس تهیه میکند - چندین بار در آن دست میبرد و حک و اصلاح میکند تا جرئت عرضه داشتن آنرا پیدا کند. سعیدنقیسی همین که قلم روی کاغذ میگذاشت بدون مکث و توقف بجلو میرفت و با کمال سرعت جمله هارا پشت سر یکدیگر می نگاشت و در بسیاری از اوقات از فرط اطمینان بخود بدون مرور بمدیر مجله یا مطبعه میداد.

پس از چهل سال همکاری و مصاحبت از دست دادن سعیدنقیسی بسیار تألم آور است لیکن بحکم طبیعت افراد بشر کاروان واحدی هستند که هر یک بنوبه بدیگر سرا خواهند شتافت. بهنگام درگذشتن کسی که منشاء اثر نیک بوده خرسند و سرافراز است و بازماندگان و یاران او تا اندازه ای وسیله تسلیت دارند. بقول سرمد:

در گردش زمانه و پایان زندگی غم نیست کادمی بسر ای دگر گذشت
غم آن بود که آدمی اندر زمین عمر تخم حیات کشت ولی بی ثمر گذشت
آثار بیشمار که از سعید نفیسی بجای مانده تنها مایه تسلی همکاران و یاران اوست.

علیمحمد فره‌وشی (مترجم همایون)

روز ۱۲ آبانماه ۱۳۴۷ ساعت ۱۸ یکی از فرهنگیان شریف و آزاده ما شادروان میرزا علیمحمد خان فره‌وشی ملقب به مترجم همایون پس از ۹۳ سال عمر پرثمر برحمت ایزدی پیوست و دوستاناران فرهنگ و دست پروردگان خود را غریق تأثر و اندوه ساخت. بمناسبت خدمات ارزنده‌ای که آن مرحوم بفرهنگ کشور کرده و زحماتی که در دایرکردن و اداره نمودن مدارس زردشتی تهران نموده این مجلس یادبود از طرف انجمن زردشتیان تشکیل شده تا بخدمات او اشاره و از شخصیت او تجلیل شود.

شرح حال آن مرحوم و خدماتی که نموده است ناطق محترم بعدی باطلاع حضار محترم خواهند رساند. بنده فقط بطور مقدمه چند کلمه در مکارم و سجایای اخلاقی و فضایل نفسی او عرض خواهم کرد. نخستین بار که مترجم همایون را زیارت کردم در ۱۳۲۰ قمری یعنی چهار سال قبل از انقلاب مشروطه بود در مدرسه کمالیه. من آنوقت در کلاس سوم به تحصیل مشغول بودم و مترجم همایون ناظم مدرسه کمالیه و معلم حساب و هندسه بود. آنوقت مدرسه کمالیه برنامه‌ای داشت در سطح ابتدائی و متوسطه و عالی چنانکه من در آنجا صرف و نحو عربی را باندازه دوره عالی امروز و علم کلام را از کتاب باب حادی عشر و فارسی را از کتاب تاریخ معجم فضل‌الله شیرازی و فرانسه را از کتب کلاسه‌های آخر دبستانهای فرانسه فرا میگرفتم. در ۱۳۲۷ دوره مدرسه کمالیه را بپایان رساندم و وارد دارالفنون شدم و دو سال بعد با نخستین دسته دانشجویان اعزامی دوره مشروطه، با اشخاص دیگری مانند آقای دکتر سیاسی و مرحوم سرلشکر ریاضی و سرتیپ سیف‌الله‌شهاب و محمد وحید تنکابنی بفرانسه رفتم. هشت سال بعد

در ۱۳۳۷ قمری که تحصیلات من در فرانسه و انگلیس پایان یافته بود، از وسط روسیه انقلابی از راه دریای سیاه و تفلیس و جلفا به ایران آمدم چون راه تبریز بتهران با حضور قوای متخاصم عثمانی و انگلیس در ایران بسته بود یک ماه در تبریز ماندم و همین که دولت عثمانی تسلیم متفقین شد با کالسکه بهمرای حاج میرزا یحیی دولت آبادی که از عدسه (Odessa) با ایشان هم سفر بسودم بطرف تهران حرکت کردم. وقتی به زنجان رسیدیم از ملاقات شادروان مترجم همایون که نماینده معارف در زنجان بود فوق العاده مسرور شدیم و دو روزی که در آنجا توقف کردیم از مشکلات کار ایشان تا حدی آگاه گشتیم. بعداً آن مرحوم از طرف وزارت معارف در رضائیه و کرمان و اصفهان مأموریت‌هایی پیدا کرد که با کمال صمیمیت و جدیت و متانت انجام داد و در تهران هم عده زیادی کتب درسی حساب و هندسه و فارسی و جغرافیا و علم‌الشیاء تألیف کرد که بارها بطبع رسید. مدارس زردشتیان را تأسیس و سالها اداره کرد. هنگامی که بازنشسته شد باز خدمات فرهنگی خود را دنبال کرد و چندین کتاب بسیار سودمند را مانند سفرنامه دیولافوا^۱ و هانری رنه دالمانی^۲ و کتاب مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی تألیف گوینو^۳ و کتاب روین سن کروزه^۴ سوییسی بفارسی فصیح ترجمه و منتشر کرد.

بنابراین ملاحظه میفرمایند که آن مرحوم آن اندازه که من اطلاع دارم از چند سال قبل از مشروطه تا ۱۳۸۸ قمری یعنی حدود ۷۰ سال دائماً بخدمات فرهنگی اشتغال داشته و تمام عمر خویش را صرف روشن کردن افکار و بسط علم و تربیت ابنای وطن نموده است.

اگر بخواهیم خدمات آن مرحوم را از دریچه چشم جوانان امروز ارزیابی کنیم که برهبری شاهنشاه و دولت و مردم همگی در پیکار با بیسوادی و در راه ترقی و تعالی هستند مرتکب اشتباه فاحش شده ایم و پی به عظمت و اهمیت

۱- Dieulafoy

۲- Henri René d'Allemagne

۳- Gobineau

۴- Robinson Crusoe

خدمات و فداکاریها و جانبازیهای آن مرحوم نمی‌بریم. برای قضاوت عادلانه باید محیط کشور و روحیه مردم و دولت را نسبت بمعارف جدید یعنی معارفی که هفتاد سال قبل تازه از مغرب زمین اخذ میشد در نظر بگیریم. در زمان سلطنت مظفرالدین شاه که از ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۴ قمری بطول انجامید دولت بجز از راه جمع‌آوری اعانه و گاردن پارتی آنهم در یکی دو نوبت بمدارسی که آزادی خواهان و متجددین و روشنفکران و میهن‌پرستان تأسیس کردند کمک دیگری نکرد. دولت حتی نظمیه و پلیس نداشت که جان خدمتگزاران فرهنگ را حفظ کند. بطور کلی اغلب اولیای امور از مدارس جدید واهمه داشتند و تصور میکردند آنها بذر انقلاب و عصیان در دماغ‌ها می‌افشانند و در باطن مخالف مدارس جدید بودند چنانکه بعضی از فرهنگیان را بچوب بستند و تبعید و حبس کردند. معذک طبقه‌ای که با مدارس جدید معاندت علنی و جدی داشت طبقه روحانی نمایان بود که بدست اراذل و اوباش و عوام‌الناس و متعصبین افراطی و بعضی از وعاظ قشری دائماً برضد مدارس جدید تبلیغ میکردند و اولیای اطفال را از فرستادن فرزندانشان خود بآن مدارس برحذر میداشتند و در کوچه و بازار به آزار شاگردان مدارس و معلمین می‌پرداختند.

در مدرسه کمالیه که در حدود دویست متر در جنوب غربی مدرسه و بقعه سید نصرالدین واقع بود با اینکه مرتضی خان رئیس مدرسه و حاج میرزایحیی دولت آبادی عضو انجمن معارف برنامه مدرسه را با نظر معلمان مدرسه مانند مرحوم مترجم هسایون و سید محمدتدین طوری تنظیم کرده بودند که ما صبح قرائت قرآن مجید داشتیم - در تمام کلاسها هفته‌ای چند ساعت شرعیات میخواندیم همه روزه بعد از ظهر باماست یکی از معلمین در نمازخانه مدرسه نماز جماعت میگزاردیم - عصر بهنگام تعطیل همگی دعای دسته‌جمعی میخواندیم معذک کسبه آن محله و عوام‌الناس فرهنگیان را بی‌دین‌ولامذهب می‌پنداشتند و ازادیت و آزار و فحاشی خودداری نمیکردند. در تمام کوچه‌هائی که بمدخل مدرسه ختم

میشد بر دیوارها با زغال و گچ اسامی فرهنگیان را با کلمات ناسزا می نوشتند که فلان کس بابی است یا فلان کس لامذهب است. حتی یک روز عصر که ما بصف از مدرسه خارج میشدیم و رئیس مدرسه جلوی ما در حرکت بود از پشت بام خانه ای یک سینی خاکروبه بر سر او ریختند!

بنابراین در چنین محیط جامد و متحجر و متعصب افراطی که حتی تا اوایل زمامداری رضاشاه کبیر کم و بیش جریان داشت خدمتگزاری در فرهنگ بدون فداکاری و دلاوری و ایمان و وطن پرستی و شکیبائی امکان پذیر نبود و تمام این خصائل در مرحوم مترجم همایون وجود داشت. باضافه آن مرحوم مردی بسود متین و خوشرو و شکسته نفس و فروتن. با اینکه از دانشمندان واقعی بود و تألیفات او گواه علم و تبحر او است هیچگاه تظاهر به دانشمندی نکرد. فوق العاده وظیفه شناس و زحمت کش بود. تا آنجا که توانا بود دقیقه ای از عمر خود را تلف نکرد و آثار گرانبها از خدمات خود و از تدریس خود و از تربیت فرزندان خود بجای گذاشت که باید موجب قدردانی و سپاسگزاری جامعه باشد. بسیاری از کسانی که در مدرسه ادب و کمالیه و دارالفنون با من همدرس یا معلم من بودند از ۱۳۰۵ که مسئولیت و اختیاراتی در وزارت فرهنگ داشتم برای ترفیع و اضافه حقوق و تغییر مقام از من استعانت کردند ولی آن مرحوم هیچگاه کمترین صحبتی راجع به شخص خود نکرد و تمام عمر را با قناعت و مناعت و عزت نفس و نیک نامی بسر برد.

دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را از خداوند برای بازماندگان و تربیت شدگان و ارادتمندان آن مرحوم صبر و شکیبائی و برای او مغفرت و رحمت بی پایان مسئلت میکنم و از حضار محترم استدعا دارم با احترام روان آن مرحوم یک دقیقه بحال سکوت قیام فرمایند

ابراهیم پورداود

مجلسی که امروز در دانشکده ادبیات در این تالار برپا شده بیادبود استاد گرانمایه و دانشمند فرزانه ابراهیم پورداود است که بامداد روز یکشنبه ۲۴ آبان ماه ۱۳۴۷ از میان ما رخت بریست و برحست ایزدی پیوست و دانشگاهیان و فرهنگیان را سوگوار نمود و همگی ما را دچار تأثر شدید و اندوه بی پایان ساخت.

دردی بدل رسید که آرام جان برفت وان هر که در جهان بدریغ از جهان برفت

من با آن مرد بزرگوار از آغاز جوانی آشنا شدم و قریب ۵۷ سال در عداد ارادتمندان صمیمی او بودم و تأثرم از این فقدان عظیم بوصف نمی آید. در این مدت من تاحدی بفضائل و مناقب آن مرحوم پی بردم و اگر در این مجلس چند کلمه راجع باوصاف ستوده و ملکات فاضله او بعرض میرسانم بواسطه همین سابقه ممتد و اخلاص و ارادتی است که سالیان دراز بدو داشتم.

نخستین بار که من آن وجود شریف را زیارت کردم و بسو دست ارادت دادم دیماه ۱۲۹۰ مطابق محرم ۱۳۳۰ و ژانویه ۱۹۱۲ بود. در آن موقع دولت روسیه تزاری حدود بیست هزار قزاق و سرباز به آذربایجان و گیلان و خراسان و قزوین و کرج فرستاده دولت ما را مجبور به تعطیل مجلس شورای ملی و برچیدن بساط مشروطیت کرده بود. مأمورین غلاظ و شداد تزار در تبریز و رشت و نقاط دیگر عده ای از اعظام احرار و وطن پرستان را بدار زده یاشقه کرده ظلم و جور و قساوت و شقاوت را در ایالات شمالی بعد اعلی رسانده بودند. این اخبار کم و بیش بوسیله تلگراف با اروپا میرسید و بطور مختصر در جراید انتشار می یافت و ایرانیان مقیم آنجا را غرق در تألم می ساخت.

بنده از شهریور ۱۲۹۰ وارد فرانسه شده در دانشسرای ورسای نزدیک

پاریس بتحصیل اشتغال داشتم. در تعطیلات ژانویه ۱۹۱۲ دعوتی رسید که در پاریس در خیابان سن میشل در کافه «گلستان یاس»^(۱) نزدیک دانشگاه حاضر شوم. در ساعت مقرر از ورسای پاریس رفتم و در یکی از اطاقهای کافه حضور یافتم. در آن موقع عده دانشجویان و ایرانیان مقیم پاریس از سی چهل نفر تجاوز نمیکرد و این عده در آنجا حاضر شده بودند.

پورداود که در آن تاریخ حدود بیست و پنج سال داشت و در آن شب کلاه ایرانی بر سر، از جا برخاست و با آهنگی شورانگیز اشعاری را که سروده بود خواند که برای نمونه چند بیت آنرا ذکر میکنم تا از میزان عشق او بوطن و درجه آزادی و فصاحت و شیوایی او شمه‌ای عرض شده باشد.

از آه بخشگانم آب همه دریا را	وز اشک کنم دریا روی همه صحرا را
در کلبه درویشی خوش باشم آزاددم	در بند نمی‌خواهم صد قصر معلا را
خواهم که ز پافتم بد هوش و خمار و مست	تا ناشنوم ز ایران این غلغل و آوا را
از ناحیه ایران هر لحظه بگوش آید	صوتی که بلرزاند این گنبد مینا را
شاهنشاه نوشروان در گورسیه خسبید	خرس است برجایش، بین بازی دنیا را
گرپور رود روزی از مهر وطن بردار	صد شکرو سپاس آرد مرا یزد یکتا را

با سابقه‌ای که از احوال و اوضاع ایران عرض شد معلوم است این ابیات که در غربت و چند هزار کیلومتری از وطن قرائت شد چه غوغائی بپا کرد. حس وطن پرستی شدیدی که آن بزرگوار آن شب در پاریس ابراز داشت برای همیشه مرا مخلص حقیقی و دوست صمیمی او ساخت و از آن تاریخ بعد با او ارتباط داشتم و با نهایت اخلاص باو ارادت و مودت میورزیدم.

در آن موقع پورداود در دانشکده حقوق و ادبیات پاریس تحصیل میکرد و بتاریخ و فرهنگ ایران باستان و اوستا شناسی تعلق خاطر داشت. دو سال واندی بعد جنگ جهانی اول شعله ور شد و پورداود آهنگ آلمان کرد تا از محضر استادان

آن کشور کسب فیض کند. لیکن اوضاع و احوال جنگ و هجوم قوای متفقین بایران پورداود را بسرحدات غربی ایران کشاند باین امید که کمکی برزآوران وطن و مهاجران کند. لیکن بزودی بالمان بازگشت و رشته تحصیل و مطالعه را دنبال نمود. در ۱۳۰۳ با خانواده خود بایران آمد و مارا از دیدار خویش مشعوف ساخت سپس از راه عراق به هندوستان رفت و شش سال در آنجا اقامت گزید و با همکاری و کمک پارسیان بمبئی ثمره مطالعات و تحقیقات و زحمات خود را بدنیای عرضه داشت. در این مدت ترجمه و تفسیر اوستا را بفارسی سلیس و روان بصورت گاتها و یشت‌ها در سه مجلد بزرگ با حواشی و توضیحات و فهرست و فرهنگ لغات در ۱۲۰۰ صفحه طبع و منتشر ساخت و از هر یک نسخه‌ای برای بنده فرستاد.

قبل از انتشار کتب مذکور البته اشخاص بسیار معدودی که بزبان فرانسه یا انگلیسی یا آلمانی مسلط بودند میتوانند از کتب ایران‌شناسان مغرب‌زمین و ترجمه‌های تحت‌اللفظی و مجمل آنها اطلاعات موجزی نسبت باوستا و زردشت بدست آورند ولی دیگران این اطلاعات مجمل و مبهم را هم نسبت بکتاب آسمانی ایران باستان و پیامبر ایرانی نداشتند.

ترجمه و تفسیر اوستا بفارسی کاری بود عظیم که ملت ایران را باخودش آشنا میساخت و نخستین بار بعد از اسلام بود که چنین کاری بزرگ بدست دانشمندی عاشق و شیدا انجام شده بود. این خدمت بزرگ را میتوان تشبیه کرد بخدماتی که گروته‌فند (۱) و لاسن (۲) آلمانی و بورنوف (۳) فرانسوی و راولین‌سن (۴) انگلیسی در قرن نوزدهم میلادی نسبت به کشف‌القبای میخی کردند و دنیا را از تاریخ قوم آریائی و ایران هخامنشی آگاه ساختند. پورداود با انتشار ترجمه و تفسیر اوستا جوانان ایران را بیدار ساخت و آنانرا از اخلاق و آداب و رسوم و فلسفه و فرهنگ و

معتقدات دینی و روایات تاریخی نیاکان خویش آگاه نمود و وفق تازه بسیار وسیعی در مقابل آنان گشود و گنجینه سرشاری در اختیار آنان گذاشت.

با این سابقه وقتی تاگور در ۱۳۱۱ بدعوت دولت بایران آمد و این بنده میان او و دربار پهلوی رابط بودم همین که برای دانشگاه شانتی نی کتان^(۱) تقاضای اعزام استادی کرد که زبان و فرهنگ ایران باستان را در آنجا تدریس کند بی تأمل پورداود پیشنهاد و تصویب شد و وسایل مسافرت او از آلمان به هندوستان بیدرنگ فراهم گشت.

در موقع تأسیس دانشکده ادبیات در برنامه درسی برای ادبیات و زبانهای قبل از اسلام منظور شد و در شهریور ۱۳۱۳ بتصویب شورای عالی فرهنگ رسید و از پورداود دعوت شد که بایران بازگردد و بتدریس مشغول شود لیکن دوسال طول کشید تا آن بزرگوار از آلمان بکلی قطع علاقه کرد و بایران مراجعت نمود. در ۱۳۱۵ بهمت و پامردی داور وزیر دارائی که خدای غرق در رحمتش کناد پورداود از روز اول ورود بخدمت دانشگاه با حداکثر حقوق پایه ده استادی بتدریس مشغول شد و بدین ترتیب یکی از برجسته ترین رجال وطن پرست عصر پهلوی نخستین بار مراتب تقدیر را نسبت بخدمات استاد ابراز داشت. در ۱۳۱۶ که پس از چند سال مبارزه بالاخره اسانامه دکتری زبان و ادبیات فارسی بتصویب شورای دانشگاه رسید درس فرهنگ ایران باستان و زبان اوستائی بعهده پورداود واگذار شد و اگر وجود شریف او نبود معلوم نیست چگونه بدون تعلیم و تحقیق دو ماده مذکور اعطای درجه دکتری زبان فارسی امکان پذیر میشد.

در ۱۳۱۷ که سازمان فرهنگستان تکمیل میشد پورداود که در موقع تأسیس فرهنگستان (در ۱۳۱۴) در ایران نبود بالطبع بعصویت پیوسته انتخاب گردید.

در اسفند ۱۳۲۲ که وزارت فرهنگ بعهده بنده بود و مقرر گردید از ایران

هیئتی برای تجدید روابط فرهنگی بهندوستان اعزام شود استاد پورداود باتفاق آقای علی اصغر حکمت و مرحوم رشید یاسمی معین شدند و بان دیار رفتند و نتایج نیکو بدست آوردند.

در ۱۳۴۱ بهنگام تأسیس شورای فرهنگی سلطنتی بفرمان شاهنشاه آریامهر پورداود بعضویت شورای مذکور منصوب گردید.

بطوری که معروض افتاد پورداود در تمام عمر پربرکت خود یک منظور را دنبال کرد و آن آشناساختن هموطنان بود بفرهنگ و آئین و فلسفه و اخلاق و تاریخ ایران باستان و انگیزه‌اش در این کار عشق سرشاری بود که بمیهن خود داشت و هرچه در این راه بیشتر مطالعه میکرد عشقش عمیق‌تر و استوارتر میشد. در نتیجه همین عشق از هر پیشامد ناگواری برای کشور رو میداد آشفته و پریشان خاطر میشد و آلام خود را بزبان شعر ظاهر میساخت. در نتیجه همین عشق وقتی در برابر یکی از مظاهر و مفاخر ملی چون تخت جمشید قرار میگرفت و در عالم خیال دوران مجد و عظمت ایران باستان را میدید حالش دگرگون میشد و آن مظاهر را چون آثار مقدس دینی تعظیم و تکریم میکرد.

پورداود با اینکه دنیائی بود از دانش و هنر و بیش از چهل سال به تحصیل و مطالعه پرداخته بود همیشه از تظاهر دوری می‌جست و در سادگی و بی‌تکلفی و فروتنی و مهربانی و خوشروئی سرآمد اقران بود و در عین حال مناعت و عزت نفس از ملکات فاضله آن مرحوم بود و هیچگاه بمال و منال دنیا اعتنا نداشت. با متانت و وقار و آرامش خاطر، علی‌رغم تعصبات افراطی توانست ظرف سی سال و اندی جوانان را بفرهنگ کهن ایران آشنا سازد و چندین جلد کتاب جدید تألیف و منتشر نماید و عده‌ای دانشمند تربیت کنند که هم‌اکنون در این دانشگاه و دانشگاه‌های دیگر بتدریس مشغولند و دوران زندگانی معنوی و فرهنگی ما را که تا نیم قرن پیش منحصر و محدود بدوره اسلامی میشد بیک دوران سه هزار ساله بسط و توسعه دهد. در اثر استقامت و زحمات پی‌گیر ممتد که در راه

مرام و کمال مطلوب خود تحمل کرد برای شاگردان خویش سرمدش بزرگی شد و با عشق سرشاری که در دلها برافروخت یقین است در آینده فرهنگ و آئین ایران باستان بیش از پیش مورد پژوهش قرار خواهد گرفت و آثار با ارزش بدنای ادب و فرهنگ تقدیم خواهد شد.

بنده این ضایعه بزرگ را بهمسر و فرزند و اعضاء محترم خانواده پورداود تسلیت عرض میکنم و شرح حال و خدمات و تألیفات آن مرحوم را بناطقین محترم بعد واگذار میکنم و باحترام روح فقید آن بزرگوار استدعا میکنم یک دقیقه با حال سکوت قیام فرمایند.

پروفسور آربری

باید بدو از آقای دکتر نصر رئیس دانشکده ادبیات تشکر کرد که این مجلس را برای قدرشناسی و تجلیل از دوستان ادب و فرهنگ ایران بوجود آورده اند.

در این مجلس بدعوت ایشان باید راجع باحوال و خدمات پروفیسور آربری صحبت کنم. نظیر این دعوت در ۱۳۰۴ برای ادوارد براون و در ۱۳۲۴ برای نیکلسن از من بعمل آمد. شاید علت این بود که بنده معاونت ادوارد براون را در دانشگاه کیمبریج بعهدہ داشتم و از نزدیک باخلاق و روحیات آن راد مرد عاشق ایران پی برده بودم و نیکلسن شاگرد و جانشین براون بود و آربری شاگرد نیکلسن و بایسن ترتیب تصور شده است که آشنائی به سلسله استادان زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کیمبریج دارم. اینک برحسب وظیفه ای که به من محول شده فهرست و اراطلاعاتی که دارم بعرض میرسانم.

خبر فوت پروفیسور آربری در اواخر مهر ماه ۱۳۴۸ بتهران رسید و دوستان او و دانشمندان ایران بویژه استادان دانشگاه را مغموم و متالم ساخت. بهمین سبب در اینجا گرد آمده ایم تا از درگذشت او ابراز تأثر و از شخصیت او تجلیل و از خدمات او بفرهنگ ایران سپاسگزاری کنیم.

آرثور جان آربری Arthur John Arberry در سال ۱۹۰۵ در کوی کارگری بندر پرتسموث Portsmouth در جنوب انگلستان پابعرضه وجود نهاد و از بدو ورود بدین جهان بادو عامل جان فرسای دست بگیربان بود یکی کم بنیه گی وضعف در اثر تولد قبل از موقع و دیگر تهیدستی و در تمام عمر باشجاعت قابل ستایش و همت بلند بر آنها فائق آمد. آخرین شغل پدرش استواری در نیروی دریائی انگلیس بود

ومادرش پیش از ازدواج مجبور بکار کردن بود تا ببودجه خانواده کمک کند .
دوره تحصیلات اجباری در انگلستان در آن موقع تا ۱۲ سالگی بود و پس از اتمام آن دوره برای آبروی وسیله ادامه تحصیل فراهم نبود . اما کسانی که بضاعت نداشتند ولی با استعداد بودند میتوانند در امتحانات خاصی شرکت جویند و باخذ کمک خرج تحصیلی برای ورود بدیپرستان نائل شوند . در بندر پرتسموث بدین منظور سالی ده کمک هزینه تحصیلی داده میشد و آبروی بواسطه هوش سرشار و کوشش بسیار در همان سال ۱۹۱۷ که دوره ابتدائی را بپایان رسانده بود توانست یکی از ده کمک هزینه تحصیلی را بدست آورد و چهار سال بعد در ۱۹۲۱ در امتحان نهائی متوسطه که در آن تاریخ موسوم بود به Senior Cambridge در رشته زبانهای باستانی یعنی یونانی و لاتین پذیرفته شد .

از این پس تمام مساعی خود را بکار برد تا خود را برای مسابقه اخذ کمک هزینه تحصیلی و ورود بمدرسه پمبروک Pembroke College که یکی از مدارس هیجده گانه دانشگاه کیمبریج است آماده کند . بدین منظور سه سال در دیپرستان پرتسموث بتحصیل خود ادامه داد و شاهکارهای مهم یونانی و لاتین را مطالعه کرد تا در ۱۹۲۴ صلاحیتش برای ورود بمدرسه پمبروک و دانشگاه کیمبریج مورد تصدیق واقع شد .

در سال ۱۹۲۷ باخذ درجه B.A. در زبانهای باستانی از دانشگاه کیمبریج نائل گشت و با اینکه شدیداً مایل بادامه تحصیل بود در اثر ضیق معیشت نقب کاریگشت که تصادفاً یکی از استادانش بنام Ellis Minns ایس مینز باوگفت که پروفیسور براون ایران شناس شهیر بهنگام رحلت مبلغی برای کمک بسداوطلب تحصیل خاورشناسی در اختیار مدرسه پمبروک گذاشته که در صورت تمایل ممکن است بوی داده شود . آبروی فوراً درخواست داد و مورد قبول واقع شد و با اخذ کمک هزینه براون در مدرسه پمبروک از نو شروع به تحصیل زبان فارسی و عربی کرد . معلمان

فارسی او عبارت بودند از پروفسور نیکلسن شاگرد وجانشین پروفسور براون و روبن لیوی Reuben Levy که در ۱۷-۱۹۱۶ شاگرد بنده در دانشگاه کیمبریج بود. آربری بواسطه کوشش بسیار و تحصیلات قبلی توانست بجای سه سال دوره زبان فارسی و عربی را ظرف دو سال بپایان رساند و در ۱۹۲۹ با امتیاز باخذ درجه نائل گردد.

بلافاصله پروفسور نیکلسن او را مأمور کرد که با اخذ کمک هزینه رایست Wright کتاب مواقف نصیری را مطالعه و تنقیح و ترجمه و طبع کند.

در ۱۹۳۱ مدرسه پمبروک آربری را بعنوان پژوهشگر مبتدی Junior Research Fellow انتخاب نمود و باو پیشنهاد کرد که بتأسی از مرحوم پروفسور براون یکسال بمشرق زمین سفر کند و از نزدیک با فرهنگ مردمی که زبانشان را فرا گرفته آشنا شود. آربری بدو استانبول را برگزید و زبان ترکی را یاد گرفت ولی باز بملاحظات مالی ناچار شد به قاهره رود. در آنجا شروع بمطالعه کتب خطی کتابخانه ملی نمود و چیزی نگذشت که بریاست شعبه زبانهای باستانی دانشگاه قاهره انتخاب شد و دو سال بدین کار اشتغال داشت و ضمناً بادو شیزه‌ای از کشور رومانی ازدواج کرد و دختری پیدا کرد که تنها فرزند اوست. در همین دو سال از فلسطین و لبنان و سوریه دیدن کرد. در ۱۹۳۴ بمعاونت کتابخانه وزارت هندوستان در لندن منصوب گردید و در آنجا بتحقیق و تتبع پرداخت و همینکه نائره جنگ دوم در ۱۹۳۹ مشتعل شد بوزارت اطلاعات منتقل گردید و برای ایجاد تفاهم بین انگلستان و خاومیانه مقالات و رسالاتی منتشر کرد و نطقهائی ایراد کرد و از تأثیر آنها در مشرق زمین آگاه شد و باهمیت خاورشناسی در ایجاد حسن تفاهم بین ملل آسیا و آفریقا و اروپا پی برد. از رسالاتی که در مدت جنگ انتشار داد سه رساله مربوط به کشور ما بود تحت عنوان: *Asiatic Jones* جونز آسیائی

British Contributions to Persian studies

خدمات بریتانیا بایران‌شناسی

British Orientalists

خاورشناسان انگلیسی

در اواخر جنگ جهانی در ۱۹۴۴ پروفیسور مینورسکی استاد روسی الاصل دانشگاه لندن باز نشسته شد و آربری بجای او برای تدریس فارسی انتخاب گردید. در ۱۹۴۶ ریاست شعبه خاورمیانه دانشگاه لندن با و تفویض گشت. در ۱۹۴۷ کرسی سرتماس ادم در دانشگاه کیمبریج یعنی همان کرسی که قبلا پروفیسور براون و نیکسن شاغل بودند به آربری واگذار شد و تا پایان عمر برعهده داشت.

نخستین بار که من آربری را ملاقات کردم در تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۴۷ مطابق ۱۵ خرداد ۱۳۲۶ بود که بدعوت آقای تقی زاده سفیر ایران در انگلستان در انجمن ایران راجع بروابط فرهنگی ایران و مغرب زمین در لندن صحبت کردم. در آن روز پروفیسور آربری ریاست جلسه سخنرانی را برعهده داشت و در پایان سخنرانی نسبت با اهمیت فرهنگ ایران مطالبی اظهار داشت که برای پی بردن به احساسات او چند جمله آنرا نقل میکنم. وی گفت: «عقیده و ایمان من اینست که در صورت استقرار صلح و آرامش ممتد در جهان، نیروی معنوی و فرهنگی ایران که در قرون اخیر در حال سکون بود خدماتی بعلم و فرهنگ دنیا خواهد کرد که لااقل مساوی با خدمات گذشته باشد و فکر میکنم تمام کسانی که در مغرب زمین افتخار آشنائی عمیق با فرهنگ ایران دارند با من هم عقیده اند.

ایران تانک یا بمب اتمی نساخته ولی وسایلی بوجود آورده که انسان از زندگانی بهره برگیرد یعنی هنر و علوم و دانش و پزشکی برای آسایش بشر - شعر و نقاشی و موسیقی و تمام آنچه بزندگی ارج میدهد مشروط بر اینکه مردمان بایکدیگر در صلح زیست کنند».

این گونه احساسات بود که مرا از ارادتمندان آربری کرد و ظرف ۲۲ سال اخیر چند بار بملاقات او نائل شدم و همواره با او مکاتبه داشتم و او نیز کمال محبت را نسبت بمن داشت و عده ای از بهترین تالیفات خود را برای من میفرستاد و من نیز کتبی که مفید میدانستم برای او ارسال میداشتم. یکی از این دفعات در ۱۹۶۲

بود که بمناسبت سالگرد صدمین سال تولد ادوارد براون دانشگاه کیمبریج مراسمی برپا ساخته و از من دعوت کرده بود که در آن مراسم شرکت جویم . در آن جلسه باشکوه که بزرگترین استادان دانشگاه و همچنین سفیر ایران آقای محسن رئیس و بانو حضور داشتند آربری حق شناسی خود را نسبت به براون ابراز داشت و از اینکه دولت و ملت ایران در همان موقع با وضع قانون خاص پیمای خدمات براون کمک هزینه تحصیلی بنام او برای پژوهش در فرهنگ ایران تخصیص داده بود تشکر کرد . بنده نیز در آن مجلس شرحی راجع باخلاق و روحیات و عواطف براون ایراد کردم .

آخرین بار که آربری را در کیمبریج ملاقات کردم روز ۲۸ ژوئیه ۱۹۶۷ بود . در آن تاریخ قریب یکسال ونیم بود که آن عامل جان فرسای که در بدو عرایضم ذکر کردم بصورت اختلال اعصاب و پارکینسن Parkinson بروز کرده بود و بزحمت میتوانست از دست راست استفاده کند و خانمش هم در اثر بیماری تورم شاهرک Arthritis قادر بحرکت نبود و آربری با وجود رعشه دست و ناتوانی ناگزیر بخدمت همسر عزیزش بود . آربری با اینکه میدانست مرضش علاج ناپذیر است و بتدریج تمام اعصابش را فرا میگيرد با نهایت شجاعت کارهای علمی خود را دنبال میکرد بطوری که یکی از تألیفاتش در همین ایام اخیر انتشار یافت . در نامه ای که در ژانویه ۱۹۶۹ (دیماه ۱۳۴۷) بمن نوشته بادر ورنج زیاد بادرست چپ آنرا ماشین کرده و امضایش واضح و خوانا نیست . در آن نامه از ناتوانی در تألیف و تحریر گله ندارد و مینویسد که علیرغم مرض مهلک همچنان بادامه تدریس اشتغال دارد و خشنود است که طبق تمایلات قلبی توانسته است در عمر خویش بتحقیق و تألیف پردازد و منشأ خدمتی شود .

مهمترین خدمت آربری علاوه بر تدریس زبان فارسی و عربی تألیف و ترجمه رسالات و کتابهایی است که منتشر کرده و شماره آنها تا آنجا که بنده اطلاع دارم از ۴۰ جلد متجاوز است و میتوان آنها را بچهار دسته تقسیم کرد:

دسته اول ترجمه برگزیده‌هایی است از شاهکارهای زبان فارسی بخصوص اشعار عارفانه چون

Fifty poems of Hafiz پنجاه‌غزل از حافظ (متن و ترجمه منظوم)

Mystical poems of Rumi دویست غزل از دیوان شمس

Tales and more tales from the Masnavi (2 vols) حکایاتی‌چند از مثنوی (دوجلد)

Muslim Saints and mystics تذکرة الاولیای عطار

Discourses of Rumi فیه مافیه جلال‌الدین مولوی

Immortal Rose گل سرخ جاویدان (از سنائی-عطار- رومی- سعدی- جامی) بشعر انگلیسی

The Ruba'iyat of Rumi رباعیات رومی

Salaman and Absal سلامان و ابسال جامی

رباعیات خیام (متن و مقایسه ترجمه‌های قبل و ترجمه تحت‌اللفظی (بقلم آربری)

The Ruba'iyat of Omar Khayyam

سه جلد از آثار اقبال لاهوری (جاوید نامه - رموز بیخودی - زبور عجم)

Javid Nama - Tha mysteries of Selflessness - persian psalms

دسته دوم تألیفاتی است که راجع بایران کرد مانند :

Classical Persian Literature ادبیات نمونه فارسی

Modern persian Reader کتاب قرائت زبان فارسی ...

Avicenna on Theology ابن‌سینا در باب حکمت الهی

The Spiritual physick of Rhazes اخلاق یا طب روحانی رازی ...

The Legacy of persia میراث ایران با همکاری چند تن از خاورشناسان انگلیس

The Doctrine of the Sufis عقاید صوفیه ...

Sufism تصوف

Introduction to the History of Sufism مقدمه تاریخ تصوف ...

Pages from the Kitab al - Luma' صفحاتی از کتاب لمع ابن سراج طوسی ..

- The Holy Koran قرآن مجید
- The Koran interpreted تفسیر قرآن ...
- The Koran illuminated قرآن مذهب
- Reason and Revelation in Islam عقل و وحی در اسلام ...
- وجهه‌های تمدن اسلامی طبق متون اصلی
- Aspects of Islamic Civilisation as depicted in the original texts
- The mavaqif of Niffari مواقف نفری
- دسته چهارم کتب و رسالاتی است که راجع بزبان و ادبیات عرب ترجمه یا تألیف کرده مانند :
- Modern Arabic poetry اشعار جدید عربی ..
- Poems of Al - mutanabbi اشعار متنبی
- Moorish poetry اشعار مغربی ...
- Mystical Odes of Ibn al - Farid قصاید عرفانی ابن فرید
- منظور عمده آربری در ترجمه شاهکارهای ادبیات فارسی این بود که آنها را در دسترس عموم مردم بگذارد و به شناساندن افکار و عواطف بزرگان شعر و ادب ایران به غرب زمین و ایجاد تفاهم بین المللی کمک کند . آربری میگفت که بدون انتظار پاداش هدفهائی که پروفسور براون و نیکلسن تعقیب میکردند دنبال میکنند و مساعی خود را بکار میبرد تا مشعلی را که براون برافروخته است فروزان نگاهدارد .
- آربری بواسطه دوستی که با چستر بتی Chester Beatty توانگر با ذوق انگلیسی داشت از کتابهای خطی گرانبهای مجموعه‌های نفیس او استفاده فراوان کرد چنانکه رباعیات خیام و غزلیات شمس را با استفاده از نسخه‌های نزدیک بحیات خیام و مولوی بانگلیسی نقل کرد .
- خدمت دوم آربری توفیق او در ایجاد کرسی مستقل است برای تدریس زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه کیمبریج . کرسی سرتماس آدم Sir Thomas Adam که از قدیم وجود دارد اسماً مخصوص زبان عربی است ولی شاغل آن میتواند

بتدریس زبان و ادبیات فارسی و ترکی هم پردازد چنانکه براون و نیکلسن و آربری قسمت اعظم وقت خود را صرف زبان و ادبیات فارسی کردند. اکنون علاوه بر کرسی مذکور کرسی مستقلی برای زبان فارسی با استاد جداگانه بوجود آمده است.

خدمت سوم آربری ابتکار اوست در تشکیل انجمن خاورشناسان بریتانیا Association of British Orientalists برای هماهنگ ساختن تحقیقات و تعلیمات مربوط بخاورشناسی در انگلستان و بررسی مسائل مشترک میان خاورشناسان.

تا ۱۹۴۷ خاورشناسی تنها در چند مرکز از دانشگاه‌ها مورد توجه بود. در دسامبر ۱۹۴۴ یعنی در اواخر جنگ جهانی دوم سر آنتونی ایدن - Sir Anthony Eden وزیر امور خارجه که زبان فارسی را در دانشگاه اکسفورد نزد لیوی Levy آموخته بود کمیسیونی معین کرد مرکب از پانزده نفر بریاست اسکاربرو Earl of Scarbrough تا تسهیلاتی که در انگلستان برای تحصیل زبان و فرهنگ خاور زمین و اروپای شرقی و افریقا موجود است مورد رسیدگی قرار دهد و برای اصلاح آنها توصیه‌هایی بکند. کمیسیون مذکور گزارش مبسوطی تقدیم کرد که معروف است به منشور خاورشناسی نوین و در ۱۹۴۸ بتصویب مجلس انگلیس رسیده و اعتباراتی برای عملی ساختن پیشنهادات تخصیص داده شده است. بموجب توصیه کمیسیون میبایست سازمان خاورشناسی توسعه یابد و در اغلب دانشگاهها بوجود آید. از پیشنهادهای کمیسیون فقط قسمتی تاکنون اجرا شده و انجمن خاورشناسان بریتانیا که به پیشنهاد آربری بوجود آمد برای این بود که فعالیت دانشگاهها را در امور خاورشناسی هماهنگ سازد.

دولت ایران که از علاقه و خدمات پروفیسور آربری بفرهنگ ایران آگاه بود در بیست سال اخیر چند بار او را بایران دعوت کرد ولی بواسطه نقاهت و گرفتاری و عدم رغبت بمسافرت با هواپیما آمدن او امکان پذیر نشد. در مردادماه ۱۳۴۲ شورای عالی فرهنگ بپاس خدمات او نشان درجه اول دانش را بساو

اعطا کرد که طی تشریفات خاصی در سفارت ایران در لندن بوی تسلیم شد و در او تأثیر فوق‌العاده کرد و همواره از توجه و فرهنگ پروری ایران از صمیم قلب سپاسگزار بود.

اکنون دیگر آربری در میان ما نیست و از جهان خاکی رخت بر بسته‌ولی آثاری که با عشق و علاقه از خود بجای گذاشته نام او را پیوسته زنده نگاه خواهد داشت و افکار او در خاطره‌ها باقی خواهد ماند.

بعد از وفات تربت‌مادر زمین مجوی در سینه‌های مردم عارف مزارعاست

سید حسن تقی زاده

چهل و یک روز قبل، یعنی روز سه شنبه هفتم بهمن ماه ۱۳۴۸، آخرین رهبر مؤثر در انقلاب مشروطه و آخرین بنیان گذار حکومت ملی سید حسن تقی زاده در تهران خیابان نیکو رخت بدیگر سرا کشید و بازماندگان و دوستان وستایندگان خود را غرق در اندوه و الم ساخت. چون از اوایل تأسیس انجمن آثار ملی تقی زاده عضو هیئت مؤسسين انجمن بوده است این مجلس برای یادآوری از خدمات و تجلیل از مقام اجتماعی و فرهنگی آن شادروان تشکیل و مقرر شده است بنده در این باب مختصری بعرض حضار محترم برسانم.

بدیهی است شرح حال و خدمات شخصیتی که از ۱۲۵۶ خورشیدی ۹۲ سال در این جهان زیسته، و قریب هفتاد سال از عمر خود را در فراهم کردن زمینه انقلاب و شرکت در انقلاب و مبارزه با استبداد و عوامل ارتجاع و استقرار مشروطیت صرف کرده، و در عین حال به تحقیق و تتبع در موضوعات ادبی و تاریخی و فرهنگی پرداخته، در مدت بسیار محدودی که در اختیار من است امکان پذیر نیست. گذشته از این، ظرف سی سال اخیر، تاریخ مشروطیت بقلم چند تن از نویسندگان مبرز بسلك تحریر کشیده شده و تا حدی شرح حال تقی زاده که با مشروطیت ایران پیوستگی تمام دارد بیان گشته، و یقیناً حضار محترم از آنها استحضار دارند و می دانند که تقی زاده در اثر مطالعه مقالات و رسالات و کتب میرزا ملکم خان و طائب اف و ابراهیم بیگ و جراید فارسی که در استانبول و مصر و هند منتشر می شد مانند اختر و ثریا و پرورش و حکمت و جبل ائمتین چشم و گوشش باز و متوجه اوضاع خراب و نابسامان کشور شد و در ۲۷ سالگی عازم قفقاز گردید که در اثر جنگهای روس و ژاپن و دومین انقلاب روسیه جزئی نسیم

آزادی در آنجا وزیدن گرفته بود، و پس از توقف مختصر در تفلیس به مملکت عثمانی رفت که از ۱۲۵۴ خورشیدی تا حدی قانون اساسی مدحت پاشا و مشروطه بفرمان سلطان عبدالحمید ثانی در آنجا جریان داشت، و بعد از شش ماه اقامت در استانبول رهسپار مصر گردید، که از زمان ناپلئون اول و محمدعلی پاشا با اروپای غربی تماس مستقیم داشت و تا حدی آشنا به فرهنگ جدید مغرب زمین و حکومت قانونی شده بود.

در نتیجه این مطالعات و مسافرتها و مشاهدات، تقی زاده به مفاسد حکومت در ایران پی برد و علل ضعف و زبونی و پریشانی کشور در نظرش آشکار شد و رساله‌ای تحت عنوان «تحقیق حالات کنونی ایران با محاکمات تاریخی» تألیف کرد که همان اوقات در مصر بطبع رسید و اصل آن نسخه بخط مؤلف در کتابخانه انجمن جزو کتب اهدائی مرحوم عبدالحسین بیات موجود است.

تقی زاده از همان راه که بمصر رفته بود به تبریز بازگشت و به توزیع رساله مذکور و تبلیغ افکار آزادیخواهی و تجددطلبی پرداخت، و در اندک مدت شهرت بسیار پیدا کرد، و همین که در تهران شورش آغاز و فرمان مشروطیت در مرداد ۱۲۸۵ صادر شد عازم پایتخت، و در رمضان ۱۳۲۴ (مطابق مهر ۱۲۸۵) وارد تهران و عامل مؤثر در انقلاب گردید.

در انتخابات نمایندگان نخستین دوره مجلس شورای ملی که در شوال ۱۳۲۴ (مطابق آبان ۱۲۸۵) توسط طبقات شش گانه مردم صورت گرفت، تقی زاده با شهرتی که در تبریز داشت از طرف بازرگانان آن شهر بنماینده‌گی برگزیده شد، و بلافاصله در جلسات مجلس شرکت کرد و از آغاز خود را یکی از ناطقین مبرز و نیرومند نشان داد بهمین سبب عضو هیئت نه نفری شد و متمم قانون اساسی را تهیه کرد - قانونی که قوای سه گانه مملکت را از یکدیگر تفکیک کرد - حدود

۱ - با اینکه تا ۱۲۹۷ خورشیدی تاریخ هجری قمری در ایران مرسوم بود برای جوانانی که معتاد به استعمال تقویم قمری نیستند در این گفتار سالهای قمری با سالهای هجری شمسی تطبیق و ذکر شده است.

و حقوق ملت و سلطنت را مشخص نمود - مسئولیت وزراء و اختیارات محاکم و طریق وضع مالیات و دخل و خرج کشور را معین کرد. البته پنجاه و یک اصل قانون اساسی بدون متمم مذکور ناقص بود زیرا قانون اساسی فقط اصول تشکیل مجلس شورای ملی و سنا و وظائف و اختیارات و طرز کار آنها را تعیین مینمود. کار انقلابی دیگری که مجلس اول انجام داد و تقی زاده در آن شرکت مؤثر داشت عبارت بود از برانداختن اصول کهنه قرون وسطی، و قطع مستمریهای گزاف که به اعیان و اشراف و روحانی نمایان داده میشد، و موازنه بودجه کشور و برقراری مسئولیت دولت در مقابل مجلس.

وقتی محمدعلی شاه در ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ (مطابق با دوم تیر ۱۲۸۷) مجلس را به توپ بست و عده ای از رهبران انقلاب را به شهادت رساند، تقی زاده بخارج از کشور تبعید شد و با معاضد السلطنه پیرنیا نماینده مجلس اول به انگلستان رفت و با کمک پروفیسور براون ایران شناس نسامی در روزنامه تایمس لندن ضمن مقالاتی از حقوق ایران دفاع کرد، و با سخنرانیهایی که برای جمعی از نمایندگان مجلس انگلیس و همچنین برای انجمن آسیای مرکزی کرد، «انجمن ایران» Persia Committee در لندن تشکیل شد که در روشن کردن افکار عمومی انگلیس و اروپا و خنثی کردن تبلیغات روسیه تزاری و اثبات اصالت انقلاب ایران خدمات شایان انجام داد.

از لندن، تقی زاده در ذی قعدة ۱۳۲۶ (مطابق با آذر ۱۲۸۷) از راه عثمانی چون قهرمان آزادی وارد تبریز شد و با اهالی غیور آنجا که بسرداری ستارخان و باقرخان برضد استبداد قد علم کرده بودند صمیمانه همکاری کرد و در مصائب آنان شریک شد.

پس از فتح تهران از طرف مجاهدین اصفهان و گیلان در ۲۶ جمادی الاخری ۱۳۲۷ (مطابق با ۲۵ تیر ۱۲۸۸) تقی زاده در رجب (مطابق با شهریور ۱۲۸۸) از تبریز وارد پایتخت و عضویت «هیئت مدیره موقتی» که مرکب از بیست نفر بود و وظائف فوه مجریه را انجام میداد برگزیده شد و همین که انتخابات دوره دوم

مجلس صورت گرفت از تهران و از تبریز بنماینده‌گی انتخاب شد و نماینده‌گی زادگاه خود را پذیرفت.

مجلس دوم در ۲ ذی‌قعدة ۱۳۲۷ (مطابق با ۲۳ آبان ۱۲۸۸) گشایش یافت و تقی‌زاده در آن مجلس از رهبران حزب دموکرات بود که تمایل زیاد به مکتب سوسیالیست‌ها یا مسلک اجتماعیون داشت که امروز همه جا رایج است ولی در آن تاریخ تندرو و افراطی محسوب میشد و نطق‌های آتشین او اعتدالیها را نگران می‌ساخت تا آنجا که باعث شدند تقی‌زاده مرخصی گرفت و عازم استانبول شد و در صفر ۱۳۲۹ (مطابق با بهمن ۱۲۸۹) وارد آنجا گشت و به تشکیل جمعیت نشر معارف از مهاجرین تبریز و تجار مقیم آنجا پرداخت و دوسفر به پاریس و لندن کرد، سپس با آمریکا رفت و در آنجا بود که جنگ اول جهانی (۱۹۱۸-۱۹۱۴ مطابق با ۱۲۹۷-۱۲۹۳) شعله‌ور شد.

پنج ماه پس از شروع جنگ از نیویورک به برلن رفت و در ژانویه ۱۹۱۵ (مطابق با دیماه ۱۲۹۳) وارد آنجا شد و نه‌سال در آلمان اقامت گزید و با اینکه از تهران بنماینده‌گی دوره سوم مجلس انتخاب شده بود در آلمان اقامت خود را ادامه داد. در این نه سال تا زمانی که جنگ جهانی اول جریان داشت تقی‌زاده با چند تن از ایرانیان مانند علامه محمدقزوینی و جمال‌زاده و پورداد و کاظم‌زاده ایرانشهر، مجله کاهو را منتشر کردند که بیشتر جنبه سیاسی داشت و بواسطه نقض بیطرفی ایران و اشغال مملکت از طرف قوای روس و انگلیس و تبدیل ایران به کارزار و نتایج شومی که بر آن مترتب شد، مجله کاهو از دول اروپای مرکزی طرفداری کرد ولی در عین حال مقالات مهم و پرمایه‌ای راجع بایران انتشار داد. همین که جنگ پایان یافت مجله کاهو از ژانویه ۱۹۲۰ (مطابق با دیماه ۱۲۹۸) دوره جدیدی آغاز کرد و بصورت نشریه ماهانه ادبی و فرهنگی و تاریخی درآمد و دوسال ادامه داشت و خدمات مهم بزبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران کرد. مقاصدی که تقی‌زاده و همکارانش در این دوره جدید کاهو دنبال میکردند عبارت

بود از کوشش در نشر تمدن و فرهنگ مغرب‌زمین در ایران - مبارزه با خرافات و تعصبات افراطی - دفاع از ملیت و وحدت ملی - دفاع از زبان و ادبیات فارسی - تقویت آزادیخواهی در ایران در حدود امکان.

در مدتی که تقی‌زاده در برلن اقامت داشت از طرف دولت مأموریت یافت که بمسکو رود و با دولت جماهیر شوروی معاهده تجارتي و کنسولی و پستی منعقد سازد و این کار را از بهمن ۱۳۰۰ تا مرداد ۱۳۰۲ انجام داد و به برلن بازگشت و با خانمی اصیل از مردم آلمان ازدواج کرد و نامش را عطیه‌گذارد. بانویی فرشته‌صفت که در تمام عمر دوست با وفا و یار غم‌خوار او بود و عالی‌ترین اوصاف انسانیت را داراست.

در انتخابات دوره چهارم و پنجم و ششم مجلس تقی‌زاده به نمایندگی انتخاب شد ولی فقط در مرداد ۱۳۰۳ تقریباً پس از چهارده سال اقامت در خارجه بایران بازگشت و بوظیفه نمایندگی خویش پرداخت.

در تیرماه ۱۳۰۵ تقی‌زاده بریاست هیئت نمایندگی ایران در نخستین کنگره بین‌المللی فرهنگ و هنر ایران در فیلادلفی بآمریکا رفت و از آن بعد باستانداری خراسان (در ۱۳۰۷) و وزیر مختاری لندن (در ۱۳۰۸) و وزارت راه (در فروردین ۱۳۰۹) و وزارت دارائی (در ۱۳۰۹ مرداد) منصوب شد و تا شهریور ۱۳۱۲ در این مقام باقی بود.

در وزارت دارائی تقی‌زاده نظم کامل بامور مالی داد - از افسراط و تفریط جلوگیری کرد - حد اعلای صرفه‌جوئی در مخارج کرد - نخستین بار بودجه کل کشور را قبل از حلول سال نو به مجلس تقدیم کرد.

در اثر علاقه‌ای که تقی‌زاده به آثار ملی داشت بهنگام وزارت دارائی بدون اینکه دیناری بر بودجه کشور تحمیل کند مبلغ قابل توجهی برای مرمت ابنیه تاریخی اصفهان از بازرگان مشهور و ثروتمندی که از معامله دولت قبلا سود سرشاری برده بود بطور اعانه گرفت و در اختیار باستان‌شناسی و انجمن آثار ملی

گذاشت و این نخستین کمک مهمی بود که پس از وضع قانون عتیقات در ۱۳۰۹ بمصرف تعمیر آثار و ابنیه ملی رسید.

پس از وزارت دارائی تقی‌زاده از آذر ۱۳۱۲ تا مرداد ۱۳۱۳ سفیر ایران در پاریس بود. از آن پس بدعوت دانشگاه لندن بتدریس زبان و ادبیات فارسی مشغول شد ضمناً به تحقیق درگاه شماری پرداخت و نتیجهٔ تتبعات خود را بصورت کتاب بفارسی و انگلیسی منتشر ساخت.

در اواخر سال دوم جنگ جهانی دوم در آبان ۱۳۲۰ برای دومین بار سفیر ایران در لندن شد و در ۱۳۲۴ در شورای امنیت سازمان ملل متحد که در لندن منعقد بود با شهامت و شیوائی بطور مؤثر از وحدت ملی و استقلال کشور جانانه دفاع کرد.

در انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس تقی‌زاده بنماینده گی انتخاب شد و در پائیز ۱۳۲۶ بایران بازگشت و بانجام وظیفهٔ نمایندگی پرداخت.

از ۱۳۲۸ خورشیدی که مجلس سنا تأسیس شد تا سال ۱۳۴۶، تقی‌زاده نماینده آن مجلس بود و از این مدت، شش سال ریاست سنا را بعهدہ داشت و سه اثر عمده از خود بیادگار گذاشت: یکی کتابخانه با ارزش و کم نظیر سنا - دوم آئین‌نامهٔ سنا که شخصاً تهیه کرد و از تمام تجارب خود در مجلس شورای ملی استفاده کرد - سوم نظم و همکاری و مراقبت و دل‌سوزی در امور مجلس بویژه در امور مالی.

از تاریخچه و فهرستی که بعرض رسید معلوم شد که تقی‌زاده تا ۲۷ سالگی در ایران بتحصیل و مطالعه پرداخته، چهار سال در انقلاب مشروطیت و مجلس اول و دوم نقش بسیار مؤثر داشته - به نمایندگی دورهٔ سوم و چهارم و پنجم و ششم و پانزدهم مجلس شورای ملی انتخاب شده و چند سال در آن مجلس انجام وظیفه کرده - حدود ۲۹ سال در خارجه بسر برده که شش سال آنرا در خدمت دولت بوده و بقیه را بمطالعه و پژوهش و تألیف و خدمت بزبان و ادبیات فارسی

و تاریخ ایران و دفاع از کشور پرداخته - قریب ده سال استاندار و وزیر و سفیر و چهارده سال نماینده یارئیس مجلس سنا بوده است. در تمام این مدت، تقی زاده مناقب و فضائل اخلاقی را بحد کمال نشان داده است.

تقی زاده علاقه فوق العاده بزبان و ادبیات فارسی داشت و نطق های او در مجلس و محافل ادبی و رسمی و مقالات و رسالاتی که نوشته است این موضوع را آشکار میسازد. این دلبستگی تا حد زیادی با وطن پرستی او آمیخته است. در موقعی که تبریز را قوای محمدعلیشاه چهار ماه محاصره کرده بود در اثر قحط و غلا در شهر هر روز جمعی از گرسنگی تلف میشدند. در اوایل ربیع الثانی ۱۳۲۷ (مطابق فروردین ۱۲۸۸) دولت روس و انگلیس مصمم شدند با وارد کردن سپاه روس به تبریز محاصره را رفع کنند تا اتباع آنها از مخاطره رهایی یابند و قصد خود را کتباً توسط کنسولهای خود بانجمن ایالتی آذربایجان اطلاع دادند. انجمن در این باب با تقی زاده مشورت کرد و او پس از مطالعه نامه کنسولها پیشنهاد کرد که فوراً بخود محمدعلیشاه توسل جویند تا سپاه بیگانه وارد ایران نشود و بدرخواست انجمن تقی زاده متن تلگراف را به محمدعلیشاه تهیه کرد و مضمون آن این بود:

« ما دست توسل بدامن پدر نامهربان را برمدد خارجیان ترجیح میدهم و حاضریم از هر چیز صرف نظر کنیم و استدعا داریم امر بدهید که بهانه بدست خارجیان داده نشود و راه را برای ورود آذوقه باز کنند».

با وجود قربانیها که مردم تبریز داده بودند مخبره چنین تلگرافی حداعلای گذشت و فداکاری و وطن پرستی آنان و نویسنده تلگراف را ظاهر میسازد. خبرنگار روزنامه تایمس لندن از تهران بگریده خود خبر داد که وقتی تلگراف بدست محمدعلیشاه رسید اشک از چشمانش فرو ریخت و فوراً دستور رفع محاصره را داد و لسی در اثر خرابی سیم تلگراف و جهات دیگر دستور او بسران سپاه بموقع نرسید و سپاهیان روس در ۸ ربیع الثانی وارد تبریز شدند و تا انقلاب روس در ۱۹۱۷ (مطابق

با ۱۲۹۶) مرتکب فجایع بیشمار شدند.

تقی‌زاده بسیار ساده میزیست چه در ایران و چه در خارجه، چه از حیث لباس و غذا و چه از حیث مسکن و اثاثیه. بمال و منال دلبستگی نداشت و قانع و دارای مناعت‌ذاتی و غرور ایرانی بود چنانکه خرج سفر محمد علی‌شاه را در موقع تبعید شدن بخارج با وجود نهایت احتیاج رد کرد و با تمام مقاماتی که بسالیان دراز پیموده بود فقط در هفتاد و چند سالگی با کمک اخیار دارای یک خانه مسکونی در «دروس» شد.

بهنگام اقامت در اروپا و امریکا وقتی مأموریت دولتی نداشت به معلمی یا تحریر مقاله یا کتابداری و استتساخ کتب فارسی و عربی، و یا تصحیح مطبوعات در چاپخانه‌ها میپرداخت و از این راه با کمال قناعت اعاشه میکرد. تقی‌زاده احترام بسیار بمقام علمی داشت و ادبا و دانشمندان را بسیار گرامی میداشت و تاسرحد امکان از آنان پشتیبانی میکرد چنانکه در مورد جمال‌زاده، مینوی، دکتر صدیقی، دکتر یارشاطر، سعید نفیسی، پرفسور هنینگ جهد بلیغ مبذول داشت.

شجاعت اخلاقی تقی‌زاده با صراحت لهجه توأم بود و از اظهار حقیقت ترس نداشت چنانکه در تبریز در عین قدرت مجاهدین در اواخر ۱۳۲۶ قمری (مطابق ۱۲۸۷ خورشیدی) آنها را از تعرض بمال و جان مردم نکوهش کرد در صورتیکه برای او خطر جانی داشت. در مجلس اول نخستین بار بود که لفظ مشروطه رادر نطق رسمی بکار برد و مشروطه خواهی را علنی کرد و پنجاه سال قبل، او بود که در مجله کاهه بی‌پروا نوشت که ایران باید بدون چون و چرا تمدن مغرب‌زمین را بپذیرد تا از نکبت و ذلت و فلاکت و زبونی خلاصی یابد و او بود که در ذکر تساوی قاطبه افراد ایران اعم از مسلمان و غیر مسلمان در قانون اساسی اصرار ورزید.

در نظم و ترتیب و وقت شناسی و پرکاری و موشکافی تقی‌زاده کم نظیر بود. تا چند روز قبل از فوت با وجود عجز از حرکت و ضعف شدید در کتابخانه

سنا و در جلسات انجمن آثار ملی و انجمن فلسفه و علوم انسانی حضور می‌یافت، و در موقعی که سالم بود دقیقه‌ای از عمر را بیکار نبود و روزی نبود که مطالعه نکند. در بی‌غرضی و تبعیت از منطق روحی قوی داشت. در اثر علاقه بی‌حدی که بزبان و ادبیات فارسی داشت اصطلاحات و لغاتی را که فرهنگستان از ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ اختیار کرده بود انتقاد میکرد ولی همینکه بنده عده‌ای از اصطلاحات علوم ریاضی و طبیعی را بزبان فرانسه پیش او گذاشتم و برای آموختن آنها در مدارس و بکار بردن آنها در کتب درسی کسب تکلیف کردم فوراً تصدیق کرد که ایران بداشتن فرهنگستان و وضع اصطلاحات احتیاج مبرم دارد.

تقی‌زاده با اینکه از دانشمندان معدودی بود که هم در ادب فارسی و عربی و هم در فرهنگ مغرب‌زمین تبحر داشت و زبان فرانسه و انگلیسی و آلمانی و عربی و ترکی را خوب میدانست و با روش علمی تحقیقات جامع در موضوعات ادبی و فرهنگی و تاریخی کرده بود و شهرت جهانی داشت، و آثاری چون مقدمه تعلیم عمومی - از پرویز تا چنگیز که چاپ جدید آن با حواشی و تعلیقات در همین ماه بکوشش آقای افشار شیرازی از طبع خارج شده - گاه شماری در ایران قدیم - تاریخ عربستان و قوم عرب - تاریخ اوائل انقلاب و مشروطیت ایران - مقالاتی که در مجلات مهم فرانسه و انگلیس و آلمان منتشر ساخت - بیست مقاله راجع بمسائل تاریخی و دینی ایران باستان در مجموعه ایران‌شناسی بنگاه ترجمه و نشر کتاب - پژوهش‌های بکر او به روش علمی در مجله کاوه که قسمت مربوط بفردوسی هم اکنون بشکل کتاب و بهمت آقای حبیب یغمائی زیر چاپ است، و همه این آثار حاکی از اطلاعات عمیق اوست، معذک همه جا خضوع و خشوع خود را ابراز کرده و در آغاز هر رساله و مقاله نوشته است که من در هیچ رشته تخصص ندارم و فقط دوستدار علم و بقول فرنگیها آماتور هستم. در مقابل این فروتنی وقتی هشتاد ساله شد بیست و پنج نفر از خاور شناسان نامی چون ماسینیون Massignon

و هانری ماسه Henri Massé و بنونیست Benveniste و گیرشمن Ghirshman از ازفرانسه و آربری Arberry و بیلی Bailey و لمبتن Lambton و لیوی Levy از انگلیس و هینتز Hinz و لنتز Lentz و ایلرز Eilers و هنینگ Henning از آلمان و کندی Kennedy از امریکا و مینورسکی Minorsky از روسیه و چند نفر از اسکاندیناوی و شش تن از دانشمندان ایران برای تجلیل از مقام علمی او کتابی در ۲۰۰ صفحه به زبان فرانسه و انگلیسی و آلمانی تألیف و طبع نمودند و بنام «ران ملخ» A Locust's Leg بوی تقدیم کردند.

پنجاه و چهار سال قبل که من معاون پرفسور ادوارد براون در دانشگاه کیمبریج بودم هر وقت با او صحبت از تقی‌زاده میشد نسبت به مقام ادبی و فرهنگی و وطن‌پرستی و مخصوصاً غرور ملی او در مقابل احساس حقارت مردم مشرق‌زمین نسبت بفرنگیها در آن تاریخ چنان احترامی برای تقی‌زاده ابراز میداشت که قابل وصف نیست، و همین اظهارات باعث شد که از همانوقت بآن مرد بزرگ صمیمانه ارادت ورزیدم و در آخرین شب زندگانی او آخرین دوستی بودم که اورا زیارت کردم. باوجود ناتوانی در تکلم و حرکت اندام وقتی بانوی مهربانش اورا صدا زد و چشم باز کرد بزحمت بسیار از زیر پتو دست چپ را بیرون آورد که میان دو دستم گرفتم و او با حرکت چشم بامن تودیع کرد.

هرگاه معتقد باشیم که انقلاب ۱۳۲۴ (۱۲۸۵ خورشیدی) و نهضت مشروطیت و پیدایش حکومت ملی مملکت را از فنا و نیستی رهانیده و عوامل سستی و پریشانی و فساد و تسلط بیگانگان را که مانع ترقی کشور بود متزلزل کرده، و درحدود امکان مقدمات و موجبات تجدید حیات ملت را فراهم ساخته، باید رهبران و پایه‌گذاران بنیان مشروطیت و زعمای آن انقلاب و نهضت را از صمیم قلب بستائیم و شجاعت و فداکاری و عشق آنها را به میهن همواره پیاد آوریم و حق‌شناسی خود را نسبت بآنان ابراز داریم.

تقی‌زاده یکی از این رهبران و پایه‌گذاران بود و برماست که جوانان را

به تکریم و سرمشق قراردادن او راهنمایی و تشویق کنیم و بروح پرفتوح اودرود بفرستیم.

از درگاه باری تعالی برای آن شادروان رحمت و مغفرت و برای بازماندگان او بویژه همسرگرامی اش صبر و شکیبائی مسئلت داریم.

در آن عالم خدای ازعالم غیب نثار رحمتش بر سر فشاناد

بدیع الزمان فروزانفر

درگذشت ناگهانی و نابهنگام فاضل‌بی‌همتا و دانشمند یگانه استاد بدیع الزمان فروزانفر در روز چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۹ برای عموم دانشگاهیان بخصوص عشاق ادب و عرفان ایران مایه بزرگ و مصیبتی عظیم بود و موجب اندوه بسیار و تألم شدید فرهنگیان شد و بدون شائبه و مبالغه برای زبان و ادبیات فارسی ضایعه‌ای است جبران‌ناپذیر. جای بدیع الزمان در جرگه فحول اساتید ادب و فرهنگ خالی و بلاعوض خواهد ماند.

بدیع الزمان از نوادر روزگار و از ستارگان قدر اول آسمان ادب و فضل و از محققان بی‌نظیر آثار جاویدان جلال‌الدین محمد مولوی بود و حقی که بر زبان و ادبیات فارسی بویژه اشعار و متون عرفانی دارد باید توسط فضلائى که در این رشته تبحر و تخصص دارند شرح و ادا شود. چون بنده را در این گونه مباحث صلاحیت ورود نیست و ناطقان دانشمند در این جلسه حق مطلب را ادا خواهند کرد فقط اکتفا میکنم بذکر شمه مختصری از کمالات و اوصاف استاد، آن‌طور که شخصاً درك و استنباط کرده‌ام - در طول چهل و پنج سال حشر و ارتباط و مصاحبت و همکاری در وزارت فرهنگ و دارالمعلمین مرکزی و دانشسرای عالی و دانشکده ادبیات و فرهنگستان ایران.

از اوصافی که بدیع الزمان را در ردیف اساتید و محققان درجه اول ادب و فرهنگ ایران قرار میداد وسعت معلومات و اطلاعات عمیق او بود نسبت بنویسندگان و مورخان و مؤلفان و سخنوران و علمای ایران و اسلام و تواریخ و آراء و عقاید آنها و همچنین نسبت به کتب فارسی و عربی و اشعار و اخبار و احادیث. فروزانفر منبع فیاض و دریای بیکران دانش و فضل بود و چون دایرة المعارف زنده‌ای حاجات خاص و عام را در اندک مدت برآورده میساخت.

با حفظه بسیار نیرومیند و هوش سرشار و شکیبائی بمانند و یک عمر مطالعه و کار مستمر بدیع الزمان بر تمام موضوعات و مطالب مورد علاقه اش احاطه وافی داشت - آنهم با دقت و صحت کامل بطوری که کلام او حجت و دلیل بود و هر کس با اطمینان خاطر بقول او میتوانست استناد جوید و محتاج بمراجعه بمآخذ نباشد.

در اوقاتی که بنده شروع بتدریس تاریخ فرهنگ ایران دوره اسلامی کردم یا بتألیف کتاب در این باب پرداختم هر وقت از او استمداد و سئوالی کردم با اینکه اطلاعات و تألیفات در اعصار گذشته راجع به تعلیم و تربیت بسیار محدود است بدیع الزمان بیدرنگ جواب کافی با ذکر مرجع داد و هرگاه در موردی شک و تردید داشت در اثر دقت و احتیاطی که از خصوصیات اخلاقی او بود پس از یکی دو روز مراجعه پاسخ قاطع با ذکر منبع و صفحه کتاب میداد.

صفت بزرگ دیگر بدیع الزمان این بود که در اثر علاقه و عشق بمولوی و مثنوی و عرفان و تصوف دیده گسترده و سعه صدر داشت و از طرق تازه و افکار بدیع و اصول جدید تعلیم و تربیت استقبال میکرد و رکود و جمود در ذهنش راه نداشت . تحقیقات محمد قزوینی و روش علمی که بسالیان دراز با همکاری پرفسور براون در کتبی چون مرزبان نامه و المعجم و چهار مقاله و تذکره اولایا و تاریخ جهانگشای جوینی بکار رفته بود در بدیع الزمان تأثیر عمیق بخشیده بود و آن روش را در کارها و پژوهشهای خود با کمال دقت و شکیبائی بکار میبرد و پس از بازگشت محمد قزوینی از اروپا در ۱۳۱۸، بدیع الزمان از درك محضر او و تکمیل روش تحقیق انتقادی ذره ای غفلت نکرد.

بعنوان نمونه از سعه صدر فروزانفر باید معروض دازم که در سالهایی که تصدی دانشسرای عالی و دانشکده های ادبیات و علوم برعهده بنده بود نسبت بروشهای نوین تدریس و شرکت دادن دانشجو در تهیه و تکمیل درس و راهنمایی او به تحقیق هر وقت پیشنهادی باو شتابانهایت گشاده روئی پذیرفت و بموقع اجرا گذاشت و حتی تئایج حاصله را با حق شناسی در مجالس رسمی ابراز داشت . در تأسیس دوره دکتری زبان و

ادبیات فارسی که امری تازه و بی سابقه بود وعده‌ای از اعضاء شورای دانشگاه‌سخت با آن مخالفت میکردند بدیع الزمان از طرفداران جدی واستوار آن بود تا پس از سه سال کوشش ومجادله ومبارزه بالاخره در ۱۳۱۶ بتصویب رسید .

سومین صفت بارز بدیع الزمان وظیفه‌شناسی ودلسوزی ووقت‌شناسی بود . همیشه سروقت در کلاس درس یا جلسه امتحان حاضر بود - تامیتوانست از حضور در مجالس تشریفاتی بیهوده دوری می‌جست - شائق بود تمام اوقات خویش را در خدمت بادب وعرفان صرف کند ودر تمام عمر از مطالعه وتحقیق وتعلیم دقیقه‌ای فرونگذاشت باین دلیل است که هزاران دانشجوی فاضل تربیت کرد که بسیاری از آنان امروز از استادان گرانمایه وبرجسته کشورند و بی‌مناسبت نیست که برای عدم اطناب از ۱۲۸ نفر فقط نام نخستین ده نفری که بترتیب تاریخی پس از تأسیس دوره دکتري باخذ درجه نائل شدند در اینجا ذکر شود .

آن ده نفر عبارتند از دکتر معین - دکتر صفا - دکتر خاnlری - دکتر فیاض - بانود کتر مصاحب - بانود کتر کیا (خاnlری) - دکتر صادق کیا - دکتر خطیبی دکتر ماهیار نوابی - دکتر یارشاطر .

دراثر همت وپشت کار، بدیع الزمان آثاری از خود بیادگار گذاشت که هر یک مشعلی است فراراه دانش ومعرفت چون سخن وسخنوران - احوال وزندگانی مولوی - شرح حال ونقد آثار عطار - خلاصه مثنوی - شرح مثنوی شریف - کلیات شمس - مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی - فیه مافیه - احادیث مثنوی - معارف بهاءولد - مناقب اوحدالدین کرمانی

یکی از خدمات ایام جوانی او این بود که حدود ۷۵ هزار ترکیب وصفی واضافی غزلیات مولانا را استخراج کرده بود وتوانست از این راه کمک مؤثر بوضع اصطلاحات ولغات تازه در فرهنگستان بکند .

بدیع الزمان از آغاز تأسیس فرهنگستان در ۱۳۱۴ منشی آن مجمع علم وادب ومخبر کمیسیون فرهنگ زبان فارسی بود ودر نتیجه سرعت انتقال وطبع وقادی

که داشت هروقت واژه تازه‌ای مورد حاجت بود با اندکی تعمق کلماتی را پیشنهاد و مشکل را حل میکرد.

اکنون با ذکر شمه‌ای از اوصاف بدیع الزمان ملاحظه میفرمائید چه گنج بزرگی از نفیس‌ترین سرمایه‌های معنوی ما ب زیر خاک رفته و چه گوهر گرانبھائی را کشور از دست داده و با مرگ او چه فاجعه عظیمی برای ادب و فرهنگ ایران بوقوع پیوسته است.

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

من این مصیبت بزرگ را بخانواده محترم و یازماندگان آن مرحوم و تمام فرهنگیان و دانشمندان تسلیت عرض میکنم و از صمیم قلب ب روح پرفتوح او درود میفرستم و دست بسوی آسمان بلند کرده میگویم :

خداوندا بما توفیق عنایت فرما که قدر استادان بزرگ و دانشمندان بی نظیر خود را بشناسیم و تا آنرا قدرت و توانائی خدمت هست از وجودشان برای ترقی و عظمت ایران عزیز حداکثر استفاده را بکنیم .

دکتر محمد معین

مرگ غم انگیز استاد ارجمند دکتر محمد معین نه تنها خانواده و دوستان و دست پروردگان او بلکه تمام شیفتگان زبان و ادب فارسی را سخت متأثر و متألم ساخته است. تمام کسانی که از خدمات و فضائل اخلاقی او آگاهند، درگذشت او را ضایعه‌ای جبران ناپذیر میدانند. شور و عشقی که آن استاد بدانش و پژوهش و فرهنگ ایران داشت بحدی عمیق و قوی بود که تمام عمر را برای آن صرف کرد، و یک لحظه از مطالعه و تحقیق و تدریس و تألیف فرو نشست، و باندازه‌ای در کار خود مستغرق شد که سلامتی را بفراموشی سپرد، تا ناگهان در ۹ آذرماه ۱۳۴۰ در حین انجام وظیفه در همین دانشکده ادبیات در ۳۰ سالگی دچار مرضی هائل شد که دل دانشگاهیان را بدرد آورد، و باوجود مساعی پزشکان و جراحان ایرانی و انگلیسی و روسی و کانادائی که بامر شاهنشاه آریامهر به معالجه و مداوای او پرداختند، قریب پنج سال در بستر رنج و بیماری در حال بیهوشی و اغما بود، تا در ۱۲ تیر ماه جاری بسرای جاودانی شتافت، و عموم فرهنگیان را عزادار ساخت.

من از بهمن ۱۳۱۰ که مأمور تأسیس دانشگاه تهران شدم، و تصدی دارالمعلمین عالی را بعهده گرفتم با محمد معین آشنا شدم. وی در مهر ۱۳۱۰ از روی ذوق و شوق طبیعی در شعبه ادبیات و فلسفه دارالمعلمین عالی ثبت نام کرد و مشغول تحصیل بود. در اثر همان ذوق و شوق وقتی که کارهای فوق برنامه برای ایجاد خصائل پسندیده آغاز و در ۱۳۱۱ انجمن‌های متعدد از دانشجویان تشکیل شد محمد معین در انجمن کتابخانه شرکت کرد.

وی دانشجویی بود ممتاز، چه از حیث درس چه از حیث اخلاق. با چهره‌ای نجیب و آرام، محمد معین طالب علمی بود شکیب، کم حرف، دقیق، امین، پرکار.

در سال سوم دانش‌سرای عالی بحدی بزبان فرانسه تسلط پیدا کرده بود که راجع به لردبایرون شاعر شهیر انگلیسی قرن ۱۹ در حضور دکتر Hytier استاد زبان و ادبیات فرانسه بزبان فرانسه نطقی کرد جالب و در همان سال طبق مقررات دانش‌سرای عالی که هر دانشجو در هر ماده از برنامه باید رساله‌ای بنگارد راجع به شعر لوکنت دولیل Leconte de Lisle شاعر نامدار قرن ۱۹ فرانسه و مکتب پارناس Parnasse رساله‌ای بفرانسه نوشت که باتحسین مورد قبول واقع و در کتابخانه نگاهداری شد. در خرداد ۱۳۱۳ یعنی تاریخی که قانون تأسیس دانشگاه تهران بتصویب مجلس شورای ملی رسید و دانشکده ادبیات و دانشکده علوم در بطن دانشسرای عالی بوجود آمد، محمد معین با نمره‌ی اعلی باخذ درجه لیسانس در ادبیات و فلسفه نائل گشت. بعضی از همدرسان او که در همان تاریخ لیسانسیه شدند و نامشان در خاطرم باقی است عبارت بودند از احمد افشار شیرازی، روح‌اله خالقی، کاظم رجوی، دکتر مجتبی عشقپور، دکتر حسن مینوچهر، ابوالفضل همائی که از استادان و دبیران برجسته کشور بوده و جز روح‌اله خالقی که برحمت ایزدی پیوسته بقیه بفضل الهی بادامه خدمت مشغولند.

محمد معین پس از انجام دادن خدمت نظام وظیفه در مهر ۱۳۱۴ با سمت دبیری بخوزستان رفت و چیزی نگذشت که بریاست دانش‌سرای مقدماتی شبانه‌روزی پسرانه اهواز منصوب گشت.

محمد معین در تمام دوران خدمتش هیچگاه تقاضای مقام یا ترفیع یا اضافه حقوق نکرد، مانند جدومربی با ذوق و روشن ضمیرش معین العلماء رشتی بسیار قانع و منیع الطبع بود، و نام خانوادگی خود را نیز از همان عالم ربانی گرفت.

در فروردین ۱۳۱۷ که بنده باتفاق سه تن از استادان دانشگاه آقایان دکتر سحابی و دکتر فرشاد و حسنعلی وزیری بدستور اعلیحضرت رضاشاه کبیر برای تحقیق در یک مسئله تاریخی و فرهنگی بخوزستان رفتم، وقتی با اهواز رسیدم بدعوت محمد معین روز اول اردی بهشت از دانشسرای آنجا دیدن کردم، و از نظم و انضباط

مدرسه و پیشرفت دروس و اجرای اصول نوین تربیت و تعلیم که در دانشسرای عالی آموخته بود حظ وافر بردم و باو صمیمانه تبریک گفتم، و وقتی یک جلد از کتاب روان شناسی تربیتی خود را که ترجمه ای است از کتاب علم النفس و آثاره فی التریة و التعلیم تألیف دواستاد مصری بنام علی الجارم و مصطفی امین و در اهواز در ۱۳۱۶ چاپ شده بود بمن اهدا کرد، بمیزان تسلط او ب زبان عربی و فعالیت شدید و علاقه اش بتدریس و تألیف پی بردم، بویژه که در همان دوسه سال اقامت در خوزستان هشت رساله دیگر مانند گنجینه شوش، و داستان هاروت و ماروت یا خرداد و اسرداد تألیف کرده بود. در مراجعت از خوزستان وقتی مرآت بوزارت فرهنگ تعیین شد خدمات محمد معین را باو گوشزد کردم و کمی بعد مقدمات انتقال او بمرکز فراهم شد، و بمعاضدت اداره دانشسراهای مقدماتی و دبیری دانشسرای عالی منصوب گردید. از آغاز سال تحصیلی ۱۳۱۸ محمد معین نام خود را در دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی ثبت کرد زیرا که تمام شرایط ورود بآن دوره را بحد اعلی دارا بود.

دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی پس از مدتها بحث و گفتگو و مجادله و مشاجره بالاخره در مهر ۱۳۱۶ اساسنامه آن بتصویب شورای دانشگاه رسیده بود.

محمد معین با اینکه دوسال پس از تأسیس وارد آن دوره شده بود با شور زیاد و زحمات شبانه روزی از دیگران جلو افتاد و نخستین داوطلبی بود که باخذ درجه دکتری نائل شد. با اینکه پایان نامه اش در شهریور ۱۳۲۱ بتصویب رسید در اثر اوضاع جنگ جهانی و فقدان وسایل چاپ در ۱۳۲۶ منتشر شد. عنوان آن «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی» است در ۶۴ صفحه و درجه تبخروموشکافی و میزان علاقه و عشق او را بفرهنگ ایران بثبوت میرساند. بمحض انتشار کتاب مورد توجه ایرانیان و خاورشناسان اروپا و آمریکا واقع شد و از اکناف عالم باو تبریک نوشتند و در مجلات و رادیوهای ایرانی و خارجی کتاب را مورد تقریظ قرار دادند. چون اولین ثمر دوره دکتری بود دکتر معین یک نسخه بانامه ای مشحون از لطف و صفا بمن اهدا کرد که در کتابخانه من موجود است.

موضوع دیگری که مرا مستقیماً با دکتر معین مربوط میساخت تدوین فرهنگ مشروح و مستند زبان فارسی بود. از آغاز تأسیس فرهنگستان ایران در خرداد ۱۳۱۴ کوشش فراوان شد تا کتاب لغتی در خور مدارس متوسطه مانند فرهنگهای اروپائی تألیف شود. در این راه استادانی چون بدیع الزمان و سعید نفیسی عضو پیوسته فرهنگستان زحماتی کشیدند و دو مجلد بقلم آنها از طرف فرهنگستان منتشر شد. فرهنگ ناظم الاطباء نفیسی هم بکوشش سعید نفیسی و کمک وزارت فرهنگ انتشار یافت. با علی اکبر دهخدا عضو پیوسته فرهنگستان نیز دو قرارداد بسته شد ولی آنچه منظور بود وجود نیامد تا آنکه دکتر معین بدون هیچ کمک مالی از طرف دولت برهان قاطع تألیف محمد حسین پسر خلف تبریزی را ظرف پنج سال از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵ بامقابل نسخه های متعدد خطی و چاپی و ذکر اشتقاق کلمات و شواهد و افزودن تصویر و نقشه بامقدمه مفصل و ممتع در چهار جلد و ۲،۴۷۰ صفحه با حروف متنوع فارسی و لاتین (بمنظور نشان دادن تلفظ صحیح کلمات غیر مأنوس) بچاپ رساند و نسخه ای برای من فرستاد و در نامه ای که نوشت سوابق اقداماتی که از طرف فرهنگستان و وزارت فرهنگ نسبت بتدوین فرهنگ فارسی شده بود یادآور شد و مؤذنه داد که فرهنگ مستقل زبان فارسی را با لغات عربی و دیگر زبانهای بیگانه که در فارسی بکار میرود تهیه کرده و بزودی منتشر خواهد کرد. آن فرهنگ فارسی در پنج جلد و هفت هزار صفحه بدون اخذ دیناری حق تألیف از دولت از ۱۳۴۲ ببعد توسط مؤسسه انتشارات امیرکبیر منتشر شد (طبع مجلد چهارم بهمت آقای دکتر جعفر شهیدی رئیس سازمان لغت نامه دهخدا بعد از بیماری دکتر معین انجام یافت). جلد ششم در آینده نزدیک انتشار می یابد.

کسانی که اهل قلم و تحقیق هستند از ملاحظه فرهنگ فارسی دکتر محمد معین و مآخذ و منابعی که بکار برده بزحمات فوق العاده مؤلف در تهیه و طبع آن با حروف متنوع فارسی و لاتین با دیده تحسین و سپاس می نگرند و قطعاً با من

هم عقیده‌اند که اگر دکتر محمد معین هیچ خدمت دیگری نکرده بود همین فرهنگ معتبر زبان فارسی کافی است که نام او را در عالم ادب و فرهنگ ایران مخلد سازد و برماست که مراتب حق‌شناسی خود را بوجوه مختلف ابراز داریم تا درآینده نظیر آن استاد در جامعه پیدا شود و بچنین کار دشوار و طاقت‌فرسا همت گمارد.

ولی خدمات دکتر محمد معین منحصر بتدوین فرهنگ معتبر زبان فارسی نبود. کتاب حافظ شیرین سخن را که نتیجه سالها ممارست و تتبع است پس از مراجعت از خوزستان در ... ۴ صفحه منتشر ساخت. ظرف ۲۴ سال استادی در دانشکده ادبیات چندصد دانشجو را تربیت کرد.

لغت‌نامه دهخدا که در آغاز بنا بود کتابی در حدود فرهنگ برای دبیرستانها باشد و طبق تمایل شخص دهخدا بصورت دائرةالمعارف در آمد اساسش بدست دکتر معین ریخته شد و سالها سازمان لغت‌نامه را با کمال جدیت و امانت اداره کرد و در حدود هفتصد صفحه آنرا شخصاً تدوین کرد و بقیه بقلم و با کمک استادان و دبیران و دانشمندان دیگر برای طبع آماده شد. چهارمقاله نظامی عروضی را که قبلاً علامه محمدقزوینی بدرخواست پروفیسور براون تصحیح و در ۱۹۱۰ در لیدن چاپ کرده بود دکتر محمد معین با تصحیح مجدد و شرح لغات و توضیح نکات ادبی چند بار بطبع رسانید. کتاب هفت پیکر نظامی را تحلیل و طبع کرد. تاریخ ایران تألیف پروفیسور گیرشمن را از فرانسه بفارسی فصیح ترجمه کرد که توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب بزیور طبع آراسته شد. یک باب از جوامع الحکایات عوفی را تصحیح کرد و بچاپ رسانید. طرح دستور زبان فارسی را در سه جلد منتشر ساخت. اگر مجموع تألیفات او در نظر گرفته شود ملاحظه خواهد شد که دکتر محمد معین ظرف سی سال متجاوز از ۱۴۰۰۰ صفحه بقطع وزیری تألیف یا ترجمه کرده است و باین ترتیب روشن خواهد شد که با رحلت او چه گوهر گرانبهائی از دست

رفته و چه مصیبت بزرگی در عالم فرهنگ ایران بوقوع پیوسته است.

کاروان شهید رفت از پیشی وان ما رفته گیر و می اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم و از شمار خرد هزاران بیش

بنده این مصیبت بزرگ را بخانواده آن شادروان بویژه ببانو مهین معین همسر وفادارش که ظرف پنجسال همواره با نهایت بردباری و فداکاری بربالین او بود و فرزندان و برادرگرمی اش و عموم دانشگاہیان و فرهنگیان تسلیت عرض میکنم. دکتر محمد معین گرچه بصورت از میان ما رفته، در عالم معنی همچنان زنده و جاوید است و هر فارسی زبان که فرهنگ فارسی را بکار برد شخصیت بارز او در خاطرش جلوه گر خواهد بود.

دکتر محمد معین در تمام عمر از صمیم قلب بحافظ عشق میورزید و در دیباچه کتابش بنام حافظ شیرین سخن بیت معروف حافظ را شاهد آورده که مناسب است برای خود او در پایان این گفتار تکرار شود زیرا در تمام خدمات بزرگی که دکتر معین انجام داد انگیزه اش عشق بود، شراره های عشق

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد بعشق

ثبت است بر جریده عالم دوام

دکتر رضا زاده شفق

۲۷ روز پیش یعنی روز چهارشنبه ۱۷ شهریورماه ۱۳۵۰ استاد گرانمایه و محبوب دانشگاه تهران دکتر صادق رضا زاده شفق زنگانی سراسر افتخارش بپایان رسید و در بیمارستان مهر پس از دو عمل جراحی برحمت ایزدی پیوست و خانواده و دوستان و قاطبه دانشگاهیان و فرنگیان را غرق در اندوه و ماتم ساخت. اینک دانشکده ادبیات برای تذکر از خدمات ممتد و تجلیل از شخصیت بارز او این مجلس را تشکیل داده و از من خواسته‌اند شمه‌ای از شرح حال و خدمات و آثار او را عرضه بدارم ولی شرح حال او جز در چند سطر پراکنده و مغلوط نوشته نشده و بدون اشاره بحوادث آغاز مشروطیت و وقایع سیاسی معاصر میسر نیست. بنابراین اگر عرایضم چند دقیقه بطول انجامد معذور خواهم بود.

طبق محتویات سالنامه‌های دانشسرای عالی و بعضی از آثار خود استاد معلوم میشود که وی در ۱۲۷۱ خورشیدی در تبریز پا بعرضه وجود نهاده و در ۱۲۷۸ در آنجا وارد دبستان پرورش شده و پس از اتمام دوره آن در ۱۲۸۵ بمدرسه آمریکائی سموریال تبریز رفته و قریب پنجسال در آنجا بتحصیل پرداخته است. انقلاب مشروطه که در همان سال ۱۲۸۵ آغاز شد توجه دکتر شفق را جلب کرد و در ۱۲۸۷ که محمدعلی شاه مجلس شورای ملی را بتوپ بست و بساط مشروطیت را برچید، مردم تبریز بسرمداری ستارخان علیه استبداد قیام کردند و تبریز در محاصره قوای شاه درآمد. در این قیام دکتر شفق با عده‌ای از همدستان و اقوام و همفکران بریاست معلم جوان آمریکائی خود بنام باسکرویل Baskerville دسته‌ای تشکیل دادند و پس از مشق نظامی و بدست آوردن اسلحه بمجاهدین راه آزادی پیوستند تا در یکی از شبیخونها در ۳ فروردین ۱۲۸۸ معلم و رئیس

دسته هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. از این واقعه سه ماه نگذشته بود که مشروطه‌خواهان تهران را در ۲۰ تیر ۱۲۸۸ فتح و حکومت مشروطه را برقرار کردند.

دکتر شفق که هنوز محصل مدرسه آمریکائی بود با چند تن از آزادی‌خواهان انجمنی بنام «جمعیت وطنخواهان» تشکیل دادند و روزنامه شفق را بمدریت حاج آقا رضا زاده پدر دکتر شفق در شهریور ۱۲۸۹ دایر کردند که هفته‌ای یکبار منتشر میشد و مقالات عمده را دکتر شفق مینوشت و بهمین دلیل کلمه شفق بنام خانوادگی او افزوده شد. در ۱۲۹۰ قوای تزار روسیه تبریز را تصرف کردند و عده‌ای از آزادیخواهان را مانند بزرگترین مجتهد آن دیار فقه الاسلام و احمد سهیلی عضو جمعیت وطنخواهان در روز عاشورا ۱۳۳۰ بدار زدند و پدر دکتر شفق را بزندان انداختند و به تعقیب دکتر شفق پرداختند. اقوام و خویشان دکتر شفق او را پنهان ساختند و بناچار چهارده ماه در خفا ماند تا در ۱۲۹۱ با لباس مبدل و تغییر وضع بترکیه رفت. از قضا در آن موقع دکتر رضا پرورش مدیر سابق دبستان پرورش تبریز ریاست دبستان ایرانیان استانبول را بعهدہ داشت و دکتر شفق را بمعلمی زبان فارسی و تاریخ دبستان مذکور گماشت.

در ۱۲۹۳ بمعرفی دکتر ویلسن Wilson رئیس مدرسه آمریکائی تبریز دکتر شفق وارد مدرسه عالی شبانه‌روزی آمریکائی در استانبول بنام رابرت کالج Robert College شد و در ۱۲۹۷ باخذ درجه B.A. نایل گشت و بلافاصله بمعلمی همان کالج انتخاب گردید و دو سال بدین کار اشتغال داشت. در ۱۲۹۵ در بحبوحه جنگ جهانی اول عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی و آزادیخواهان و از جمله عارف قزوینی شاعر ملی باستانبول مهاجرت کردند. دکتر شفق بواسطه وجهه اشتراکی که از آغاز مشروطه با عارف داشت یعنی عشق سوزان بوطن و آزادیخواهی بملاقات عارف شتافت و از او قول گرفت که اشعار خود را جمع کند تا وی بتنظیم آنها بپردازد و موجبات طبع دیوان او را فراهم سازد.

در ۱۳۰۰ دکتر شفق برای دیدن پدر و مادر به ایران آمد و ۸ ماه در تهران بود و با عارف محشور و از نغمه‌های سحرانگیز او محظوظ. چون دید عارف طبق قولی که داده بود بسیاری از سرودهای خود را جمع‌آوری نموده است به تنظیم دیوان او کمر بست و در ۱۳۰۱ که از تهران به برلن رفت در ضمن تحصیل دو سال صرف ترتیب و تنظیم و تصحیح نمونه‌های چاپ شده اشعار کرد و بهمت شادروان سیف‌آزاد دیوان عارف در برلن بطبع رسید و در ۱۳۰۳ منتشر گردید.

در همان سال ۱۳۰۳ دکتر شفق وارد دانشگاه برلن شد و پس از چهار سال باخذ دانشنامه دکتری در فلسفه با درجه تحسین نائل گشت و بیدرنگ اعزام ایران گردید. در خرداد ۱۳۰۷ که بنده در وزارت فرهنگ ریاست تعلیمات عمومی کشور را بعهدہ داشتیم قانون اعزام محصل بخارجه بتصویب رسید. چون یکی از شرایط اعزام محصل پذیرفته شدن در امتحانات مسابقه طبق برنامه متوسطه کامل بود و عده فارغ التحصیلان متوسطه در آن تاریخ از ۱۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد تصمیم بتوسعه و تکثیر دبیرستانها گرفته شد و برای این منظور دارالمعلمین مرکزی که بیشتر برای تربیت معلم دوره اول دبیرستان بود مبدل بدارالمعلمین عالی گردید تا برای دوره دوم متوسطه دبیر تهیه کند. برای سال اول دارالمعلمین عالی دکتر شفق که تازه از برلن وارد شده بود برای استادی تاریخ و کلیات فلسفه استخدام گردید و از این تاریخ همکاری و دوستی بنده با او آغاز شد.

در بهمن ۱۳۱۰ که رضاشاه کبیر تصمیم بتأسیس این دانشگاه گرفت و بنده را مأمور این کار فرموده بود دارالمعلمین عالی هسته مرکزی دانشگاه شد و در موقع تجدیدنظر در برنامه دکتر شفق موافقت کرد که علاوه بر تاریخ و کلیات فلسفه تاریخ ادبیات ایران را از آغاز تا اسلام تدریس کند و باین ترتیب وی نخستین بار در ایران پیوستگی زبان و ادبیات ایران را در طول ۲۰ قرن بعرضه ظهور رساند. در کارهای فوق برنامه علاقه بانجمن نطق و خطابه و انجمن وضع اصطلاحات علمی داشت

و در آنجا دانشجویان را رهبری و کمک کرد. در خرداد ۱۳۱۴ که فرهنگستان ایران با ۲ تن از فحول دانشمندان کشور چون ذکاءالملک فروغی و وثوق الدوله و محتشم السلطنه و ادیب السلطنه و ملک الشعراء بهار و دکتر ولی‌اله نصر و عبدالعظیم قریب و علی اکبر دهخدا تأسیس شد دکتر شفق از اعضای مؤسس و پیوسته آن بود و چون تنها دانشمندی بود که علاوه بر دانستن زبان انگلیسی و آلمانی و فرانسه و ترکی و عربی آشنا بزبان پهلوی و فرس قدیم بود حضورش در جلسات فرهنگستان بسیار مغتنم بود ولی در تمام بحث‌هایی که نسبت به اختیار لغات باستانی میشد هیچگاه از متانت و اعتدال خارج نمیشد و همواره با بیانات شیرین و شیوا تمام اعضای فرهنگستان را معظوظ و مجذوب میساخت.

از لحاظ سیاسی دکتر شفق تا ۱۳۲۲ شمسی بطور رسمی اقدامی نکرده بود، جز رفتن به برلن در تابستان ۱۳۹۵، بهنگام تحصیل در رابرت کالج، در وسط جنگ جهانی اول و کمک فکری و قلمی برجال و دانشمندانی که در آن موقع با دول متجاوز بخاک ایران مبارزه میکردند مانند تقی‌زاده و محمدقزوینی و پورداد و جمالزاده و ایرانشهر. در ۱۳۲۲ که نیروهای متفقین در ایران مستقر و جنگ جهانی دوم شعله‌ور بود دکتر شفق بواسطه محبوبیت و حس شدید وطن پرستی که داشت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و نطق‌های پرشورو مؤثر در تقویت دولت برضد عناصر منحرف و مخرب ایراد کرد و در فروردین ۱۳۲۴ با بیعت اعزامی ایران بسان فرانسیسکو رفت و در تهیه و تصویب منشور سازمان ملل متحد شرکت کرد. در بهمن ۱۳۲۴ که شادروان قوام السلطنه نخست‌وزیر با عده‌ای از رجال مملکت چون دکتر متین دفتری و حمید سیاح بمسکو رفت تا در موضوع اختلافات ایران و روسیه بر سر نفت با استالین مذاکره کند، دکتر شفق از همراهان او بود و همین که نیروهای شوروی در ۱۳۲۵ ایران را تخلیه کردند و غائله آذربایجان خاتمه یافت و انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی آغاز شد دکتر شفق مجدداً نمایندگی انتخاب گردید. در این مجلس بود

که وی از طرح بی اثر بودن موافقت نامه مربوط به ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و استیفای حقوق ملت ایران در نفت جنوب با فصاحت و شهامت دفاع کرد تا در ۳۰ مهر ۱۳۲۶ طرح مذکور بتصویب رسید و مبنای سیاست دولت در مورد نفت واقع گردید.

نظر بسابقه ای که دکتر شفق در تهیه و تصویب منشور سازمان ملل متحد داشت در فروردین ۱۳۲۸ به دعوت کمیسیون حقوق بشر با آمریکا رفت و پس از اتمام کار کمیسیون بدستور دولت در دانشگاه های آمریکا راجع بتاریخ و فرهنگ ایران سخنرانی کرد. وقتی شاهنشاه آریامهر بدعوت ترومن Truman رئیس جمهوری آمریکا در ۲۵ آبانماه ۱۳۲۸ بواشنگتن ورود فرمودند دکتر شفق در التزام همایونی قرار گرفت.

در بهمن ۱۳۲۸ دکتر شفق بایران بازگشت و بنماینده گی دوره اول مجلس سنا بفرمان همایونی منصوب گردید.

در شهریور ۱۳۳۰ کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد مجدداً ازدکتر شفق با آمریکا دعوت کرد و در پایان کار کمیسیون دکتر شفق بدعوت دانشگاه کلمبیا و میشیگان در آمریکا و دانشگاه مک گیل در کانادا دوسال و نیم برای تدریس در آنجا ماند و در آذرماه ۱۳۳۲ بایران مراجعت کرد و تا ۱۳۴۲ که بازنشسته و استاد ممتاز شد بتدریس در این دانشکده ادامه داد.

در تیرماه ۱۳۳۳ دکتر شفق بعضویت هیئت مؤسسين انجمن آثار ملی انتخاب شد و همواره از نظریات صائب خود انجمن را بهره مند ساخت و به پیشنهاد انجمن کتاب «نادرشاه از نظر خاورشناسان» را در ۱۳۳۹ تألیف کرد و کتاب فرهنگ شاهنامه را که در ۱۳۲۰ تألیف کرده بود مورد تجدید نظر قرار داد و تکمیل کرد که پریروز انتشار یافت.

در ۱۳۴۲ که شورای فرهنگی سلطنتی بفرمان همایونی بوجود آمد دکتر شفق بعضویت آن منصوب شد. در همان سال نیز بنماینده گی دوره چهارم مجلس

سنا و در ۱۳۴۶ بنماینده‌گی دوره پنجم و در سال جاری بنماینده‌گی دوره ششم آن مجلس برگزیده شد.

در جلسات علنی سنا دکتر شفق علاوه بر نطق‌های قبل از دستور که بمناسبت جریان حوادث ایراد میکرد و تذکرات بسیار مؤثر نسبت بمصالح عمومی و مشکلات مردم که همواره جلب توجه می‌نمود نسبت با غلط انشائی یا جمله‌های مبهم و نارسا و لغات و اصطلاحات خارجی که در لوایح دولت وجود داشت حساسیت بسیار نشان میداد. با اینکه زبان مادریش ترکی آذربایجانی بود نسبت بزبان ملی تعصب مفرط داشت که حاکی از احساسات وطنی او بود. مهمترین آثار قلمی دکتر شفق از تألیف و ترجمه و خطابه علاوه بر دو کتابی که قبلاً ذکر شد عبارتست از تاریخ ادبیات ایران که بزبان عربی وارد و ترجمه شده در ممالک عربی و پاکستان و هندوستان مورد استفاده است و چاپ دوم آن با تجدیدنظر کلی از طرف دانشگاه پهلوی در تحت طبع است - ترجمه تاریخ مختصر ایران پاول هرن آلمانی - ترجمه تاریخ ادبیات فارسی دکتر اته آلمانی Ethé - تحقیق در فهم بشر تألیف جان لاک انگلیسی - ادیان شرق و فکر غرب تألیف راد اکریشنان فیلسوف شهیر و رئیس سابق جمهوری هند - یادگار مسافرت سویس - کورش کبیر و اسکندر مقدونی تألیف هارولد لمب امریکائی - ایران از نظر خاورشناسان - گزیده اوپه‌نیشدها - در تمام ترجمه‌ها دکتر شفق با حواشی و تعلیقاتی که بر متن افزوده اشتباه‌ها ترا خاطرنشان و مطالب مبهم را روشن و تکمیل کرده است.

مجموعه خطابه‌های او در رادیو ایران در سه جلد تحت عنوان چند بحث اجتماعی - پندهای بزرگان - درسهای از تاریخ انتشار یافته است. دکتر شفق با اینکه دعوی شاعری نداشته و این نکته را صریحاً در نوشته‌های خود تذکر داده گاهگاه احساسات درونی خود را بصورت منظوم درآورده و بمناسبت فجایع نیروهای تزاری در آذربایجان یا درگذشت پدر و مادر یا تولد و رشد فرزندش

دوشیزه گیتی یا وصف مناظر زیبای طالقان و سویس قریب هزار بیت گفته که بنام سرود مهر بطبع رسیده است. این بود مختصری از شرح حال و خدمات و فهرست مهمترین آثار دکتر شفق.

چند دقیقه قبل عرض شد که دوستی من با دکتر شفق از ۱۳۰۷ آغاز شد. در این ۴۳ سال با او در دارالمعلمین عالی و دانشسرای عالی و همین دانشکده و فرهنگستان ایران و وزارت فرهنگ و انجمن آثار ملی و مجلس سنا و شورای فرهنگی سلطنتی همکاری مستمر داشتم و بقدر مقدور باخلاق حمیده و اوصاف جمیله او پی بردم و روز بروز بر ارادتم افزوده شد. دکتر شفق مردی بود بتمام معنی خداپرست و بمبانی و حقایق دین ایمان ثابت داشت و در نتیجه دارای آرامش روح و صفای خاطر و اعتماد بنفس بود. به مستمندان و بیماران توجه خاص داشت و راجع به بهبود وضع آنها و اصلاح بیمارستانها بدولت توصیه میکرد و همواره پشتیبان حق و حقیقت بود. عارف شاعر ملی روشن بین ما در این خصوص در ۱۳۰۰ فرموده:

در شفق من بذات حق قسم است آنچه دیدم صفات حق دیدم
صفت بارز دیگر دکتر شفق عشق بی حد بوطن بود که در تمام احوال و آثار قلمی و اعمال او پیوسته مشهود بود و یکی از انگیزه های مؤثر در مجاهدتها و کوشش های او در تمام خدمات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی بود و بخدمات ملی و معارفی علاقه وافر داشت ولی از احراز مقامات پرطنطنه دوری می جست تا آنجا که از قبول وزارت فرهنگ یا ریاست دانشگاه و سایر مقامات که باو پیشنهاد شد خودداری کرد.

دکتر شفق دوستی بود صمیمی و با وفا- مهربان و متواضع- خوشرو و نیک محضر- طبعاً چشمه جوشان و فیاضی بود که بیاناتش شیرین و شیوا و مؤثر و شورانگیز بود و بردلها می نشست و همه را مسحور می ساخت و بهمین دلیل کسانی که در

مجالس درس و یا سخنرانی یا مجلس شورای ملی و سنا نطق او را می شنیدند باو صمیمانه ارادت پیدا میکردند و او همواره در جمع اصحاب چون شمع میدرخشید و قلوب ستاینندگان را می ربود. اگر بخواهند او را در یک سطر معرفی کنند بنظر من باید بگویند که وی از نوادر ایام ما بود. استادی آزاده و متدین و میهن پرست که در سر ضمیرش فرهنگ ایران و فرهنگ مغرب زمین بطور متعادل در آمیخته بسود.

آخرین بار که من بزیارت او نائل شدم بامداد روز یکشنبه ۱۴ شهریور ماه در بیمارستان مهر بود که بر تخت خواب نشسته بود و همسر باوفا و یگانه فرزندش بر بالین او بودند. اطاق او و دالان مجاور مملو از تاجهای گل و گلدان بود که بزرگان کشور و دوستان او برده بودند. در آنروز حالش پس از اولین عمل جراحی رو به بهبود میرفت و مدتی با من صحبت کرد و قرار بود سه چهار روز دیگر از بیمارستان بخانه رود. بدبختانه در اثر عود بیماری که منجر بعمل جدید جراحی شد عصر روز هفدهم دارفانی را بدرود گفت و از رحلتش ضربت جانگدازی بعالم ادب و فرهنگ وارد شد. بنده این ضایعه جبران ناپذیر را بخانواده آن مرحوم بویژه بهمسر محترم و یگانه فرزندش و بعموم دانشگاهیان و فرهنگیان تسلیم عرض میکنم و بروح پرفتوح او درود میفرستم و از خداوند متعال برای بازماندگان اوصهر و شکیبائی و برای خود او رحمت و مغفرت بی پایان مسئلت دارم. گرچه امروز بصورت ظاهر دکتر شفق از میان ما رفته است ولی طبق نوشته خود او درگذشت زمان و رفتن ابدان بزیر نقاب خاک دلیل مرگ جان و روان نیست. مرگ انتقالی است از دارفانی بعالم جاودانی. نام و یاد دکتر شفق و حقایقی را که در طول حیات آموخت چون چراغی در دل و جان ما و دانشجویان و نسل های آینده همواره فروزان خواهد بود. بفرموده مولوی

بعد از وفات تربت مادر زمین مجوی در سینه های مردم عارف مزار ماست

محمد علی فروغی (ذکاءالملک)

شادروان محمدعلی فروغی ذکاءالملک در طول عمر سراسر پرافتخارش شاغل عالی‌ترین مقامات ارجمند فرهنگی و قضائی و قانونگذاری و سیاسی بود چون ریاست مدرسه علوم سیاسی - نمایندگی و ریاست مجلس شورایملی - ریاست دیوان عالی کشور - وزارت دادگستری و دارائی و جنگ و امور خارجه - نخست وزیری - ریاست فرهنگستان ایران - وزارت دربار، و در هر مقام منشاء آثار جاوید بود و خدمات برجسته بشاهنشاه و میهن خود نمود و نام شریفش زیب صفحات تاریخ ایران است.

آغاز آشنائی بنده با آن بزرگوار از ۱۳۰۲ بود، موقعی که وزارت خارجه را برعهده داشت. در آن تاریخ بنده در دارالمعلمین مرکزی ریاست مرحوم ابوالحسن فروغی برادر کهنتر و دانشمند او، بتدریس زبان فرانسه و انگلیسی اشتغال داشتم و فرزندان برومند ذکاءالملک در آن مدرسه تحصیل می‌کردند. در اثر علاقه وافر که ذکاءالملک بفرهنگ داشت گاهی بدارالمعلمین سرمیزد و برای تشویق معلمین و محصلین در هیئت‌های ممتحنه حضور می‌یافت. روزی که در جلسه امتحان شفاهی زبان فرانسه شرکت فرموده بود از پیشرفت محصلین اظهار خشنودی و نسبت بروش تدریس بنده ابراز کمال لطف فرمود و در تمام عمر این لطف روبفزونی رفت.

موضوعی که برای صحبت بنده در این مجلس معین شده طرزکار فروغی در اداره امور دولت است. بنابراین عرایض باید مربوط بریاست دولت او باشد. مرحوم فروغی سه بار بریاست دولت برگزیده شد. نخستین بار در آذر ۱۳۰۴ در آغاز سلطنت رضاشاه کبیر بود که زمامداری او حدود شش ماه بطول انجامید.

دومین بار از شهریور ۱۳۱۲ تا آذرماه ۱۳۱۴ و دفعه سوم از شهریور تا ۱۸ اسفند ۱۳۲۰

در شهریور ۱۳۱۲ که بنده در دارالمعلمین عالی بن تأسیس دانشگاه تهران مشغول بودم مرحوم فروغی وزارت فرهنگ را بمن تکلیف فرمود ولی بواسطه محظوراتی که در آن موقع وجود داشت و در جلد دوم کتاب یادگار عمر بدان اشارت رفته نتوانستم افتخار عضویت دولت او را پیدا کنم ولی در سایر امور با آن مرحوم در ارتباط بودم و از محضر شریفش مستفیض میشدم و به اوصاف و ملکات او تا حدی پی میبرد.

در آن زمان مرحوم فروغی ریاست انجمن آثار ملی را نیز به عهده داشت بنابراین در فراهم ساختن موجبات اتمام ساختمان آرامگاه فردوسی در ۱۳۱۲ و در تشکیل و کمک ب اداره کنگره بین‌المللی فردوسی در مدرسه دارالفنون و مسافرت خاورشناسان در مسیر همایونی بطوس در ۱۳۱۳، وظایفی که به بنده محول فرمود با نهایت صمیمیت انجام دادم. در ۱۳۱۴ نیز تجربیاتی را که راجع بوضع لغات و اصطلاحات علمی و فنی در شورای عالی نظام در ۱۳۰۳ و در دانش‌سرای عالی از ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۴ بدست آمده بود در اختیار آن مرحوم گذاشتم که در تأسیس فرهنگستان ایران مورد استفاده واقع شد و از آغاز تشکیل آن مؤسسه بعنوان نیابت در خدمت آن بزرگوار بودم. شرح اقدامات او در فرهنگستان توسط آقای دکتر رعدی باطلاع حضار محترم خواهد رسید.

در مهر ماه ۱۳۱۹ که تأسیس اداره کل انتشارات بعهد بنده محول شد مرحوم فروغی بفرمان رضاشاه کبیر صدارت شورای عالی انتشارات را مرکب از مرحومان علامه محمدقزوینی و دکتر غنی و دکتر شفق و جنابان دکتر سیاسی و دکتر محمود افشار و استاد علی‌نقی‌وزیری قبول فرمود و تا شهریور ۱۳۲۰ در تعیین هدف و خط مشی اداره مذکور و حفظ و توسعه و ترویج فرهنگ ایران از راه رادیو و مطبوعات،

مملکت را از نظریات عمیق خود بهره‌مند ساخت.

در سومین دوره زمامداری آن مرحوم در شهریور ۱۳۲۰ در اوضاع بحرانی و استثنائی کشور، ابتدا بعنوان رئیس کل انتشارات سپس بعنوان وزیر فرهنگ از نزدیک شاهد اقدامات و طرز کار او در اداره امور دولت بودم.

عصر روز چهارشنبه پنجم شهریور ۱۳۲۰ وقتی آقای علی منصور نخست‌وزیر سه روز پس از حمله قوای بیگانه بایران استعفا داد، آقای نصرالله انتظام رئیس کل تشریفات سلطنتی با تلفن از مرحوم فروغی دعوت کرد که در سعدآباد بحضور رضاشاه کبیر شرفیاب شود و کمی بعد با اتومبیل دربار بمنزل او در خیابان سپه رفت و با او رهسپار سعدآباد شد. برفروغی و خانواده او که بواسطه ناراحتی قلبی در خانه او جمع بودند معلوم نبود دعوت برای چیست و در بازگشت او از سعدآباد همین که برادر و فرزندان او مطلع شدند که آن مرحوم مأمور تشکیل کابینه شده دچار حیرت شدند و پرسیدند چگونه در آن موقع سهمناک با آن کسالت مزاج چنان مسئولیت خطیر را بعهده گرفته است. آن شادروان در جواب فرمود:

«مملکت شصت سال مرا در آغوش خود پرورده و درهای نعمت را بروی من گشوده و مرا بعالی‌ترین مقامات کشوری رسانده است و اکنون که رئیس مملکت احساس میکند که ایران بخدمت من احتیاج دارد چگونه ممکن است از رmqی که برایم باقیست دریغ کنم و لواینکه پایان حیات در نظرم مجسم شود؟»

همین تقبل خدمت در آن تاریخ و در آن حالت درجه فداکاری و میهن پرستی او را در خدمت بشاهنشاه و کشور روشن میسازد و نشان میدهد چگونه در حفظ قانون اساسی و استقلال مملکت کوشید و علی‌رغم مشکلات موجود با دوراندیشی کامل و منطق قوی و شهامت بی‌مانند تمایل قلبی رضا شاه کبیر را دائر بر کناره‌گیری از سلطنت و تفویض آن بجانشین قانونی خود شاهنشاه آریامهر با حسن تدبیر و کمال آرامی و پختگی و ملایمت برآورده ساخت و از مخاطرات سهمگین که کشور را تهدید می‌نمود جلوگیری کرد.

روز پنجم شهریور پس از بازگشت مرحوم فروغی از سعدآباد بمحض آگاهی از قبول زمامداری او، برحسب وظیفه اداری و بمقتضای ارادت دیرین و همکاری در شورای عالی انتشارات تا آن روز، بخانه آن مرحوم رفتم و از تقبل مسئولیت خطیر علی‌رغم کسالت وضع مزاج بعرض تشکر و تهنیت پرداختم. در جواب من فرمود: «گرچه موقع بسیار دشوار و مسائل بسیار غامض در پیش است که بنیه سالم و فعالیت شدید میخواهد معدنک امیدوارم قضایا بزودی روشن شود و اوضاع متدرجاً بحال عادی برگردد.» وقتی آخرین اخبار داخله را راجع به بمباران شهرها توسط قوای مهاجم و پیشروی قشون روس بطرف تهران باطلاع او رساندم، در آن ساعات پر از اضطراب چنان قدرت روحی و اخلاقی نشان داد و آثار اطمینان بنفس و اعتماد به آینده کشور و استواری و مردی و عظمت دروجنات او پدید آمد که من شدیداً تحت تأثیر قرار گرفتم و بدستور او همان شب در رادیو اعلام شد که ذکاءالملک بریاست دولت منصوب شده و بامداد روز بعد یعنی ششم شهریور ۱۳۲۰ هیئت وزیران جدید را به مجلس شورای ملی معرفی خواهد کرد.

همین اعلامیه بواسطه محبوبیت فروغی و اعتماد مردم بکفایت و تدبیر او در آرامش مردم و امیدواری و خوش بینی بحل قضایا تأثیر بسیار کرد. یکی از مهمترین مشخصات طرز کار مرحوم فروغی در اداره امور دولت دقت فوق العاده بود در انتخاب اشخاص. او به شیخ اجل سعدی سخت ارادت میورزید و تقریباً تمام آثار او را برای طبع تنقیح و تصحیح کرده بود و بسیاری از اندرزهای او را از حفظ داشت و آنها را در زندگانی بکار می‌بست از جمله این دو بیت را:

گرت مملکت بایسد آراسته مده کار معظم بنو خاسته

نخواهی که غایب شود روزگار بنا کار دیده مفرمای کار

و در تشکیل دولت جدید که روز پنجشنبه ششم شهریور ۱۳۲۰ به مجلس شورای ملی معرفی کرد مدلول دو بیت مذکور را با تمام ضیق وقت و شتابی که در کار بود رعایت فرمود.

در آن ایام پر از نگرانی و آشوب مهمترین وظیفه دولت روشن ساختن سیاست مملکت نسبت بآینده و مذاکره با دول مهاجم بود . برای این کار فروغی با نصب مرحوم علی سهیلی بوزارت خارجه حسن انتخاب خود را نشان داد .

سهیلی از اعضاء قدیمی وزارت خارجه بود و از اواخر ۱۳۰۰ خورشیدی قریب دو سال در مسکو زیر نظر تقی زاده مشغول مذاکره و عقد بازرگانی و پستی و کنسولی با دولت جماهیر شوروی بود و زبان روسی را فرا گرفته بود و با عده ای از رجال روسیه آشنا شده بروحیه آنها پی برده بود و همین اوصاف موجب کامیابی او در مذاکرات با اسمیرنوف سفیر شوروی و دولت روس بود . حسن انتخاب دیگر فروغی در همان ایام تیره و تار مربوط بحکومت نظامی پای تخت بود .

در آن اوقات ستون پنجم در داخل کشور و رادیوهای بیگانه از خارج کشور در مردم تولید رعب و وحشت میکردند و اخبار دروغ و مدهش پراکنده میساختند مانند بمباران سعدآباد توسط هواپیماهای روس و عزیمت رضاشاه کبیر باصفهان و تغییر پایتخت و حرکت قشون روس بطرف تهران . فروغی حکومت نظامی تهران را به سپهبد امیر احمدی واگذار فرمود که در آن موقع تنها افسری بود که مفتخر بدرجه سپهبدی بود و به شاهدوستی و قوت اراده و سرعت تصمیم مشهور بود .

روز شنبه هشتم شهریور وقتی سپهبد امیر احمدی نخستین اعلامیه حکومت نظامی را منتشر کرد وعده ای سواره نظام را مأمور گشت در خیابانها نمود در روحیه مردم چنان تأثیر کرد که مغازه ها و دکانها ظرف سه چهار روز باز شد و کسانی که از ترس ناامنی عازم مسافرت بودند از حرکت منصرف شدند و کمبود خواربار که در اثر وارد نشدن آرد و گندم بشهر مردم را تهدید به قحطی میکرد بتدریج برطرف شد .

دومین مشخص عمده طرز کار فروغی در اداره امور دولت آزاد گذاردن وزرا در کار خود بود مشروط بر اینکه اولاً سیاست عمومی دولت را رعایت کنند و در کلیات امور خود را مسئول اعمال دولت بدانند ثانیاً تصمیماتی که میگیرند طبق قوانین موضوعه باشد .

فروغی به کسانی که بهمکاری خود دعوت نموده بود اعتماد داشت و در جلسات هیئت دولت بآراء و عقاید هریک از وزرا احترام میگذاشت و در امور داخلی وزارتخانه ها مداخله نمیکرد. خود بنده در وزارت فرهنگ و دانشگاه تهران تصمیماتی که طبق قانون اتخاذ کردم مانند دعوت هیئتی از استادان نامور دانشگاه کلمبیا برای معاینه مدارس ایران و کمک باصلاحات آنها - تصفیه و اصلاح دانشکده حقوق و بعضی از ادارات وزارت فرهنگ - دادن اختیار حل و فصل امور بر رؤسای ادارات - تأسیس شورای فرهنگ در شهرستان ها مستقلاً و بدون احتیاج بمراجعه بر رئیس دولت صورت گرفت. تنها در مواقعی که به نخست وزیر شکایتی برده میشد از وزیر مسئول در خلوت بانهسایت ملایمت و ملاطفت توضیح میخواست و دستور مقتضی صادر میفرمود.

سومین مشخص عمده طرز کار فروغی در امور دولت موقع شناسی او بود. فروغی شم خاصی برای تشخیص بهترین موقع برای اقدام به مهمترین و فوری ترین کار داشت. هیچ فراموش نمیکنم که روز جمعه هفتم شهریور ۱۳۲۰ ساعت ده و نیم شب آن رادرد سالخورده بیمار از منزل خود بخانه من تلفن کرد و اعلامیه ای دیکته نمود که فوراً در رادیو منتشر شود. بدستور تلفونی بنده موسیقی آن ساعت رادیو قطع شد و اعلامیه دولت باطلاع عموم رسید.

مفاد اعلامیه این بود که مردم متانت و خونسردی خود را حفظ کنند و به اراجیف و اخبار مفسده انگیز ترتیب اثر ندهند و مطمئن باشند که جای نگرانی نیست و دولت بوظایف خود عمل میکند و موجبات آسایش عموم اهالی را فراهم میسازد. در آن ساعت شب که عده ای از توانگران و صاحبان جاه و مقام از ترس بهم خوردن اوضاع و ورود قشون روس به تهران و علی رغم فقدان بنزین و تعطیل فروشگاههای نفت و سایر عظیمت باصفهان و شیراز را تهیه می کردند اعلامیه دولت تأثیر فوق العاده در تسکین مردم کرد و مانع بی نظمی و هرج و مرج گردید.

این شم موقع شناسی را فروغی در مورد اخذ تعهد از دول مهاجم به تخلیه

ایران از نیروهای بیگانه در پایان جنگ جهانی دوم بعداً کثر بکار برد. از ساعتی که زمام امور را بدست گرفت همواره در این فکر بود که پس از متوقف ساختن حرکت قشون روس به طرف تهران و بیرون آوردن مملکت از حال اشغال نظامی، برای بیرون رفتن نیروهای بیگانه از ایران در خاتمه جنگ، تعهد رسمی بگیرد.

در آن موقع دولت جماهیر شوروی در مقابل هجوم برق آسای قشون آلمان به قفقاز شمالی، احتیاج حیاتی بکمک دولت انگلیس داشت و بحکم لزوم تاحدی به پیشنهادهای دولت انگلیس روی موافق نشان میداد.

فروغی میدانست که با سوابق رقابت دیرین انگلیس و روس، نفع انگلستان در این است که بعد از جنگ قشون روس از ایران خارج شود. از قرارداد عدم تعرض روس و آلمان مورخ مرداد ۱۳۱۸ و مواد محرمانه آن آگاه شده بود. اطلاع هم حاصل کرد که هجوم قشون روس به خراسان در سوم شهریور برخلاف موافقت و سیاست دولت انگلیس صورت گرفته. اختلاف بین دول روس و انگلیس را در یادداشت های متبادل با ایران از ۷ تا ۱۸ شهریور ۱۳۲۰ بویژه در قسمت امتیاز نفت خوریان و اختلاط نظامیان بیگانه با مردم ایران در مدنظر داشت. بنابراین موقع را مغتنم شمرد و با دولت انگلیس عقد قرارداد را در میان گذارد و برای نیل باین مقصود تقریباً هر روز سرریسدر بولارد Sir Reader Bullard سفیر انگلیس را بمنزل خود دعوت میکرد و در شهریور و اوایل مهر ماه بواسطه گرمی هوا در زیر زمین خانه خود با او خلوت و مذاکره میکرد و در باب عقد قرارداد پافشاری مینمود و معتقد بود تا زمانی که احتیاج بحمل مهمات و خواربار از راه ایران فوق العاده شدید است باید قراردادی بسته شود و در کابینه ای که در روز ۳۰ شهریور ۱۳۲۰ تشکیل گردید و بنده وزارت فرهنگ و ریاست دانشگاه را بعهده داشت دولت انگلیس طرح قرار داد را تهیه کرد و توانست در اثر اوضاع جنگ در آن ایام، موافقت دولت شوروی را بدست آورد.

متن انگلیسی قرارداد بدولت تقدیم و در وزارت خارجه بفارسی ترجمه شد و تطبیق متن با ترجمه بعهده بنده و اگذار گردید و پس از طرح در جلسه هیئت وزیران

به مجلس شورای ملی تقدیم شد و در بهمن ۱۳۲۰ بتصویب رسید و چهار سال بعد در ۱۳۲۴ که جنگ پایان یافت و در موقع مقرر نیروی شوروی ایران را تخلیه نکرد و بارادهٔ راسخ و شجاعانهٔ شاهنشاه آریامهر شکایت ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد مطرح گردید ملاحظه شد قرارداد مذکور چه سند با ارزش و قاطعی برای اثبات حق و پیشرفت مقاصد ایران بود و بالاخره باعث بیرون رفتن قشون روس از ایران در اردیبهشت ۱۳۲۵ گردید .

این بود شمه‌ای از طرز کار فروغی در امور دولت در ایامی که بنده با آن مرحوم افتخار همکاری داشتم و در اینجا بطور نمونه بعرض رسید .

فروغی علاوه بر احراز عالی‌ترین مراتب فضل و دانش که موضوع بحث آقایان مینوی و حبیب‌یغمائی است و علاوه بر خصائلی که از او ذکر کردم، عارف و حکیم و خداپرست بود - آرامش خاطر و صفای باطن داشت - با اخلاص تمام شاهنشاه را ستایش میکرد - در زمامداری او عقیدهٔ افلاطون که بهترین دولت آن است که حکیم حاکم شود مصداق پیدا کرد - در هر مقام که بود بدون تکلف و بسادگی میزیست - بمال و منال دنیا توجه نداشت - نسبت بامور مملکت راز دار بود و از تظاهر پرهیز میکرد - در استغناء طبع و عزت نفس و مناعت سرمشق بود... حقیقت آن که مکارم اخلاقی او بحدی است که من از ذکر تمام آنها عاجز دارم

فنون و فضل و را غایتی و حدی نیست که نفس ناطقه را قدرت بیان ماند
همین قدر کافی است عرض کنم که صفات و ملکات و خدمات فروغی بحدی بزرگ و برجسته است که اکنون دانشگاه تهران پس از ۲۹ سال که از رحلت او گذشته این مجلس را با حضور بزرگان و دانشمندان کشور برای تجلیل از شخصیت بارز او برپا کرده و بذکر جمیل از مناقب و مقامات معنوی او می‌پردازد .

خنک تنی که پس از وی حدیث خیر کنند

که جز حدیث نمی‌ماند از بنی آدم

علی اکبر داور

اگر لحظه‌ای به عقب برگردیم و تاریخچه تحولات ایران را در عصر رضا شاه کبیر از کودتای اسفند ۱۲۹۹ ورق بزنیم خواهیم دید که در اجرای نیات آن پیشوای توانا یکی از برجسته‌ترین رجال آن دوره و یکی از خدمتگزاران صمیمی و یکی از معماران مبتکر و مؤثر کاخ ایران نوین میرزا علی اکبر خان داور بوده است. آشنائی و همکاری من با داور از بدو ورود او به ایران آغاز شد.

در تیرماه ۱۳۰۰ که شغل من ریاست تعلیمات عالیّه در وزارت فرهنگ بود داور از سفر تحصیلی ده ساله خود بسوئیس با ایران بازگشت. دایمی من مرحوم افضل‌الملک در سالهای انقلاب مشروطیت با داور در کلاس طب دارالفنون همدرس بود و در اقدامات جوانان تحصیل کرده و کمک بازادی خواهان هم‌گام، و به پیشنهاد او دوسه روز پس از ورود داور بتهران متفقاً بدیدن او رفتیم. داور پیش از اینکه برای تحصیل بسوئیس رود در اثر تمایل فطری از مهر ۱۲۸۸ تا آبان ۱۲۸۹ مقامات مختلف در وزارت دادگستری بعنوان دادرس و دادستان احراز کرده و ملتفت شده بود که بدون تحصیل علم حقوق انجام وظیفه طبق موازین عدالت دشوار است. مرحوم خازن خلوت پدرش که مردی بسیار متدین و مقدس بود و همین یک پسر را داشت تمکنش بحدی نبود که بتواند تمام مخارج تحصیل او را در فرنگ تأمین کند. از این رو داور پیشنهاد حاج ابراهیم آقا پناهی را پذیرفت که بر تحصیل دوفرنزد او در سوئیس نظارت کند و از این راه کسری مخارجش تأمین شود. در دانشگاه ژنو پس از پنج سال کوشش در ۱۲۹۴ باخذ درجه لیسانس در حقوق نائل گشت و مدتی صرف تحقیق و مطالعه و تهیه پایان‌نامه دکتری خود کرد و در ۱۲۹۷ همینکه جنگ جهانی اول خاتمه یافت با چهار نفر از دوستان خود در سوئیس یعنی

دکتر محمود افشار و ابوالحسن حکیمی و مهندس حسین امین و کتابچی خان کمیته‌ای تشکیل داد تا بهیئت اعزامی ایران به کنفرانس صلح و رسای کمک کند. هیئت مذکور مرکب بود از مشاور الممالک انصاری وزیر خارجه- ذکاءالملک فروغی- حسین علاء- انتظام الملک عمید. چون دول فاتح با شرکت ایران در کنفرانس صلح و تقاضاهای هیئت اعزامی روی موافق نشان ندادند داور با کمیته مذکور اقداماتی کردند که از آن جمله طبع و انتشار رساله‌ای تحت عنوان « بریتانیای کبیر و ایران » La Grande Bretagne et la Perse اثر عین- لام - بر (علی اکبر) و در دانشگاه ژنو دکتر محمود افشار تحت عنوان « مسئله ایران و رقابت انگلیس و آلمان در آسیا »

La question persane et la rivalité anglo - allemande en Asie

نظقی ایراد کرد که متن آن با کمک داور چاپ و منتشر شد.

اینک برگردیم باصل مطلب. در همان جلسه اول ملاقات با داور نیروی خارق‌العاده‌ای که در وجود او مخمر بود و در تمام عمر موجب محبوبیت یعنی قوه جاذبه شدید مرا از صمیم قلب مرید او ساخت. در آن جلسه بعدی گرمی و مهربانی و خلوص و یگانگی نشان داد که تصور میرفت سالها با من سابقه آشنائی و دوستی و لطف و محبت داشته است. در آن تاریخ قریب ۳۴ سال از عمرش گذشته بود، باقامت بلند و چشمان نافذ در زیر عینک و صدای گرم و منطقی قوی و چهره خندان. در همان لحظات اول ملاقات گفت که از قیام سردار سپه در اسفند ۱۲۹۹ چنان برانگیخته شده که از اثبات پایان نامه دکتری خود در حقوق در دانشگاه ژنو چشم پوشیده و به ایران بازگشته تا به نهضتی که آغاز شده کمک کند و با دوستان و رفقای خود آن مرد بزرگ و با اراده را در نیاتی که نسبت به دگرگونی کشور دارد یاری دهد.

در آنموقع سردار سپه تازه بوزارت جنگ منصوب شده بود و داور معتقد بود که باید از سه راه اقدام کرد تا رهبر مقتدر جدید بریاست دولت برگزیده شود و اصلاحات اساسی را در مملکت بعمل آورد: نخست داشتن نماینده در مجلس

شورایملى كه دوره چهارم آن در تير ۱۳۰۰ دائر شده بود ولى عده‌اى از نمايندگان هنوز انتخاب نشده بودند. دوم تأسيس روزنامه يوميه براى بيدار كردن مردم سوم تشكيل حزب از جوانان تحصيل كرده. براى نيل به هدف اول و استفاده از كمك فرهنگيان، بدو در زمان وزارت دكتر اميراعلم در دهم آبان ۱۳۰۰ بريايت كل معارف منصوب شد. سپس به كمك عده‌اى از دوستان متنفذ چون ميرزا احمدخان شريعت زاده و كيل درجه اول دادگستري و نماينده مجلس و ميرزا عليتقى خان بيگلري پيشكار ماليه و سرکشيك زاده مدير روزنامه اتحاد در تيرماه ۱۳۰۱ بنمايندگى مجلس از ورامين انتخاب شد و اعتبارنامه اش در مهرماه بتصويب مجلس رسيد.

براى تأسيس روزنامه، داور پس از مذاكره با عده‌اى از همكاران صميمى كه در مجلس پيدا كرده بود و بعضى از دوستان خارج، امتياز روزنامه «مرد آزاد» را گرفت. در آن تاريخ بنسده معلم دارالفنون و رئيس دبيران سيروس بودم و افتخاراً مديريت روزنامه را برعهده گرفتم و دفتر آنرا در خيابان علاء الدوله (فردوسى كنونى) دائر كردم و انتشار روزنامه از ۸ بهمن ۱۳۰۱ آغاز شد. مقالات علمى و فرهنگى و ترجمه‌هاى مقالات و اخبار خارجى را اغلب دوستان داور مانند دكتر الكساندر آفايان و خود بنده تهيه ميكرديم. سرمقاله بقلم خود داور بود - با جمله‌هاى کوتاه و مقطع - با لحن آتشين - همگى در باب لزوم قدرت دولت و نيرومندى زمامدار مملكت براى مبدل كردن ايران از وضع قرون وسطائى به ايران نوين از راه اجراى اصلاحات اساسى و در درجه اول اصلاحات اقتصادى. براى هدف سوم يعنى تشكيل حزب، داور نخست با كمك چند تن از دوستان صميمى كه عضو مؤسس خوانده شدند و اين بنده يكى از آنان بود كلمه راديكال را انتخاب كرد تا از آغاز نشان داده شود كه مقصود عمده اصلاح مملكت است از بن و ريشه در تمام شئون و همين كه مرا منامه و اساسنامه حزب تهيه و بتصويب هيئت مؤسس رسيد از اسفند ۱۳۰۱ پذيرفتن عضو با نهايت

دقت و مراقبت مبادرت شد و این دقت بعدی بود که هیچگاه عده ثابت اعضاء از ۳۳ نفر تجاوز نکرد، لیکن همه لایق بودند و جدی و پرشور و قادر به گردآوری و همراه ساختن عده زیادی از دوستان و آشنایان چنانکه در انتخابات مجلس پنجم در ۱۳۰۲ و مجلس ششم در اواخر ۱۳۰۴ و مجلس مؤسسان در آبان ۱۳۰۴ رهبر حزب و عده‌ای از اعضاء برجسته آن بنمایندگی برگزیده شدند. برای نمونه از نوع اشخاصی که گرداننده حزب بودند و بنمایندگی مجلس شورای ملی یا مجلس مؤسسان انتخاب شدند ذکر اسامی بعضی از مهمترین آنان بی فایده نیست. از نمایندگان مذکور که خوشبختانه در قید حیات هستند اشخاص ذیل را میتوان نام برد: علی اصغر حکمت - جواد عامری - ابراهیم زنگنه - دکتر احمد مقبل - دیوان بیگی - دکتر سنگ - دکتر حسین مهین - دکتر فضل اله مشاور. از نمایندگان که جهانرا بدرود گفته‌اند باید اشخاص ذیل را نام برد: دکتر متین دفتری - معتمد الممالک راد - شریعت زاده - دکتر مهدی ملک زاده مصطفی کاظمی - احتشام زاده - عمید الملک حسابی - سید ابوالفتح علوی - رضا افشار - ابوطالب شیروانی مدیر روزنامه میهن - عبدالباقی جمشیدی - صدیق السلطان نجومی. این بنده نیز بنمایندگی مجلس مؤسسان انتخاب گردید.

داور با همفکران و هم مسلکان در مجلس و در روزنامه و در حزب برضد دولتها آنقدر فعالیت کردند و گفتند و نوشتند تا بالاخره اوضاع و احوال و افکار عمومی با شخصیت و کفایت و اراده سردار سپه باعث شد که قهرمان مملکت در آبان ۱۳۰۲ ریاست دولت را بعهده گرفت و بموجب قانون مصوب بهمن ۱۳۰۳ ریاست کل قوای مملکتی با اختیارات تام بدو اختصاص یافت. در مجلس پنجم طرفداران نخست وزیر مقتدر از راه قانون وسیله مسالمت آمیز خلع قاجاریه را از سلطنت و انتخاب سردار سپه را بسلطنت ایران فراهم ساختند. در اینکار داور و حزب رادیکال نقش مؤثر بعهده داشت. داور و همکاران مجلسی اش طرحی تهیه کردند که در مهر ۱۳۰۴ با مضای ۷ نفر از نمایندگان دوره پنجم رسید و بموجب آن انقراض

سلطنت قاجاریه اعلام و ریاست حکومت موقت بسردار سپه تفویض و تعیین تکلیف حکومت قطعی بنظر مجلس مؤسسان موکول گردید - مجلسی که میبایست برای تغییر مواد ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل شود.

طرح مذکور دستور روز ۹ آبان ۱۳۰۴ در مجلس شورای ملی بود و داور مدافع اصلی آن و پس از مخالفت پنج تن از نمایندگان با نفوذ و نطق بتصویب رسید. در مجلس مؤسسان نیز که در ۱۵ آذرماه در تکیه دولت تشکیل گردید داور به مخبری کمیسیون اصلاح مواد چهارگانه برگزیده شد یعنی سنگین ترین وظیفه بعهد او قرار گرفت و الحق بنحوشایسته این وظیفه را انجام داد. ایسن مواد در ۲۱ آذر بتصویب مجلس مؤسسان رسید و سلطنت ایران برضاشاه تفویض و در اعقاب ذکور او برقرار گردید.

در نخستین دولتی که در سلطنت رضاشاه بریاست ذکاءالملک فروغی در ۲۸ آذرماه ۱۳۰۴ تشکیل شد داور بوزارت فواید عامه منصوب گردید و طبق دعوت او ریاست دفتر وزارتخانه را بنده بعهده گرفتم. وزارت فواید عامه عهده دار وظایفی بود که امروز در سطح گسترده وزارت راه و کشاورزی و اقتصاد و آبادانی انجام میدهند. وزارت داور پنج ماه و اندی بطول انجامید و در این مدت مهمترین کاری که صورت گرفت عبارت بود از تهیه قانون اجازه ساختن خطوط آهن اصلی مهم مملکت در دیمه که در ۲۰ بهمن ۱۳۰۴ بتصویب مجلس رسید و بیدرننگ اجرای آن آغاز شد و یکی از آرزوهای دیرین ملت ایران جامه عمل پوشید. کار دیگری که انجام شد تأسیس مدرسه تجارت بود بریاست دکتر محمود افشار و معلمی علی پاشا صالح و دکتر حسین مهیمن و مرحومان محمدحسین شهبهانی و سعید نفیسی و علی و کیلی و غلامحسین کاشف.

با افتتاح دوره ششم قانون گذاری در خرداد ۱۳۰۵، کابینه فروغی استعفا داد و مستوفی الممالک بریاست دولت منصوب گشت و داور که بنماینده گی انتخاب شده بود بمجلس رفت.

در هیجدهم بهمن ۱۳۰۵ در کابینه مستوفی الممالک داور وزارت داد گستری را بعهدہ گرفت. رضاشاه کبیر با نصب داور بوزارت داد گستری دو نظر عمده داشت یکی رفع نارضایتی شدید مردم از دستگاه عدالت و دیگر فراهم کردن موجبات الغاء کاپیتولاسیون یعنی حق قضاوت کنسولهای خارجی در محاکماتی که یک طرف آن خارجی باشد - حق قضاوتی که در اثر شکست ایران از روسیه تزاری در ۱۲۴۳ قمری و معاهده ترکمانچای بدول خارجی داده شده بود.

برای نیل باین دوهدف داور تنها چاره را در این دید که تشکیلات عدلیه را منحل کند و سازمان جدیدی بوجود آورد با دادرسان و کارمندان مورد اعتماد مردم. از اینرو با اجازه و پشتیبانی رضاشاه در بیستم بهمن ۱۳۰۵ با یک اعلان بسیار مختصر در جراید، تشکیلات داد گستری را منحل کرد و در بیست و هفتم همان ماه بموجب قانون مجاز شد که قوانین اصول تشکیلات و محاکمات و استخدام را بترتیب معینی اصلاح کند و ظرف چهارماه اشخاصی را که لازم میدانند انتخاب و استخدام کند.

در مدت قریب به هفت سال (از ۱۸ بهمن ۱۳۰۵ تا ۲۶ شهریور ۱۳۱۲) داور در داد گستری مواجه با چند قوه بود. اول نیروی اراده رضاشاه کبیر که میخواست در حداقل مدت ننگ معاهده استقلال شکن ترکمانچای را بزدايد و دخالت بیگانگان را در امور داخلی ایران از بین ببرد. دوماه و نیم پس از نصب داور، روز سه شنبه پنجم اردیبهشت ۱۳۰۶ یعنی دومین سالروز تاجگذاری خود در حضور هیئت دولت و رجال درجه اول مملکت در کاخ گلستان فرمانی خطاب به مستوفی الممالک نخست وزیر بدین مضمون صادر کرد:

«در این موقع که تشکیلات جدید عدلیه شروع میشود لازم میدانیم اراده خود را در باب کاپیتولاسیون که الغاء آن از لحاظ حفظ شئون و حقوق مملکت دارای کمال اهمیت است خاطر نشان هیئت دولت کنیم تا از طرف دولت موجبات

عملی شدن آن فراهم گردد. بنابراین آنجناب اشرف مأمور است که موجبات اجرای این مقصد را فراهم سازد.»

دومین قوه‌ای که داور با آن مواجه بود محاکم و محاضر شرع (و طرفداران آنها در مجلس شورایی ملی) بود که طی قرون متوالی کار قضاوت را در دست داشتند و طبعاً حاضر نبودند که این منبع قدرت و نفوذ و مکنت را از دست بدهند. سومین قوه دول خارجی بودند که قضاوت محاکم شرع را قبول نداشتند. چهارمین قوه مردم عامی بودند که عادت داشتند اختلافات را به محاکم شرع رجوع کنند و مایل نبودند محاکمات عدلیه را بپذیرند. پنجمین قوه صاحبان قدرت و نفوذ بودند که در موقع تجاوز بحقوق ضعیفان از محاکم شرع واهمه نداشتند زیرا محاضر برای اجرای حکمی که صادر میکردند نیروئی در اختیارشان نبود در صورتیکه در عدلیه با قوه اجرائی دولت مواجه میشدند. ششمین قوه اعضای برکنار شده عدلیه بودند. داور که بقول خود میخواست «عدلیه دنیا پسند» بوجود آورد دائماً در مبارزه و کشمکش بود و در مقابل قوای ششگانه میبایست همواره جمع بین اضداد کند.

برای ایجاد محاکم و ادارات ثبت اسناد و املاک و دفاتر اسناد رسمی داور کلاسهای قضائی و ثبت اسناد و امور مالیه تأسیس کرد و خود و استادانی چون عامری و صدرا لاشراف و عبده و میرسید محمد فاطمی و منصور السلطنه عدل و ابوالقاسم فروهر و دکتر فلانی در آنها تدریس کردند و با امتحانات بسیار جدی صدها نفر را بموجب قانون از بین محصلین انتخاب و با رتبه قضائی یا اداری استخدام کرد. در سه دوره قانونگذاری که او وزیر دادگستری بود با روش آزمایش و اصلاح یکصد و بیست لایحه تقدیم کرد و از تصویب گذراند که مهمترین آنها را باید ذکر کرد تا معلوم شود با چه قوانینی عدلیه نو بوجود آمد. مهمترین آن قوانین عبارتند از

قانون استخدام قضات و صاحب منصبان پارکه و مباشرین ثبت اسناد مصوب اسفند ۱۳۰۶ در ۵۰ ماده.

قانون مدنی مصوب ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۷ در ۹۵۵ ماده. در این قانون صریحاً اعلام شد که از روز ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۷ کاپیتولاسیون ملغی است.

قانون اصول تشکیلات دادگستری مصوب تیر ۱۳۰۷ در ۱۱۸ ماده.

قانون محاکمات نظامی مصوب تیر ۱۳۰۷ در ۲۸۲ ماده.

قانون محاکمه وزراء و هیئت منصفه مصوب تیر ۱۳۰۷ در ۱۵ ماده.

قانون تشکیل و طرز رسیدگی دیوان جزای عمال دولت مصوب دی ۱۳۰۷

در ۱۶ ماده.

قانون تشکیل دفاتر اسناد رسمی مصوب بهمن ۱۳۰۷ در ۲۰ ماده. در این تاریخ

نخستین دفاتر رسمی در ایران تأسیس شد و اسناد ثبت شده اعتبار و رسمیت پیدا کرد.

قانون ثبت اسناد و املاک مصوب بهمن ۱۳۰۷ در ۲۵۶ ماده.

قانون تسریع محاکمات مصوب تیر ۱۳۰۹ در ۷۷ ماده.

قوانین مجازات عمومی تحت عناوین مختلف مصوب تواریخ متعدد.

قانون محاکم شرع مصوب آذر ۱۳۱۰ در ۲۲ ماده.

قانون تجارت مصوب اردیبهشت ۱۳۱۱ در ۶۰۰ ماده.

در اینجا باید تذکر داد که در ۱۲۹۰ برای تشکیلات عدلیه و محاضر

شرع و اصول محاکمات حقوقی قوانینی وضع شده بود ولی بدلائل عدیده که مجال

ذکر آنها در اینجا نیست اجرا نمیشد و دول خارجی هم حاضر نبودند اتباع آنها

بمحاکم دادگستری رجوع کنند زیرا ارجاع امور بمحاکم دادگستری منوط به

تراضی طرفین دعوا بود والا باید بمحاکم شرعی مراجعه شود.

در خلال کار دادگستری در دیماه ۱۳۱۱ داور مأمور شد که با حسین علاء

وزیر مختار ایران در پاریس و نصرالله انتظام از روسای عالی مقام وزارت خارجه

به ژنرود و در جلسات جامعه ملل از حقانیت دولت ایران درالغاء امتیاز نفت داری دفاع کند. امتیاز مذکور را در ۱۳۱۹ قمری (مطابق با ۱۲۸۰ خورشیدی) از مظفرالدین شاه گرفته بودند و در آذر ۱۳۱۱ با امر رضاشاه کبیر ملغی شده و دولت انگلیس بجامعه ملل شکایت برده بود. داور این وظیفه را بنحو شایسته انجام داد و بيمورد بودن دخالت دولت انگلیس را در امتیاز یک شرکت خصوصی بثبوت رساند و جامعه ملل رأی داد که شرکت نفت انگلیس و ایران باید با دولت ایران کنار آید و بر سهم ایران از منافع شرکت بیفزاید. ازینرو قرارداد جدیدی در ۲۷ ماده در اردیبهشت ۱۳۱۲ با شرکت مذکور بسته شد که در خرداد آن سال بتصویب مجلس رسید و بموجب آن مقرر شد که اولاً حوزه عملیات شرکت در ایران محدود به یکصد هزار میل مربع شود، ثانیاً در امور مربوط به لوله کشی و راهسازی و وسایل مخابرات باید از دولت اجازه گرفته شود، ثالثاً سودی که بدولت پرداخته میشود بر مبنای جدیدی قرار گرفت که در آن تاریخ درآمد دولت را بطور محسوسی افزود.

در شهریور ۱۳۱۲ ذکاءالملک فروغی بریاست دولت منصوب گردید و داور علی رغم میل باطنی و برای امتثال امر وزیر دارائی شد و تا پایان عمر در ۲۱ بهمن ۱۳۱۵ در این مقام بود. شاید علت عدم تمایل او تخصصش در امور حقوقی و علاقه اش بداد گستری بود و میدانست که باطناً با رقام و اعداد و محاسبات و امور مالی رغبت ندارد و در مقابل درخواستهای ارباب رجوع و خرج کردن و کمک مالی به مستخدمین و مردم در اثر طبع بذالی که داشت نمیتواند مقاومت کند.

خدماتی که ظرف سه سال واندی داور در وزارت دارائی انجام داد عبارت بود اولاً از متعادل کردن بودجه کشور و ازدیاد چشمگیر آن چنانکه بودجه کل مملکت (غیر از درآمد ارزی که به حساب ذخیره منظور و صرف عمران و آبادی میشد) از ۵۰۶ میلیون ریال در ۱۳۱۲ ظرف دو سال به هزار میلیون ریال بالغ گردید و همین مسئله باعث شد که رضاشاه کبیر در اسفند ۱۳۱۴ حقوق او را که

ماهی پانصد تومان بود دو برابر کرد یعنی مساوی حقوق نخست وزیر. معذالک بهنگام فوت خانه مسکونی اش در گرو بود و بدستور رضاشاه کبیر قروضش از خزانه دولت پرداخت و برای خانواده اش مستمری معین شد.

ثانیاً مستخدمین بلژیکی گمرک را که ۳۱ نفر بودند مرخص کرد و در تمام ادارات مهم جوانان تحصیل کرده را بخدمت گماشت که همگی از رجال برجسته شدند مانند دکتر سجادی، دکتر علی امینی - اللهیار صالح - سروری - ابوالحسن ابتهاج. ثالثاً سی قانون بمنظور ازدیاد درآمد دولت و ایجاد نظارت در مخارج و اصلاح تعرفه گمرکی طبق منافع ایران از تصویب گذراند که بعضی از مهمترین آنها عبارت است از

قانون مالیات بر درآمد

قانون دیوان محاسبات

قانون محاسبات عمومی

قانون فروش خالصجات

قانون مالیات بر نفت و بنزین

قانون تعرفه گمرکی

ثالثاً بترویج کشاورزی و تشویق زارعین و کارخانه ها پرداخت - اداره غله و نان را تأسیس کرد - سیلو ساخت - تراکتور وارد کرد - به پنبه کاران مساعدت داد و محصول پنبه را دوبرابر کرد - به کارخانه ها وام داد و از آنها بیدریغ پشتیبانی کرد - گندم و برنج را از زارع به بهای بالاتر از بازار خریداری کرد. رابعاً امور اقتصادی و صادرات و واردات مملکت را بدست شرکت های سهامی دولتی سپرد تا بتواند در مقابل دول خارجی بخصوص شوروی تعهداتی که در معاملات پایا پای کرده بود انجام دهد و قماش و قند و شکر و ماشین آلات در ازاء پنبه و پوست و پشم و کف و خشکبار وارد کند.

بنا بر آنچه بعرض رسید داور از ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵ در هر مقامی که بود

با نهایت جدیت و امانت به مملکت و رضاشاه کبیر بطور مستمر روزی ۱۰ ساعت خدمت و فداکاری و جانبازی کرد و برای انجام وظیفه تمام مواهبی را بکار برد که طبیعت در نهاد او مخمر کرده بود و تمام صفات و خصائصی که در نتیجه تربیت پدر با ایمانش در او ایجاد شده بود و تمام اطلاعاتی که در ایران و سویس در اثر تحصیل و تحقیق و مطالعه بدست آورده بود.

او یک انسان حقیقی و لایق به تمام معنی بود و آنچه موجب کامیابی او در خدمت شد در درجه اول حمایت و تقویت مستمر رضاشاه کبیر بود سپس اخلاق و اوصاف او یعنی جذابیت فوق العاده ادب و مهربانی - شجاعت و وطنپرستی - علاقه شدید به شرافت - حساسیت فوق العاده نسبت به حیثیت و آبرو - اراده و پشتکار - دقت و نظم - صمیمیت و صراحت لهجه - حجب و حیا - جوانمردی و گره گشایی از کار مردم

ای دریغ آن خلق دریا فیض و ذهن نکته یاب

وان همه شیرین زبانی وان همه خوش محضری

داور علی رغم دسیسه ها و فتنه انگیزیها و سعایتها و شب نامه پرانیهای مفسده جویان و بدخواهان در خدمات خود توفیق یافت و همواره با نیک ناسی زیست و مورد محبت عموم واقع شد و در لحظه ای که پنداشت در اثر نیرنگ افراد پلید حیثیت و شرافتش مورد تهدید قرار گرفته بحیات خود پایان داد و عامه مردم را سخت متألم ساخت و همگی مرگ او را ضایعه ای بزرگ برای کشور دانستند و میدانند و همواره نامش را به نیکی یاد میکنند

دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست

کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

بخش سوم

تاریخ و فرهنگ ایران

روش علمی در آموزش و پرورش

قبل از شروع باصل مطالب از فرصتی که به بنده داده شده تا در این دانشکده عرایضی بسمع آقایان برسانم اظهار امتنان میکنم زیرا بنده نیز مانند عدۀ زیادی از افراد جامعۀ ایرانی علاقه‌مند بودم که این دانشکده روزی بوجود آید. بیست سال قبل که برای مرتبه اول بانگلیس رفتم و شباهت صوری دانشگاه کمبریج را با مدارس علوم دینی خودمان دیدم و بعد تاریخچۀ آن را تا یک قرن اخیر ورق زدم مقایسه‌ای نمودم که در یکی از جراید تهران که گویا عصر جدید بود منتشر شد و در آنجا پیشنهاد کردم که مدارس علوم دینی تبدیل باونیورسیتۀ شود. پس از مراجعت از اروپا در هفده سال قبل در این باب راپرتی بمرحوم نصیرالدوله وزیر معارف دادم و آن راپرت یکی از عواملی بود که جلسۀ مدرسۀ مروی را در ۱۲۹۷ بوجود آورد. چهار سال قبل در کتابی که در امریکا نوشتم در این خصوص پیشنهادهایی نمودم. سه سال قبل پس از مراجعت از امریکا وقتی دیدم شالودۀ این مدرسه (مدرسۀ عالی سهپسالار) ریخته‌شده در مجلۀ بین‌المللی تعلیم و تربیت که در آلمان چاپ میشود مقاله‌ای نوشتم که بطور علیحده نیز بطبع رسید و یک نسخه آن تقدیم میشود که ملاحظه فرمائید (یک نسخه از آن به آقای دکتر متین دفتری که نزدیک تربیون بودند دادند). همه اینها برای آن بود که ملاحظه فرمائید اشخاصی مثل بنده علاقه‌مند به تشکیل این دانشکده بوده و همه متشکرنده که در این عصر فرخنده بوجود آمده است. این علاقه‌مندی از این نظر است که این مدرسه از مهمترین مؤسسات اجتماعی ماست زیرا اگر مدارس دیگر خواندن و نوشتن و یا فیزیک و شیمی و مهندسی و علوم دیگر را می‌آموزند برای احتیاج روزانه است ولی این مدرسه رفع احتیاجات روحی و مذهبی

را میکند که این هم از احتیاجات فوق العاده بشر است مخصوصاً در مملکت ما که مذهب مهمترین عامل تربیت بوده است.

هرگاه بتاريخ از زمان زرتشت تا بحال مراجعه شود می بینیم که مذهب مهمترین و نافذترین وسیله تربیت بوده است. در مملکتی مانند ایران که خلاق ادیان و مذاهب بوده احساسات مذهبی در اعماق قلوب ما رخنه کرده و البته باید مدارس که پیشوای مذهبی تربیت میکند کاملاً مورد توجه باشد. امیدوارم درآتیه نزدیک ترقیات سریع بنماید.

شنیدم در یکی از محافل گفته شده باید کاری کرد که این مدرسه پپای جامع الازهر برسد. من بدون اینکه بخواهم تعصب وطنی نشان دهم یا زحمات سایر ملل اسلامی را از نظر دور کنم ناچارم عرض کنم که چنانچه بناست به ظاهر حکم شود عظمت و ابهت مدارس مهم ما مانند همین مدرسه و مدرسه چهارباغ اصفهان قابل مقایسه با الازهر نیست. صحن آنجا اگر حافظه ام خطا نکند در حدود صحن مدرسه مروی و طلاب قسمت عالی آن سه سال قبل سیصد نفر بود و این مدرسه با وجود اینکه سه سال فقط از تأسیس آن میگذرد یکصد و شش نفر طلبه دارد و همینکه کلاس های آن تا سه سال دیگر تکمیل شود قطعاً سیصد نفر محصل خواهد داشت. محل سکنی نیز در آنجا طوریکه اهالی هر یک از ملل مختلف در اطاقهای بزرگ بطور خودمانی منزل میکنند در صورتیکه در اینجا هر یک یا دو نفر از طلاب اطاق علیحده دارند.

امیدوارم همان طور که در قرن طلائی اسلام بزرگترین علماء از قبیل ابن مقفع و سیبویه و ابن قتیبه از بین ایرانی ها در آمدند و بعدها نیز ایران نابغه هایی مانند ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی بیرون داد در ظل توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ایران بتواند اشخاصی را تربیت کند که برای ملل اسلامی سرمشق باشند.

اما موضوع عرایض بنده راجع است بتعلیم و تربیت؛ علت این که بنده

موضوع تعلیم و تربیت را انتخاب کرده‌ام این است که این محل یکی از مهمترین قسمتهای دانشگاه است و بعقیده علمسای علم تربیت یک دانشگاه سه وظیفه اساسی دارد:

اول ایجاد علم بواسطه لابراتوارها و کتابخانههای خود چه در علوم ریاضی و طبیعی و چه در تاریخ و فلسفه و فنون دیگر.

وظیفه دوم دانشگاه تربیت قائد و رهنماست برای جامعه. مهندسی که دانشگاه بیرون میدهد یک قائد است طبیب یک قائد دیگر است. همین طور تمام اشخاصی که در دانشگاه بدرجاتی از علوم و ادبیات میرسند قائد و راهنمای جامعه میشوند. سومین وظیفه ارشاد و هدایت جامعه است در راههای جدیدی که میخواهند اتخاذ کنند و این وظیفه بسیار مهمی است. مثلاً مملکت ایران که اکنون در حال تحول است و میخواهد از وضع قدیم بوضع جدیدی استحاله کند و از تمدن مغرب زمین قسمتهائی را اقتباس نماید احتیاج براهنمائی دارد. این راه نمائی باید از طرف اشخاصی بشود که صاحب فضل و دانش باشند - باخیال راحت و آرامش خاطر بتوانند فکر کنند و بکتاب مراجعه نمایند و مطالب را مورد بحث و حلّی قرار دهند و نتیجه را بجامعه اعلام دارند و مثلاً بگویند از تمدن خودمان چه قسمت‌ها را از ادبیات و هنرهای زیبا و آداب و رسوم باید نگاه داشت و از تمدن مغرب چه قسمت‌ها را از علوم و فنون باید اخذ نمود. مرکز این اشخاص و محل کار این دانشمندان البته دانشگاه است. تعلیم و تربیت هم یکی از آن مسائلی است که باید در دانشگاه مطرح شود.

ما که طریق تعلیم و تربیت مغرب زمین را میخواهیم اقتباس کنیم باید در چنین محافلی بفهمیم مثلاً برای معارف باید چه سیستمی را اتخاذ کرد؟ برای اداره کردن معارف تمرکز بهتر است یا عدم آن؟ آیا باید از طرز تربیت آنگلو ساکسن اقتباس کرد یا از طرز تربیت لاتین‌ها؟ رابطه مذهب و معارف از چه قرار باید باشد؟ آیا روش آزادی فکر را باید درپیش گرفت یا روش القاء عقاید را؟ آیا بایستی پروگرام چه موادی را حاوی باشد؟ چه نوع معلمی باید برای مدارس تربیت کرد؟ این‌ها

و صدها مساله دیگر باید در دانشگاه مورد بحث واقع شود تا مملکت بتواند استفاده حقیقی از علمای خود بکند والا از اعضاء ادارات این کار ساخته نیست زیرا آنها در امور جاری مستغرقند و خیال راحت و مجال فکر و مطالعه ندارند. در تمام ممالک متمدنه نیز هدایت و ارشاد جامعه توسط دانشگاهها صورت می گیرد زیرا بهترین عناصری که قادر بر این امر باشند در دانشگاهها جمع شده اند.

امشب مطلبی را که میخواستیم در این جا باطلاع آقایان برسانم روش علمی در امور معارف است که برای قسمتی از دنیا تازگی دارد و ممکن است مورد توجه و علاقه آقایان نیز واقع شود.

برای کشف حقیقت، بشر سه مرحله را پیموده است:

اول مرحله حکم و امر. در روم قدیم و قتیکه صاعقه قرمز رنگی می دیدند به کاهن مراجعه میکردند و او می گفت علامت جنگ است و این حکم بود و سایرین آن را قبول میکردند. در قرون وسطی می گفتند اجسام از بالا بیائین سقوط میکنند زیرا ارسطو این طور فرموده است. حکم ارسطو در این باب کافی بود و کسی بفکر تردید نمی افتاد. برای رفع اختلافات تا سی سال قبل در دارالحکومه طهران بنایب علی اکبرخان مراجعه می کردند و او فوراً حکم می داد.

مرحله دوم مرحله حدس و تخمین و اظهار نظر و عقیده است. فرض کنید یک نفر از دوستان وارد شود و تب داشته باشد. ما حدس میزنیم سرماخورده در صورتیکه طبیب با اصول مخصوص نبض را می بیند و طحال را معاینه میکند، ادرار را تجزیه مینماید، خون را معاینه میکند و میگوید این شخص مبتلا بفلان مرض است.

این مرحله دوم هنوز در معارف غالب ممالک حکمفرماست. در مملکت ما نیز همین روش اجرا میشود.

مرحله سوم مرحله تتبع و تحقیق است. همانطور که یک نفر طبیعی دان یا عالم فیزیک و شیمی در لابراتوار تحقیق میکند و بحقیقت نایل میشود همانطور هم در تعلیم و تربیت قیام و اقدام میکنند و بحقیقت نائل میگردند.

اول تفحص میکنند بعد مشاهده می نمایند و اطلاعاتی که بدست می آورند هریک را ثبت و ضبط میکنند. بعد از روی مشاهدات و اطلاعات مذکور نظریه و فرضیه برای آنها حاصل میشود. این نظریه را مورد تحقیق و امتحان قرار میدهند، زمان و مکان را تغییر می دهند، اگر صحیح بود از آن قانون استنتاج میکنند و بجامعه بشریت تحویل میدهند. مثلاً فرض کنید یک عالم فیزیک مشاهده میکند اگر از یک بلندی سنگ یا چوب یا پرمرغ را بیندازند با سرعت های مختلف فرود می آیند. در جای دیگر همین مشاهده را میکند و نتایج را می نویسد، بعد فکر میکند که علت چیست، بنظرش میرسد که علت مقاومت هواست. برای تحقیق این امر میگوید اگر من بتوانم وسیله ای پیدا کنم که این مقاومت از میان برود سرعت همه اجسام باید یکی شود. لوله ای میگیرد از بلور و سنگ و چوب و پرمرغ را در آن میگذارد سپس در آن خلاء ایجاد میکند همینکه لوله را برگردانید هر سه جسم با یک سرعت سقوط میکنند. این مسئله را با اجسام دیگر تکرار میکند باز بهمین نتیجه میرسد. بعد در جای دیگر در بالای کوه و ساحل دریا عمل میکند باز بهمان نتیجه میرسد. آن وقت یک قانون کلی وضع میکند که اجسام در خلاء بیک سرعت سقوط میکنند. این روش را در ممالک متمدنه درجه اول مخصوصاً انگلستان و آمریکا بیست سال است در تعلیم و تربیت بموقع اجرا گذارده اند و از آن نتایج بیشمار گرفته اند که میخواهم شمه بسیار مختصری از آن بعرض آقایان برسانم.

متأسفانه اسباب ایی دیاسکوپ را در اینجا نداریم که بوسیله آینه های متقابل در روی پرده منحنی ها و تصاویر لازم را بنظر حضار محترم برسانم و بهمین جهت ناچارم از قسمتی از عرایض خود صرف نظر نمایم.

مثالهایی که بنده گرفته ام چند فقره است که از بین هزاران مثال انتخاب و سعی کرده ام حتی الامکان جنبه فنی نداشته باشد تا موجب تصدیق آقایانی که در این مسائل وارد نیستند فراهم نشود. یکی از آن مثال ها «قرائت» است، قرائت و خواندن کتاب از بهترین مواد پرگرام است و وقت زیاد برای تعلیم آن صرف میشود ولی نتایجی

که بدست می‌آید بسیار متفاوت است. یکنفر متخصص تعلیم و تربیت مطالعه میکند که چرا بعضی خوب و بعضی بد میخوانند؛ عده زیادی اطفال دبستان و شاگردان دبیرستان و اکابر را در لایراتوار مورد آزمایش قرار میدهد و برای هر دسته از آنها چند سطر که از حیث اشکال مطابق قوه آنها باشد انتخاب میکند و با اسباب‌هائی که قسمت عمده آنها یک دستگاه عکاسی دقیق است در حین خواندن عکس حرکت چشم را بطوری که روی خطوط سیر میکند بر میدارد. از روی این عکس معلوم میشود در چه نقاطی از خط چشم خواننده مکث کرده و طول مدت هر مکث بیک هزارم ثانیه از چه قرار است. این تجربه را در مورد صدها نفر تکرار میکند و نتایجی را که بدست می‌آید مطابق قواعد و اصول احصائیه ریاضی در جدول‌هائی می‌آورد و از مطالعه آنها بدو دو نتیجه حاصل میشود:

۱- هر که خوب میخواند در هر لمحہ مقدار زیادتری از هر سطر را می‌بیند،

۲- اختلاف مهم در آهسته و بلند خواندن حاصل میشود،

در اینجا بنده مجبورم اکتفا کنم فقط بعرض حد وسط از نتایجی که بدست آمده است.

حد وسط عده مکث در هر سطر:

در موقع بلند خواندن	در موقع آهسته خواندن
اکابر ۸,۲ مرتبه	۶,۵ مرتبه
شاگردان متوسطه ۸,۶ مرتبه	۷ مرتبه
شاگردان ابتدائی ۸,۱ مرتبه	۶,۳ مرتبه

از مقایسه این ارقام این نتیجه ابتدائی گرفته میشود که در موقع بلند خواندن بیشتر مکث میکنند تا در موقع آهسته خواندن و بلند خواندن مشکلتر است از آهسته خواندن ولی البته این کافی نیست.

ببینیم حد وسط مدت هر مکث به هزارم ثانیه از چه قرار است:

در موقع بلند خواندن	در موقع آهسته خواندن
اکابر	۳۸۰,۸ هزارم ثانیه
شاگردان متوسطه ۳۷۲,۹	« ۳۱۱,۱
« ابتدائی ۳۹۸	« ۳۱۴

از ملاحظه این جدول اینطور استنتاج میشود که بلند خواندن بتانی انجام میشود و کندتر از آهسته خواندن است .

از این تجربیات اینطور نتیجه میگیرند که در مدارس ابتدائی نباید فقط بلند بخوانند بلکه یک مقدار از اوقات باید صرف مطالعه شود، مخصوصاً از کلاس چهارم بالا مطالعه یک قسمت از پروگرام است .

در یکی از مدرسی که در شهر دترویت آمریکاست دیدم در کلاس ابتدائی یک طفل شش کتاب بطور مطالعه خوانده بود . البته این کتابها با حروف درشت و تصاویر زیاد و قطع کوچک تهیه شده و شاید از سی چهل صفحه تجاوز نمیکرد . میگویند انسان در زندگانی اغلب اوقات احتیاج به آهسته خواندن دارد نه بلند خواندن ، بنابراین باید از طفولیت عادت به آهسته خواندن پیدا کند .

مثال دوم راجع با امتحانات است . وقتی که میخواهیم طول این اطاق را اندازه بگیریم متر بکار میبریم ، وزن را با مثقال و حجم را مثلاً با لیتر میسنجیم . اگر دو نفر یک متر را در دست بگیرند و در سنجش طول بیش از چند سانتی متر اختلاف داشته باشند ما در اندازه‌ای که گرفته شده شک میکنیم . در امتحان هم بموجب تحقیقات متعددی که شده امتحانات بوضعی که فعلاً در مملکت ما و در غالب ممالک معمول است بی اعتبار است و صحت ندارد . اگر بخواهم وارد تحقیق چند نفر بشوم ناچارم از سایر عرایضم صرف نظر کنم . لذا فقط یکی را مختصراً شرح میدهم :

استارچ و الیوت دو نفر از علمای علم تربیت موضوع امتحاناتی بمحصلین متوسطه دادند در هندسه و انگلیسی و تاریخ ، و بنده هندسه را میگیرم زیرا که از علوم دقیقه است و قاعده کمتر باید در مورد آن اختلاف موجود باشد . یکی از اوراق

امتحان هندسه را عیناً امتحان کردند و بمدارس ایالات شمالی و مرکزی آمریکا که باهم اتحادیه دارند فرستادند و تقاضا کردند که دبیران ریاضی این اوراق را روی مقیاس ۱۰۰ (از صفر تا صد) نمره بدهند. صد و شانزده دبیرستان جواب دادند اگر نتیجه را بگویم با آنکه در آمریکا است و دبیران همه از فارغ التحصیل های دانشگاهها هستند و موضوع هم هندسه است باعث تعجب خواهد شد. خلاصه نمرات بقرار ذیل بود :

۲ نفر دبیر زیادتر از	۹. نمره دادند
۱ نفر دبیر کمتر از	۳. نمره داد
۲ نفر دبیر از	۸. بیالا نمره دادند
« ۴۷	« ۷۷ بیالا « «
« ۲۰	« ۶۰ بیائین « «
« ۶۹	« ۷۵ « « «

وقتی که اینقدر اختلاف حاصل شد دیگر باین نوع امتحانات و این نمرات نمیتوان اطمینان و اعتماد کرد .

از این تحقیق و تحقیقات مشابه چه نتیجه عملی گرفتند؟ این نتیجه را که باید این امتحانات را دور ریخت و نوع دیگری بوجود آورد .
این امتحانات جدید را «Test» تست مینامند و چند اصل در تهیه آن رعایت میشود .

اولاً مطبوع و مفرح و دلپسند بودن تا قلب شاگرد بطپش نیفتد و مریض نشود و دقت کند. امتحان باید عادی و مفرح باشد و لواینکه بسیار سخت باشد .

ثانیاً سؤال محدود و معین باشد .

ثالثاً سؤال سریع و واضح و غیر مبهم باشد .

رابعاً برای هر صنف از امتحان قبلاً یک معیار پیدا میکنند یعنی قبلاً میدانند اگر امتحانی مثلاً بشاگرد دوازده ساله بدهند چه نتیجه خواهند گرفت و حد

وسط چیست و اگر شاگرد حدوسط را نگرفت البته غیبی در هوش یا درس او است. خامساً - شخصیت ممتحن در نمره دادن نباید دخالت داشته باشد یعنی هر کس ممتحن باشد و در هر زمان باشد نمره باید یکی باشد. با رعایت این پنج اصل امتحانات جدیدی ایجاد کرده‌اند که فوق‌العاده قابل توجه است.

بنده مقداری از آنها را بطور نمونه با خود از آمریکا آورده‌ام و امشب یک فقره آنرا برای تشریح عرایض خود باینجا آورده‌ام (رساله‌ای را ارائه دادند). ملاحظه میفرمائید که رساله‌ایست چاپ شده و اتفاقاً مشروح و مفصل است و برای کلاسهای از چهارم تا نهم تهیه شده است.

صفحه و قسمت اول راجع به فهمیدن معنای عبارت است. مثلاً شش سطر راجع بموضوعی نوشته شده و در تعقیب آن دو سطر راجع بهمان موضوع طبع گردیده ولی جای دوسه کلمه را خالی و نقطه گذاشته‌اند که محصل باید خودش پر کند. از این قبیل عبارت هشتاد فقره است.

نمراتی که باید در مقابل هر عده جواب صحیح داد قبلاً تعیین شده و در ذیل صفحه طبع گردیده است و ممتحن همان نمره را میدهد. این نمره هم بوسیله علم استاتستیک یعنی آمار ریاضی تعیین شده نه از روی میل و دلخواه.

دو صفحه بعد راجع است بمعنی کلمات که یک کلمه را با پنج معنی مینویسند که محصل باید زیر معنای صحیح را خط بکشد و نمره را باز از روی جدولی که در ذیل هر صفحه است باید داد.

صفحات بعد برای امتحان موضوعهای ذیل معین شده:

ادبیات - تاریخ و تعلیمات مدنی - جغرافیا - فیزیولوژی و حفظ‌الصحه - حساب فکری - عملیات حساب.

بهر محصل یک رساله مانند همین که ملاحظه میفرمائید میدهند و او باید بر طبق دستوری که داده میشود در مدت معین آنرا انجام دهد.

بنده برای تفریح آقایان از سه چهار صفحه این رساله اقتباساتی کرده‌ام که عرض میکنم:

هریک از این معانی صحیح است زیرا آن باید خط بکشید:
 تعاون یعنی اعانه دادن ، مؤنه داشتن ، اعانت کردن ، یاری کردن .
 پوزش یعنی ظاهر آرائی ، زبان باز داشتن ، پوئیدن ، عذرخواهی .
 کوشش بیهوده به از خفتگی ، یعنی بهتر است انسان بکار بیهوده اقدام نکند
 عمل و اقدام ولو بی نتیجه باشد بهتر از بی حرکتی است ، خوابیدن بهتر از کوشش
 بیفایده است .

سیاست‌نامه را ابن سینا ، خیام ، نظام‌الملک نوشته است .
 حکایت موسی و شبان از داستانهای نظامی ، مولوی ، خاقانی است .
 تاخت و تاز مغول در ایران در سال ۵۸۵ - ۶۱۶ - ۶۵۰ هجری شروع شد .
 عمده‌ترین آثار وابینه بعد از اسلام متعلق است بدوره غزنویان ، صفویه ، تیموریان ،
 اولین انقلاب مشروطیت در زمان ناصرالدین شاه ، محمدعلی شاه ، مظفرالدین
 شاه بوقوع پیوست .

همین طور راجع بقسمتهای دیگر که بیشتر تصدیع نمیدهم .
 همین روش را باز در اندازه گرفتن هوش استعمال کرده‌اند . مادر کتابهایی
 که داریم مقادیر را بر دو قسم تقسیم کرده‌اند . مقادیری که میشود اندازه گرفت
 و آنهایی که نمیشود اندازه گرفت و هوش را جزو دسته اخیر قلمداد میکنند ولی حالا
 می‌گویند هوش را ممکن است اندازه گرفت . اول کسی که باین فکر افتاد یک نفر
 فرانسوی بود ولی این فکر را آمریکاییها گرفتند و تعقیب کردند و نتایج حیرت انگیز
 رسیدند . (ثرن دایک) که یکی از علمای تربیت است در این قسمت نقش مهمی ایفا
 کرده و فلسفه اندازه گرفتن هوش را بر این اساس قرار داده است که می‌گوید: هرچه
 در عالم است بیک مقدار وجود دارد و هرچه بیک مقدار وجود دارد قابل سنجش
 است .

بوسیله سئوالهای شبیه با آنچه عرض شد هوش را اندازه میگیرند ولی البته این سئوالها را طوری ترتیب میدهند که مربوط بمعلومات وسواد نباشد بلکه راجع باشد بهوش زیرا چه بسا اشخاصی که سواد ندارند وهوش دارند.

برای تسهیل عرایض خودم و برای اینکه داخل مطالب فنی نشوم مطلب را بطور ساده عرض میکنم گرچه این سادگی از جنبه علمی مطلب میکاهد ولی ناچارم باین ترتیب عمل کنم .

فرض بفرمائید که صد سئوال که برای نوشتن جواب آنها فقط هوش بکار رود تهیه و در ورقه ای آن را طبع کرده باشند . این اوراق را مثلاً بده هزار نفر طفل شش ساله میدهند که جواب سئوالات را بدهند وبوسیله احصائیه ریاضی حساب میکنند که حد وسط عده سئوالاتی که صحیح جواب داده اند از چه قرار است . فرض کنید این حد وسط ۲۵ باشد .

همین طور سئوالات مذکور را بده هزار طفل هفت ساله میدهند و می بینند بطور متوسط ۳۷ جواب صحیح داده اند، همین عمل را در مورد ۱۰ هزار طفل ۸ ساله اجرا میکنند وملاحظه میکنند که حد وسط جوابهای صحیح ۵۰ است و بهمین طریق برای اطفال ۹ ساله و ۱۰ ساله وغیره اقدام میکنند .

البته باید عده اطفال خیلی زیاد باشد و بین آنها همه قسم اطفال باشند و مخصوصاً هیچوقت برگزیده نباشند والا بحقیقت نائل نخواهند شد .

وقتی به نحو معروض حد وسط جواب صحیح برای هر سن معلوم شد وبخواهند هوش طفلی را معین کنند ورقه سئوالات را به او میدهند که در تحت قواعد ونظامات مخصوصی بآنها جواب دهد . اگر این طفل مثلاً ۵۰ جواب صحیح داد می گویند هوش متوسط یک طفل ۸ ساله را دارد و این را سن عقلی او مینامند و بماه تبدیل میکنند که میشود ۹۶ . حال چنانچه طفل مذکور سن حقیقی اش ۹ سال باشد یعنی ۱۰۸ ماه میزان هوش او $\frac{96}{108}$ میباشد .

از روی این کار نتایج بسیار مهم برده اند که بنده من باب مثل چند فقره آن را بطور

اختصار عرض میکنم .

یکی از آنها طبقه بندی شاگرد است از حیث هوش ؛ آقایانی که با مدرسه سروکار داشته‌اند میدانند در یک کلاس چقدر تفاوت از لحاظ استعداد و ذکاوت موجود است و در نتیجه چه اندازه عمل تدریس و تفهیم مشکل است و چه عده از اطفال بواسطه اختلاف هوش و استفاده نکردن از درس معلم ، بدبخت میشوند . حالاکه وسیله اندازه گرفتن هوش بدست آمده اطفالی را که در یک کلاس جا میدهند دارای هوش تقریباً مساوی هستند و باین ترتیب مثل اینست که معلم برای یک نفر درس میدهد و همه درس را میفهمند .

نتیجه دیگری که از اندازه گرفتن هوش اخذ کرده‌اند اینست که در نتیجه سنجیدن هوش صدها هزار شاگرد مدرسه متوسطه و عالی میدانند که فلان قدر هوش لازم است برای اتمام دوره اول متوسطه و فلان قدر برای دوره دوم متوسطه و فلان قدر برای اخذ لیسانس و درجات بالاتر . هر وقت دیدند شاگردی میخواهد وارد مدرسه متوسطه شود و مقدار هوشش بحدی که گفته شد نیست بیک زبانی اولیای او را متقاعد میکنند که از تحصیل دوره متوسطه طفل خود را باز دارند و بکار دیگر از قبیل عملیات یدی و پیشه‌وری بگمارند .

دیگر از نتایج سنجش هوش هدایت و راهنمایی اطفال است در انتخاب شغل . عموماً اطفال در انتخاب شغل سرگردانند و نمیدانند چه کنند و مدرسه هم نمیتواند آنها را در این قسمت هدایت کند . در آمریکا در مورد سه هزار شغل هوش صدها هزار نفر راسنجیده‌اند و میدانند برای موفقیت در هر شغل چقدر هوش لازم است .

بنابراین در مدرسه متوسطه در موقعی که طفل میخواهد شعبه مخصوصی را انتخاب کند که مقدمه شغل آینده او است هوش او را اندازه میگیرند و با اطلاعات دیگری که راجع بذوق و شوق او بدست می‌آورند با موافقت اولیای او مشاغلی که ممکن است خود را برای آن حاضر کند تعیین مینمایند .

بالاخره یک مورد دیگر از استعمال سنجش هوش در مطالعات علمی راجع

به تعلیم و تربیت است .

مثلاً اگر بخواهند دوطریقه تدریس مختلف را باهم مقایسه کنند و بدانند فرضاً طریق **هربارت** بهتر است یا طریق مدارس عملی دو دسته سی نفری شاگرد انتخاب میکنند که هوش آنها مساوی باشد و دو معلم بآنها میدهند که علم و تجربه آنها یکسان باشد و تمام جزئیات تدریس آنها از قبیل عده دقیقه‌ای که بهر ماده باید تخصیص داد و عده ساعتی که هر روز باید تدریس نمود و روزهایی را که باید تعطیل کرد معین میکنند. سپس یک دسته را بیک معلم و دسته دیگر را بمعلم دیگر می‌سپارند تا یکی برطبق **متد هربارت** و دیگری مدارس عملی تدریس نماید. در آخر سال بوسیله امتحاناتی شبیه آنچه عرض شد شاگردان دو دسته را مورد آزمایش قرار میدهند و از نتیجه معلوم میکنند کدام **متد** و روش بهتر است.

همچنین برای دانستن اینکه آیا تحصیل زبان لاتین در یاد گرفتن و فهمیدن زبان انگلیسی تأثیر دارد یا نه مانند فوق رفتار میکنند. دو دسته که از حیث هوش و معلومات زبان انگلیسی مساوی باشند انتخاب میکنند. مدت یکسال بیک دسته انگلیسی تدریس میکنند بالاتین و بدسته دیگر فقط انگلیسی می‌آموزند؛ پس از امتحان بوسیله سنجشهایی که مختصراً شرح دادم معین میکنند آیا دانستن لاتین کمک بدانستن انگلیسی میکند یا نه؟

مثال دیگری که برای نشان دادن روش علمی میخواهم عرض کنم راجع است به تعیین مواد پروگرام. ماهر وقت احتیاج به پروگرامی داشته‌ایم دستور تحصیلات یکی از ممالک خارجی را گرفته و ترجمه کرده‌ایم. در آمریکا معتقدند که پروگرام مدارس باید از روی احتیاجات هر جامعه تهیه شود.

مثلاً در ایالت آیووا (۱) از ممالک متحده خواستند بدانند حداقل معلوماتی که باید در مدرسه ابتدائی تدریس کرد از چه قرار است. بنده فقط راجع بحساب اقدامی که کردند شرح میدهم: کمیته‌ای از متخصصین تعلیم و تربیت تشکیل دادند؛

این کمیته عده‌ای از شهرها را که از حیث مشاغل سکنه نماینده ایالت بود انتخاب کرد و بوسیله وزارت معارف از شاگردان کلاس ۶ و ۷ و ۸ خواستند که در مدت پانزده روز از اولیای خود تقاضا نمایند تمام مسائلی که در زندگانی روزمره برای آنها پیش‌آید با طرق حل آن یادداشت نمایند. تمام این مسائل را جمع‌آوری کردند و از حیث عده ارقام و اینکه آیا عمل جمع یا تفریق یا ضرب و تقسیم و غیره بکاربرده شده مسائل را تجزیه کردند و معلوم داشتند جامعه ایالت آیووا چقدر از علم حساب مورد احتیاجش میباشد.

همینطور برای تعیین اینکه چه لغاتی را باید در کتب دبستانی مدارس ابتدائی بکار برد عده‌ای تحت نظر چند نفر از علمای تربیت مقدار زیادی از مجلات و مراسلات و اعلانات و جراید و کتب معمولی را چندماه مطالعه و لغات آنها را استخراج کردند و برحسب عده دفعاتی که هر کلمه استعمال شده بود آنها را طبقه‌بندی نمودند و تحت عناوین اولین هزار لغت، دومین هزار لغت، سومین هزار لغت... طبع کرده در دسترس مؤلفین و معلمین گذارده‌اند.

وقتی حداقل پروگرام تعیین گردید چگونه باید مواد آنرا بین کلاسها تقسیم کرد؟

این قسمت را نیز با روش علمی تعیین کرده‌اند که متأسفانه بواسطه گذشتن وقت بشرح آن نمی‌پردازم.

آخرین مثالی که میخواهم از اجرای روش علمی در امور معارفی عرضه بدارم راجع است به تعیین قدر زحمات معلم. ما معلمی را می‌گوئیم خوب کار کرده که شاگردانش در امتحانات آخر سال موفقیت حاصل کنند در صورتی که اینطور نیست. معلمی ممکنست شاگردان باهوشی داشته باشد و بدون زحمت زیاد شاگردان او باسانی در امتحان موفق شوند و بالعکس بمعلم دیگری شاگردان کم‌هوشی سپرده باشند و باوجود زحمات زیاد معلم، موفقیتی نصیب شاگردان او نشود.

با روش علمی سعی کرده‌اند قدر زحمات معلم را معین کنند ولی مطابق

تجربیهایی که تاکنون کرده‌اند باین نتیجه رسیده‌اند که من حیث المجموع نمیشود تعیین کرد لیکن ممکن است قدر حقیقی زحمات او را در یک ماده مخصوصی معین نمود. برای این کار فرمولی پیدا کرده‌اند مانند سایر دستورهای ریاضی که بواسطه نداشتن وسیله نمیتوانم بمعرض ملاحظه حضار محترم گذارم.

خلاصه آنکه باروش علمی ترقیات بسیار در تعلیم و تربیت حاصل شده از ظلم هائی که نسبت بشاگرد و معلم میکردند جلوگیری شده، از تلف شدن صدها هزار سال عمر اطفال ممانعت شده است.

معهدا باید عرض کنم باوجود اینکه بیست سال بتحقیق و تتبع پرداخته‌اند و میلیونها دلار خرج کرده‌اند و هزاران عالم عمر خویش را در این راه صرف کرده‌اند معذالک هنوز در مرحله ابتدائی هستند.

ما هم هنوز وارد این کار نشده‌ایم. سه سال است شعبه علوم تربیتی را در دانش‌سرای عالی تأسیس نموده‌ایم ولی هنوز وسیله اعمال روش علمی را نداریم. لیکن امیدوارم باتوجهات وزارت معارف در آتیه نزدیکی بتوانیم جزء بسیار مختصری مطابق مقتضیات مملکت در شعبه مذکور وارد کنیم.

ملیت و تأثیر آن در فرهنگ ایران

قبل از آمدن پشت میز خطابه از من می پرسیدند چرا این موضوع مشکل را انتخاب کرده ام . اولاً ملیت یکی از قوای اجتماعی است که در حال حاضر در کلیه مؤسسات و تشکیلات مملکتی ماثراً است بنابراین از مسائل جاری است و بجاست که در باب آن صحبت بداریم . ثانیاً بیداری حس ملیت در طبقات ممتاز بوسیله زبان فرانسه انجام گرفته است . گذشته از این که انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون اول موجب بیداری همین حس در اروپا شد و از این حیث هم بمورد است که در چنین محفلی از آن گفتگو شود .

حالا ببینیم ملیت چیست ؟

تعریف این کلمه بطور صریح چندان آسان نیست زیرا بین علما و رجال سیاسی بر سر معنای ملت موافقت موجود نیست . بین کتبی که من بدست آورده ام تعریفی که پروفیسور موییر Ramsay Muir استاد دانشگاه منچستر میدهد از سایرین جامعتر بنظر میرسد . مشارالیه در کتاب حس ملی و حس بین المللی Nationalism and Internationalism می نویسد :

« ملت عبارت است از دسته ای از مردم که طبیعتاً خود را بوسیله روابطی بیکدیگر پیوسته بدانند و این روابط باندازه ای قوی و حقیقی باشد که بتوانند بخوشی باهم زیست نمایند و از جدا شدن از هم ناراضی باشند و نتوانند حکومت کسانی را که فاقد آن روابط هستند قبول بکنند . »

این روابط از چه قرار است ؟ در این باب بین علما و فلاسفه و سیاستمداران موافقت نظر نیست و من مجبورم مختصراً وارد بحث شوم تا موضوع قدری روشن شود . عده ای از علما معتقدند که وحدت نژاد موجب ملت است ولی هیچ یک از ملل

از نژاد واحد و خالص نیستند مثلاً ایران گاهی بدست مقدونی‌ها و هنگامی بدست اعراب و مغول‌ها افتاد و از این رو نژاد ما مخلوط با سایرین گشت و نمی‌شود گفت نژاد ما خالص و خون ما با سایرین ممزوج نشده است. همین طور فرانسه را در ابتدا طایفه گل ساکن بود رومی‌ها آنجا را تسخیر کردند سپس اقوام (ویزی‌گت) و (بورگند) و (فرانک) بر آن تسلط یافت و امروز نژاد فرانسوی‌ها بهیچوجه خالص نیست. در آمریکای شمالی هر سال قریب یک میلیون مهاجر از اکناف دنیا با استثناء ممالک زرد پوست بآنجا می‌روند و این مهاجرین از نژادهای مختلف هستند و پس از چندی اقامت با سایر اهالی آمریکا امتزاج حاصل می‌کنند و ملت آمریکا را بوجود می‌آورند. از طرف دیگر تمام افراد هیچ نژادی در تحت یک لوا نیستند مثلاً از نژاد اسلاو قسمتی در روسیه اند و جمعی در بلغارستان و قسمتی دی‌سگر در یوگوسلاوی. همین‌طور نژاد (توتون) و (سلت) در آلمان و هلند و اتریش سکنی دارند. البته مقداری وحدت نژاد لازم است ولی چیزی که لازم و کافی است این است که عناصر مختلفی که ملت را تشکیل می‌دهند اصل و مبدا و منشاء خود را فراموش کرده باشند. در حقیقت امتزاج نژادها در صورتیکه بین آنها وصلت انجام شود مخالف روح ملی نیست. اگر می‌بینید که در مجارستان و عثمانی سابق امتزاج نژادها مخالف روح ملی بود و امروز در هندوستان همین مسئله موجود است علت این است که در این ممالک یک دسته بطور فاتح و حاکم رفتار می‌کردند و می‌کنند و سایرین را حقیر و پست شمرده و می‌شمارند و با آنها وصلت نکرده و نمی‌کنند. و باین ترتیب هر دسته‌ای اصل خود را همیشه در نظر داشته با سایرین وحدت پیدا نکرده و نمی‌کند. عده‌ای دیگر از صاحبان نظر و علماء عقیده دارند که وحدت ارضی و جغرافیائی است که تولید ملت می‌کند. اگر مهمترین ملل عالم را در نظر بگیریم می‌بینیم که آنها دارای این وحدت هستند و بعضی از آنها ملیت خود را تاحدی از عشق باب و خالک خویش بدست آورده‌اند. وان ژنپ Van Gennep استاد دانشگاه نوشاتل در کتاب «مقایسه بین ملیت‌ها» می‌گوید: «رابطه بین انسان و آب و خاکش بیشتر از سایر عوامل موجد احساساتی

شده است که بعدها موسوم شد بوطن پرستی»

این احساسات را شعرا در ضمن اشعار خود سروده اند و همچنین اشعار بنوبه خود در روح هموطنان آنها تولید عشق نموده است. کیست آن فرانسوی که از خواندن قصیده معروف لامارتین موسوم به «زادگاه» متأثر نشود و وطن خود را دوست ندارد؟ (در این جاسختران مقدمه قصیده معروف را ازبرخواند.) ولی با وجود تمام احساساتی که بدین وسیله ممکن است ایجاد نمود وحدت ارضی و جغرافیائی لازمه ملیت نیست زیرا ملت‌هائی هستند که دارای این وحدت نیستند و معذک روح ملی دارند. یهودیها در اقطار عالم پراکنده اند و معذک یک ملت میباشند. یونانیها در جنوب بالکان و در جزایر دور و متعدد دریای اژه و مدیترانه سکنی دارند و یک ملت هستند. انگلیسها در جزایر بریتانیا و استرالی و زلاند جدید و کانادا و سایر نقاط توطن دارند معذک یک ملت را تشکیل میدهند پس وحدت اراضی حتماً لازمه وحدت ملی نیست.

عده زیادی از علماء معتقدند که وحدت زبان موجب ملیت است. البته صحیح است که هیچ عاملی مانند وحدت زبان نمی تواند نژادهای مختلف را باهم متحد کند. وحدت زبان موجب وحدت فکر و وحدت احساسات میشود چنانکه ایتالیای شمالی از حیث نژاد با ایتالیای جنوبی تفاوت دارد ولی اشتراك زبان و داشتن ادبیات عالی مشترك باعث شده است که اهالی این دو قسمت یک ملت هستند. از طرف دیگر وحدت زبان لازمه وحدت ملی نیست و اختلاف زبان هم مانع وحدت ملی نمی باشد. زبان اسپانیولی در امریکای جنوبی و مرکزی متداول است و معذک اهالی آن با اهالی مملکت اسپانی یک ملت را تشکیل نمی دهند. همین طور ایران و افغانستان بیک زبان تکلم میکنند ولی یک ملت نیستند. امریکا و انگلستان نیز در همین حال هستند. زبان هر دو مملکت انگلیسی است ولی دو ملت مشخص هستند. عکس این قضیه نیز وجود دارد یعنی ممالکی هستند مثل سوئیس که یک ملت می باشد و اهالی آن بسه زبان فرانسه و آلمانی و ایتالیائی تکلم مینمایند. ساکنین بلژیک نیز یک ملت هستند ولی بسه زبان فرانسه و آلمانی و فلامان صحبت میدارند. بنابر مقدمات فوق برای ایجاد

ملیت وحدت زبان اهمیت بسیار دارد ولی به تنهایی نه لازم است نه کافی. بین رجال سیاسی و فلاسفه عده‌ای عقیده دارند که مذهب عامل ملیت و سازنده آن است. در این که حقیقتی در عقیده مذکور هست تردید نیست. در اول قرن شانزدهم میلادی سلسله صفویه با تکیه مذهب وحدت ملی را در ایران ایجاد کردند. از طرف دیگر اختلاف مذهب برای ملیت منافات دارد. بلژیکی‌ها در ۱۸۳۰ از هلندی‌ها جدا شدند، بیشتر برای اینکه آنها کاتولیک بودند و این‌ها پروتستان. هندوها و مسلمانهای هندوستان باهم تشکیل ملت نمی‌دهند زیرا باهم اختلاف مذهب دارند. ولی در عین حال موارد بسیار هست که اختلاف مذهب مانع وحدت ملی نیست چنانکه نصف آلمان پروتستان است و نصفش کاتولیک. در انگلستان نیز از زمان اصلاح مذهب (رفورم) در قرن شانزدهم وحدت مذهب وجود ندارد. بنابراین در بعضی از موارد وحدت مذهب کمک کرده است به ملیت و در موارد دیگر اختلاف مذهب مانع تشکیل ملت بوده است.

در حال حاضر دول متمدن و متجدد معتقد به آزادی افراد از لحاظ مذهب می‌باشند بنابراین برای آنها مذهب عامل مهم و مؤثری نیست.

پنجمین عقیده‌ای که اظهار شده اینست که وحدت حکومت موجب وحدت ملت می‌شود. وحدت حکومت در صورتیکه به حد کافی طولانی باشد ممکن است به ایجاد ملت کمک کند. پادشاهان نرمان و دستگاه قضائی که برپا کردند عامل مهم وحدت ملی انگلیس شد. وحدت ملی فرانسوی‌ها نیز بیشتر مدیون پادشاهان بود از فیلیپ اگوست تالوئی چهاردهم. همین‌طور استبداد شارل پنجم و فیلیپ دوم بود که دولت‌های کوچک اسپانی را ممزوج کرده و از آنها مملکت و ملت اسپانی را تشکیل داد. در مقابل این حقایق باید گفت وحدت حکومت نمی‌تواند بخودی خود ایجاد ملیت بنماید. روابط و مناسباتی باید قبلاً موجود باشد تا حکومت واحد و قوانین متحدالشکل بتواند وحدت ملی را بوجود آورد.

در این دوره که مسلک اقتصادی همه جا را فرا گرفته عده‌ای می‌گویند علت

تمام افکار و اعمال بشر اقتصاد است بعقیده آنها اشتراك منافع و بالتبعه شباهت مشاغل عامل مهم ملیت می باشد. مثالی که برای اثبات این امر میزنند دانمارک است و هلانند که اهالی آن دارای منافع و مشاغل مشابه هستند. ولی چه اشتراك منافی میتوان نشان داد بین ماهی گیر دریای خزر و قالی باف بختیاری یا معدنچی شهر (لیل) و فلاح و لایت (پرووانس) در فرانسه یا کارگران (لانکاستر) و دهقانان (درسه) در انگلستان؟ البته سیاست مالی دولتی میتواند حس ملیت را تقویت نماید ولی فقط آنجائی که حس مذکور قبلاً موجود باشد.

بنابراین چه عرض شد هیچ یک از عوامل به تنهایی کافی برای ایجاد ملیت نیست نه وحدت نژاد، نه وحدت ارضی و جغرافیائی، نه وحدت زبان، نه وحدت مذهب، نه وحدت حکومت، و نه اشتراك منافع.

پروفسور (بارکر) انگلیسی در کتاب خود موسوم به سیرت ملی و عوامل تشکیل آن تعریف صحیحی از ملت می کند و میگوید: «ملت دسته ایست از خلق که در مملکت معینی سکنی داشته عموماً از نژادهای مختلف بوده ولی دارای افکار و احساسات مشترکی باشند که در طول تاریخ مشترك بآنها بارث رسیده باشد - عموماً و بطور کلی مذهب واحد داشته دارای زبان مشترکی باشند که وسیله ابراز افکار و احساسات آنها باشد - علاوه بر افکار و احساسات مشترك دارای اراده واحد باشند و بنابراین مملکت واحد تشکیل بدهند یا سعی کنند برای ابراز اراده خود مملکت واحد بوجود آورند.»

بنابراین ملیت حس و تأثر و عشق و اعتمادی است که هر کس نسبت به فرهنگ (یا تمدن معنوی) ملتی داشته باشد که خودش جزو آن است. مقصودم از فرهنگ یا تمدن معنوی تمام مظاهر فکری و روحی انسان است از قبیل صنایع و علوم و سنن و سوابق و آداب و رسوم و تاریخ و ادبیات و موسیقی.

پس از ملیت وحدت زبان و وحدت فرهنگ یا تمدن معنوی استنباط می شود و قبل از اینکه تأثیرات آنرا در فرهنگ ایران تحت مطالعه در آوریم باید تذکر بدهم

که دونظریه مختلف راجع به فرهنگ موجود است همانطور که دونظریه در باب فلسفه دولت هست. یکی اینکه دولت تشکیل میشود برای فراهم کردن موجبات خوشی و سعادت‌مندی افراد و دیگر اینکه دولت بخودی خود مطلوب است و افراد وسیله‌ای هستند که ممکن است برای نیل به آن مطلوب بکار روند. همین‌طور از فرهنگ ممکن است دو منظور داشت. اول آنکه فرهنگ مخلوق دولت. در این صورت قسمتی است از سازمان دولت برای ایجاد وحدت شکل و وفاداری یا عبارت دیگر قسمتی است از دستگاه تعلیم و تربیت که هدف آن تربیت تمام افراد است بمنظور مشابه ساختن آنها. از این لحاظ فرهنگ (یا تمدن معنوی) قوه‌ایست که برای تأمین مقاصد ملی بکار رود تا آنکه نظم و اطاعت و خدمت و حس وظیفه شناسی را در نهاد افراد ملت متمکن سازد. وقتی که از فرهنگ این معنی در نظر باشد ملت به دو طبقه تقسیم می‌شود یکی طبقه ممتاز که مفهوم فرهنگ را معین میکند و جزئیات آنرا مشخص می‌سازد و دیگر توده ملت که فرهنگ مزبور (بطوریکه طبقه ممتاز آنرا معین کرده است) بر آن تحمیل می‌شود.

نظریه دیگر راجع به فرهنگ (یا تمدن معنوی) این است که فرهنگ نیروئی است زنده و مترقی و دارای روح و از تأثیرات آنی محیط در نفس انسان حاصل می‌شود یا از تأثیرات افراد در یکدیگر بوجود می‌آید یا از تأثیرات دسته‌جات نسبت بیکدیگر حاصل می‌شود.

ایران کدام یک از این دونظریه را اتخاذ کرده است؟

بدلائل خیلی روشن ایران مجبور بوده است نظریه اول را راجع به فرهنگ اتخاذ نماید. این دلایل که هم سیاسی است هم اجتماعی و هم تاریخی ممکن است در موقع دیگر مورد بحث واقع شود. در اینجا کافی است اشاره کنم که مملکتی مانند ایران واقع بین دو دولت بزرگ و رقیب با سه میلیون ایلات و عشایر و بیست و پنج قرن حکومت استبدادی باروحانی نمایانی که قوی و اغلب مخالف اصلاحات بوده اند چاره‌ای جز این نداشته که نظریه اول را اتخاذ کند.

کی حس ملیت در ایران بیدار شد؟

ملیت بمعنای محدود که وطن پرستی باشد از قدیم الایام در ایران وجود داشته است. از ایران قبل از اسلام کافی است اسم سردار ایرانی آریو برزن را ببرم که در کوه کیلویه راه را بر اسکندر مقدونی بست و با سربازانش با علم باینکه کشته می شوند خود را فدای مملکت کردند و همان کاری را که (طبق نوشته هرودت) لئونیداس در مقابل سپاهیان خشایار شاه در ترموپیل کرد آریو برزن در دربند پارس در مقابل اسکندر کرد. غیر از سردار مذکور کاوه آهنگر راهمه می شناسیم که برضد ضحاک پادشاه اجنبی علم طغیان برافراشت و درفش او در جنگ های بعد موجب قوت قلب لشکر ایران بود.

در ایران بعد از اسلام فردوسی است که بهتر از همه عشق بوطن را سروده. چند شعری که برای شما عیناً از شاهنامه میخوانم ابتدایش راجع است به زمانی که افراسیاب بر ایران حمله کرد و دسته ای از ایرانیان نزد رستم بزابلستان رفته از او استمداد میکنند:

دریغ است ایران که ویران شود	کنام پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی	نشستگه شهریاران بدی
کنون جای سختی و جای بلاست	نشستگه تیزچنگ اژدها است
چو ایران نباشد تن من مباد	بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
ز بهر بر و بوم و فرزند خویش	زن و کودک و خرد و پیوند خویش
همه تن به تن سر بکشتن دهیم	از آن به که کشور بدشمن دهیم

در اول قرن شانزدهم میلادی گرچه ایران بوسیله سلسله صفوی تبدیل به مملکتی شد که شامل تمام ایرانیان بود و گرچه این وضع تا زمان حاضر (با کمی انقطاع در بین) ادامه داشت ولی این مسئله بسدون التفات و توجه باصل ملیت صورت گرفت. همانطور که موسیو ژوردن در نمایشنامه معروف مولیر تمام عمر به نثر صحبت میداشت و متوجه نبود که گفتارش نثر است همانطور نیز وحدت ملی

ایران فراهم شد بدون اینکه صریحاً متذکر این امر بوده باشند.

بیداری حس ملیت در طبقات منور با ورود تمدن غرب بایران شروع شد یعنی از قرن نوزدهم میلادی. انقلاب ۱۹۰۶ میلادی (مطابق ۱۳۲۴ هجری قمری) موجب بیداری حس مذکور در توده اهالی شهرها شد. سپس مداخلات دول خارجی در امور ایران از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۹ و مظالم دولت تزاری بخصوص از ۱۹۱۱ بعد و تصرف خاک ایران از طرف دول محارب در موقع جنگ جهانی و تلفات و خساراتی که از قشون خارجی بایرانیان وارد آمد باعث شد که ملیت روز بروز قوی تر شود. حس ملیت مانند آنته Antée آن غول افسانه های یونانی است که هر چه او را زمین میزدند قوی تر می شد هر چه بخواهند حس ملیت را در ملتی خاموش کنند مجدداً ظاهر می شود و بر عمق و قوتش افزوده می شود.

ظهور اعلیحضرت همایون پهلوی در ۱۹۲۱ قوی ترین و قطعی ترین عامل بیداری حس ملیت بود. در این مرد بزرگ و پادشاه عظیم الشان تمام خصایلی که او را نجات دهنده مملکت نموده جمع بود با اراده ای که در مقابلش نمی توان مقاومت ورزید. با مال اندیشی بی حد و حصر - بادوربینی و تعمق بی نظیر این نابغه بزرگ عصر جدیدی ایجاد کرد که در آن ایران بتدریج از حالت ملوک الطوائفی و قرون وسطائی مبدل می شود بایران قرن بیستم و وحدت ملی روز بروز بیشتر صورت تحقیق پیدا میکند و قوت جای ضعف را میگیرد و بهمین جهت غرور ملی در افراد ایجاد میگردد و ملیت بر اساس محکمتر و قویتر برقرار و پایدار میشود.

حال ببینیم ملیت چه تأثیری در معارف (فرهنگ) ایران نموده است.

۱ - در طرز اداره کردن فرهنگ

گرچه وزارت فرهنگ ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم در ۱۸۶۰ تأسیس شد ولی در عالم خیال بود و وجود خارجی نداشت زیرا مدرسه ای جز دارالفنون نبود که محتاج بوزارت خانه ای باشد. پس از اینکه مدارس باز شد وزارت فرهنگ بواسطه ضعف حکومت هیچ نوع اختیار و اقتداری نداشت و هر جا مدرسه ای بود مطابق میل

مؤسس آن رفتار می‌شد. اول اقدامی که بیدار شدن حس ملی را نشان می‌دهد وضع قانون اساسی فرهنگ است در ۱۹۱۱ که بوسیله آن دولت نظارت کامل بر کلیه مدارس پیدا کرده است. تافرومانروائی اعلیحضرت همایون قانون مذکور مانند سایر قوانین اجرا نمی‌شد. از تاریخ زمانمداری اعلیحضرت روز بروز ملیت قوت گرفت و نظارت دولت بر مدارس زیاد تر شد زیرا که میبایستی فرهنگ (یا تمدن معنوی) مشابه در افراد ایجاد گردد. در ۱۹۲۸ جزئی اختیاری که بعضی از ایالات و ولایات داشتند و مالیاتهای برای مصارف معارف محلی برخورد تحمیل نموده بودند از آنها سلب شد و مالیاتها بخزانۀ دولت رفت و از آنجا مصارف مدارس ایالات مذکور تأمین گردید. اکنون وزارت فرهنگ نظارت بر کلیه مدارس مملکت دارد و هیچ نوع اختیار به هیچ یک از مدارس داده نشده است. از وزارت فرهنگ تا آموزگار دهکده سلسله مراتبی موجود است که موجب اتحاد شکل است و اتحاد و وحدت منظور و مقصود است. مسائل مربوط به فرهنگ از لحاظ ملت ایران مورد مطالعه قرار می‌گیرد. تعلیم عمومی یک وظیفه اجتماعی است که در ردیف تشکیل آرتش و داد گستری و دارائی است. نصب تمام اعضاء فرهنگ - تصویب تمام مصارف بودجه - دستور تحصیلات مدارس - امتحانات داخلی و نهائی - نظامات مدارس تماماً از طرف وزارت فرهنگ معین می‌شود و در تمام مملکت متحدالشکل است.

۲ - مقررات مدارس شخصی

چون می‌بایست تمام افراد را بیک صورت تربیت کرد سیاست دولت این شد که تمام مدارس شخصی را تحت نظارت کامل گرفته آنها را مشابه مدارس دولتی نماید بهمین منظور هر کس می‌خواهد مدرسه باز کند باید قبلاً از وزارت فرهنگ اجازه بگیرد و خود او و معلمینش واجد شرایطی باشند که کارکنان مدارس دولتی دارند باضافه باید تعهد کند که برنامه رسمی دولت را در تمام مراحل رعایت و اجرا نماید و شاگردان خود را برای امتحانات دولتی حاضر کند. باین ترتیب تنها فرقی که بین مدارس دولتی و خصوصی هست این است که بودجه مدارس دولتی را

خزانه میپردازد و مخارج مدارس خصوصی باخود اشخاص است.

۳ - مقررات مدارس خارجی

تا ۱۹۲۸ پنجاه باب مدرسه فرانسوی و امریکائی و انگلیسی و روسی در ایران موجود بود. وقتی ملیت قوت گرفت و نباشد همه افراد یکنوع باریابندبدهی است که مدارس ابتدائی می بایستی بدست ایرانیها اداره شود تا فرهنگی که با افراد تزریق میکنند صاف وخالص باشد. این بود که در ۱۹۳۱ مدارس ابتدائی خارجی بسته شد. اکنون ۲ باب مدرسه متوسطه خارجی موجود است و آنها همواره مورد تفتیش هستند و شاگردان آنها چنانچه بخواهند از امتیازات دیپلم های دولتی استفاده کنند باید همان امتحاناتی را بدهند که مدارس دولتی می دهند بنابراین مدارس مذکور باید برنامه دولت را اجرا کنند تا شاگردان بتوانند از عهده امتحان برآیند. بعلاوه زبان فارسی و تاریخ و جغرافیای ایران بحکم لزوم باید در تمام مدارس مذکور تدریس شود. اخیراً حتی اسم مدارس خارجی تغییر یافت و هریک اسم ایرانی برای خود انتخاب کرده اند.

۴ - زبان ملی

قوت گرفتن ملیت لازمه اش این بود که بزبان ملی اهمیت مخصوص داده شود باین جهت ایالاتی که زبان محاوره آنها فارسی نبود مانند آذربایجان و گرگان مورد توجه واقع شدند و بموجب تصمیمی که دولت گرفت نسبت بمدارس آنجا کمک مهم شد مثلاً دراول فوریه ۱۹۲۴ قانونی گذشت که برطبق آن یکمترتبه سی و یک هزار تومان بر بودجه فرهنگ آذربایجان افزوده شد. برای اینکه بدانید تاچه حد برعهده مدارس ایالت مذکور و گرگان اضافه گردید آمار دوسال را در این جا عرض میکنم یکی سال ۱۹۲۴ که سال قبل از جلوس اعلیحضرت همایون است و دیگر سال

۱۹۳۲

در سال ۱۹۲۴ آذربایجان ۲۸۲ مدرسه و ۱۶,۳۳۸ شاگرد داشت

» ۱۹۳۲ « ۳۹۶ و ۳۰,۸۵۸ شاگرد

در سال ۱۹۲۴ گرگان ۴ مدرسه با ۴۴۵ شاگرد
 « ۱۹۳۲ » « ۴۶ » « ۲,۴۵۷ شاگرد
 اگر تمام مملکت را در نظر بگیریم مقایسه فرهنگ ۱۹۲۴ و ۱۹۳۴ بقراردیل
 است:

در سال ۱۹۲۴ در تمام ایران ۱۹۴۳ مدرسه بوده با ۹۶,۳۶۷ شاگرد
 « ۱۹۳۴ » « ۴,۸۵۵ مدرسه با ۲۳۳,۴۰۰ »
 بودجه فرهنگ در ۱۹۲۴ بالغ بر ۷,۷۳۱,۳۸۰ ریال بود
 « » « ۱۹۳۴ » « ۴۷,۷۷۴,۰۰۰ ریال

علاوه بر زیاد کردن مدرسه کتابهای دبستانی از طرف وزارت فرهنگ
 تهیه و در تمام مدارس بکار بردن آنها اجباری گردید. نویسندگان بزرگ زبان
 فارسی احیاء شدند: برای فردوسی آرامگاه ساخته شد و جشن هزار ساله بر پا
 گردید. برای خیام مقبره ساختند. مزار حافظ تعمیر و بزرگ شد و بزودی جهت
 سعدی نیز اقدام مشابه بعمل خواهد آمد. بالاخره اسامی فارسی برای انواع مدارس
 و کارکنان آنها از طرف مجلس وضع شد از قبیل دبستان و دبیرستان و دانشکده
 یا آموزگار و استاد و غیره.

۵ - کتب دبستانی

تا ۱۹۲۷ اغلب کتب دبستانی ناقص و غلط و بد چاپ و بد کاغذ بود .
 بزرگترین خدمتی که وزیر سابق فرهنگ آقای اعتمادالدوله قراقرزلو بفرهنگ
 ایران کرد این بود که برای کلاسهای مدارس ابتدائی کتاب تألیف و طبع کرد
 و آنها را در مدارس اجباری ساخت. در کتابهای مذکور سعی کرده‌اند حس ملی
 را تقویت کنند و همیشه آنها را جایگاه رفیعی قرار دهند. وسایلی که برای نیل
 باین منظور اتخاذ کرده‌اند متعدد است. اولاً مجاهدت کرده‌اند که مؤسسات
 و افتخارات گذشته را بنظر شاگرد جلوه گر سازند. مثلاً ملاحظه کنید چگونه در
 کتاب کلاس سوم از قشون ایران صحبت داشته‌اند (اشعار از شاهنامه است):

خروش سواران ایران شنید	چو از دور خاقان چین بنگرید
سواران مرد افکن رزم خواه	پسند آمد و گفت اینت سپاه
هنرهای مردان نشاید نهفت	سپهدار پیران دگرگونه گفت
ندارند شیر زیسان را بکس	هنر نزد ایرانیان است و بس
به نیکی ندارند از بد هراس	همه یکدلانند و یزدان شناس
بگردی و مردانگی زین نشان	ندیدم سواران و گردن کشان

ثانیاً در طی این کتب سعی کرده‌اند حب وطن را بوسیله شرح قطعات آن و آب و هوا و مناظر طبیعی و هنرهای ایران در دل طفل زیاد کنند. شیراز را حافظ وصف کرده و در کتاب سوم ابتدائی نقل شده ملاحظه بفرمائید چه تأثیری در خواننده میکند:

خداوندا نگهدار از زوالش	خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش
که عمر خضر می‌بخشد زلالش	زرکن آباد ما صد لوحش الله
عبیر آمیز می‌آیسد شمالش	میان جعفر آبساده و مصلی
بجوی از مردم صاحب کمالش	بشیراز آی و فیض روح قدسی

ثالثاً در کتب دبستانی اشخاص بزرگ و برجسته ایران و حوادث مهم تاریخ مملکت را به شاگرد شناسانده‌اند تا علاقه او را نسبت بگذشته زیاد کنند و گذشته را بحال پیوسته نمایند. در کتاب چهارم ابتدائی مثلاً ۷۲ صفحه از تمام کتاب که ۳۷۵ صفحه است تخصیص به شرح حال و خدمات بزرگ اشخاصی داده شده چون انوشیروان و شاپور و شاه اسماعیل و شاه عباس کبیر و نادرشاه و چند تن دیگر از بزرگان ایران. ملاحظه بفرمائید سطور ذیل راجع به انوشیروان و ایران قبل از اسلام چه غرور ملی در طفل ایجاد میکند. (از راه تذکر عرض می‌کنم که انوشیروان در ۷۹۰ میلادی در گذشته و در زمان سلطنت اوست که پیغمبر اسلام بدنیا آمده است):

در زمان این پادشاه ایران به متنها درجه عظمت رسید و ایرانیان بزرگترین

ملت روی زمین شدند و از رود سند تا دریای روم را در تصرف داشتند و با رومیان و ترکان جنگها کردند تا عاقبت ترکان قبول اطاعت کردند و قیصر روم از در صلح درآمده تعهد کرد هر سال بانوشیروان باج بدهد.

همینطور در دوره اسلامی وقتی در کتاب چهارم از ملکشا (اواخر قرن یازدهم میلادی) صحبت می‌دارند خاطرنشان میکنند که ایران از دیوار چین تا دریای روم را متصرف بوده و در شهرهای مهم و معروف دنیا مانند مکه و مدینه و بیت المقدس و بغداد و اصفهان و ری و بخارا و سمرقند و کاشمر بنام شهریار ایران خطبه می‌خواندند. در عین اینکه اوقات پرافتخار ایران تشریح شده ایام بدبختی و مصائب مملکت نیز از نظر محو نگردیده و سعی کرده‌اند حوادث استیلای عرب و کشت و کشتار مغول در طفل تألم و تأثر ایجاد کند.

۶ - علائم خارجی

ملیت در علائم خارجی نیز تأثیر خود را بخشیده است. در سنوات اخیر سرود ملی را بهمه اطفال می‌آموزند و اعیاد ملی را محترم می‌شمارند و بیادبود آنها مدارس را تعطیل میکنند. روز سوم اسفند که مصادف با کودتا است در همه جای ایران جشن برپا میکنند و آرتش و محصلین رژه می‌روند. روز ۲۴ اسفند را که میلاد اعلیحضرت همایون است خود خانمها و آقایان در این چند روز ملاحظه فرمودید چه شوق و شعفی ایجاد کرد. همین‌طور عید نوروز جشن ملی است و مدارس یک هفته تعطیل است. بالاخره ملیت همان‌طور که در روح تأثیر میکند در ظاهر هم بی‌اثر نیست چنانکه اتحاد لباس محصلین معلول همین علت است.

۷ - تهیه و تربیت معلم

مهمتر از همه اقدامات مذکور تهیه و تربیت معلم است که آینده مملکت را تأمین میکند. چون باید وحدت فرهنگ (یا تمدن معنوی) ایجاد شود البته اعمال این وحدت هم باید یک نوع و بر طبق اصول واحد تربیت شوند. این است که در ۱۲۹۷ دارالمعلمین مرکزی تأسیس شد که ده سال بعد به دارالمعلمین

قبول است. گالیله این نظریه را رد کرد و استادان دانشگاه پیز (واقع در شمال غربی ایتالیا) را پای برج پیز که ۵۶ متر ارتفاع دارد و متمایل است جمع کرد و در برابر آنها بالای برج مزبور دو گلوله که یکی پنج برابر وزن دیگری سنگینی داشت با هم بزمین رها کرد و هر دو در یک موقع بزمین رسیدند و بدین ترتیب عملاً نظریه ارسطو را که دوهزار سال در دنیا شیوع داشت باطل و ثابت کرد که آنچه پیشینیان گفته‌اند و بطور کلی هر چه بفکر انسان می‌رسد ممکن است خطا و ناصواب باشد و باید از راه امتحان و آزمایش درستی یا نادرستی آنرا سنجید.

همچنین برخی دیگر از قبیل پاراسل سوس Paracelsus و وسالیوس Vessalius پیدا شدند که نظریات جالینوس و بقراط را در طب باطل کردند و نیز بیکن Bacon و دکارت Descartes ظهور کردند که برای کشف حقیقت دو راه مختلف پیدا کردند: یکی طریق علوم طبیعی و استقراء و دکارت طریق ریاضی و تحلیلی. باری در نتیجه ظهور این اشخاص جامعه اروپا تغییر کرد و در نتیجه منظور از آموزشگاه نیز تغییر یافت یعنی عوض فکر نکردن که در قرون وسطی ترویج می‌شد تفکر و تعقل منظور مدرسه شد و از اطاعت کورکورانه مذهبی دست برداشته فکر را بمورد آزمایش گذاشت.

بنده اگر مثالی از قرون وسطی زدم برای این بود که آقایان متوجه شوند که تا چند سال پیش در قرون وسطی زیست می‌کردیم. نه تنها از لحاظ سیاسی در کشور ما حکومت ملوک الطوائفی وجود داشت و نه تنها تمدن ما تمدن ایلاتی و روستائی بود بلکه از نظر آموزش و پرورش نیز در قرون وسطی بودیم. منظور از آموزشگاه عبارت بود از تعصب بيمورد و تقدس خشک و اطاعت کورکورانه نسبت بآنچه ما نام آنرا مذهب می‌گذاشتیم و بهیچوجه با مذهب اسلام ارتباطی نداشت. این طرز فکر اساساً از زمان هجوم مغول بایران آمد. در آنروزگار بواسطه یأس و نومیدی، بزرگانی که زنده ماندند در مقام برآمدند که راه تسلیتی برای دیگران پیدا کنند. آن راه را در این تشخیص دادند که

مردم را بآخرت متوجه کنند تا دنیا را فراموش نمایند.

در هر صورت اینگونه عقاید بارث بما رسید ولی با تغییرات فراوان.
ما تا چند سال پیش دائماً می‌آموختیم که در فکر آخرت و مرگ باشیم -
همه چیز را موقت بدانیم و فانی بشماریم - نسبت بزندگانی بی‌علاقه باشیم و نفع
شخصی را از دست ندهیم. نتیجه این منظور و هدفی که آموزشگاه‌های ما داشت
یک‌عده اوصافی است که بنده ذکر میکنم تا ملاحظه فرمائید که کاملاً شبیه قرون
وسطی بود. یکی عزلت و گوشه‌نشینی بود که بدان اعتقاد زیادی داشتیم و مدلول
این شعر را همواره بکار می‌بستیم:

عزت اندر عزلت آمد ای فلان تو چه جوئی ز اختلاط این و آن؟
نتیجه دیگر فکر نکردن بود. بما می‌آموختند که فکر نکنید و همه چیز را
نفهمیده حفظ کنید. در نتیجه فکر نکردن اعتقاد بقضا و قدر داشتیم یعنی بوجدی
که در فوق بشر است و مقدرات او را معین میکند و آدمی ناچار بر طبق منویات
او عمل میکند. اعتقاد بقضا و قدر روح‌شهاست و کوشش و اعتماد بنفس را متزلزل
ساخته و از میان میبرد. متأسفانه ادبیات ما مشحون است با شعاری که این
موضوع را ثابت میکند و قضا و قدر را حاکم و فرمانروای عالم میداند از جمله:

قضا دگر نشود و هزار ناله و آه	بشکر یا بشکایت بر آید از دهنی
قضا دستی است پنج انگشت دارد	چو خواهد کام دل از کس برآرد
دو برچشمش نهد دیگر دو بر گوش	یکی بر لب نهد گوید که خاموش

و نیز:

چون قضا بیرون کند از چرخ سر عاقلان گردند جمله کور و کر

همچنین:

اگر بهر سر مویت هنر دوصد باشد هنر بکار نیاید چو بخت بد باشد
یکی از نتایج فکر نکردن این بود که ما معتقد بطیب نبودیم و درمان هر دردی
را از دعا می‌خواستیم. عدد سیزده را نحس میدانستیم - عطسه را علامت صبر و

نشانه اقدام نکردن در کار می‌شمردیم. معتقد بجن و پری بودیم و عقیده داشتیم که برای محافظت خود دعا‌هایی باید بخوانیم. از جمله این دعاها دعائی است که برای محافظت از گزیدن مار وضع و از کتاب مجمع الدعوات برداشته شده و بنده بطور مثل چند سطر آنرا می‌خوانم و از خانم‌ها و آقایان خواهش نمودم پس از ختم جلسه بفرمایند بچه زبانی است و چه معنائی دارد:

چَرَسالهُون چَرَسال پانهون پانی که پنهان پانهون اَپری پی کالی اِنَّ
مع الکر سالی اِنِّی کَر کردت اُبُلُوس مُبَلُوس اِنِّی تَانَدَت اکَف کتکاتا
کتبانا کتا کتبیهِ کتی کوتیکا کتی توکن کرُیه

باری آموزشگاه‌های سابق این مسائل را در دماغ ما تزریق میکردند و لی از سوم اسفند ۱۲۹۹ که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ظهور فرمودند و برای نجات کشور باحیای ایران دست زدند بتدریج دوران جدیدی پیدا شد که دیگر با این خرافات سازگار نبود. از لحاظ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تغییرات و تبدلات بقدری رخ داد که ساعات متوالی برای تشریح آن لازم است. در کتابی که در ۱۳۱۰ بنام ملت ایران را چگونه باید ساخت؟ تألیف کرده‌ام در مقدمه فهرست اقداماتی که تا آنزمان شده بود درج کرده‌ام و تنها فهرست ده صفحه از کتاب را گرفته است. برای تشریح همین اقدامات ناچار شدیم در آموزشگاه پرورش افکار هفده جلسه بدین موضوع اختصاص دهیم. اراده اعلیحضرت همایون شاهنشاه مردم را وادار کرد کاری را که در اروپا از قرن شانزدهم تا قرن بیستم در طی... سال انجام شده در ظرف هیجده سال انجام دهند. اگر بطور خلاصه در یک جمله بخواهم مطلب را بگنجانم باید عرض کنم در یک کشور ناتوان و بازمانده یک مملکت نیرومند متجدد پی‌ریزی شد. اکنون باید دید مقصود و منظور معمار بزرگی که این بنای عظیم را باسم کشور ایران ساخته است چه بوده و چیست. اگر بادیده بینا بنگریم خواهیم دریافت که منظور این بوده است که در این مملکت ملتی (بمفهوم امروزی کلمه) بسازد - ملتی بوجود آورد.

ملت چیست ؟

آقای وزیر دادگستری در یکی از جلسات در این موضوع مطالب کاملی بیان فرمودند . بنده میخواهم از قول ارنست رنان Ernest Renan فیلسوف نامی قرن نوزدهم فرانسه که معاصر سیدجمال الدین اسدآبادی و از دوستان او بوده است تعریف ملت را نقل کنم :

«ملت عبارتست از روح واحد . دو عنصر که در حقیقت یکی است ملت را تشکیل میدهد . یکی از این دو عنصر گذشته است و دیگری حال . اولی داشتن یادگارهای مشترک و دومی تمایل بزندگانی باهم است گذشته با عظمت - مردان بزرگ - افتخارات واقعی میراث اجتماعی هر قوم و اساس ملیت آنست .

داشتن افتخارات مشترک در گذشته و دارا بودن اراده واحد در زمان حال - انجام کارهای مهم بایکدیگر و میل بانجام کارهای بزرگ شرط اساس وجود هر ملت است»

پس بدین ترتیب ملت عبارت از افرادی است که دارای فرهنگ واحد باشند . برای اثبات عرض خود کافی است بعضی از اقداماتی که در هیجده سال اخیر صورت گرفته تذکر دهم تا کاملاً واضح شود که غرض از تمام کارهایی که انجام شده ساختن ملت بوده است : ایجاد امنیت و تشکیل حکومت واحد - از میان بردن نفوذهای محلی - ساختن راههای شوسه و راه آهن برای مربوط ساختن مردم بیکدیگر و تسهیل آمیزش آنها - لباس متحدالشکل (زیرا اتحاد صوری علامت اتحاد معنوی است) - شهر نشین کردن ایلات و عشایر - نظام وظیفه (برای آموختن همکاری و دفاع از میهن) - همدوشی مرد وزن - متحد کردن برنامه مدارس - تعطیل کردن دبستانهای غیر ایرانی - تأسیس دانشسراها برای تربیت آموزگارانی که تحصیلات واحد کرده و با دستورها و روشهای واحد فرزندان این آب و خاک را پرورش دهند .

دیگر امروز اسامی کرد و لر و قشقایی و شاهسون موضوع ندارد . همه ایرانی هستند . ولی آیا فرهنگ همه آنها یکی است ؟ و همه یک آرزو دارند و یک نوع

عالی مبدل گردید. از این مؤسسه در چهار سال اخیر ۱۹۲ لیسانسیه در شعب مختلف بیرون آمده که در ۳۸ دبیرستان پسرانه دولتی مشغول تدریس هستند. در ۱۳۰۰ دارالمعلمیات برپا شد و تاکنون چند صد نفر معلمه از آن خارج شده و اغلب بآموزگاری پرداخته‌اند. سال گذشته نیز بموجب قانون تربیت معلم مصوب ۱۹ اسفند ۱۳۱۲ مقرر شد که ۲۵ باب دانشسرا در مملکت در ظرف پنج سال تأسیس شود و تابحال پنج باب تأسیس شده و امیدواریم مابقی نیز در موقع خود تأسیس گردد. خانمها و آقایان ملاحظه میفرمائید که ملیت مانند یک نیروی بزرگ اجتماعی در ایران تأثیر کرده است - موجب بسط و توسعه تعلیمات عمومی شده و مملکت را بطرف وحدت سوق داده است. ملیت در ایران مخالف روح بین‌المللی نبوده - هیچ وقت به تعصب بی جا منتهی نشده - هیچگاه احساسات ضد خارجه تولید نکرده است. ملیت در آن واحد موجب احیاء ایران قدیم شده با تمام آنچه در او زیبا است و باعث ورود تمدن غرب گردیده با تمام آنچه در آن ترقی و قوت موجود است و از این حیث می‌توانم با جرئت عرض کنم که ملیت در ایران مایه تجدید حیات مملکت و شرکت آن در صلح جهان و خدمت به تمدن دنیا است.

از آموزشگاه چه می‌خواهیم؟

برحضر محترم پوشیده نیست که امروز موضوع آموزش و پرورش اهمیت بسیار دارد و در تمام ممالک متمدن تریاق هردردی و داروی هر بحرانی را از آموزشگاه می‌خواهند و پایدارترین و استوارترین عامل تغییر و تبدیل جامعه را مدرسه میدانند. بهمین دلیل اولین اقدام هیئت سازمان پرورش افکار تأسیس آموزشگاه برای دبیران و آموزگاران بود و بهمین جهت نیز بنده را مأمور فرمودند که راجع به آموزشگاه امشب حضار محترم را تصدیع دهم.

بواسطه کمی وقت ناچار در عرایض خود باختصار میکوشم و ناگزیر خواهم بود که قسمتی را بهیچ روی متذکر نشوم و در قسمت دیگرهم بکلیات پردازم و از این رو اگر موجب ملال شوم ازپیش معذرت می‌خواهم.

آموزشگاه کلمه‌ای است که اخیراً فرهنگستان ایران برای مدرسه وضع کرده است اعم از ابتدائی و متوسطه و عالی. مدرسه یکی از بنگاههای اجتماعی است که جامعه برای انجام مقصود معینی بوجود می‌آورد. کلیه بنگاههای اجتماعی تابع یک اصل مهم هستند: هرگاه جامعه تغییر پیدا کند بنگاه اجتماعی هم باید تغییر یابد و گرنه از میان خواهد رفت. اگر فوراً از میان نرود باعث اختلال جامعه خواهد شد و در نتیجه جامعه آنرا برخورد انداخت.

برای مثال ممکن است مؤسسات اجتماعی مختلفی را نام برد چون قانون و مطبوعات و عادات و احزاب سیاسی که ناچار باید با جامعه تغییر کنند. قبل از نهضت کنونی قانون بنیچه‌بندی معمول بود. پس از تغییر جامعه ناچار بصورت قانون نظام وظیفه درآمد. مطبوعات نیز که تا پانزده سال پیش وسیله دشنام و ناسزاگوئی بود در نتیجه تغییر اجتماع بصورت اسروزی درآمده است.

برای مؤساتی که باوجود تغییر اجتماع تغییر نیافته و در نتیجه موجب اختلال شده است ممکن است مثالی از آمریکای شمالی ذکر کرد. پیش از آنکه آمریکا بصورت مستقل کنونی درآید هریک از سیزده مملکت اولی قانون جزائی خاصی برای خود داشت و تمدن آنها روستائی بود و گروه‌ها و دسته‌های مختلف باهم ارتباط نداشتند. البته در آن هنگام قوانین مذکور برای آنها خوب بود ولی در قرن نوزدهم پس از آنکه بواسطه انقلاب صنعتی و اختراع وسایل نقلیه سریع و راه شوسه و آهن این دسته‌ها بهم نزدیک شده و کشور واحدی تشکیل دادند باز آن قوانین بجای خود باقی ماند و در نتیجه کار بسیار دشوار شد. اینکه در جراید ملاحظه میفرمودید که هر روز جنایاتی واقع میشد در نتیجه همین قوانین جزائی بود که برای تمدن صنعتی مناسب نبود و بکار نمیرفت زیرا هر کس مرتکب جنایتی می شد فرار کرده به جای دیگر می رفت و مشمول قانون جداگانه دیگر میشد و ممکن نبود او را تعقیب کرد و سالها طول میکشید تا تبه کاری بسزای اعمال خود برسد. باینجهت آمریکائیا ناچار شدند در این اواخر در قوانین خود تجدید نظر کنند تا آنرا مناسب زندگانی و جامعه کنونی کنند.

پس بنگاههای اجتماعی ناچار باید با تغییر جامعه تغییر کند. آموزشگاه نیز چون از بنگاههای اجتماعی است ناچار بتغییر و تحول است و گرنه از میان خواهد رفت.

چون موضوع بحث بنده آموزشگاه است اجازه میخواهم در اینخصوص بیشتر بحث کنم.

آموزشگاه بر حسب مکان و زمان ناچار بتغییر است. اما بر حسب مکان مسئله روشن و واضح است. آموزشگاهی که مثلا در هلند است با آنکه در چین است با یکدیگر فرق کلی دارند زیرا آموزشگاه هلندی باید افراد هلندی بیرون دهد و آموزشگاه چینی افراد چینی ولی در مورد زمان مسئله چندان واضح نیست و باید استدلال کنم و از تاریخ گواه بیاورم.

برای این مقصود قرون وسطی و جدید اروپا را در نظر میگیریم زیرا چنانکه ملاحظه خواهند فرمود برای استدلال و اثبات مطالب بعد سودمند خواهد بود. در قرون وسطی مدارس در دست کشیش ها بود و آنان قدرت و نفوذ تام داشتند بنابراین منظور آموزشگاهها را اطاعت کورکورانه از مذهب مسیح مقرر کرده بودند - عقل و استدلال در آنجا راه نداشت - آموزشگاه مخالف فکر و علم بود. بهمین جهت تمام اروپا معتقد بخرافات عجیب بودند مثلاً پرستش قبور اولیای دین جزو مذهب بود - امراض را علامت خشم خداوند میدانستند - جادو و دعا و توسل بتصویر اولیاء دین بجای درمان بکار میرفت - حمله غش را معلول به تسلط ارواح پلید میدانستند و میگفتند برای خارج کردن روح پلید باید مریض را آنقدر تازیانه زد تا از بدن خارج شود و بسیار میشد که روح مریض نیز با روح پلید از تن بیرون میرفت. در نظر آنها سرنوشت هر کس وابسته باوضاع کواکب درروز تولد او بود. معتقد بودند که ستاره دنباله دار هنگام ظهور هشت بلا با خود میآورد.....

پس از آنکه در قرن شانزدهم جنبش علمی ظاهر شد دانشمندانی پدید آمدند که طرز تفکر را تغییر دادند. کپرنیک اول کسی بود که بدین مهم دست برد و ثابت کرد نظریه بطلمیوس که تا آنزمان هزار و سیصد سال در دنیا مأخذ بود و زمین را مرکز عالم میدانست باطل است و آشکارگفت که زمین یکی از سیارات کوچکی است که گرد خورشید کوچکی میگردد. پس از او گالیله نظریه ارسطو را در علوم فیزیک باطل کرد. تا قرن شانزدهم هرگاه سخنی از این جنبش بمیان میآمد و کسی دلیل میخواست به لاتینی میگفتند *Magister Dixit* یعنی «استاد فرموده است» دیگر دلیلی برای اثبات مطلب لازم نبود. از جمله عقاید ارسطو یکی این بود که اگر دو جسم مختلف الوزن مثلاً یک سنگ پنج سیری را با یک سنگ یک سیری با هم از بلندی رها کنیم سنگ پنج سیری پنج مرتبه زودتر بزمین میرسد. البته در بادی امر این نظریه صحیح مینماید و بنظر قابل

و فرهنگ مغرب‌زمین اقتباس شود. برای این کار مملکت ما احتیاج بقدرت وقوت و آرامش دارد تا با هیچگونه مقاومتی مواجه نشده و بمنظور خود برسد. از اینرو آموزشگاه باید فرزندان ما را طوری پرورش دهد که برای همیشه ایران مقتدر و در امان باشد و بدین منظور باید نکات ذیل را باطفال بیاموزد و جزو ملکه آنها کند:

نخست باید بآنها یاد دهد که **صلاح کل را مقدم بر صلاح جزو بدانند** و متذکر باشند که هر فرد در این دستگاه عظیمی که کشور نام دارد در حکم پیچ و مهره‌ای است و وقتی مفید خواهد بود که دستگاه موجود و برقرار و در حرکت باشد ورنه پاره‌آهنی است که بکار نیاید و دورش اندازند. طفل باید همیشه منافع کشور را فوق مصالح شخصی بداند.

اجازه دهید در این باب از فیشته Fichte حکیم نامدار آلمانی استشهاد کنم. در اوایل قرن نوزدهم یعنی تقریباً صدوسی سال پیش مکرر کشور پروس از ناپلئون شکست خورد و در سال ۱۸۰۶ این شکست بقدری بزرگ بود و بحدی پروس تحت انقیاد ناپلئون درآمد که ناچار شد تمام شرایط خفت‌آور او را بپذیرد و تمام تحمیلات او را قبول کند. در این هنگام پادشاه و ملکه پروس در صدد برآمدند که از راه مدارس و معارف پروس را زنده کنند. فیشته در این امر بآنها کمک شایان کرد و در دانشگاه برلن چهارده سخنرانی کرد که بر اثر آن ملت آلمان منقلب گشت. پادشاه و ملکه پروس تمام پیشنهادهای او را در باب اصلاح فرهنگ پذیرفتند و هفت سال طول نکشید که آلمان در نتیجه این اقدامات بردشمن چیره شد و زندگانی از نو گرفت. باری فیشته می‌گوید:

«زندگانی عاقلانه آنست که آدمی خود را در میان گروه فراموش کند و حیات خود را بسته بحیات جمع بداند و برای جمع جانبازی کند. زندگانی غیر عاقلانه آنست که انسان تنها در فکر خویشش باشد و هیچکس را جز نفس خود دوست ندارد و در جستجوی هیچ چیز نباشد مگر خوشی و راحتی خویش. حال اگر آنچه عاقلانه است در عین حال نیکو و آنچه

غیرعقلانه است در آن واحد بدهم باشد فقط یک فضیلت میماند و آن اینست که شخص خود را فراموش کند و یک رذیلت که شخص تنها در فکر خود باشد. « پس آموزشگاه باید اطفال را طوری تربیت کند که خود بین نباشند. اگر کشور در خطر افتاد در راه آن جانبازی کنند و از دل و جان بگویند

چو ایران نباشد تن من مباد
براین بوم ویر زنده یک تن مباد

دومین نکته که برای تولید ایمان لازم است و آموزشگاه باید بیاموزد اینست که باطفال یاد دهد با دولت در کار حکومت شرکت کنند. باید اطفال را علاقه مند کرد تا خود را با دیگران دارای منافع واحد بدانند و در امور کشور خود را شریک و سهمیم بشمارند و هر واقعه ای را که برخلاف وجدان می بینند نگویند:

خاموش نشین و غافل از عالم باش

یا

کم گوی و جز از مصلحت خویش مگوی

باید آنها را عادت داد که خوشی و سعادت جامعه را خوشی و سعادت خود شمارند - عضویت اجتماعات را پذیرفته و با جامعه همکاری کنند - مالیات را از روی میل و رضا بپردازند و بدانند که برای تأمین مخارج عمومی است و نتیجه آن عاید خود آنها میشود - از صمیم قلب قانون را مراعات کنند زیرا قانون عبارت است از اراده جامعه که باید اطاعت کرد - برعکس ایلات و عشایر سابق که مأمورین دولت را بیگانه می پنداشتند بدانند که حکومت و دولت از خود آنهاست .

سومین نکته که بایسد تعقیب شود اینست که باطفال پیشه ای بیاموزیم که مطابق احتیاجات امروزی باشد . در ایران امروز دیگر کافی نیست که انسان سواد کمی داشته باشد بلکه باید آموزشگاه اطفال را برای مشاغلی که اکنون مورد احتیاج است آماده کند. البته لازم نیست همه از دانشگاه بیرون آیند. در درجات ابتدائی و متوسطه هم ایران متخصص لازم دارد. آموزشگاه باید اطفال ما را برای زندگانی تازه حاضر کند.

نکته چهارم اینکه آموزشگاه باید اطفال را تندرست بار آورد. اگر بخواهیم کشور ما قوی باشد ناچار تمام افراد آن باید قوی باشند زیرا کشور نیرومند احتیاج بکار و کوشش دارد و کار از اشخاص سالم و نیرومند ساخته است. کسانی که ضعیف و ناسالم باشند کاری توانند انجام داد و نه فکر سالم خواهند داشت.

نماند زنا تندرستی جوان مبادش توان و مبادش روان

آموزشگاه باید اطفال را با اصول بهداشت معتقد کند تا تصور نکنند که باریاضت و پست شمردن تن بتوان بلندی روح را ایجاد کرد.

آموزشگاه افراد جامعه را باید معتقد کند که خصال نیکو و اخلاق پسندیده مانند راستی و دلیری و اعتماد بنفس همه در نتیجه تندرستی ایجاد میشود.

زنیرو بود مرد را راستی زستی کژی زاید و کاستی

نکته آخری که باید عرضه بدارم اینست که آموزشگاه تنها بآموزش نپردازد بلکه پرورش جوانان را نیز از نظر دور ندارد. زندگانی نوینی که در کشور ما پیدا شده و تحول عظیمی که پدید آمده بدون مبانی اخلاقی نه پایدار می ماند، و نه بانجام میرسد. اگر تمام موجبات ساختمان عمسارتی فراهم باشد ولی کارگران آن ایمان نداشته یا راست و درست نباشند یا پایان نمیرسد یا اگر رسید دوام نمی کند.

باید راستی و درستی و سپاسگزاری و دلیری و وفاداری و وظیفه شناسی را آموزشگاه جزو عادت فرزندان این کشور کند. اخلاق که پایه آن در ضمیر آدمی موجود است باید در آموزشگاه مورد توجه خاص باشد زیرا در زندگانی نوین بدون اخلاق نمیتوان مفید و مؤثر شد. بازرگان اگر درست نباشد و نمونه کالای او با اصل کسالا متفاوت باشد اعتماد مردم از او سلب و در نتیجه ورشکست خواهد شد. مأمور دولت هر چند دادگاه مراقبت کند و دیوان جزای عمال دولت سختی نشان دهد اگر دارای اخلاق پاک نباشد نسبت بمردم ظلم و اجحاف میکند.

آموزشگاه باید اطفال را طوری تربیت کند که دستورهای شاهانه درست بکار برده شود و از این باب برخاطر مبارکشان گرد ملالی ننشیند. فرزندان ما را

باید چنان پرورش دهند که همه راستگو و درستکار باشند تا تمام قوانینی که در نتیجه سوءظن و بی‌اعتمادی و جلوگیری از نادرستی وضع شده از میان برود و صدق و صفا جانشین آن گردد.

اگر هشت نکته‌ای را که عرض کردم آموزشگاه بکار بندد مؤسسه سودمند و مؤثری خواهد بود و ایرانیانی بیرون خواهد داد که بزندگانی نوین ایمان داشته باشند و از مجموع آنان ملتی ساخته خواهد شد که تا روز واپسین متحد و مستقل و نیرومند بوده پیوسته جاویدان و لایزال خواهد ماند.

فکر میکنند ؟ یک اراده دارند ؟ افکارشان یکی است ؟ آیا حس میکنند که منافع آنها مشترك است ؟

پس منظور آموزشگاه اینست که این اشخاص و افسرادی را که لباس و زبان‌شان یکی است - بیک‌نام خوانده میشوند - زندگانی مشابه دارند و در تحت یک حکومت و یک لوا هستند ایرانیانی بسازند که ایمان بزندگانی نوین داشته باشند. منظور از آموزشگاه اینست که این افراد را بزندگانی جدید معتقد کند تا ایرانیانی بشوند بمعنی امروزی و گرنه تمام کسانی که در ایران متولد میشوند مطابق قانون ایرانی هستند .

برای رسیدن بدین مقصود مدرسه باید اقداماتی کند که در اینجا باید عرض کنم :

اول اینکه آموزشگاه باید اطفال ما را بیدار و هوشیار کند و میهن را بآنان بشناساند تا بخود آیند و خود را بشناسند . البته میهن تنها آب و خاک نیست بلکه عبارت است از ایران در گذشته و حال . از اینرو باید برای فرزندان این کشور تاریخ را زنده و مجسم کرد و بآنها فهماند که ایران ۲۵۰۰ سال تاریخ مدون دارد و در زمان هخامنشی از حیث وسعت و عظمت ایران بیمانند بوده و پادشاهان بزرگی را چون کورش و داریوش در دامان خود پرورده است . پس از فتح اسکندر هشتاد سالی نگذشت که اشکانیان جانشینان اسکندر را بیرون کردند و سلطنتی بوجود آوردند که رقیب امپراطوری عظیم روم بود - آن امپراطوری که تمام حوزه مدیترانه یعنی تمام اروپای آنزمان و ممالک شمالی افریقا و مغرب آسیای صغیر را در تصرف داشت و بارها ازدولت اشکانی شکست خورد .

در زمان ساسانیان عظمت ایران تجدید شد و شاهنشاهانی چون شاپور و انوشیروان پیدا شدند که از حیث قدرت و شوکت با پادشاهان هخامنشی برابر بودند و از نظر ایجاد و حفظ تمدن موجب سربلندی و افتخار ما هستند . راجع به بارگاه همین سلاطین است که شاعر بزرگ ما خاقانی فرموده :

اینست همان ایوان کز نقش رخ مردم خاک در او بودی دیوار نگارستان
 اینست همان درگاه کاو رازشهان بودی دیلم ملک بابل هندوشه ترکستان
 پس از حمله اعراب دوقرن بیش نگذشت که ایرانیها زندگانی ازسر گرفته
 وکشور را از تحت تسلط اجانب بیرون آورده وتمدن وفرهنگ اسلامی را بوجود آوردند
 ودر ایجاد این تمدن وفرهنگ که هنوز عظمت خود را از دست نداده ایرانیها عامل
 مهم بودند . تاقرن هفتم این تمدن وفرهنگ باوج کمال رسید ودر هر رشته بویژه
 ادبیات شاهکارهایی بوجود آمد که موجب افتخار ماست .

پس از استیلای مغول ایران برای بار سوم تجدید حیات کرد وبوسیله شاه
 اسماعیل صفوی زندگانی دیرین ازسر گرفت .

برای بار چهارم کشور ما در اسفند سال ۱۲۹۹ زندگانی از نو آغاز کرد وقدرت
 ونیروی خود را تجدید نمود . اینها مسائلی است که باید آموزشگاه از آنها مفصلاً
 بحث کند .

در سال ۱۲۹۹ که کشور در نهایت بدبختی بود ومال مردم در معرض غارت
 یاغیان ودزدان - جان مردم دائماً در خطر - نومیدی برهر کس مستولی - در چنین
 موقعی که مملکت ایران در شرف هلاکت ونیستی بود وآرتش بیگانه شمال وجنوب
 کشور را در تصرف داشت ناگاه

دست غیب آمد و بر سینه نا محرم زد

اعلیحضرت همایون شاهنشاه برای نجات کشتی شکسته میهن بتهران آمدند
 ومملکت را از آن حالت اسفناک که شاید عده ای از جوانان حاضر بواسطه کمی سن
 وندیدن آن اوضاع نتوانند درجه وخیمی آنرا تصور کنند بوضع کنونی درآوردند بطوری
 که امروز

مرغزار ما بشیر آراسته است بد توان کوشید با شیر ژیان
 آموزشگاه باید این حقایق را بدانش آموزان بگوید - بفهماند - تکرار کند -

تلقین کند - تزریق کند تا نام زنده کننده ایران در دلهای آنان نقش بندد و جاودان بماند تا حاضر بجانبازی وفداکاری شوند و وحدت فکر در آنها ایجاد شود و از این وحدت نیرو و قدرت بوجود آید.

دوم منظور آموزشگاه باید این باشد که فرزندان کشور را طوری پرورش دهد که **بایرانی بودن خود افتخار و مباهات کنند**. برای نیل بدین مقصود باید میراث ملی را بنظر آنها جلوه گر ساخت - خدمات ایران را بعالم تمدن بآنها گوشزد کرد و بآنها فهماند که تمدن و فرهنگ فعلی اروپا سه منشأ اصلی دارد: یونان و ایران و روم. باید بدانش آموزان گفت که در قدیم ایرانیان بزرگترین امپراطوری را تشکیل دادند که از حیث قدرت و سطوت و دلاوری و مردانگی بیپایه ای بود که فردوسی فرموده است:

هنر نزد ایرانیان است و بس ندارند شیر ژیان را بکس

همه یکدلانند یزدان شناس بگیتی ندارند از کس هراس

آموزشگاه باید بفهماند که در مذهب و فلسفه و علوم و ادبیات ایران خدمات مهم بعالم کرده است. در مذهب اشخاصی مانند زردشت و بابک خرمی بوجود آورده - در فلسفه ابن سینا و غزالی و سهروردی را پرورانده - در علوم محمد بن زکریا رازی و ابوریحان بیرونی و خواجه نصیرالدین طوسی را پرورش داده - در ادبیات فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی و خیام را بوجود آورده است.

در قسمت صنایع هرچه عرض کنم کم است. کنگره هائی که در سال ۱۹۲۶ در فیلادلفی و در سال ۱۹۳۰ در لندن و در سال ۱۹۳۵ در لندن گراد تشکیل یافت ثابت کرد که ایران در هنرهای زیبا دارای سبک خاص و شیوه های مخصوصی است و آشکار ساخت که ایران در مدت شش هزار سال خلافت داشته و صنایع فراوانی بوجود آورده است بعدی که امروز موزه ای در دنیا نیست که یک قسمت آن بآثار صنعتی ایران تخصیص نداشته باشد.

وقتی این مطالب را باطفال آموختیم بایرانی بودن خود مباهات خواهند

کرد و پست‌ترین کار را در ایران به بزرگترین کار در کشور خارجی ترجیح خواهند داد و هیچگاه حاضر نخواهند شد در تحت تسلط بیگانه روند بلکه مرک را برقیست برتری خواهند داد.

نکته سومی که از آموزشگاه می‌خواهیم اینست که باطفال یاد دهد **شعائر ملی را محترم شمارند**. مدرسه باید جوانان را عادت دهد که اسم شاهنشاه - بیرق ایران نام‌میهن و نام بزرگان را با احترام ذکر کنند. همچنانکه اسم ائمه و اولیای دین وقتی برده میشود انسان در خود حالت مخصوصی احساس میکند طفل نیز باید طوری پرورش یابد که هنگام ذکر شعائر ملی همان احساس را کند. روزهای ملی مانند سوم و بیست و چهارم اسفند و هفدهم دی و پانزدهم بهمن و چهارم آبان باید روزهای جشن ملی باشد و همچنانکه در اعیاد مذهبی قلباً مسرور هستیم در این روزها نیز باید شاد و خرم باشیم.

کلمه **ایران** را اطفال باید باندازه‌ای دوست دارند که برای حروفی که این اسم بآن نوشته میشود نسبت بسایر حروف الفبا ترجیحی قائل شوند. تواریخی که ایران بدست اجانب افتاد مانند ۳۳۰ پیش از میلاد (سلطه اسکندر) و ۶۱۶ هجری (هجوم مغول) یا جنگ‌هایی که در آن شکست خورده‌ایم مانند جنگ‌هایی که در ۱۲۴۴ هجری منجر به معاهده ترکمان‌چای شد برای اطفال ما باید چون روزهای سوگواری ملی باشد و از یاد آن متألم شوند چنانکه از روزهای سوگواری مذهبی متألم میشوند.

چند دقیقه پیش عرض کردم آموزشگاه باید ایرانیانی تربیت کند که ایمان بزندگانی نوین داشته باشند. برای تولید ایمان بزندگانی نوین آموزشگاه چه باید بکند؟

زندگانی نوین نتیجه و محصول تحولاتی است که کشور ما در چند سال اخیر بدان سرگرم بوده. اکنون جامعه و کشور ما در حال انقلاب است. تمدنی در کشور ما بوجود می‌آید که یک قسمت آن باید کاملاً ایرانی باشد و قسمتی دیگر از تمدن

فردوسی،

شرح حال و شخصیت و آثار او

بنظر بنسده فردوسی بزرگترین شاعر ایران است. فردوسی بزرگترین و قدیمی‌ترین شاهکار منظوم فارسی را بوجود آورده است. از حیث حجم و مقدار کار شاهنامه فردوسی دارای ۶۰,۰۰۰ بیت است که با مقایسه با دیوانهای سایر شعرای پرکار ایران مانند مولوی که ۲۵,۰۰۰ بیت گفته یا تألیفات بزرگترین حماسه سرایان اروپا یعنی «همر»^۱ که در مجموع دو کتاب «ایلیاد»^۲ و «اودیسه»^۳ ۱۵,۰۰۰ بیت سروده یا «ویرژیل»^۴ که کمتر از ۱۰,۰۰۰ بیت برای «کتاب انئید»^۵ بنظم در آورده است معلوم میشود شاعر بزرگ و با قریحه ایران چه اندازه کار کرده و چه شاهکار عظیمی بوجود آورده است. فردوسی شخصیت ملت ایران را بارز و برجسته نموده - افتخارات گذشته را سروده - ما را متوجه مقام و حیثیت خود کرده و بواسطه احیای افتخارات گذشته نسبت به آینده در ما حس اعتماد تولید نموده است.

فردوسی بهترین نمونه یک فرد خوب ایرانی است. فردوسی تمام اوصاف و خصائل یک مرد بزرگ را داراست: شرافت نفس - مناعت طبع - علو همت - رحم و شفقت از مزایای اخلاقی اوست. از مصائب و بدبختی‌های دوست و دشمن هر دو متأثر نمیشود. فردوسی عزت نفس و عواطف عالی داشته - شیعه بوده و نسبت

۱- Homer

۲- Iliad

۳- Odyssey

۴- Virgil

۵- Aeneid

بمعتقدین سایر مذاهب و ادیان تساهل داشته است. فردوسی فوق‌العاده میهن-پرست بوده ولی خودپسند یا دشمن بیگانگان نبوده است. فردوسی هیچگاه مطابق معمول زمان خویش تملق نگفته و مدیحه‌سرایی نکرده است. این شاعر بزرگوار ما از لذات زندگی بهره‌مند شده و در بهترین قهرمانان شاهنامه خصائل عالی خویش را منعکس ساخته است.

سرگذشت فردوسی

اکنون باید بترجمه حال او پرداخت. متأسفانه اطلاعات صحیح راجع بزندگانی وی کم است.

البته عده‌ای تذکره‌نویس و مورخ و مترجم مانند نظامی عروضی و دولتشاه و محمدعوفی و بنداری و ابن‌اثیر و غیره حکایات و قصه‌هایی در باره فردوسی نقل کرده و اطلاعاتی بدست داده‌اند ولی بسیاری از مطالب آنها بایکدیگر تناقض دارد.

بنابراین بهترین وسیله برای بدست آوردن اطلاعات صحیح مطالعه خود شاهنامه است و این امر بوسیله عده‌ای از ایرانیان و خاورشناسان معروف مانند تقی‌زاده در مجله کاوه و شادروان پرفسورنولدکه^۱ در کتاب موسوم به «حماسه ملی ایران» انجام یافته است. بموجب این مطالعات فردوسی در دهکده باژ از شهرستان طوس سه فرسنگ در شمال شرقی مشهد باغلب احتمال در سال ۳۲۳ هجری قمری (۹۳۴ میلادی) بدنیا آمده است. از خانواده دهقان بوده یعنی از خاندانهای قدیمی ایرانی که در ملک خود بزراعت اشتغال داشتند. باندازه‌ای ثروت داشت که از امثال خود بی‌نیاز بود. برحسب اشارات متن شاهنامه فردوسی کتب بسیار بفارسی و عربی خوانده بود و اطلاعات عمیق راجع بحکمت و هیئت و نجوم داشت.

۱- Noeldeke از خاورشناسان نامی آلمان

در جوانی متأهل شد و بانوی تحصیل کرده‌ای را گرفت که موسیقی‌دان بود و بسیار باو مهر میورزید و او را در انجام کار بزرگی که بعهده گرفته بود تشویق و ترغیب میکرد. از او دو فرزند پیداکرد یک پسر که در سی و هفت سالگی درگذشت و مرثیه مؤثری برای او گفته و یک دختر که پس از او حیات داشته است. تقریباً در چهل و پنج سالگی فردوسی سرودن شاهنامه را آغاز کرد. هدف اصلی او دربادی امر احیای افتخارات ایران باستان و یافتن نام جاویدان بود. در شاهنامه مکرر آرزو میکند که عمر و ثروتش باندازه‌ای پایدار بماند که بتواند تألیف آنرا بپایان رساند. تقریباً بعد از بیست و پنج سال رنج، شاهنامه کاملاً تمام نشد ولی وسیله معیشت او تقریباً بآخر رسید. آنگاه مقصد جدیدی بر هدفهای فردوسی افزوده شد و آن این بود که شخص برجسته‌ای را پیدا و شاهنامه را بنام او کند تا صله‌ای برای اتمام شاهنامه دریافت دارد. این شخص محمود غزنوی بود که در سال ۳۸۹ هجری قمری (۹۹۹ میلادی) بسلطنت رسید. بنابراین افسانه‌ای که بعضی‌ها نقل کرده‌اند که فردوسی شاهنامه را بر حسب درخواست محمود تألیف کرد صحیح نیست زیرا که با احتمال قوی نسخه اولیه شاهنامه در ۳۸۴ یعنی پنج سال پیش از سلطنت محمود تهیه شده بود.

در حدود ۴۰۰ هجری (۱۰۱۰ میلادی) شاید بر حسب توصیه حاکم طوس و نصر بن ناصرالدین برادر سلطان محمود سپهسالار خراسان فردوسی متقاعد شد کتاب خود را برای تقدیم به محمود به غزنه که پایتخت بود ببرد. از اینرو نسخه کامل شاهنامه را در هفت جلد تهیه کرد و باغلب احتمال باتفاق کاتب و راوی شاهنامه بغزنه رفت. کتاب بسلطان عرضه شد ولی چندان مورد توجه واقع نگردید شاید باین علت که شاهنامه افتخارات ایران باستان را میستود و جنگهای ضد توران را شرح میداد و محمود باین امر تمایل نداشت. نظامی عروضی صاحب چهارمقاله که آرامگاه فردوسی را کمتر از یک قرن بعد از درگذشت او زیارت کرده نقل نموده است که فقط ۲۰۰۰ درهم برای فردوسی فرستاده شد.

فردوسی از این مسئله بسیار بهم برآمد - بگرمابه رفت و پس از خارج شدن جامی فقاغ نوشید و آن پول را به حماسی و فقاغ فروش داد. خبر به محمود رسید - درخشم شد و تهدید کرد که فردوسی را زیر پای فیل اندازد. فردوسی از غزنه بقصد هرات عزیمت کرد و در آنجا مدت شش ماه در خانه اسماعیل وراق پدر ازرقی شاعر پنهان گشت. پس از اینکه مأموران محمود در پی فردوسی بطوس رفته بغزنه بازگشتند فردوسی از هرات بطوس رفت. در آنجا نسخه ای از شاهنامه تهیه کرد و بسوی طبرستان رهسپار شد تا به سپهبد شهریار امیر آن سامان که از خاندان باوند و منسوب به یزدگرد ساسانی بود تقدیم کند. این نسخه را دیباچه ای بود در یکصد بیت در هجو سلطان محمود. فردوسی دیباچه را برای شهریار خواند و گفت شاهنامه را بنام تو خواهم کرد زیرا همه شرح احوال نیاکان تست. شهریار از فردوسی با محبت و احترام پذیرائی کرد و او را نوازش داد و توصیه کرد که شاهنامه را بنام محمود باقی گذارد زیرا که سلطان خداوندگار سپهبد شهریار بود. سپس از فردوسی تقاضا کرد هجویه را بوی دهد تا از بین ببرد چه محمود پشیمان خواهد شد و او را خواهد خواست و موجبات رضایت او را فراهم خواهد ساخت. دیگر روز یکصد هزار درهم برای فردوسی فرستاد و هجویه را گرفت. فردوسی از طبرستان بطوس مراجعت کرد و سالهای آخر عمر را با نومیدی و بی چیزی بسر برد و در ۴۱۶ هجری (۱۰۲۵ میلادی) بعالم جاودانی شتافت. واعظ متعصب طوس بعنوان آنکه فردوسی شیعه است مانع شد جنازه او را در گورستان مسلمانان بخساک سپارند بدین جهت در باغ خودش نزدیک دروازه رزان او را دفن کردند.

نظامی عروضی مینویسد که در ۵۱۴ هجری (۱۱۲۱ میلادی) در نیشابور از امیر معزی ملک الشعراء سلطان سنجر شنیدم که او از امیر عبدالرزاق شنیده بود که وقتی سلطان محمود از یکی از جنگهای خود از هندوستان باز میگشت در راه او متمرّدی بود که دژی استوار داشت. محمود رسولی نزد او فرستاد که فردا

بیاید و تقدیم خدمت کند و خلعت بپوشد. روز بعد محمود براه افتاد. وزیرش در دست راست او بود که فرستاده مراجعت میکرد. سلطان از وزیر پرسید گمان میکنی چه جواب داده باشد. وزیر این بیت فردوسی را خواند:

اگر جز بکام من آید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب

محمود پرسید این شعر از کیست که این اندازه مردی از آن استنباط میشود گفت از بیچاره فردوسی است که اینهمه رنج برد و هیچ ثمر ندید. سلطان گفت در غزنه مرا یادآوری کن تا جبران کنم و وی را صله‌ای بفرستم.

وقتی بغزنه رسیدند سلطان فرمان داد تا ۶۰,۰۰۰ دینار (پول طلا) بطوس برای فردوسی بفرستند و از او پوزش بخواهند. پول را با شترهای سلطانی بطوس فرستادند ولی هنگامی بدروازه آن شهر رسید که جنازه فردوسی را از دروازه دیگر بیرون میبردند. آنگاه خواستند پول را بدختر او دهند. دختر از گرفتن امتناع کرد و چون خبر سلطان دادند امر داد تا واعظ متعصب را از طوس تبعید کردند و باوجه مذکور کاروانسرائی در چاهه میان راه نیشابور به مرو که از نزدیک طوس میگذشت ساختند. راوی دیگر گوید که پول را نزد خواهر فردوسی بردند و او گفت برادر من آرزو داشت با صله شاهنامه پلی برکشف رود بسازد و مأمورین سلطان این آرزو را انجام دادند.

شاهنامه

اکنون باید نظری به کار فردوسی افکند. بدیهی است که شاهکار او همان شاهنامه است ولی کتاب دیگری نیز موسوم به یوسف و زلیخا بدو منسوب است. بر حسب فرموده خود فردوسی شاهنامه را ۶۰,۰۰۰ بیت است. نولد که خاور شناس آلمانی که چهل نسخه خطی از شاهنامه را مورد دقت قرار داده ملاحظه کرده است که از ۴۸ تا ۵۲,۰۰۰ بیت دارند و یکی از آنها دارای ۶۶,۲۶۱

بیت است. هنگام هزاره فردوسی در ۱۳۱۳ یک دوره شاهنامه بطبع رسید که ۵۶,۵۷۰ بیت دارد.

کمتر از پنجاه سال پس از فردوسی شاهنامه مورد علاقه شدید ملت‌هایی بود که بفارسی تکلم میکردند و بهمین سبب نسخ بسیار متعدد خطی شاهنامه بر بها با تصاویر بوجود آمد.

یکی از این نسخ خطی بسیار زیبا نسخه بایسنغر در کتابخانه کاخ گلستان است که در ۸۲۹ هجری (۱۴۲۵ میلادی) نوشته شده و اساس نسخه‌های بعدی است. این نسخه باشکوه تصاویر رنگی فوق‌العاده عالی دارد و بطور بسیار جالبی زیور و زینت یافته است.

از همان ازمه قدیم شاهنامه بزبانهای خارجی ترجمه شده است مانند ترجمه عربی توسط البنداری در ۶۲۰ هجری (۱۲۲۴ میلادی) ترجمه ترکی توسط تاتار علی در ۹۱۴ هجری (۱۵۱۰ میلادی). ترجمه اردو- ترجمه فرانسوی توسط ژول مهل^۱ - ترجمه ایتالیائی توسط ایتالوپیزی^۲ - ترجمه قسمتهائی از شاهنامه بانگلیسی توسط اتکین سن وربرتن^۳ - یا بالمانی توسط روکرت^۴ و غیره. یونسکو در ۱۳۴۶ در «مجموعه آثار برجسته» ملل ترجمه‌منثور شاهنامه را بانگلیسی توسط لیوه^۵ استاد فقیه زبان فارسی دانشگاه کیمبریج منتشر کرده است.

مهمترین چاپهای انتقادی از شاهنامه عبارتست از چاپ تورنر مکن^۶ انگلیسی در چهار جلد که در ۱۸۲۹ در کلکته بطبع رسیده - چاپ ژول مهل فرانسوی در هفت جلد که از ۱۸۳۸ تا ۱۸۷۸ در پاریس انتشار یافته - چاپ فولرس^۷ آلمانی که از ۱۸۷۷ تا ۱۸۸۴ در لیدن هلاند منتشر گشته است.

ملخص شاهنامه هم در ۲۵,۰۰۰ بیت توسط مرحوم محمدعلی فروغی و

۱- Jules Mohl

۲- Italo Pizzi

۳- Atkinson, Robertson,

۴- Rueckert

۵- Reuben Levy

۶- Turner Macan

۷- Vullers

دوره کامل آن در ده جلد توسط مجتبی مینوی و عباس اقبال و سعید نفیسی در ۱۳۱۳ در تهران بچاپ رسیده است.

راجع به کتاب دیگر فردوسی یعنی یوسف و زلیخا مطابق تحقیقاتی که استاد عبدالعظیم قریب نموده و نتیجه آنرا در مجله آموزش و پرورش شماره دی و بهمن ۱۳۱۸ منتشر ساخته یوسف و زلیخا از آن فردوسی نیست و از شاعر غیرمعروفی است که پنجاه سال پس از فردوسی آنرا بنظم در آورده است.

مندرجات شاهنامه

اکنون باید مختصری از محتویات و مطالب این شاهکار عظیم بیان شود. در آغاز شاهنامه سپاس خدا و مدح پیغمبر و ستایش خرد و طرز فراهم آوردن شاهنامه بیان گشته آنگاه افسانه های تاریخی و تاریخ ایران از ابتدای جهان تا انقراض سلسله ساسانی بدست اعراب در وسط قرن هفتم میلادی تشریح گردیده است. در این مدت متمادی چهار سلسله از پادشاهان در ایران فرمانروائی داشته اند. سلسله اول و دوم پیشدادیان و کیان هستند که تاریخی بودن آن بثبوت نرسیده است. سومین سلسله خاندان اشکانی است که واقعیت دارد ولی در شاهنامه تنها در چند بیت نقل شده است. سلسله چهارم دودمان ساسانی است که تاریخی است. از پیشدادیان چهار تن در ایران پادشاهی کردند. در زمان سلطنت سه شهریار اول مردم تسلط بر حیوانات و جنگ بر ضد دیوها را فرا گرفتند و آتش را کشف کردند. مهمترین حوادث سلطنت جمشید یعنی چهارمین پادشاه پیشدادی که هفتصد سال پادشاهی کرد عبارتست از اختراع اسلحه - بافتن پارچه - اهلی کردن حیوانات - بکار بردن فلزات - ساختن کشتی - استعمال گیاه بعنوان دارو - دوختن جامه - برقراری جشن نوروز. جمشید بر تختی که دیوان باسمان بردند پرواز کرد سپس ادعای خدائی نمود. این بود که فرایزدی از او برخاست و شخص غاصبی بنام ضحاک براو چیره شد و از تختش بزیار آورد.

لغت ضحاک در اوستا بشکل آژی دهاک آمده که از آن واژه اژدها مشتق گردیده ولی شکل عربی که بدان داده اند میرساند چه اندازه مردم آن زمان نسبت بتازیان که کشور را فتح کرده بودند کینه میورزیدند. بموجب شاهنامه، اهریمن ضحاک را بکشتن پدر و بسر نهادن افسر شاهی تازیان ترغیب و تشجیع کرد. وقتی این کار انجام شد از نو اهریمن نزد ضحاک رفت و سر شانه های او را بوسید و دردم دو مار بجای بوسه ها درآمد. آنها را بریدند و لی دگر باره درآمد. ابلیس این مرتبه بسان پزشکی ظاهر شد و گفت تنها چاره آنست که مغز دو نفر را هر روز بمارها دهند تا ضحاک را راحت گذارند. سپس ضحاک ایران را تسخیر کرد و هزار سال با ستمگری و بیدادگری سلطنت کرد و مردم را به طغیان کشانید.

کاوه آهنگر که هجده پسر داشت و هفده تن آنان را ضحاک برای تغذیه مارها کشته بود وقتی خواستند هجدهمین فرزند او را بگیرند دامن چرمی خود را علم کرد و بر ضحاک شورید. مردم فریدون را که از خاندان کیان بود بسلطنت برگزیدند و ضحاک را در غاری در قلعه دماوند زنجیر کردند.

فریدون پانصد سال سلطنت کرد. وقتی کشور را میان سه پسر خود ایرج و سلم و تور تقسیم کرد سلم و تور نسبت بایرج که جوانتر بود حسد بردند زیرا بنظرشان سهم ایرج یعنی ایران بسیار بهتر از سهم تور یعنی توران و چین و سهم سلم یعنی روم بود. سلم و تور ایرج را کشتند و وقتی خبر بفریدون رسید سوگند یاد کرد که انتقام ایرج را بکشد. بعدها منوچهر پسر ایرج بر ضد عموهای خود جنگید و آنها را مقتول ساخت. فریدون از سلطنت استعفا داد و زمام امور را بمنوچهر سپرد. این برادر کشی آغاز جنگهایی میان ایران و توران شد که قسمتی از تاریخ واقعی و غیر واقعی ایران را تشکیل میدهد. در سلطنت منوچهر عامل تازه ای بظهور پیوست که بر مایه حماسه ملی افزود. در سیستان خاندان اصیلی بود که عده زیادی قهرمان پرورد که از آن جمله بودند نریمان و سام و زال و رستم و سهراب. از اینان مهمتر از همه رستم بود که قرنهای پادشاهان ایران را در جنگ بر ضد دشمنان خارجی و دیوان

کمک ویاری کرد. یکی از داستانهای بسیار جالب توجه این خاندان داستان رستم و سهراب است که ماثیو آرنولد^۱ شاعر انگلیسی قرن نوزدهم بشعر درآورده است. بعد از منوچهر لهراسب پادشاهی کرد و پس از او گشتاسب حامی و مروج زردشت و بعد از وی نبیره اش بهمن شهریارى کردند. قسمت افسانه‌ای شاهنامه با سلطنت بهمن بپایان میرسد. پس از بهمن داراب اول و داراب دوم با سلطنت رسیدند. آنگاه اسکندر مقدونی پادشاه شد. در شاهنامه اسکندر را ایرانی خوانده اند باین ترتیب که دختر فیلیپ (پدر اسکندر) بزنی بداراب دوم داده شد و داراب بواسطه ناخرسندی او را طلاق داده بمقدونیه روانه داشته است و در آنجا پسری زائیده که همان اسکندر است.

سلسله اشکانی که سلسله تاریخی است در شاهنامه بطور بسیار مختصر از آن ذکر شده است. برحسب تاریخ مدت بین اسکندر واستقرار دودمان ساسانی ۵۵۰ سالست در صورتیکه در شاهنامه فقط ۲۶۶ سال منظور شده است. دلیل این مسئله رامسعودی در کتاب التنبیه والاشراف که بسال ۳۴۴ هجری تألیف نموده بیان کرده است.

بموجب این توضیح ایرانیان معتقد بودند که دنیا هزار سال پس از زردشت به آخر میرسد و چون زردشت ۲۸۰ سال پیش از اسکندر بوده از مدت سلطنت اشکانیان کاستند تا بر طول عمر جهان بیفزایند.

بعد از سلسله اشکانیان سلسله ساسانی است که بوسیله یکی از اولاد ساسان از نسل گشتاسب تأسیس گشت.

این پادشاه اردشیر بابکان بود که شاهنشاهی ایرانرا تجدید کرد. تاریخ سلسله با داستانهای زینت یافته و لی حوادث واقعی را ضبط کرده است.

مآخذ شاهنامه

حالا بینیم منابع و مآخذ شاهنامه چه بوده است. مامیدانیم که پادشاهان ایران را عادت بر این بود که وقایع زمان خود را بشکل کتاب ضبط کنند. اینگونه کتاب را خداینامه می نامیدند. گواه این موضوع نویسندگان یونانی هستند چون کتزیاس^۱ پزشک اردشیر درازدست که سال ۴۲۴ پیش از میلاد در گذشته یا آگاثیاس^۲ که در ۵۸۰ میلادی میزیسته است. منابع و مآخذ شاهنامه بقرار زیر است :

۱ - خداینامه بزبان پهلوی که در قرن هشتم میلادی وجود داشته و توسط ابن مقفع (روزبه) در وسط همان قرن بعربی ترجمه شده وعده ای از نویسندگان عرب مانند حمزه اصفهانی بآن اشاره کرده اند. ترجمه مذکور جزو ادبیات عرب معروف بوده است. متأسفانه خداینامه پهلوی و ترجمه عربی آن هر دو از دست رفته است.

۲ - در دوره اسلامی بویژه در زمان سامانیان که در ۲۶۱ هجری بسطنت رسیدند عده ای کتاب بنام شاهنامه (بجای خداینامه) به نثر و نظم تألیف گردید که ما از چند فقره آنها آگاه هستیم مانند شاهنامه مسعودی به نظم - شاهنامه ابوالمؤید بلخی به نثر - شاهنامه ابومنصوری به نثر. کتاب اخیر بدستور ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی حاکم طوس وبدستیاری چهارتن دانشمند بزرگ زردشتی نوشته شد. شاهنامه ابومنصوری که در ۳۴۰ هجری تألیف گردید منبع و مآخذ اصلی شاهنامه فردوسی بود. در اینجا باید گفت که دقیقی شروع بنظم کردن شاهنامه ابو منصور نمود و هزار بیت آنرا نیز بهم پیوست ولی بدست غلامی کشته شد. فردوسی هزار بیت مذکور را در شاهنامه درج کرده است.

۳ - ادبیات پهلوی که اکنون موجود است مانند یادگار زریران که در ۵۰۰ میلادی تألیف شده ویا کارنامه اردشیر بابکان که در ۶۰۰ میلادی نوشته شده است. در اینجا باید تذکر داد که مقایسه مآخذ موجود با داستانهای که در شاهنامه آمده

نشان می‌دهد که فردوسی با کمال دقت و امانت وبدون تصرف، عین وقایع را نقل کرده است.

ع - اوستا یعنی کتاب مقدس ایران قبل از اسلام وعده‌ای از متون پهلوی راجع بموضوعات دینی چون کتاب دینکرد و بندهشن که اطلاعاتی درباره عقاید و آداب و سنن مذهب زردشت دربردارند. بسیاری از اسامی قهرمانان شاهنامه مانند کیومرث و جمشید و فریدون در این کتابها آمده است.

ه - منبع دیگر داستان اسکندر است که ترجمه آن بسریانی وعربی موجود است ولی متن اصلی یونانی تألیف بدل کالیستنس^۱ مفقود شده است.

۶ - اساطیر و افسانه‌های آریائی که میان ملل آریائی مشترك است مانند داستان زال که پاریس^۲ رایباد می‌آورد یاد داستان اسفندیار که اخیل^۳ رابخاطر می‌آورد یاد داستان هفت‌خوان که هرکول^۴ رایباد می‌اندازد.

اهمیت مقام فردوسی

اکنون باید دید فردوسی چه نفوذ و اهمیت و مقامی داشته است. در باب اهمیت و مقام فردوسی پروفیسور ارثور اپهام پوپ^۵ متخصص نامی هنرهای زیبای ایران در مقاله‌ای که در ضمیمه مجله «شرق نزدیک و هندوستان»^۶ مورخ اکتبر ۱۹۳۴ نوشته است اینگونه اظهار عقیده میکند:

«اهمیت فردوسی را نمیتوان باندازه کافی بیان و خاطر نشان کرد ولو اینکه راجع بنظم وشعرا و بحدا علی سخن گفته شود یا خصائل و اوصاف قابل ستایش وی مورد تقدیر واقع گردد، زیرا بزرگی وعظمت او از این حدود بالاتر است و فردوسی مانند همریک موجود ملی وشاهنامه اش قسمت لاینفکی از حیات ملی است. هیچ شاعری

۱- Callisthenes

۲- Paris

۳- Achilles

۴- Hercules

۵- Arthur Upham Pope

۶- Near East and India

این اندازه و در چنین طول مدتی بر افکار و آراء و احساسات ملتی تسلط پیدا کرده است. فردوسی پربهاترین خدمتی که ممکن است بمیهن خود کرده - بایرانیان دورنمای یک دنیای باشکوه تر و دلیرانه تری رانشان داد - اشخاص بزرگ و اعمال سترک را بامفتونیت خاصی جلوه گر ساخته - سفرهای روحانی در جهان پر از مجدی را تشریح کرده - سعادت و شادمانی را بحد اعلی توصیف کرده است. اوزان سحرآمیز او حتی پست ترین افراد ملت را بحرکت و وجد و تحت تأثیر درآورده است. خشت مال و شتر بان رنج مسافرت را با سرودن اشعار شاهوار فردوسی هموار میسازند. شاگردان مدرسه بوسیله این اشعار تابدار برانگیخته میشوند و در مقام ترقی و تعالی خود برمی آیند. پادشاهان و دانشمندان - اشراف و پارسایان در قرون متمادی از این منبع فیض و خرد و زیبایی بهره مند و شاداب شده اند.

فردوسی بوسیله شاهنامه تاریخ قدیم ایران را احیا کرده و موجب شده است که برای نسل های بعد باقی بماند. روح ایران باستان را که ممکن بود حوادث ایام (همان حوادثی که مکرر بر این مملکت نازل شده) محو و نابود سازد برای آیندگان محفوظ داشته است. اگر فردوسی شاهنامه را بوجود نیاورده بود تاریخ و تمام حکایات و داستانهای ملی ایران مانند سایر کتب مهم بواسطه وقایع ناگواری که در این کشور روی داده از میان رفته بود. اگر فرضاً هم این تاریخ و داستانها از بین نمی رفت بزبان و بصورتی بود چون تاریخ طبری (عربی) یا ترجمه آن توسط بلعمی که یکنفر از صد هزار نفر آنرا نمیخواند.

فردوسی موجد اصلی وحدت معنوی و یگانگی و نیروی روحی ایران است. بوسیله شاهنامه ملت ایران علی رغم بلیاتی که بر سر این کشور آمده و حیاتش را بزوال تهدید کرده پیوستگی خود را حفظ کرده است. مقاومتی که ایران در مقابل هجوم بیگانه مانند هجوم اسکندر مقدونی و هجوم عرب و مغول نشان داده معلول فرهنگ و تمدن معنوی اوست.

قسمت مهمی از این فرهنگ در شاهنامه گردآمده است. قریحه فردوسی در تألیف

شاهنامه عناصر عظمت ایران را درك کرده و آنها را بصورت جاودانی درآورده است. مقاومتی که ایران توانست ابراز دارد و او را یاری کرد تا از میان مصائب بزرگ چون هجوم سلجوقیان و مغول زنده بیرون آمد مدیون شاهکار فردوسی است. هرایرانی بداشتن بزرگانی مانند کوروش و داریوش و اردشیر و انوشیروان و رستم و بزرگهمر مباحثات میکند. هیچ ایرانی با چنین گذشته پرافتخاری تن بذلت نمیدهد و هرگاه دچار مذلت گردید در نجات خود کوشش وافی مبذول خواهد داشت.

علاوه بر خدمات بزرگ مذکور، فردوسی بوسیله شاهنامه زبان فارسی را احیاء و جاودانی کرده است. ملل عالم همگی بشعر دل بستگی دارند. ایرانیان دارای ذوق و علاقه مخصوصی بشعر هستند. برای مآثار منثور آنقدر جاذب نبوده و بهمین جهت دیوان شعر بسیار و کتب نثر کم داریم. زبان فارسی را شعر حفظ کرده ولی شعری که مردم بفهمند و نغز و دارای مضامینی باشد که مورد علاقه خلق باشد. این سه خاصیت در اشعار فردوسی موجود است و تردید نیست که چند صدسال بعد از او سعدی و حافظ نیز اشعار خود را با همین مزایا گفته اند. فردوسی بیش از هر شخص دیگری زبان فارسی را بقالبی درآورده که وسیله زیبا و آسانی برای تقریر و مکتوبات آدمی است.

انشاء فردوسی محکم و شاهوار و باشکوه و عظمت و روان و بسیار ساده و زیباست. تعلیمات او فوق العاده عالی و پاکست.

تمام شاهنامه را میتوان اجازه داد اطفال بخوانند در صورتیکه تمام دیوان شعرای بزرگ را نمیشود بدست آنها داد.

کلام فردوسی بسیار پیراسته است و کمتر از پنج درصد واژه عربی دارد.

چنانکه مذکور افتاد کمتر از پنج سال پس از فردوسی شاهنامه همه جامورد علاقه مردم واقع شد و اکنون نیز همینطور است. در گذشته و حال پیش از جنگ و در حین زد و خورد در میان عشایر و ایلات در دهات و قهوه خانه ها و مراکز تجمع مردم شاهنامه خوانده میشود. هر روز ده دقیقه شاهنامه را در رادیو ایران میخوانند.

فردوسی خود متوجه بود چه خدمت عظیم و فوق العاده ای کرده است هنگامی که فرمود :

پی افکندم از نظم کاخی بلند که از بادو باران نیابد گزند
هر آنکس که دارد هوش و رای و دین پس از مرگ بر من کند آفرین
نمیرم از این پس که من زنده ام که تخم سخن را پراکنده ام
بالاخره باید نمونه ای از شاهنامه را بعرض رسانید.

برای نشان دادن شکوه و عظمت و اسلوب و انشاء فردوسی چند بیت زیر را میتوان ذکر کرد :

گرانمایه جمشید فرزند اوی کمر بسته و دل پر از پندای
برآمد بر آن تخت فرخ پدر برسم کیان بر سرش تاج زر
کمر بست با فر شاهنشهی جهان سربسrgشته او را رهی
جهانرا فزوده بدو آبروی فروزان شده تخت شاهی بدوی
منم گفت با فرّ ایزدی همم شهریاری و هم موبدی
بدانرا زبند دست کوتاه کنم روان را سوی روشنی ره کنم

چند بیت ذیل را در توصیف جنگ فرموده :

همی نیمی از روز لشکر گذشت کشیدند صف بردو فرسنگ دشت
خروش سواران و اسبان بدشت ز بهرام و کیوان همی برگذشت
ز گرد سپه روشنائی نماند ز خورشید شب را جدائی نماند
همه تیغ و ساعد ز خون گشته لعل خروشان شده خاك در زیر نعل
دل مرد بددل گریزان زتن دلیران ز خفتان بریده کفن

در پایان، چند بیت زیر که حاکی از میهن پرستی فردوسی است بایان الم خیز و تأثر آوراو :

جهان پر زید خواه و پر دشمن است همه مرز ما جای اهریمن است
نه هنگام آرام و آسایش است نه روز درنگ است و آرایش است
دریغ است ایران که ویران شود کنام پلنگان و شیران شود

نشستگه شهریاران بدی	همه جای جنگی سواران بدی
نشستگه تیز چنگ ازدهاست	کنون جای سختی و جای بلاست
براین بوم و بر زنده یک تن مباد	چو ایران نباشد تن من مباد
از آن به که کشور بدشمن دهیم	همه سر بسر تن بکشتن دهیم

اصلاحات فرهنگی را از کجا باید آغاز کرد؟^(۱)

گرچه گرفتاریهای فوری و ضروری و فشارهای طاقت فرسای زندگانی اذهان مردم را چنان بخود متوجه ساخته که نمیتوان از کارهای اساسی و اصلاحات واقعی صحبت کرد با این همه نباید مهر خموشی بر لب زد و نسبت بامور عامه بی علاقه بود بلکه هر کس عقیده و نظری در باره اصلاح معضلات کشور دارد باید در حدود امکان اظهار دارد تا در صورت پیش آمدن اوضاع مساعد مسائل مهم مورد بحث قرار گرفته افکار عامه آماده بپذیرفتن اصلاحات باشد. نسبت به فرهنگ کشور و آموزش و پرورش ابنای وطن امروز هر کس کم و بیش معتقد است که باید اصلاحات اساسی در این قسمت بشود ولی نگارنده اطلاع ندارد کسی بطور علمی وبا استدلال طرح کرده باشد که این اصلاح از کجا آغاز شود و بچه نحو انجام گیرد و طرز تحقق آن عملاً چه باشد. در این گفتار سعی شده است این موضوع بطور مختصر مطرح گردد و نکات اساسی برشته تحریر درآید و روزی واقعاً اصلاحات را شروع نمایند.

برای نشان دادن راه اصلاح باید ابتدا معایب و مفاسد را خاطر نشان کرد و برای نمایاندن معایب و مفاسد باید شاخصی در نظر گرفت و مؤسسات کنونی را با آن شاخص مورد سنجش قرار داد.

شاخصی که در اینجا باید ملاک و مأخذ باشد فلسفه تعلیم و تربیت ماست. عبارت ساده تر باید معلوم کرد ما از دستگاه فرهنگی چه میخواهیم - هدف و منظور ما چیست و از فرستادن فرزندان خود بمدرسه چه انتظار داریم.

هرگاه در این خصوص نظر اولیای کودکان را استفسار کنیم یکی خواهد

۱ - گرچه ربع قرن از انتشار این مقاله گذشته و در این مدت اوضاع ایران دگرگون شده معذک نکاتی در آن هست که توجه بدانها سودمند تواند بود.

گفت منظور از گذاشتن طفل بمدرسه اینست که او را مسلمان بارآورند - دیگری خواهد گفت راه معیشت را باویاد دهند - سومی خواهد گفت که سوادش بیاموزند . اگر تمام این عقاید در نظر گرفته شود ومخصوصاً آراء دانشمندان قوم ومتفکرین مملکت جمع آوری گردد تصور میرود بتوان هدف ملت ایران را از آموزش وپرورش فرزندان این مرزوبوم بقرار زیر خلاصه نمود:

۱ - افرادی که تربیت میشوند سعادتمند وبا ایمان باشند .

۲ - میهن خود را آباد ومترقی ونیرومند سازند .

۳ - در امور جهان مؤثر باشند خاصه از لحاظ فرهنگی .

اکنون باید دید آیا این منظورها برآورده شده است . یک نظر سطحی نشان میدهد که بیشتر ساکنان این آب و خاک متأسفانه نیک بخت وسعادتمند نیستند یعنی تندرست نمیشوند وحدافل وسائل زندگانی را که آسایش آنها را تأمین کند فاقدند . فقر وفاقه و بیماری در همه جا شایع است .

ایمان واقعی در جامعه ما بسیار سست شده ونسلی که در مدارس جدید بارآمده آشنا بمبدأ ومعاد نیست وبراستی ودرستی چندان اهمیت نمیدهند . فساد اخلاق در ادارات دولتی جاری است . هیچ کاری بدون اعمال نفوذ یا رشوه انجام نمیگیرد . چرخهای دادگستری بکلی زنگ زده وعدالت در محیط ما وجود ندارد . سوءظن وعدم اعتماد میان همه حکمفرماست . از کارهای مولد ثروت همه بیزارند . میان خدمتگزار مملکت ودیگران فرق گذاشته نمیشود وجز چند شهر بزرگ باقی مملکت روبرویرانی است . هیچ جا علائم بهبودی وترقی وتعالی مشهود نیست . در نتیجه ضعف وسستی برارکان دولت ومملکت مستولی است ودر علم وادب وهنر خدمتی را که نیاکان مادر ظرف چند هزار سال بتمدن بشری کرده اند امروز برآن چیزی افزوده نمیشود وایران نقشی که شایسته وی باشد در این زمینه ایفا نمیکند . این مفاسد همگی از تعلیم وتربیتی است که ما برای اطفال خود فراهم ساخته ایم و بحکم ضرورت باید همین نتیجه را که اکنون مشاهده میکنیم از آن آموزش وپرورش بدست

آوریم . برای اینکه باین مطلب پی برده شود باید معایب معارف کنونی را تشریح کرد تا بعداً بتوان راه اصلاح را پیشنهاد نمود .

نخستین نقصی که درآموزشگاه‌های ما دیده میشود این است که عموماً محل آنها مطابق اصول بهداشت و احتیاجات مدرسه نیست . جز عده معدودی تمام عمارات مدارس - خانه‌های مسکونی کرایه‌ای است . بیشتر اطاقها کوچک و تاریک است . عده‌ای از آنها نیز رطوبت دارد . بواسطه کثرت شاگرد هوایی که استنشاق میکنند فاسد است و کمی نور یا وجود رطوبت موجبات رخوت وضعف و بیماری اطفال و خرابی چشم آنها را فراهم می‌آورد . چون این خانه‌ها معمولا دارای حیاط وسیع نیست شاگردان از اشتغال ورزش محرومند . بنابراین اطفال ما در مدارس کنونی نه فقط پرورش جسمی ندارند بلکه سلامتی خود را هم از دست میدهند و رنجور میشوند و از آغاز عمر نسبت به محیط خویش بدبین و مأیوس میگردند .

دومین نقص اینست که مدارس ما یا فاقد اثاثیه است یا اثاثیه‌ای که دارد متناسب با قد اطفال نیست . ابعاد میز و نیمکت کودک هفت ساله و جوان شانزده ساله یکی است و همین مسئله در رشد طفل و راستی ستون فقرات سوء تأثیر دارد .

سومین نقص فقدان وسایل آموزش است . تخته سیاه یا نقشه جغرافیائی در اکثر دبستانها جزو تجملات است . کتاب درسی در بسیاری از نقاط مملکت یافت نمیشود . آزمایشگاه و کتابخانه و کارگاه و موزه در دبیرستانها وجود ندارد بنابراین دروسی که داده میشود اغلب نامفهوم و کودک مجبور است مطالب نفهمیده را بحافظه بسپارد و عیناً پس دهد یعنی از کودک عادت کند بسه فکر نکردن و عدم تعقل و پذیرفتن موضوعات بدون درک معانی . بعلاوه این نوع تحصیل موجب رکود و جمود و خستگی دماغ میشود و طفل را از تحصیل بیزار میکند . اگر احياناً تحصیلات خود را هم بپایان برساند بواسطه فقدان عمل در زندگانی از آن تحصیلات طرفی نخواهد بست .

چهارمین نقص اینست که کتب درسی خوب نداریم . در دوره سلطنت

اعلیحضرت فقید کتبی برای دبستانها و دبیرستانها تهیه شد که عده‌ای از آنها نسبت بکتاب قبل بسیار ممتاز بود و مقررگشت در تمام مدارس کشور منحصرأ آنها را بکار برند. وقتی رژیم دموکراسی کنونی برقرار شد برای اینکه سدی در مقابل استعدادها وجود نداشته باشد تألیف کتب آزاد گردید ولی بواسطه فساد و تغییرات متوالی وزراء فرهنگ هرج و مرج در این امر روی داد. اکنون اکثر کتب درسی مغلوط و بدچاپ و فاقد شرایط لازم است.

پنجمین عیب فقدان بهداشت است. علاوه بر آنچه درباب نقائص خانه و اثاثیه ذکر شد در نتیجه جهل عده‌ای از معلمین و نداشتن پزشک شرایط صحی در اکثر آموزشگاه‌ها موجود نیست. کچلی و تراخم در تمام مدارس ولایات از امراض عمومی شاگردان است. در بعضی از کلاسها عده شاگردان سالم از مبتلا خیلی کمتر است و تردید نیست که آنها نیز پس از چندی در ردیف مبتلایان در خواهند آمد.

ششمین عیب فرهنگ ما برنامه یا مواد تحصیلی مدارس است. برنامه‌های فعلی که ترجمه پروگرامهای قرن نوزدهم یکی از ممالک اروپاست بحدی سنگین و خسته کننده و غیر عملی است که شایسته است مقاله خاصی در این باب نوشته شود. در اینجا همین تذکر کافی است که اکثر مواد تحصیلی فعلی زائد بر اندازه است و هیچگاه معلمین وقت اتمام برنامه هیچ کلاسی را ندارند. مواد این برنامه بدرد زندگانی نمیخورد و بر عکس موادی که در زندگانی مورد حاجت است مانند دروس فلاحتی و صنعتی و تجارتی در برنامه کنونی منظور نگردیده است. گذشته از این، برنامه فعلی متحدالشکل و برای تمام مملکت یکسان معمول و مقرر است و از اینرو بهیچوجه مقتضیات جغرافیائی و تاریخی و اقتصادی هر ناحیه رعایت نمیشود.

هفتمین عیب روش تعلیم و تربیت ماست. طریقه کنونی از روی دلیل و عقل انتخاب نشده بلکه فقط بر حفظ کردن درس متکی است و بهیچوجه بمیل

و ذوق طفل ارتباط ندارد و برای فهماندن مطالب بتجربه و مشاهده و به عمل و کار متوسل نمیشود. با روش فعلی هیچ یک از ملکات فاضله پرورشی نمی‌یابد و باخلاق و شخصیت شاگرد اهمیت داده نمیشود و نیروی ایمان در او تقویت نمیگردد.

عیب هشتم اینست که عده بسیار زیادی از معلمین واجد شرایط آموزگاری یا دبیری نیستند.

از پانزده هزار آموزگار فعلی قریب دو ثلث آنها معلوماتشان در حدود شش ساله ابتدائی است و بهمین جهت با کمال فقر و بینوائی و بی‌حالی با ید با حقوق بسیار ناچیز بسر برند. اطلاعات آنها در آموزش و پرورش صفر است. کسانی که وظیفه دبیری را در دوره اول دبیرستانها انجام میدهند عموماً از فارغ التحصیل‌های دانش‌سراهای مقدماتی هستند و بنابراین مقام آموزگاری دارند و معلوماتشان وافی برای تدریس در دبیرستان نیست.

علاوه بر کمی معلومات بیشتر کسانی که تربیت کودکان ما را برعهده دارند عشق و علاقه‌ای بکار خود ندارند و بناچار باین شغل قناعت کرده‌اند و هر زمان کار دیگری پیدا کنند از آموزگاری دست خواهند کشید و بنابراین در راه آموزش و پرورش توفیق پیدا نخواهند کرد.

عیب نهم تمرکز افراطی است که در سازمان فرهنگ وجود دارد. هیچگونه اختیار برؤسای فرهنگ ولایات یا مدیران مدارس داده نشده است. تمام دستورها از مرکز صادر میگردد. تمام احکام باید بامضای وزیر فرهنگ برسد. نتیجه این مرکزیت کندی کار - عدم توجه بحاجت مردم - عدم رعایت مقتضیات محلی - بی‌علاقه‌گی مردم نسبت بفرهنگ - محو قوه ابتکار و پرورش نیافتن قائد و راهبر و رئیس قوم و رجال با اراده و آزموده است.

با این همه معایب اساسی که برای هریک باید گفتارهای جداگانه نوشت تا مطلب برای خواننده روشن شود - با این همه معایب جای تعجب نیست که

محصول فرهنگ ما جوانان بی نشاط - مایوس - بدبین - اتکالی - منزجر از کارهای مولد ثروت باشند. جمع کثیری از فارغ التحصیل های مابی ایمان و ماده پرست و عجول در رسیدن بمقامات عالی هستند. هدف آنها بهنگام تحصیل بدست آوردن دیپلمی است که آنها را در یکی از ادارات دولتی شاغل صندلی کند. از حیث معلومات بهترین آنها تمام فرمولهای مثلثات را از بر میداند ولی از عهده مساحت کردن باغ ناهموار خود بر نمی آیند - قادر به اجاره دادن خانه خود نیستند - ملک خود را نمیتوانند به ثبت دهند - از نوشتن یک تلگرام بی غلط بزبان خارجه عاجز دارند و قدرت پنج دقیقه صحبت بآن زبان را ندارند. بهترین دوشیزگان فارغ التحصیل ممکن است بخوبی طبقه بندی حیوانات و نباتات یا اسامی عناصر شیمی یا وزن اتمی آنها را از حفظ بدانند ولی از تهیه یک خوراک ماکول - دوختن یک لباس بچه - تشخیص علائم بیماریهای ساری - تغذیه و پرورش کودک عاجزند و از گرد گیری اطاق خود و پاک کردن بخاری خویش ننگ دارند. با وجود تمام معایب و مفاسدی که ذکر شد عده ای معتقدند که برای ترقی مملکت و بالا بردن سطح زندگی باید تعلیمات را اجباری کرد و تمام مساعی را در ازدیاد دبستانهای فعلی بکاربرد و با هر نوع معلمی که پیدا شود اطفال را با سواد کرد.

هرگاه انسان نخواهد عوام فریبی کند و مایل باشد به کنه مطلب پی برد و واقع نفس الامر را بشناسد ملاحظه خواهند کرد که توسعه مدارس کنونی ما را بسوی سعادت و خوشی سوق نمیدهد زیرا آنچه در گذشته روی داده ملاک و مأخذ آتیه تواند بود. افزایش عده مدارس با معایب و مفاسدی که مجملآ بآنها اشاره شد جز ازدیاد افراد بیکاره ناراضی مایوس بدبین نتیجه ای نداشته و مملکت روبه بهبودی نرفته است. اگر تنها دوره هفت ساله اخیر را که دوره دموکراسی نامند در نظر بگیریم می بینیم که بودجه فرهنگ از ۱۲۰ میلیون به ۶۰۰ میلیون ریال وعده شاگردان ابتدائی از ۲۶۰ به ۳۶۰ هزار وعده آموزگاران از بیست به ۲۵ هزار نفر رسیده است. با این وصف آیا وضع مملکت بهتر شده؟ آیا بردانش و بهداشت و ثروت

زارعین افزوده گردیده؟ آیا ایمان شهرنشینان قوی تر گشته؟ آیا از هجوم بسادارات دولتی کاسته شده؟ آیا رفاه و آسایش خلق زیادتر شده؟

پس تنها توجه به کمیت کافی نیست. باید کیفیت رانیز در نظر گرفت و بچگونگی تعلیم و تربیت توجه خاص مبذول داشت. باید معتقد شد که تنها مدرسه خوب افراد نیکو پرورش می دهد و جامعه سعادت مند از افراد نیکو خصال تشکیل می یابد. بنابراین باید راه پیدا کردن مدرسه خوب را نشان داد.

قبلا این نکته را باید تذکر داد که تعلیم و تربیت هر قوم بستگی کامل و مستقیم با سایر امورات قوم دارد. اگر مثلاً در کشوری امنیت وجود نداشته باشد یا اوضاع اقتصادی آن خوب نباشد نمیتوان انتظار داشت مردم توجهی بمعارف کنند برعکس اگر مملکتی حکومت صالح و دلسوز و پابرجا داشته باشد فرهنگ آن مدارج عالی را طی خواهد کرد و اگر کابینه ها دائماً در تغییر باشند و افراد بدون شخصیت و جاه طلب در آنها عضویت پیدا کنند معارف آن مملکت سیر قهقرائی خواهد کرد. حالا فرض کنیم دولت ثابت شایسته ای زمام امور را در دست گیرد و بخواهیم درجاتی برای اصلاح فرهنگ قائل شویم در این صورت از کجا باید اصلاحات را آغاز کرد؟ البته اگر اعتبارات و وسایل محدود نباشد نسبت برفع تمام معایب باید توجه داشت و در صدد اصلاح تمام مفاسد برآمد لیکن چنانچه بودجه نامحدود - کارکنان و مرییان ما معدود - مصالح کار ما قلیل باشد باید دید کدام یک از اصلاحات باید مقدم باشد.

۱ - آیا باید ساختمان برای مدارس تهیه کرد؟

در اینکه ساختمان آموزشگاه در طرز کار معلم و شاگرد مؤثر است و چنانچه برطبق اصول و احتیاجات مدرسه ساخته شود بهداشت اطفال را نیز تأمین خواهد کرد تردید نیست. ولی فرض کنید عمارت مدرسه مهیا باشد، در درون آن چه خواهند کرد؟ چه درسی خواهند داد؟ چه اصولی را در پرورش اطفال بکار خواهند برد؟ چه اشخاصی تعلیم و تربیت کودکان را بعهده خواهند گرفت؟

برای دادگستری ما ساختمان بسیار مجللی برپا کردند. آیا اکنون عدالت در مملکت حکمفرما است؟ پس ساختمان مدرسه در عین اینکه در صحت شاگرد و طرز تعلیم و تربیت او تأثیر دارد عامل اساسی نیست.

۲- آیا اصلاح را از برنامه مدارس باید آغاز کرد؟

برنامه یکی از مهمترین عوامل تعلیم و تربیت است زیرا برنامه است که معین میکند چگونه اوقات محصل باید در مدرسه صرف شود و تردید نیست که چگونگی صرف اوقات در مدرسه بطور مستقیم در کاردانی و اخلاق و عادات شاگرد مؤثر است. اگر مثلاً شش سال شاگردی عادت کند که در ساعات معین هر روز به درگاه خدا توجه کند و از او استعانت کند - یا روزی دو ساعت در کارگاه مدرسه بسیم کشی یا نجاری یا مکانیک و یا در باغ آموزشگاه به گلکاری و صیفی کاری مشغول شود مرد عمل و متکی بنفس و با ایمان میشود. اگر بعکس تمام وقت دانش آموز صرف حفظ کردن متن کتاب جغرافی و تاریخ و شرعیات و تعلیمات مدنی و فیزیک و شیمی و علوم طبیعی و نظایر آن بشود جوانی خواهد شد «بدست و پا» و اتکالی و بیکاره. با اهمیتی که برنامه در تشکیل منش طفل و پرورش فکری او دارد اصلاح برنامه به تنهایی کافی نیست زیرا بهترین برنامه هرگاه بدست معلم بی کفایت و نادان سپرده شود نتیجه خوب حاصل نمیشود - همانطور که بهترین قانونها در دست قاضی نادرست موجب احقاق حق و رفع ستم و نشر عدالت نمیشود. بنابراین برنامه عامل بسیار مهمی است ولی عامل اساسی نیست.

۳- آیا اصلاح کتب درسی را باید مقدم داشت؟

تردید نیست که کتب درسی کمک بزرگی است بمعلم و در مدرسی که معلم لایق و شایسته نباشد کتب درسی تا اندازه ای جبران بی کفایتی معلم را میکنند و از این حیث میتوان گفت که کتب درسی یکی از عوامل مهم تعلیم است ولی وظیفه مدرسه تنها تعلیم و آموختن مواد مندرجه در کتاب نیست بلکه پرورش خصائل ممدوحه و تربیت اخلاقی مهمتر از تعلیم اطلاعات و معلومات کتابی است بنابراین

در تعلیم و تربیت طفل کتاب درسی عامل اساسی نیست بلکه تأثیر آن بستگی مستقیم بادرجه لیاقت و کاردانی معلم دارد.

۴ - آیا روش تعلیم و تربیت باید مقدم بر سایر اصلاحات فرهنگی باشد؟

روش پرورش و آموزش از مؤثرترین و مهمترین وسیله اصلاح فرهنگ هر قوم است. با روش خوب میتوان ملت عقب مانده‌ای را در مدت کمی باعلی درجه ترقی و تعالی رساند و با روش بدیک ملت مترقی را از پیشرفت بازداشت. اگر فی‌المثل در مدارس به پرورش اخلاقی توجه شود در شاگردان ملکات فاضله عادات پسندیده - خصائل نیکو ایجاد خواهد شد و ایمان تولید خواهد گردید. درستی و راستی و شجاعت و میهن پرستی از صفات مبرز آنها خواهد بود. این شاگردان معتمد بنفس میشوند و استقلال فکری دارند و معتاد به همکاری و تعاون میگردند و از کارهای بدنی لذت میبرند و دارای شخصیت ممتاز خواهند بود و باین سجایا سعادت مند خواهند شد و باین نوع افراد، مملکت آنها نیرومند و سرفراز خواهد بود.

ولی روش تعلیم و تربیت موجود مستقل نیست. معلم لایق عالم آزروده لازم است تا طرق نیکو را در پرورش و آموزش کودکان و جوانان بکار برد. در این صورت اصلاح فرهنگ ایران بسته است باصلاح روش و اصلاح روش موقوف بداشتن معلم خوب است.

معلم خوب بهترین برنامه و بهترین کتاب درسی را تهیه خواهد کرد - روش تربیت نیکو را بکار خواهد بست - حداکثر استفاده را از کمترین وسایل خواهد کرد. بوسیله مردم بنا خواهد ساخت - کتابخانه و موزه تشکیل خواهد داد - با اسباب و ادوات مطبخ و آبدارخانه آزمایشگاه ترتیب خواهد داد - نقشه جغرافیائی خواهد کشید....

از اینرو بزرگترین و مهمترین وظیفه وزارت فرهنگ تهیه معلم خوبست. دستگاه تربیت معلم، باید بهترین دستگاه وزارت فرهنگ باشد. بهترین استاد و دبیر - بهترین برنامه - بهترین محصل - بهترین روش تربیت - بهترین بنا و

کتابخانه و آزمایشگاه و موزه باید از آن دانش‌سراها باشد. باضافه توجه خاصی نسبت بمعلمین فعلی معطوف شود - دائماً بوضع مادی آنها رسیدگی و حداقل احتیاجات آنها تأمین گردد - معلومات آنها پیوسته تکمیل شود - روشهای جدید تعلیم و تربیت را بآنان یاد دهند.....

متأسفانه اکنون باین مسائل توجهی مبذول نمیشود. دانش‌سرای عالی که مرکز تهیه دبیر برای دانش‌سراها و دبیرستانهاست بکلی تحت الشعاع دانشکده ادبیات و علوم قرار گرفته است. دروس مختصری که در باب تعلیم و تربیت داده میشود از مواد تصنعی محسوب و از لحاظ عمل کمتر مورد نظر است. تعلیم سطحی ناقصی در دانشسرای عالی صورت میگیرد - ولی نسبت به پرورش اخلاقی و تکوین ملکات فاضله اقدامی نمیشود. در دانشسراهای مقدماتی اکثر دبیران تازه‌کارند و از حیث لیاقت و دانش در عداد بهترین معلمین نیستند. اغلب شاگردانی که در دانشسراهای مذکور می‌پذیرند نه تنها علاقه و عشق بآموزگاری ندارند بلکه از حیث معلومات و استعداد ضعیف و از حیث ایمان مست و از حیث اخلاق و رفتار مذمومند. از می و چند باب دانش‌سرا فقط شش باب دارای بنای دولتی و کتابخانه و آزمایشگاه محقری هستند. بقیه در خانه‌های مسکونی دایر و فاقد کلیه وسایل تعلیم و تربیت هستند.

بدیهی است این دانش‌سراها را وزارت فرهنگ که گرداننده دستگاه فرهنگی است باید اصلاح کند. چنانچه وزارت فرهنگ معتقد به تغییر روش تعلیم و تربیت و اصلاح دانشسراها باشد باید چند سال متوالی این نظریه را دنبال کند تا نتیجه بدست آید لیکن متأسفانه طرز عمل و کار و رویه وزارت فرهنگ باتغییر وزیر عوض میشود چنانکه در باب اصلاح همین دانش‌سراها دو بار در ظرف هفت سال اخیر اقدام شد و در بودجه مبلغ کافی برای منظور مذکور پیش‌بینی و تصویب گردید ولی بواسطه تغییر وزیر تمام آن وجوه بمصرف رسید و لسی اصلاحی بعمل نیامد و آن مخارج بر دوش ملت باقی ماند بدون اینکه نتیجه‌ای بر آن مترتب شود

بنابراین کافی نخواهد بود که وزیری بفکر اصلاح فرهنگ باشد بلکه باید ثباتی در دستگاه دولت بوجود آورد تا آن وزیر فرهنگ بتواند در ظرف چند سال بانقشه واحد و فکر و عزم ثابت و فلسفه تربیت جدید اصلاحات فرهنگی را پی ریزی کند و آنرا بموقع اجرا گذارد و دائماً مراقب باشد که انحراف حاصل نشود و پیوسته منظور واحد تعقیب گردد و هر جا اشکالی روی داد با همان اصول و فلسفه تربیت جدید راه حل مطلوب را پیدا کند.

هرگاه این ثبات بوجود آید و اصلاحات فرهنگی با رویه مذکور صورت گیرد بتدریج فرهنگ کشور بدست مردم سپرده خواهد شد - معلم لایق و باایمان و دانا تربیت خواهد شد - معلمین کنونی بطرف کمال ارشاد خواهند گردید - روش تعلیم و تربیت تغییر خواهد کرد - برنامه ها عوض خواهد شد و از مردمان با استعداد و هنرمند و پرمایه ایران روحانی مقدس - دادرسی درستکار - صاحب منصب دلیر - زارع دانا - تاجر باانصاف - پاسبان وظیفه شناس - پزشک باوجدان - وکیل با شهامت - وزیر با اراده ... بیرون خواهد آمد و اینان با اوصاف و خصائلی که برای آنها ذکر شد نیک بخت و سعادتمند خواهند بود و از حاصل جمع کار آنها مملکت آباد خواهد شد و روبترقی خواهد رفت و میهن ما نیرومند خواهد گردید و افتخارات گذشته را تجدید خواهد کرد و در زمینه علم و ادب و هنر قادر خواهد بود مانند قرون ماضی بدنیا خدمت کند و مقام و منزلتی را که شایسته است در جرگه ملل عالم بدست آورد.

خاطراتی از نخستین سفر هند

اولین نکته‌ای که خانمها و آقایان مایلند بدانند اینست که برای چه منظور به هندوستان مسافرت کردم.

در زمانی که گاندی در قید حیات بود جمعی از پیروان و دوستان او پیشنهاد کرده بودند که کنفرانسی از نمایندگان ملل مهم تشکیل شود تا مطالعه کنند آیا روشی که گاندی اتخاذ کرده بود و منجر با استقلال هندوستان شد ممکن است در مسائل بین‌المللی نیز اتخاذ شود و آیا میشود مثلاً از وقوع یک جنگ مدهش بین المللی از راه تربیت و اخلاق جلوگیری کرد یا خیر.

گاندی با این پیشنهاد موافقت کرده بود و در نظر گرفته بودند در آغاز ۱۹۴۶ این کنفرانس را تشکیل دهند ولی بواسطه مقتول شدن او انعقاد کنفرانس در پایان سال ۱۹۴۹ عملی شد. هیئت‌مدیره کنفرانس که از اعظم زعمای هندوستان تشکیل شده بود اشخاصی را از هر ملت در نظر گرفته دعوت کرده بودند. از بنده هم دعوت بعمل آمده بود. بنده چون امضاء کنندگان دعوت‌نامه را نمی‌شناختم (بواسطه بی‌اطلاعی از امور همسایگان نزدیک خود) مدتی بآن ترتیب اثر ندادم تا از طرف سفارت کبرای هندوستان مراجعه و سؤال کرده بودند آیا دعوت را می‌پذیرم یا خیر. چون مردم تهران مرا بنماینده‌گی مجلس سنا انتخاب کردند پس از اینکه معلوم شد مجلس سنا قبل از تشریف‌فرمائی موکب ملوکانه بآمریکا افتتاح نخواهد شد با اجازه دولت دعوت را قبول کردم و روز سوم آذر ۱۳۲۸ با هوایما از راه زاهدان به بمبئی رفتم.

مسافرت من ۳۹ روز بطول انجامید و البته این مدت برای مشاهده شبیه‌قاره عظیمی که هندوستانش نامند بسیار بسیار کم است. ما عموماً عادت کرده‌ایم که

نقشه کوچکی از هندوستان را بکار ببریم و غافل هستیم که این قاره عظیم از شرق بغرب ۳,۲۵۰ کیلومتر و از شمال به جنوب نیز ۳,۲۰۰ کیلومتر و مساحتش متجاوز از سه میلیون کیلومتر مربع و جمعیتش چهارصد میلیون یعنی خمس جمعیت کره ارض است و ساکنین این قاره بزبان های مختلف تکلم میکنند که مهمترین آنها ازپانزده لسان بیشتر است.

بنابراین برای مشاهده مملکتی باین بزرگی ۳۹ ماه هم کافی نیست و چنانکه ضمن یکی از صحبت های خود در لکهنو گفتم باید مانند ابوریحان بیرونی بیست سال در هندوستان توقف کرد تا بتوان فی الجمله با وضاع و احوال آن آشنا شد. از اینرو آنچه امشب بعرض حضار محترم میرسانم بسیار مجمل و فقط شامل قسمت هائمی است که توانستم شخصاً مشاهده کنم. خط سیر من از این قرار بود:

پس از دوروز توقف در بمبئی با هواپیما بدلی رفتم و از آنجا باترن بدانشگاه شانتی نی کتان که محل انعقاد کنفرانس بود رهسپار گشتم. شانتی نی کتان دهکده ای است در بنگاله در ۲۰ کیلومتری شمال کلکته و محل دانشگاهی است که مرحوم تانگور در سی سال قبل تأسیس کرده است تا فرهنگ شرق و غرب را بهم پیوندد. وقتی تا گورد در تهران بود تقاضا کرد استادی برای تدریس فرهنگ و تمدن ایران به شانتی نی کتان اعزام شود. دولت ایران هم برحسب پیشنهاد بنده آقای پورداود را بدانجا اعزام داشت. اکنون در آنجا فرهنگ (بمعنی اعم کلمه که شامل مظاهر فکری و ذوقی بشر باشد) ایران و هندو چین و فرهنگ اروپا تدریس و تشریح و تبیین میشود. یک هفته در شانتی نی کتان برای کنفرانس صرف شد سپس هریک از نمایندگان مطابق میل خود خط سیری انتخاب کردند تا بدین ترتیب بهتر هندوستان را بشناسند و بعد از ۱۰ روز سیرو سیاحت مجدداً درسواگرام در مرکز هندوستان نزدیک شهر واردا جمع شوند تا قسمت دوم کنفرانس در آنجا که خانقاه گاندی بود تشکیل شود. خط سیری که بنده انتخاب کردم عبارت بود از کلکته - بنارس - لکهنو علی گر - آگره - دهلی. در تمام شهرها من مهمان اشخاص معینی بودم که خودشان

بایستگاه راه‌آهن آمده مرا بمنزل خود میبردند. حسن این کار اینست که از نزدیک بطرز زندگی گانی آنها پی میبردم در صورتیکه اگر در همان خانه منزل میکردم با خارجیها آشنا میشدم و کمتر با خود مردم هندوستان حشر پیدا میکردم. در این مدت من در خانه شش نفر هندی و دو نفر مسلمان و یک نفر پارسی منزل کردم و در اینجا باید از همان نوازی و محبتی که نسبت بمن ابراز شد تشکر کنم. در تمام این خط سیر همه جا آثار تمدن غرب ظاهر و هویدا بود. تمام شهرها با برق دائم - با آب تصفیه شده و لوله کشی با پارکها و باغهای عمومی - با آبپیه بزرگ - مهمانخانه های عالی - دانشگاه های وسیع - کارخانجات متعدد بود. تمام راههای عمده که در حدود صد و پنجاه هزار کیلومتر است آسفالت شده - فرودگاه های بزرگ تمام وسائل و لوازم کار را داراست و باید آنها را با فرودگاههای ممالک معظم مقایسه کرد - سرویسهای هوایی کاملاً منظم است - راه آهن تمام نقاط مهم را بهم متصل کرده و طول آن در حدود شصت و پنج هزار کیلومتر است. چیز دیگری که در این خط سیر جلب توجه میکند تنوع و کثرت حیوانات و نباتات است که میدان وسیعی برای مطالعه آنها بدست میدهد. هر شهر باغ وحش بزرگی دارد که اقسام این حیوانات و نباتات در آنجاها نگهداری میشود. در ماه آذر و دی که زمستان آنجاست هواماند مهرماه تهران و درختان تمام برگ و گل دارند. تنوع وسایل نقلیه یکی دیگر از چیزهایی است که نظر تازه وارد را جلب میکند و عده ای از آنها بوسیله انسان و گاو و سگ و گاو میش و شتر و فیل و الاغ های بندری متحرک است.

روش گاندی متکی بر دو اصل بود یکی بکار نبردن زور و دیگری رعایت حق. مقصود عمده این بود که آیا این روش را میتوان برای جلوگیری از جنگ بین المللی بکار برد یا خیر. در این کنفرانس ۴ نماینده از ۳ مملکت مانند ایران - آمریکا - انگلستان - فرانسه - سوئیس - هلند - آلمان - دانمارک - سوئد - نروژ - فنلاند - بلژیک - چین - مصر - عراق - لبنان و غیره حضور داشتند. ۴ نفر نیز از پیروان نزدیک گاندی مانند کری پالانی رئیس سابق مجلس هندوستان و شاهزاده خانم امریتکور

وزیر بهداشتی هندوستان و پروفیسور بوس استاد دانشگاه کلکته در جلسات شرکت داشتند و نظریات گاندی را تشریح میکردند. از جمله مصاحبین گاندی که بواسطه مرض نتوانست به شانتی نیکتان بیاید دکتر راجند را پرازاد (فرزاد) بود که دوتلگراف در این باب بکنفرانس مخابره کرد. از سایر مدعوین کسانی که نتوانسته بودند بواسطه کسالت و کھولت سن حاضر شوند و بوسیله تلگراف معذرت خواسته موفقیت کنفرانس را آرزو کرده بودند دکتر آلبرت اینشتین و دکتر جان دیوئی فیلسوف شهیر آمریکایی بود. چون هوا در شانتی نی کتان مانند اواخر شهریور ماه تهران بود برای نمایندگان چادرهایی زده بودند و ما شب را در آنها بسر میبردیم. هر روز پیاده دم ارکستر دانشگاه شانتی نی کتان مرکب از دانشجویان مرد و زن از نقطه ای از دانشگاه حرکت کرده اشعار تا گور را میخواندند و مینواختند و دور خوابگاهها و چادرها را طی میکردند تا محصلین و مدعوین از خواب بیدار شوند. یکی دو جلسه از کنفرانس صرف تشریح دو اصل گاندی شد که توسط پیروان او بعمل آمد سپس عواملی که ممکن است موجبات جنگ را فراهم کند مطرح و در باب هریک مباحثات مفصل میشد و تصمیم قطعی موقوف میگرددید بجلساتی که میبایست درسواگرام تشکیل شود. از جمله موضوعاتی که مطرح گردید یکی وضع و ترتیب صنایع ماشینی امروزی است که بواسطه کثرت محصول و فقدان بازار کافی ممکن است موجبات جنگ را فراهم کند.

دیگر موضوع تعصب و افراط جاهلانه است در مسئله ملیت که هر ملت خود را بالاتر از تمام ملل دنیا بداند و بخواهد اراده و طرز تفکر و روش زندگانی خود را بر سایرین تحمیل کند. دیگر موضوع فقر و گرسنگی است. در این خصوص گاندی عقایدی داشته که در بعضی از نقاط هندوستان بموقع عمل درآمده و مآرا بملاحظه و مطالعه آن دعوت کردند. اساس آن برفراهم کردن وسایل معیشت روستائیان است زیرا در هندوستان از چهار صد میلیون جمعیت سیصد و شصت میلیون در دهات سکنی دارند.

گاندی معتقد بوده است که این دهساتی هارا باید بوسیله تربیت از حیث معیشت مستقل کرد.

برای این کار هر دهکسده را باید یک جمعیت مستقل فرض کرد و ترتیبی فراهم نمود که این جمعیت تمام وسائل زندگانی را از خوراک و پوشاک (در هندوستان بواسطه گرمی هوا در جنوب و اعتدال هوا در شمال احتیاج زیاد به لباس ندارند) و مسکن خودشان تهیه کنند و بحد اقل قناعت کنند. بهمین منظور مدارس دردهات باز کرده اند که قسمت اعظم وقت طفل از هفت تا چهارده سالگی صرف کار دستی و اجتماعی میشود و کودک در ضمن خواندن و نوشتن، حساب راهم یاد میگیرد. این کارها عبارتست از کشت و زرع - باغبانی - دامپروری - نجاری - بافندگی - سراجی - کاغذسازی و غیره.

البته سالمندان راهم بهمین روش تربیت میکنند. دولت هندوستان این عقیده و روش را امسال در ایالت دهلی بکار برده تا در صورت موفقیت آنرا در تمام هندوستان بموقع اجرا گذارد.

موضوعی که برای من در این مسافرت فوق العاده جالب توجه بود علاقه مردم هندوستان و پاکستان بزبان و ادبیات فارسی و مشابهت تمدن و فرهنگ ایران و شبه قاره مذکور است. برای یک ایرانی تازه وارد شگفت آور است که در مظاهر فکری و ذوقی این اندازه هندوستان و ایران بهم شبیه باشند. در هنرهای زیبا - نقاشی - موسیقی - معماری - در آداب و رسوم - لباس - غذا - اعتقادات وجه اشتراک زیاد بین دو مملکت دیده میشود. لغات و کلمات و اصطلاحات و جمله های فارسی در زبان هندی و اردو بسیار زیاد است. زبان و ادبیات فارسی در تمام دانشگاهائی که من دیدم تدریس میشود.

در دبیرستانها نیز از سال چهارم شاگرد آزاد است که یکی از مواد چهارگانه ذیل را انتخاب کند:

زبان فارسی - علوم طبیعی - علوم ریاضی - نقاشی و رسم.

عموماً کسانی که در نظرند ارند مهندس یا پزشک شوند زبان فارسی را انتخاب میکنند زیرا کمک بسیار بزبان خود آنها میکند و مایه بزرگی برای رشد فکری و ادبی آنهاست. همانطور که در اروپا برای زبان و ادبیات یونان و روم مقام و منزلت شامخی قائلند و هر شخص تحصیل کرده باید آشنا باین زبانها باشد همانطور در هندوستان زبان و ادبیات فارسی پایگاه ارجمند رفیعی دارد که هر فرد تحصیل کرده شائق است از آن برخوردار شود.

علل این علاقه مردم هند را بزبان فارسی و نفوذ فرهنگ و تمدن ایران را در هندوستان باید در تاریخ این دو کشور جستجو کرد. مطابق نظریه معروف راجس به مهاجرت قبایل آریائی، اقوامی از این نژاد از جنوب سیری بفلات ایران آمدند. جمعی در ایران ماندند و جمعی دیگر از دره رودخانه کابل و گردنه خیبر عبور کرده وارد هندوستان شدند. دسته ای هم از فلّات ایران بطرف اروپا رفتند. بنابراین از زمانی که مملکت ایران و هندوستان بوجود آمده ساکنین این دو کشور از یک نژاد بوده عادات و عقاید مشابه داشته اند چنانکه نسبت به نور و روشنائی و آتش و خورشید امروز هندیها مانند ایرانیها عقیده مشابه دارند. مثلاً همانطور که ما در ایران هنگام روشن شدن چراغ حرکاتی میکنیم یا کلماتی ادا میکنیم که حاکی از احترام ماست نسبت بروشنائی هندیها هم همین کار را میکنند. از این قبیل عادات در زندگانی روزانه هندیها بسیار است. من فقط بر حسب مثال یکی از آنها را ذکر کردم تا ملاحظه فرمائید آداب و رسوم قبل از زردشت چگونه میان دولت باقی مانده است. نسبت به تجلیل و احترام خورشید معروفست که اکبر شاه سلطان مقتدر قرن دهم هجری که مادرش ایرانی بود هر روز صبح با تشریفات خاصی آداب مهر پرستی انجام میداده است، چنانکه ما هنوز نقاره خانه داریم و هنگام طلوع یا افول خورشید دسته ای موسیقی می نوازند. همینطور است نسبت به اعیاد نوروز و مهرگان

علاوه بر یکی بودن نژاد میان ایران و هندوستان پیوسته از همان گردنه

خیبر و دره رودخانه کابل رابطه تجارت و تبادل فکر و عقیده موجود بوده است . در هزار سال اخیر مذهب اسلام بوسیله فارسی‌زبانان وارد هندوستان شده و کسانی که باسلام گرویده‌اند علاقه خاصی نسبت بزبان فارسی پیدا کرده‌اند و کسانی که بمذهب اولی خود باقی مانده‌اند از لحاظ شیرینی و پرمایگی و ظرافت و زیبائی دلبستگی به زبان و ادبیات فارسی پیدا کرده‌اند مخصوصاً که سلاطین هند از هزار سال قبل باین طرف همه مسلمان بوده‌اند و زبان فارسی زبان رسمی و عادی آنها بوده و بعضی از آنها بدلایلی که عرض خواهم کرد در ترویج زبان فارسی کوشش بسیار کرده‌اند . نخستین سلطانی که مذهب اسلام را بهندوستان برد محمود غزنوی بود که اولین بار در ۳۹۰ هجری بدانجا رفت . بعد از او محمد غوری است که در ۵۸۱ هجری تا بنگاله رفت سپس به غزنه مراجعت کرد و یکی از غلامان خود را موسوم به قطب الدین بدهلی فرستاد و او و اعقابش مدت‌ها در آنجا حکومت کردند و اکنون آرامگاه قطب الدین در دهلی قدیم بشکل منار بسیار زیبائی بارتفاع هفتاد متر برپاست .

در سال ۶۹۲ علاءالدین خلجی بهندوستان رفت و کجرات و دکن را در قلمرو سلطنت خود درآورد و سلسله بهمنی را تأسیس نمود . در ۸۰۰ هجری تیمور لنگ تا دهلی رفت و صدوسی سال بعد در سال ۹۳۱ بابر از اعقاب او تا بنگاله را تصرف کرد و سلسله پادشاهان مغول را بوجود آورد که تا ۱۲۷۲ هجری بر آن سرزمین حقیقه یا بصورت ظاهر سلطنت داشتند . پسر بابر همایون پیداشاهی هندوستان رسید و بواسطه جنگهای داخلی، در سال ۹۵۱ هجری بایران آمد و شاه طهماسب صفوی او را از هسنگام ورود بگردنه خیبر تا قزوین با اعزاز و احترام بسیار پذیرائی کرد . یکی از مجالس پذیرائی همایون بر دیوار کاخ چهل‌ستون اصفهان نقاشی شده است . شاه طهماسب با همان احترام فوق‌العاده وسایل مراجعت همایون را با جمعی از سپاهیان ایران بهندوستان فراهم کرد و همایون مجدداً بر تخت سلطنت مستقر گشت .

عظمت سلاطین صفوی و تمدن ایران باندازه‌ای در همایون تأثیر کرد که سعی نمود نظیر آنچه دیده است در آنجا ایجاد کند. هنگامی که در شانتی‌نی کتان بودیم شبی دانشجویان نمایشی با موسیقی و رقص (بالت) دادند بنام چیترانگادا که تاگور نمایشنامه آن را نوشته است. لباسی که پاکوبان بر تن داشتند بسیار بسیار شبیه لباسهائی بود که رقاصه‌های شاه‌طهماسب برتن داشته‌اند و بر دیوار چهل‌ستون منقوش است. در سال ۹۶۲ هجری اکبر پسر همایون بسلطنت رسید و تا ۱۰۱۲ بر تمام هندوستان استیلا داشت. اکبر که معاصر شاه‌عباس کبیر و الیزابت ملکه انگلیس بود بزرگ‌ترین و مقتدرترین پادشاه هندوستان بود و تنها سلطانی است که تمام شبه‌قاره را در تحت لوای واحد درآورد. اکبر از مادر ایرانی و از پدر خرد ستایش نسبت بایران را بارث برده بود و در تمام سلطنت پنجاه ساله خود در ترویج زبان و ادبیات فارسی و صنایع و فرهنگ ایران کوشش فراوان داشت.

اکبر شاه در فتح پورسیکری نزدیک آگره پایتخت سابق هندوستان ارگ بسیار عظیمی ساخته که حدود یک فرسخ طول دیوار آنست. درین ارگ چندین کاخ بنا کرده با اسم دیوان عام - دیوان خاص - کاخ مریم زمانی ملکه مسلمان. دیوان عام محلی است که برای سلام بحضور اکبر میرفته‌اند. دیوان خاص منحصر باعظم رجال هند بوده است.

تمام این بناها از سنگ سماق ساخته شده است. بر دیوار کاخ مریم زمانی مجالس شاهنامه را نقاشی کرده‌اند. در خوابگاه اکبر شاه چهار بیت بخط نستعلیق بر طاق نوشته شده که محض نمونه این دو بیت ذکر میشود:

قصر شاهست بهر باب به از خسلد برین
سخنی نیست درین باب که خلدیست برین
غرفه شاه نشین و خوش و مطبوع و بلند
کرده در قطعه او جنت اعلی تضمین

آرامگاه اکبر در باغ بسیار وسیعی است بمساحت پانصد هزار متر مربع موسوم ببهشت آباد در اسکندرا در مغرب آگره. در بالای طاق بلند مدخل این باغ چهار بیت نوشته شده که یکی از آنها اینست:

این طاق زیب نه فلک وهفت کشور است از روضه منوره شاه اکبر است
آرامگاه با سنگ سماق ساخته شده و دارای سه طبقه است. بر طبقه فوقانی محوطه ای است چهار گوش که هر ضلع آن در حدود چهل متر است. نه طاق جناقی از مرمر سفید که از خود سنگ گل و بوته درآورده اند در هر یک از این اضلاع قرار دارد و بر هر طاق بیتی بخط نستعلیق بسیار زیبا در شرح سلطنت اکبر شاه نوشته شده است. باین ترتیب در ۳۶ بیت شرح حال او ثبت شده و باین ابیات شروع میشود.

زنهصد فزون بود شصت و دو سال که شاه اکبر آن سایه ذوالجلال
بیالای زرینه مسند نشست بر تخت او گشت افلاک پست
و در اواخر با ستایش فردوسی این بیت از شاهنامه گردیده:
جهان ای برادر نمائد بکس دل اندر جهان آفرین بند و بس

بعد از اکبر جهانگیر پسرش سلطنت کرد و لاهور را پایتخت خود قرار داد. پس از جهانگیر شاه جهان پسر او به سلطنت رسید و از ۱۰۳۴ تا ۱۰۶۷ پادشاهی کرد و منتهای شکوه و جلال در دربار او پدید آمد. گرچه شاه جهان در آگره سکونت داشت در دهلی ارگ بزرگی ساخت که هنوز بر پاست. در این ارگ تالار سلام را بنام دیوان خاص از سنگ مرمر ساخته است که تقریباً ۲۰ متر در ۲۵ متر است. در طاقهای جناقی این دیوان سنگ مرمر را تراشیده بشکل گل و بوته در آورده اند. در صدر این دیوان تخت طاوس قرار داشته و سکوی زیرتخت که از سنگ مرمر است هنوز بجای خود باقی است.

برلوحه ای بدیوار نوشته شده که تخت مذکور در آن زمان شش میلیون

لیره قیمت داشته است. بر دو دیوار مقابل یکدیگر بخط نستعلیق زیبا این بیست دو بار با طلا روی مرمر نوشته شده :

اگر فردوس بر روی زمین است همین است و همین است و همین است

زن شاه جهان موسوم به ارجمند بیگم در ۱۰۴۰ درگذشت و شاه جهان برای او آرامگاهی در آگره در ساحل رودخانه یمنی ساخت که به تاج محل معروفست و میگویند زیباترین بنای روی کره زمین است. وقتی انسان تاج محل را می بیند فوراً بیاد مساجد اصفهان میافتد زیرا سبک معماری آن با مساجد قرن دهم و یازدهم یکی است. نقشه تاج محل را استاد عیسی کشیده و مکرمت خان و میر عبدالکریم مباشر ساختمان بوده اند و اسماعیل خان گنبد را ساخته و کتیبه ها را امانت خان شیرازی نوشته و امضاء کرده است. تاج محل در باغ مصفائی است مملو از گل بطول ۲۰۰ متر و عرض ۱۰۰ متر. از مدخل باغ تا پای عمارت آب نمائی است بدرازی دوپست متر که بفواصل معین فواره دارد. عمارت برفراز سکوی عظیمی از سنگ مرمر ساخته شده که چهار متر از کف باغ ارتفاع دارد. پهنا و درازی سکو ۸۰ متر است. تاج محل در وسط این سکو بطول و عرض ۴۰ متر و ارتفاع ۲۰ متر (تا زیر گنبد) تماماً از سنگ مرمر سفید ساخته شده است. پشت آرامگاه رودخانه یمنست و کف بنا تا سطح آن رودخانه ۱۲ متر است.

بنابراین وقتی انسان بنا را از باغ تماشا میکند مثل اینست که بصفحه نقاشی نگاه کند که زمینه آن صفحه لاجوردی (رنگ آسمان) و خود آرامگاه سفید است. سبک ساختمان تاج محل - تناسب و موزون بودن اجزاء آن - ارتفاع آن از سطح باغ و رودخانه - رنگ عمارت و زمینه آسمانی آن بقدری انسان را خیره و در زیبایی مستغرق میکند که بنده از توصیف و بیان آن عاجزم. روی سنگ قبر نوشته شده است: مرقد مغفور ارجمند بیگم بانو مخاطب ممتاز محل توفیت فی سنه ۱۰۴۰ شاه جهان نیز که در ۱۰۷۶ فوت کرد در جوار او مدفون است. نکته ئی که در اینجا باید عرض کنم اینست که چون پادشاه این سلسله از اعقاب تیمور

لنگ بوده‌اند آنها را مغول میخوانند و صنایع و سبک معماری که توسط این سلاطین در هندوستان رواج پیدا کرده بسبک مغول معروف شده در صورتیکه اساس آن از ایران گرفته شده و هرکس از همان نظر اول این حقیقت را فوراً درک میکند.

بعد از شاهجهان اورنگ زیب پسر او تا ۱۱۱۶ سلطنت کرد و مقرر حکومتش دهلی بود. پس از او سلاطین دیسگری آمدند که اغلب ضعیف بودند تا سال ۱۲۷۲ که هندوستان جزو امپراطوری بریتانیا شد.

علاوه بر پادشاهان مذکور که علاقه شدید بفرهنگ ایران داشتند امرائی در نقاط مختلف هندوستان حکومت داشتند که بتدریج مستقل شدند و خود و اعقابشان در ترویج زبان فارسی و فرهنگ ایران سعی وافیه بذول داشتند. از جمله این امرای یکی نظام الملک است که از ۱۱۲۲ در حیدرآباد دکن استقلال پیدا کرد و نظام کنونی از آن خانواده است. دیگر سعادت علی خان است که از ۱۱۳۰ سپهدار مملکت اود شد که پایتختش لکهنو است. در لکهنو حسینیه‌هایی ساخته شده بنام امام باره و نجف اشرف که محض روضه‌خوانی در دهه عاشورا است و بسیار بزرگ و باشکوه است. معروفترین این امامبارها موسوم است بامامباره محمد علی که بر طاق آن این ماده تاریخ نوشته شده:

شه زمانه محمد علی بنا فرمود امامباره پی ذکر مجلس حسین
زروی آه‌دلم خواند نوحه تاریخ بنای تعزیه و ماتم امام حسین
(۱۲۵۳)

ذکر این تاریخچه و آثاری که از دوران سلاطین مغول در هندوستان برجاست نشان میدهد که اهالی آن مملکت در شریف‌ترین امکنه و مهمترین اوقات زندگانی خود زبان و اشعار فارسی را بکار برده‌اند. اکنون گرچه زبان فارسی زبان رسمی نیست ولی هنوز نسبت بآن احترام و ستایش خاص دارند و مسلمان و هندو از سرچشمه فیاض ادبیات فارسی شاداب و بهره‌مند میشوند. هنوز در بهترین امکنه شعر فارسی بکار برده میشود. برای مثال ممکن است چند کلمه از کاخ

نایب السلطنه هند که اکنون مقر رئیس جمهوری است برای شما عرض کنم. در دهلی جدید پس از جنگ بین المللی اول چندین عمارت و کاخ بسیار عظیم برای تمام وزارتخانه ها و مقر مجلسین که در آن وقت اطاق شوری مینامیدند - مسکن فرمانروای کل هندوستان - کاخ نایب السلطنه ساخته اند که همه متصل بیکدیگرند و فضای بسیار وسیعی را گرفته اند. کاخ نایب السلطنه از تمام بناهای دیگر با عظمت تر و باشکوه تر است و دیدن آن مدتها وقت لازم دارد. در این قصر عظیم همه گونه آپارتمان برای پذیرائی سلاطین و نجبا و اشراف ساخته شده تالارهای متعدد برای مهمانی های رسمی تهیه گردیده که از همه بزرگتر و مجلل تر ۲۰ متر طول و ۲۰ متر عرض دارد و ارتفاع سقف آن به هفت متر میرسد. بر سقف مذکور شکارگاه فتحعلی شاه نقاشی شده با اشعار فارسی در دوران - بر یک دیوار تصویر حکیم نظامی است به ارتفاع چهار متر با این بیت در زیر آن: خداوندی که عرش و کرسی افراخت تواند قدرتش قصری چنین ساخت

بر دیوار مقابل تصویر یک بانوی ایرانی است که در زیر آن این بیت با خط نستعلیق زیبا نوشته شده است:

باین رونق و زیب و زینت مکان ندیده بروی زمین آسمان

بنابراین ملاحظه میفرمائید که حتی در ۱۹۲۷ که این کاخ با تمام رسیده هنرهای ایران و شعر فارسی در هندوستان چه مقام و منزلت شامخی داشته است. مثال دیگری که میتوانم در تائید عرض خود ذکر کنم از فتح پور سیکری است که در پنج فرسخ شمال آگره است. در قبرستان آنجا قبوری دیدم که بر روی آنها اشعار فارسی نوشته شده که برای نمونه آنچه بر سنگ قبر معین الدین احمد که از مرمر است بطور ماده تاریخ ثبت کرده اند میخوانم. آخرین بیت اشعار مذکور این است:

سال رحلت ز هجرت نبوی بی تردد غریق رحمت شد (۱۳۵۰)

البته نباید در مقام انتقاد از سستی شعر یا مغلوط بودن کلمات برآمد بلکه باید توجه داشت به نفوذ واقعی و حقیقی ایران در نقاطی که هزاران کیلومتر از

مرزهای ایران فاصله دارد. برای یک ایرانی نهایت افتخار است که ببیند مثلاً در بنگاله یک نفر هندو از مثنوی مولوی بخواند و با نی بنوازد یا در خانه یک نفر هندو اقسام حافظ از خطی و چاپی ببیند و ستایش بی حد آنها را نسبت بغزلیات خواجه و طرز خواندن با ملاحظه کند.

با وجود این علاقه و دلبستگی، با وجود این روابط چند هزار ساله در نیم قرن اخیر هیچگونه اقدامی از طرف ما بعمل نیامده است که اهالی هندوستان و پاکستان را از حال امروز خود با خبر کنیم. انسان وقتی از ایران وارد هندوستان میشود مثل اینست که رابطه اش با ایران قطع شده. رجال و شعرا و نویسندگان معاصر ایران را نمی شناسند. از پانزده هزار جلد کتابی که در بیست و پنج سال اخیر در ایران بطبع رسیده یک درصد هم به هندوستان راه نیافته است. رئیس کتابخانه دانشگاه بنارس بمن میگفت که ما برای خرید کتب جدید اعتبار کافی داریم ولی نمیدانیم چه کتاب هائی در ایران چاپ شده و نمیدانیم چگونه از آنها وارد کنیم. رادیو تهران در هیچ جا شنیده نمیشود روزنامه و مجله فارسی حکم اکسیر را دارد. در انجمن ایرانیان کراچی از شصت مجله که در قرائت خانه آن دیدم سه مجله فارسی بود که آنهم مال چند ماه قبل بود. در نمایشگاه کراچی دو جلد حافظ چاپ قزوینی را برده بودند و متصدی غرفه میگفت دویست مشتری را رد کرده و گفته برای فروش نیست.

تصور نفرمائید که این عدم اطلاع منحصر بمردم هندوستان و پاکستان باشد بلکه بعضی از زمامداران آن دو مملکت نیز نسبت باوضاع و احوال ایران بی اطلاع هستند و مایه تأسف است که با سوابقی که ایران و هندوستان بایکدیگر داشته اند، باوجود چند میلیون مسلمان و هندو که کم و بیش زبان فارسی کتابی را میدانند و علاقه ای که بم رابطه با مآد دارند ماهنوز سرویس مخصوصی در رادیو تهران برای هندوستان و پاکستان نداریم و اساساً دستگاه رادیو تهران از لحاظ فنی بقدری ضعیف است که ایستگاههای مجاور نمیگذارند صدای آن شنیده شود. بعقیده بنده

باید از زمینه‌ای که فراهم است استفاده شایان کرد. رادیو تهران را قوی نمود و سرویس مخصوصی برای هندوستان و پاکستان دائر کرد که مناسب با وقت آنجا و تمایل اهالی آن دو کشور باشد. باید وسائلی فراهم کرد که در مراکز مهم بمبئی و کراچی و کلکته و دهلی و لکهنو و لاهور و حیدرآباد کتابفروشان از کتب منطبعه ایران بآنجا ببرند و بوسیله جراید محلی باطلاع مردم برسانند. باید روزنامه و مجله فارسی بآنجاها فرستاد. بتمام دانشگاههای هندوستان و پاکستان باید مجلات ادبی را ارسال داشت. در هر سال باید دوسه بار ارکستری از هنرپیشگان ایران به هندوستان و پاکستان اعزام گردد. باید تسهیلاتی برای دانشجویان هندی و پاکستانی فراهم کرد تا بتوانند بعد از زیاد برای تکمیل زبان فارسی و تکلم بزبان امروزی به ایران بیایند. دبیران فارسی دبیرستانهای هندوستان و پاکستان و استادان دانشگاهها باید بایران دعوت شوند که یکسال در دانشگاه تهران اقامت کنند و به لهجه ما آشنا گردند...

ممالک اروپائی بوسیله انجمنهای فرهنگی هر سال میلیونها تومان در کشورهای دیگر خرج میکنند تا هزار نفر را آشنا بزبان و فرهنگ خود کنند. در هندوستان و پاکستان میلیونها نفر آشنا وعلاقه مند بزبان و ادبیات ما هستند و ما هیچگونه عکس العملی نشان نمیدهیم در صورتیکه توسعه روابط فرهنگی بین ایران و هندوستان و پاکستان بنفع طرفین است و بالمآل موجب تزئید روابط اقتصادی است و در تأمین صلح جهانی عامل قوی و مؤثر.

امیدوارم تذکرات من موجب تشیید این روابط گردد و از زحماتی که نیاکان ما در ظرف قرون متمادی کشیده‌اند در آینده استفاده بیشتری بشود. (۱)

۱- خوشبختانه در ده سال اخیر رادیو ایران توسعه بسیار یافته و در هندوستان و پاکستان خانه فرهنگ تأسیس گردیده و به گسترش روابط اقتصادی و فرهنگی با ممالک مذکور توجه زیاد مبذول شده است.

مشهودات چهل ساله در فرهنگ

بسیار از حضور در باشگاه مهرگان و ملاقات دوستان قدیمی مسرورم و از اینکه قادر هستم از ایام گذشته مطالبی را باطلاع بانوان و آقایان برسانم از خداوند سپاسگزار.

قبل از ورود بطلب باید تذکردهم که مشهودات چهل ساله بعدی زیاد است که میتوان درباره آن ساعتها سخن گفت. برای خسته نکردن حضار محترم باید یکی از دوراه را انتخاب کرد: یا از موضوع معین محدودی مانند تعلیمات ابتدائی- تربیت معلم- کتب درسی به تفصیل صحبت کرد یا بطور کلی از فرهنگ نکاتی را بیان داشت ولی باختصار پرداخت. من شق دوم را برگزیدم و در این صورت اذکر بسیاری از مطالب یا اسامی و مؤسسات باید قهراً خودداری کرد و از این حیث باید معذرت خواست.

من در ۱۳۱۸ قمری وارد مدرسه ادب شدم و در ۱۳۲۰ در اثر تغییر منزل بمدرسه کمالیه رفتم و تا ۱۳۲۷ دوره آن را بپایان رساندم. در خلال این مدت نیز چندینی در مدرسه علوم دینی سید نصرالدین تحصیل کردم. از ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ قمری را در دارالفنون بسر بردم. در ۱۳۲۹ در نتیجه شرکت در امتحانات مسابقه اعزام محصل باروپا از طرف دولت باجمعی از دانشجویان عازم اروپا گشتم. در ۱۳۳۷ قمری پس از دو ماه و نیم مسافرت و عبور از روسیه انقلابی از راه جلفا به ایران برگشتم و بالاخره در آذر ۱۳۹۷ (صفر ۱۳۳۷) شمسی بتهران رسیدم و در وزارت فرهنگ مشغول خدمت شدم.

در موقعی که من تحصیل میکردم مشکلات فراوان بود. عده مدارس جدید در تهران بده باب نمی رسید. بزرگترین مانع تحصیل در مدارس جدید نامساعد بودن

نظر مردم بود که تصور میکردند رفتن بمدارس جدید باعث بی دینی میشود و بعضی از مواد درسی چون زبان خارجه و علوم طبیعی و جغرافیا اطفال را منحرف و لامذهب میکند. باین جهت همیشه عده ای از عوام در صدد محدود کردن مدارس و آزدن کار کنان آنها بودند چنانکه در محله قنات آباد و سیدنصرالدین که مدرسه کمالیه در آنجا بود بر تمام دیوارهای کوچه و بازار بازغال و گچ نوشته بودند: مرتضی خان (مدیر مدرسه کمالیه) بابی است. یک روز هم که باصف از مدرسه خارج می شدیم و مرحوم مرتضی خان کمالیه پیشاپیش ما برفت مجموعه ای از خاکستر از پشت بام بر سر آن مرد خدمتگزار فداکار ریختند!

وقتی من بدارالفنون میرفتم عصرها در موقع مراجعت ناچار بودم از بازار عباس آباد که نزدیک خانه بود و کسبه آن میدانستند که محصل مدرسه مذکور هستم عبور نکنم تا بمبادا کلمه زشتی بشنوم.

وقتی از اروپا بازگشتم مقارن پایان جنگ جهانی اول بود. در آن موقع اوضاع ایران بسیار تأثر آور بود. عساکر عثمانی آذربایجان را در تصرف داشت و قشون انگلیس مغرب و جنوب ایران را. روابط ایران با خارج مقطوع بود. تلگراف بی سیم هنوز عمومی نشده بود و اختصاص به نیروهای متخاصم داشت. تنها راه ارتباط ایران با اروپا از طریق روسیه بود که در اثر انقلاب ۱۹۱۷ (یعنی ۱۳۳۶ هجری قمری) بکلی مسدود شده بود. اگر از اروپای غربی بوسیله پست کاغذی ارسال می شد یا نمیرسید یا چند ماه در راه بود. قحط و غلای سال ۱۳۳۶ قمری آثارش همه جا بچشم می خورد. در راه بین تبریز و زنجان نزدیک دهات همه جا قبرستانهای جدید بوجود آمده بود و کلیه قراء مجاور ویرانه و بی سکنه بود.

نامنی همه جا حکمفرما بود. در هر ناحیه زورمندی حکومت داشت مانند ماشاءالله خان در کاشان- رضا جوزانی در اطراف اصفهان- شیخ خزعل در خوزستان. هر کابینه دوسه ماه بیش دوام نداشت و همین که استعفا میداد هفته ها طول میکشید تا بحران خاتمه یابد و کابینه جدیدی بر سر کار آید. در اثر نامنی مالیات

وصول نمی شد و خزانه دولت تهی بود. حقوقها چندین ماه بعقب افتاده بود. تمام نیروی انتظامی دولت عبارت بود از قریب هشتصد نفر قزاق با مرییان و افسران روسی و دو بیست نفر ژاندارم با افسر سوئدی.

از طرف مغرب و جنوب و مشرق وطن ما با ولایات و ممالکی همسایه بود که همگی در تحت تصرف یا حمایت دولت انگلیس بودند. در چنین وضعی وثوق الدوله در اسد (مرداد) ۱۲۹۷ بریاست دولت منصوب گردید و تنها راهی که برای ادامه حیات و زمامداری و سرو صورت دادن با وضع ناهنجار آن روز موجود بود سازگاری با دولت انگلیس و جلب اعتماد آن بود. در نتیجه اتخاذ این سیاست دولت انگلیس حاضر شد اقساط قروض ایران را که بموجب قرارداد ماه به ماه از گمرکات و پست و تلگراف می گرفت موقتاً برداشت نکند و بخزانه دولت ایران بریزد. باین ترتیب ماهی سیصد هزار تومان نقد توسط بانک شاهنشاهی بدولت رسید و بتدریج حقوقهای عقب افتاده پرداخته شد و فی الجمله گشایشی در کارها پدید آمد و امنیت در پایتخت و ولایات نزدیک برقرار گشت و دولت توانست نسبت به فرهنگ فکر و اقدام کند. نصیر الدوله وزیر فرهنگ پس از رسیدگی و تحقیق گزارشی برای هیئت دولت تهیه کرد که بموجب آن در اثر ناامنی و مجاعه و قشون کشی روس و انگلیس و عثمانی بخاک ایران در پایتخت ۵۰ مدرسه نسبت بسال ۱۳۲۹ تعطیل شده بود و پیشنهاد نمود که چهل باب دبستان مجانی در تهران تأسیس گردد. برای تأمین مخارج این مدرسه هیئت دولت در تاریخ دوم مهر ۱۲۹۷ مقرر داشت که صد یک از حقوق کلیه کارمندان دولت کسر و در اختیار وزارت فرهنگ گذاشته شود. پس از فراهم شدن مقدمات در ۱۵ دیماه ۱۲۹۷

۳. دبستان چهار کلاسه مجانی پسران

۱. دبستان چهار کلاسه مجانی دختران

۶. دبیرستان غیر مجانی پسرانه شامل شش کلاس ابتدایی و یک یاسادو کلاس متوسطه در تهران گشایش یافت.

بعلاوه درحومه تهران ده باب دبستان مجانی یک کلاسه از محل موقوفات تأسیس گردید که بتدریج بعدها دارای چهار کلاس شد.

حقوق معلم در چهار کلاس اول ماهی ۱۰ تومان بود و در کلاس پنجم و ششم سی تومان و مدیر ماهیانه چهل تومان میگرفت بطوری که بودجه یک دبستان چهار کلاسه در ماه یکصد و پنجاه تومان و یک دبیرستان هفت کلاسه سیصد تومان و جمع بودجه ۴۶ مدرسه فوق الذکر در حدود هشت هزار تومان بود. قبل از تأسیس این ۴۶ مدرسه بودجه سالیانه فرهنگ ایران ۱۳۴ هزار تومان بود و پس از افتتاح مدارس مذکور بماند پرداخت اسفند ۱۲۹۷ بودجه سالیانه بالغ بر ۲۶۰ هزار تومان گردید. در همان تاریخ در تمام مملکت ۲۴۴ باب مدرسه با ۲۴,۲۹۱ شاگرد وجود داشت و از این عده ۱۸۰۲ نفر دختر بودند.

تنها دبیرستان کامل تهران دارالفنون بود که در کلاس ششم متوسطه ۱۱ شاگرد داشت.

در ۲۷ دی ۱۲۹۷ دارالمعلمین مرکزی ب ریاست آقای ابوالحسن فروغی با دو شعبه تأسیس شد: شعبه ابتدائی و شعبه عالی. شرط ورود به شعبه ابتدائی داشتن گواهی نامه ابتدائی و دوره تحصیل سه سال بود و فارغ التحصیل ها آموزگار می شدند. شرط ورود به شعبه عالی تحصیلات معادل سه ساله متوسطه و دوره تحصیل و عمل (تدریس) چهار سال بود و فارغ التحصیل ها بمعلمی مدارس متوسطه غیرمجانسی منصوب میگرددند.

دارالمعلمیات فقط بایک شعبه ب ریاست مؤدب الملک (موسیوریشار) تأسیس شد. شرط ورود داشتن گواهی نامه شش ساله ابتدائی و دوره تحصیل و عمل چهار سال بود. تنها مدرسه عالی دوره دوم مدرسه سیاسی (دو کلاس آخر) و مدرسه طب بود. دوره مدرسه پزشکی سه سال و در ۱۲۹۷ عده دانشجویان آن ۳۴ نفر و شماره معلمین آن ده و محل آن در مدرسه دارالفنون بود. در ۱۲۹۸ مدرسه حقوق توسط وزیر دادگستری (نصرت الدوله) با معلمین ایرانی و فرانسوی تأسیس گردید.

یکی از کارهای تازه وزارت فرهنگ در ۱۲۹۷ تأسیس ادارهٔ بازرسی بریاست ایپکیان بود. وی از ازارامنه‌ای بود که در اسلامبول و پاریس تحصیل کرده بود. بازرسانی که به همکاری او انتخاب شدند اغلب از فارغ التحصیل‌های دانش سراهای فرانسه بودند. من هم یکی از آنان بودم.

البته قبل از اداره تفتیش وجود داشت متنها وظایف عمده‌اش عبارت بود از حل و فصل مشاجرات بین مدارس ملی که اغلب بر سر جلب شاگردان یکدیگر بروز میکرد. برداشتن آمار از شاگرد و معلم. رسیدگی بحضور و غیاب و نظیر اینها. بازرسان نیز همگی مردمان نیک نفس و دانشمندی بودند مانند شیخ غلامرضا خان نامدار (پدر آقای دکتر مهدی نامدار رئیس دانشکدهٔ داروسازی) که مردی شوخ و بذله‌گو و حراف و فاضل بود. فخرالاشراف که ادیب و خلیق و شریف بود. میرزا سیدحسینخان عدالت که از آزادی خواهان روشن فکر تبریز بود. ناصح الممالک که مردی سلیم النفس و خوش قلب بود.

اداره تفتیش جدید بکلی تازگی داشت. بازرسان جوان و فرنگ دیده موظف بودند طرز تعلیم معلمین را طبق اصول جدید آموزش و پرورش اصلاح کنند. بازرسی مدارس متوسطه و عالی به عهده من واگذار شده بود. یکی از آنها مدرسه متوسطه علمیه بود که هفته‌ای یک روز بدانجامیرفتم و بکلاس داخل میشدم و برنیمکت آخر می‌نشستم و بدرس گوش میدادم و نقائص و معایبی که بنظرم میرسید یادداشت میکردم و پس از پایان درس و خروج شاگردان از کلاس، آنها را خاطرنشان میکردم و راه اصلاح را پیشنهاد می‌نمودم. هفته بعد سرهمان درس میرفتم و چنانچه تذکرات من عملی نشده بود از معلم خواش میکردم اجازه دهد درس را بجای او بدهم.

البته این طرز کار بنظر بعضی از معلمین سالخورده گران می‌آمد و حسودان و فتنه جوین سعی میکردند از این موضوع استفاده کنند و معلمین ارشدر را تحریک میکردند. بعضی اوقات دسائیس آنها مؤثر واقع میشد و مشاجره و جنجال برپا می‌شد.

گشت و فقط خونسردی و بردباری و فداکاری مانع فتنه و فساد عمده میگردید. در نتیجه این نوع بازرسی معلوم شد که اکثر آموزگاران تهران سواد کافی ندارند و در موقع استخدام آنها بیشتر به سن و لباس و عمامه و صلاحیت اخلاقی آنها توجه شده تا بمعلومات. به پیشنهاد اداره تفتیش امتحانی از آموزگاران از زبان فارسی و حساب (چهار عمل اصلی) انجام گرفت و نتیجه وحشتناک بود لذا قرار شد کلاسهای شبانه برای آنها تأسیس شود که فارسی و حساب و اصول ساده و عملی آموزش ربابانها یاد دهد و پس از اتمام کلاسها مجدداً از معلمین امتحان شود. کسانی که در این امتحان دوم از عهده برنیامدند از خدمت معلمی معاف شدند.

مقارن با کلاسهای مذکور وزارت فرهنگ مصمم شد عدهای بازرسی بمعنای جدید این کلمه برای مدارس تربیت کندو دوازده نفر از فارغ التحصیل های دارالفنون را مانند آقایان دکتر شفاء الدوله میرخانی و دکتر دستگار و مرحوم دکتر طرفه و دکتر شیخ الاسلامی استخدام کرد که در کلاسهای تعلیم و تربیت حضور یافتند و تحت نظر بازرسان رسمی بکار پرداختند. سخنرانیهائی که من برای معلمین و بازرسان کردم وزارت فرهنگ طبع و تحت عنوان (نه کنفرانس در اصول تعلیم عملی) منتشر کرد. کار دیگری که اداره تفتیش برای تکمیل معلومات آموزگاران کرد تأسیس مجله «اصول تعلیمات بود» که بعدها بنام آموزش و پرورش موسوم شد و اکنون نیز منتشر میشود.

این بود بطور مختصر وضع فرهنگ تهران در اواخر ۱۲۹۷

همین که وزارت فرهنگ از تأسیس مدارس جدید در پای تخت فراغت حاصل کرد و امنیت در ولایات برقرار و نفوذ دولت مستقر شد به ایجاد مدارس جدید در شهرستانها پرداخت. بموجب تصویب نامه ای که در اسفند ۱۲۹۶ در زمان صدارت مستوفی الممالک صادر شده و بواسطه ضعف دولت اجرا نگردیده بود از ۱۲۹۸ از هر خروار مالیات جنسی یک قران و از هر تومان مالیات نقدی یک عباسی علاوه بر آنچه گرفته می شد وصول گردید و بمصرف مدارس ابتدائی هر محل رسید و باین

ترتیب بتدریج عده‌ای دبستان در قصبات و شهرها بوجود آمد. برای اینکه نمونه‌ای بدست دهم از مأموریت خودم در گیلان شمه‌ای عرض میکنم. در ۱۲۹۸ بریاست فرهنگ گیلان منصوب شدم و برشت رفتم. در آن وقت حاج میرزا حسن رشديه رئیس فرهنگ گیلان بود و باماهی شصت تومان حقوق دوسه مدرسه ملی که در رشت بود سرکشی میکرد.

پس از ورود برشت و رسیدگی بعایداتی که ممکن بود از خرواری یققران و تومانی یک عباسی تخصیص بفهنگک یابد معلوم شد که در گیلان مبلغ مذکور بحدی ناچیز است که نمی‌توان کار حسابی انجام داد لذا باموافقت سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) حکمران گیلان و میرزا احمدخان آذری پیشکار مالیه بدولت پیشنهاد شد که از هر پوط برنج که از گیلان صادر میشود پنج شاهی توسط ادارات دارائی و گمرک اخذ شود و بمصرف فرهنگ برسد. دولت باین پیشنهاد موافقت و تصویب نامه صادر و ابلاغ کرد. بودجه ۱۲۹۸ فرهنگ گیلان بمبلغ سی هزار تومان تهیه و پیشنهاد شد و بتصویب رسید و باین مبلغ که از عوارض پوطی پنج شاهی گرفته میشد هفت دبستان مجانی در رشت و انزلی و لاهیجان و لنگرود و رودسر و فومن و دو دبیرستان در رشت و انزلی تأسیس گردید.

این رویه کم و بیش در بعضی از ولایات جریان داشت تا اسفند ۱۲۹۹ که کودتا واقع شد و در آذر ۱۳۰۴ منجر به تغییر سلطنت گردید. بلافاصله یعنی در ۲ دیماه ۱۳۰۴ قانونی وضع شد که صدی نیم درآمد املاک مزروعی برای تأسیس دبستان در دهات علاوه بر مالیات معمول از مالکین گرفته شود.

در ۱۳۰۵ که من معاون اداره کل معارف بودم چون مبلغ وصولی از صدی نیم مذکور معین و معلوم و مقطوع نبود نتوانستم با اطمینان بودجه‌ای تهیه کنم لذا لایحه جدیدی پیشنهاد کردیم که در اردی بهشت ۱۳۰۶ بتصویب مجلس رسید. بموجب این قانون مقرر گردید از محل صدی نیم درآمد املاک وزارت دارائی مبالغ زیر را هر سال در اختیار وزارت فرهنگ برای تأسیس دبستان بگذارد:

سال اول (۱۳۰۵)	۶۰ هزار تومان
سال دوم	۱۶۰ هزار »
سال سوم	۲۶۰ هزار »
سال چهارم	۳۶۰ هزار »
سال پنجم (۱۳۰۹)	۵۰۰ هزار »

باین ترتیب اولین قدم برای ایجاد دبستان دردهات برداشته شد.

سال ۱۳۰۷ ازسالمهای مهم فرهنگی است زیرا کارهای مهم واساسی در ظرف آن انجام یافت. وزیر فرهنگ اعتمادالدوله (یحیی قراگزلو) و معاون او مدبرالدوله (عنایت الله سمیعی) بود. در آن سال قانون اداری فرهنگ مصوب ۱۲۸۹ بموقع اجرا درآمد و امور فرهنگی به دو اداره سپرده شد: اداره معارف بریاست آقای علی اصغر حکمت اداره تعلیمات عمومی بتصدی بنده. اقدامات مهمی که صورت گرفت بقرار ذیل بود:

اولا قانون اعزام محصل بخارجه وضع ومقرر شد که در ظرف شش سال هر سال صد هزار تومان برای فرستادن فارغ التحصیل های مدارس عالی و متوسطه باروپا بمصرف رسد و کسانی که بادانشنامه لیسانس یا بالاتر برگردند با پایه سه اداری به خدمت دولت پذیرفته شوند. در مجلس به پیشنهاد آقای تقی زاده در قانون قید شد که ۳۵ درصد از محصلین در رشته تعلیم و تربیت تحصیل کنند. چون مخارج نگاهداری هر محصل در سال کمتر از هزار تومان می شد بموجب قانون مذکور هر سال لااقل یکصد نفر میبایستی باروپا اعزام گردند.

ثانیاً چون عده فارغ التحصیل متوسطه کامل در تمام مملکت در ۱۳۰۷ فقط ۱۴۸ نفر بود واعزام یکصد نفر در سال باروپا میسر نبود لذا فوراً اقدام به توسعه کلاسهای متوسطه وتأسیس دبیرستانهای جدید شد. نظر بقلت عده دبیرناچار شدیم بیست و چند نفر دبیر از فرانسه برای دبیرستانهای تهران و ولایات استخدام کنیم. برای این مدارس از اروپا لوازم آزمایشگاه وارد کردیم و در عده ای از آنها لابراتوار

تأسیس کردیم و نخستین بار تدریس فیزیک و شیمی و علوم طبیعی با تجربه و مشاهده توأم شد. در بعضی از دبیرستانها نیز کتابخانه‌ای بوجود آمد.

برنامه کلیه مدارس ابتدائی و متوسطه و پسرانه و دخترانه مورد تجدید نظر قرار گرفت و حتی الامکان اصول جدید تعلیم و تربیت در تهیه و تدوین آنها مرعی گردید.

ثالثاً برای تربیت دبیر دارالمعلمین مرکزی تبدیل به دارالمعلمین عالی شد و شرط ورود داشتن گواهی نامه متوسطه کامل معین گردید و دوره تحصیل سه سال مقرر گشت. چون برای تدریس زبان فرانسه و شیمی و علوم طبیعی و ریاضی استاد نداشتیم بناچار چند تن دکتر و آگرژه از فرانسه برای تدریس مواد مذکور استخدام شد. رابعاً کتب درسی نفیس برای دبستانها از طرف وزارت فرهنگ تألیف و طبع و نشر شد و بهیچای ارزان در دسترس اطفال قرار گرفت. در این کار اعتماد الدوله شخصاً دخالت داشت و با عشق و علاقه فوق العاده با کمک احمد دهقان بهمنیار که بعدها باستادی دارالمعلمین عالی منصوب شد چهار کتاب اول ابتدائی تألیف گردید و به بهترین وجه ممکن بطبع رسید. تا آن تاریخ کتبی بنفاست و صحت و زیبایی چهار کتاب مذکور برای دبستانها در ایران بوجود نیامده بود رحمة الله علیهم رحمة واسعة.

خامساً آئیه فارغ التحصیل های دارالمعلمین عالی با تهیه لایحه‌ای که در سال بعد بصورت قانون درآمد تأسین گردید و مقرر شد که بانان در بدو ورود به خدمت پایه چهار اداری داده شود و مشمول قانون استخدام کشوری باشند.

سادساً قانون اتحاد لباس وضع شد که از لحاظ علمی و وحدت ملی اهمیت فراوان داشت. در آن تاریخ عده زیادی از اشخاص بیکار و ولگرد و بی سواد به لباس روحانیت در می آمدند و این خود وهنی بمقامات روحانی بود. قانون مذکور مقرر داشت اشخاصی که لباس مذکور را بر تن دارند باید طبق اساسنامه خاصی امتحان بدهند و چنانچه از عهده بر نیایند تغییر لباس دهند.

یکی از روزها صبح زود پیش از اینکه بوزارتخانه بروم ناصح الممالک بازرس سابق وزارت فرهنگ بمنزل من آمد و چون علت سحرخیزی و تحمل زحمت را در آن ساعت جوابا شدم گفت شب قبل قطعه‌ای سروده که میخواهد برای من بخواند و قطعه را با این بیت آغاز کرد:

در سال هزار و سیصد و هفت عمامه بکلی از میان رفت
البته عمامه از میان نرفت بلکه اختصاص یافت بکسانی که اهل علم و فضیلت هستند و بمشاغل دینی و روحانی می‌پردازند.

با اقداماتی که در ۱۳۰۷ صورت گرفت و خلاصه‌ای از آن باطلاع رسید وزارت فرهنگ توانست هر سال لااقل یکصد نفر محصل برای تحصیلات عالی بخارجه بفرستد و باین ترتیب عده‌ای پزشک و مهندس و استاد برای تأسیس دانشگاه تهران تربیت کند.

در ۱۳۰۹ پروفیسور پال منرو Paul Monroe رئیس مؤسسه بین‌المللی دانشگاه کلمبیا در نیویورک بایران آمد و پس از چند روز توقف بنام دانشگاه از من دعوت کرد که یکسال برای مطالعه و بررسی دستگاه تعلیم و تربیت امریکا بآنجا بروم و مهمان دانشگاه باشم. من پس از کسب اجازه از دولت دعوت را پذیرفتم و یکسال و اندی در امریکا بسر بردم.

در فروردین ۱۳۱۰ بدستور رضاشاه کبیر تیمورتاش وزیر دربار پهلوی شرحی بمن ابلاغ کرد که طرحی برای تأسیس دانشگاه تهران تهیه کنم. پس از دو ماه طرح را بصورت رساله‌ای بوزارت دربار فرستادم و شش ماه بعد که بتهران بازگشتم با احرار ریاست دارالمعلمین عالی مأمور اجرای آن طرح شدم.

در آن موقع دارالمعلمین عالی با ۱۸۰ محصل و هشت استاد ایرانی و هشت استاد فرانسوی در خانه‌ای نزدیک خیابان گمرک دائر بود و دو شعبه ادبی و سه شعبه علمی داشت.

در فروردین ۱۳۱۱ شروع بآماده نمودن نگارستان برای انتقال مدرسه

شد. بناها تکمیل گردید - نخاله‌ها بیرون برده شد - محوطه‌ها باغچه‌بندی و درختکاری شد و از شهریور ۱۳۱۱ دارالمعلمین عالی در آنجا دائرگشت. اگر کمی درین باب به تفصیل می‌پردازم برای اینست که این محفل و باشگاه تعلق به لیسانسیه‌های دارالمعلمین عالی دارد.

در تابستان ۱۳۱۱ اصلاحات اساسی در دارالمعلمین عالی بعمل آمد: اولاً مواد برنامه بر حسب تخصص هر یک از اساتید بین آنها تقسیم شد. مثلاً قبلاً یک استاد (مانند عباس اقبال) هم تاریخ تدریس میکرد هم جغرافیا - استاد دیگر (مانند آقای فاضل تونی) هم عربی می‌آموخت هم حکمت مشاء. در نتیجه اصلاحی که صورت گرفت بر عمق درس و تحقیق در هر ماده افزوده شد.

ثانیاً شعبه‌ای برای تدریس علوم تربیتی تأسیس گردید. زبان و ادبیات فارسی دارای شعبه مستقل شد و اقداماتی بعمل آمد تا در سنوات بعد (۱۳۱۶) منجر بتأسیس دوره دکتری زبان فارسی گردید. برای زبانهای خارجه نیز شعبه خاصی بوجود آمد و زبان انگلیسی و آلمانی و روسی نخستین بار تدریس شد. بعضی از ایرانیانی که در امریکا بودند و در رشته‌های مورد نیاز تحصیل کرده بودند بایران فراخوانده شدند و دو تن از آنها در دارالمعلمین عالی مشغول گردیدند چند تن از دانشمندان برجسته مانند ملک الشعراء - سیدمحمد تدین - آقایان دکتر سیاسی و سعید نفیسی برای تکمیل هیئت تعلیمیه بدارالمعلمین عالی دعوت و به استادی منصوب شدند.

ثالثاً کتابخانه‌ای تأسیس شد که بزودی دارای چند هزار جلد کتاب خوب و مهم گردید و همان کتابخانه است که الان در دانشکده ادبیات است. باتأسیس کتابخانه مطالعه کتاب برای محصلین معمول و اجباری گردید.

رابعاً چند آزمایشگاه برای علوم طبیعی و فیزیک و شیمی با استفاده از کارگران و کارشناسان خارجی از اهالی ایتالیا و روسیه و رومانی (بواسطه نداشتن ایرانیانی که در این کارها اطلاع و تجربه داشته باشند) ساخته و آماده

شد و دروس جنبه تجربی و عملی هم پیدا کرد.

خامساً بر شد شخصیت هر دانشجو و حفظ آبروی او و احترام بدو توجه مخصوص شد.

سادساً مقداری از وقت مدرسه صرف تربیت اجتماعی دانشجویان شد و نخستین بار کارهای فوق برنامه معمول گردید.

سابعاً لایحه تأسیس دانشگاه با اصطلاحات جدیدی که اکنون متداول است و کاملاً طبیعی بنظر میرسد (مانند دانشکده - دانشگاه - استاد - دانشیار...) تهیه و تقدیم وزیر فرهنگ شد لیکن اعتمادالدوله بععلل سیاسی (که منجر به تغییر کابینه گردید) آنرا در آن موقع بجزریان نینداخت. آقای حکمت که سال بعد بکفالت وزارت فرهنگ منصوب شد لایحه را تقدیم مجلس کرد و در خرداد ۱۳۱۳ به تصویب رسید.

در اسفند ۱۳۱۲ قانون تربیت معلم از تصویب مجلس گذشت و مقرر شد که در ظرف پنج سال ۲۵ دانش سرای مقدماتی در مملکت دائر شود و بفارغ التحصیل های آن رتبه آموزگاری و بفارغ التحصیل های دارالمعلمین عالی (که درین قانون موسوم شد به دانش سرای عالی) رتبه دبیری داده شود. باین ترتیب برای نخستین بار مقررات کاملی برای استخدام معلم و مراتب خدمت و حقوق و تقاعد او معین و مسجل گشت.

از شهریور ۱۳۱۳ دانشکده ادبیات و دانشکده علوم در نگارستان بتصدی گوینده - دانشکده فنی بریاست آقای دکتر محمود حسابی در مدرسه دارالفنون - دانشکده معقول و منقول بریاست حاج سید نصرالله اخوی در مدرسه سپهسالار تأسیس گردید.

در اراضی جلالیه که آنوقت بکلی خارج از شهر بود و مقداری با شهر فاصله داشت دویست هزار مترمربع زمین از قرار متری چهار ریال و نیم خریداری و دره ۱ بهمن ۱۳۱۳ بنسلاد آن بدست رضاشاه در نقطه ای که حالا پی پلکان دانشکده

پزشکی است گذاشته شد و ساختن بناها از همانوقت آغاز گردید و از ۲۴ اسفند ۱۳۱۶ بعد بتدریج که عمارتها باتمام رسید دانشکده پزشکی - دانشکده فنی - دانشکده حقوق بدانجا منتقل شد.

نکته مهمی که باید تذکر داد اینست که تا ۱۳۱۳ کسی جرأت نداشت در مدرسه طب جسد انسان را تشریح کند. بهمین جهت نخستین بنائی که در جلالیه ساخته شد تالار تشریح بود و همین که آماده گردید تشریح جسد آغاز گشت. اگر قدرت کامل دولت و رضاشاه نبود تحصیلات طب هم چنان نظری و کتابی باقی میماند.

در شهریور ۱۳۱۴ دانشسرای عالی که تا آنوقت مختص پسران بود بانوان را برای تحصیل پذیرفت و خانم بدرالملوک بامداد و خانم شایسته صادق دو نفر از سه بانویی بودند که در آن تاریخ وارد دانشگاه شدند.

در ۱۷ دی ۱۳۱۴ رضاشاه کبیر برای توزیع گواهی نامه ها و جوایز مدارس طهران در دانشسرای مقدماتی با علیاحضرت ملکه و والاحضرت شمس و اشرف پهلوی حضور یافتند و وزیران و رؤسای دانشکده ها (و از جمله گوینده) و مدارس با بانوان خود در آن جشن شرکت کردند و باین ترتیب رفع حجاب صورت گرفت و همدوشی زن و مرد رسمیت حاصل کرد و نیمی از جمعیت کشور رسماً قسادر بابر از حیات و شرکت در امور اجتماعی شد.

از ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ بیشتر بتربیت سالمندان و پرورش افکار - تکمیل و ساختن عمارات و ابنیه عالی مانند دانشکده فنی - دانشکده حقوق - موزه ایران باستان - دوازده آموزشگاه نوین یاد توجه خاص مبذول گشت. هشتاد جلد کتاب دبیرستانی خوب نیز بوسیله وزارت فرهنگ و بقلم فضلالی مملکت تألیف و طبع گردید.

برای اینکه معلوم شود از ۱۲۹۷ تا شهریور ۱۳۲۰ چه توسعه ای در امور فرهنگ حاصل شده چند رقم مختصر باید عرضه شود:

در ۱۲۹۷	بودجه فرهنگ کشور ۱۳۴	هزار تومان بود
و در ۱۳۲۰	»	۱۵ میلیون تومان
در ۱۲۹۷	شماره مدرسه در تمام مملکت	۲۴۴ باب بود
و در ۱۳۲۰	»	» ۴,۹۲۰ باب
در ۱۲۹۷	عده محصل در تمام کشور	۲۴,۰۰۰ نفر بود
و در ۱۳۲۰	»	» ۳۶۱,۰۰۰ نفر
در ۱۲۹۷	شماره معلم در کشور در حدود	۱,۳۰۰ نفر بود
و در ۱۳۲۰	»	» ۱۲,۳۴۵ نفر

بنابراین میتوان دوره ۱۳۲۰ - ۱۲۹۷ را دوره پی‌ریزی فرهنگ جدید نامید.

از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ که مملکت ما در اشغال نیروهای بیگانه بود و برای کمک و رساندن مهمات و خواربار بقوای روسیه از تمام منابع و وسایل حمل و نقل ایران استفاده می‌شد مصائب زیاد بر ما وارد آمد، هیچگونه ثباتی در اوضاع موجود نبود، عمر کابینه‌ها معمولاً از چندماه تجاوز نمی‌کرد. مساعی تمام زمامداران صرف حفظ مملکت می‌شد. در قسمت فرهنگ تمام تلاش برای حفظ مؤسسات موجود و جلوگیری از تباهی و فساد و مداخله عوامل بیگانه و خشی‌کسردن عملیات کسانی که تیشه بریشه میهن ما می‌زدند صرف میشد. اگر احياناً قانونی هم مانند قانون تعلیمات اجباری وضع میشد بواسطه ضعف دولت و وضع اقتصادی مملکت اجرا نمی‌گردید.

البته در پنج سال مذکور بودجه فرهنگ از ۱۵ میلیون به ۳۶ میلیون تومان رسید ولی تقریباً تمام این اضافات برای ازیاد حقوق معلمین و مستخدمین و مقابله با افزایش فوق‌العاده قیمت خواربار و پوشاک و سایر لوازم زندگانی بود که در اثر خرید غله و برنج و روغن و پارچه و غیره از طرف قوای بیگانه و صدور آنها بخارجه چهار پنج برابر بهای اجناس در ۱۳۲۰ شده بود. دولت فقط توانست در ۱۳۲۲ حقوق

ها را دوبرابر کند و در ۱۳۲۳ هم بیست درصد بر حقوقها بیفزاید. با این وصف فرهنگیان حقیقه فسادکاری کردند و باقوت لایموت ساختند و هر طور بود این دوره پر از رنج و تعب را بسر آوردند.

پس از تخلیه ایران از قشون روس در اردیبهشت ۱۳۲۵ دوره بسط و توسعه فرهنگ بامر و حمایت مداوم شاهنشاه آغاز و هر سال مبلغی بر بودجه فرهنگ اضافه و صدها دبستان و دبیرستان ایجاد شد. در ۱۳۲۶ دانشگاه تبریز توسط بنده تأسیس گردید. از ۱۳۲۸ بعد مقدمات تأسیس دانشگاه شیراز و مشهد و اصفهان فراهم گشت.

پس از مرداد ۱۳۳۲ بودجه فرهنگ هر سال بطور محسوس افزایش یافته و تقریباً بهمان تناسب برعهده مدارس و مؤسسات فرهنگی اضافه شده است.

در ۱۳۳۲ بودجه فرهنگ کشور ۱۷۸ میلیون تومان بود

در ۱۳۳۳ » به ۲۰۳ میلیون تومان بالغ گردید

بحران ملی شدن نفت در ۷ آبان ۱۳۳۳ پایان یافت و از این سال بعد افزایش بودجه فرهنگ بیشتر شد چنانکه

در ۱۳۳۴ بودجه فرهنگ ۲۶۵ میلیون تومان

در ۱۳۳۵ » ۴۲۳

در ۱۳۳۶ » ۴۷۵

در ۱۳۳۷ » ۵۵۵

صرف فرهنگ شده و میشود.

از این ارقام معلوم میشود که در سه سال اخیر بودجه فرهنگ از دوبرابر هم زیاده‌تر شده و این مسئله در تاریخ ایران بی سابقه است.

علاوه بر مبالغ فوق هر سال متجاوز از چهل میلیون تومان هم از محل سازمان برنامه و اوقاف و کمک سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی و عوارض

شهرداریها بمصرف فرهنگ میرسد چنانکه از عوارض اخیرالذکر سالی چند دبستان در هر شهر ساخته شده است.

علاوه بر توسعه تعلیمات ابتدائی و متوسطه و عالی و ازدیاد عده مدارس اقداماتی هم در چگونگی و کیفیت آموزش در چند سال اخیر صورت گرفته مانند تأسیس کلاسهای کارآموزی برای معلمین در تهران و ولایات با کمک اداره اصل چهار - تهیه وسایل سمعی و بصری مخصوصاً فیلم و تربیت عدهای برای ایسن منظور با کمک اداره همکاریهای فنی امریکا - اصلاح برنامه متوسطه - اصلاح آئین نامه امتحانات نهائی متوسطه - وارد کردن کاردستی در عدهای از مدارس - تأسیس چند آموزشگاه حرفه‌ای و هنرستان - ایجاد چند دانشسرای کشاورزی - تأسیس هنرسرای عالی جدید برای تربیت دبیر فنی - مبارزه با بی سوادی - تشکیل انجمن های خانه و مدرسه

یکی از تحولاتی که از ۱۳۱۱ شروع شده و از ۱۳۲۶ باین طرف بسرعت پیشرفت نموده تمایل باقتباس از فرهنگ امریکا است.

عوامل متعدد درین امر دخالت داشته که امشب مجال ذکر و بحث آن نیست. متأسفانه پاره‌ای از این اقتباسات بطرز صحیح انجام نمی پذیرد و بغلط تعبیر و تفسیر و اجرا میشود و در نتیجه معایب جدیدی در دستگاه فرهنگی پدید آمده که باید تذکر داد و بهمت خانم ها و آقایان باید آنها را برطرف کرد.

از جمله این معایب یکی کاسته شدن از مدت سال تحصیلی است. قبل از شهریور ۱۳۲۰ سال تحصیلی نه ماه بود و اکنون هفت ماه است.

مدارس بجای اینکه از شهریور شروع بتدریس کنند تا اوایل مهر وسایل کارشان فراهم نیست یعنی معلم و کتاب و اثاثیه درموقع و بعده لازم در محل موجود و آماده نیست - قریب سه هفته در ایام نوروز و دوهفته در آخر آذرماه مدارس را تعطیل کرده اند - در اکثر مدارس هم در اولین هفته خرداد ماه شاگرد و معلم مرخص میشوند.

بنابراین در حدود دوماه از سال تحصیلی کاسته شده و این مسئله به تحصیلات لطمه محسوس زده است.

عیب دیگری که در دستگاه تعلیم و تربیت مایدا شده اینست که تصور کرده اند هر کس گواهی نامه ابتدائی گرفت باید بدیرستان رود در صورتیکه شرط اصلی و اساسی پذیرفتن شاگرد در مدارس متوسطه داشتن استعداد است. در نتیجه این اشتباه عده کثیری از شاگردان چند سال در هر کلاس میمانند و بالاخره با ارفاق زیاد بکلاس بالاتر میروند و وقتی باین ترتیب دوره متوسطه را پیاپی رسانند تازه بدر هیچ کاری نمیخورند. اغلب این افراد بدانشگاه روی میآورند و در امتحان ورودی بامعدل شش از بیست قبول میشوند زیرا دانشگاه بیم دارد که فقط پنج درصد از داوطلبان را که فی الجمله استعدادی دارند بپذیرد. امسال در دانشکده علوم بنابود صد نفر برای سال اول علوم طبیعی گرفته شود. ششصد داوطلب نام نویسی کردند و در امتحان ورودی فقط ۱۶ نفر معدل نمراتشان بین ۸ و ۱۰ بود و بناچار بقیه را بامعدل بین ۶ و ۸ گرفتند!

عیب دیگر که نتیجه عیب مذکور است اینست که با وجود نداشتن دبیر هر سال عده ای دبیرستان جدید یا کلاسهای متوسطه تازه تأسیس میشود. باین وصف معلوم است که چه افرادی را با تحصیلات کم و ناقص بمعلمی این کلاسها و مدارس منصوب مینمایند و چه شاگردانی زیر دست این قبیل معلمین تحصیل میکنند و تربیت میشوند.

عیب دیگر که از تمام معایب دیگر مهمتر است انحطاط اخلاقی و دیانست است که در عده کثیری از فارغ التحصیل ها دیده میشود و تأثیر آن در زندگانی اجتماعی کاملاً محسوس است. اگر توجهی باین قسمت نکنیم و جدا به پرورش اخلاقی و دینی شاگردان نپردازیم تمام اقدامات دیگر ما بیهوده و سقوط ماحتمی است.

این معایب را ذکر کردم تا خانمها و آقایان که عهده دار تعلیم و تربیت جوانان این مرز و بوم هستید بخود آئید و در مقام رفع معایب باشید و در این راه مجاهدت

بفرمائید والا نمیخواهم تولیدیاس کنم بلکه باملاحظه اقدامات چهل سال اخیر باید کاملاً امیدوارباشیم زیرا دراین مدت گامهای بلند در توسعه فرهنگ برداشته شده است. از هزار نفر جمعیت ایران، در ۱۲۹۷ فقط سه نفر بمدرسه میرفتند و امروز ۶۵ نفر تحصیل میکنند. در تهران در ۱۲۹۷ دو روزنامه (ایران- رعد) جمعاً روزی ۳۰۰۰ نسخه منتشر میکردند و امروز دوروزنامه یومیه (اطلاعات- کیهان) روزی صد و بیست هزار نسخه منتشر میکنند.

عده کتاب چاپ شده در ۱۲۹۷ جمعاً ۴۴ جلد بود که ۳۷ جلد آن کتب درسی ابتدائی بود و امروز مطابق آماري که آقای ایرج افشار جمع آوری کرده اند در ۱۳۳۶ یک هزار جلد کتاب جدید الطبع چاپ شده که ۲۵۰ جلد آن کتب درسی ابتدائی و متوسطه و عالی است. در ۱۲۹۸ در تمام کشور بعده انگشتان یک دست لیسانسیه نداشتیم و اکنون هر سال هزاران لیسانسیه از مدارس عالی داخل و خارج کشوریرون می آیند. از مطالبی که عرض شد میتوان چند نتیجه گرفت.

نخست آنکه هنوز راه بسیار درازی را باید طی کنیم تا بمقصود برسیم - چه در توسعه فرهنگ و چه نسبت باصلاحاتی که باید صورت گیرد. هنوز نصف اطفالی که سنشان بین ۷ و ۱۳ است از رفتن بدبستان محرومند و ما آموزگار برای آنها نداریم.

نتیجه دوم آن است که از کندی حرکت بطرف مقصود نباید مأیوس شد بلکه باید در نظر گرفت که علی رغم تمام موانع و مشکلات در ظرف چهل سال گذشته نتایج مهم بدست آمده و برای پیشرفت و ترقی راه هموار گشته و باید با پشت کار و امیدواری هدف را دنبال کرد تا بمنظور رسید.

سوم اینکه بدون همت و جدیت نمی توان کشور را بطرف ترقی و تعالی سوق داد و پیشرفت فرهنگ بخودی خود انجام نمیگیرد بلکه با عزم راسخ و اقدام مداوم ممکن است موجبات پیشرفت را فراهم کرد. در این قسمت جامعه لیسانسیه های دانشسرای عالی میتواند نقش مؤثری داشته باشد.

دشمنان ترقی و تعالی و کسانی که از نفوذ معنوی جامعه شما ترسان هستند کوشش مینمایند افراد را برضد یکدیگر برانگیزند و بدینوسیله وسائل تضعیف آنانرا فراهم نمایند.

جامعه نباید در سیاست یعنی در امر حکومت مستقیماً مداخله کند و مثلاً بخواهد و بگوید که فلان کس وزیر باشد یا دیگری مدیریت کل زیرا همین مسئله موجب اختلاف نظر بین اعضاء و ضدیت با جامعه میشود. جامعه باید درصدد بالا بردن مقام معلم در مملکت باشد. چه از راه حسن اخلاق و کثرت معلومات و ابراز خدمت و جلب احترام خانواده‌ها نسبت به هیئت تعلیمیه و چه از راه متناسب ساختن حقوق و مزایای مالی معلمان با معلومات و خدمات و فداکاریهای آنها.

بدیهی است اگر مقام معنوی معلم بالا برود قسمت مادی خود بخود حاصل میشود. امیدوارم این نصیحت پدران که با خلوص نیت و از روی کمال علاقه گفته میشود اعضاء جامعه را متوجه زیان نفاق و فواید اتحاد و اتفاق کند و آنانرا عامل مؤثری در ترقی و تعالی و توسعه فرهنگ کند و جامعه لیسانسیه‌ها را سربلند و سرافراز سازد و آنانرا در خدمت به مملکت مؤید و موفق بدارد.

سازندگان واقعی ملت

بحثی که در این انجمن مطرح است موضوع نظری نیست بلکه مسئله‌ای است که هم‌اکنون مورد ابتلاست و عقاید مختلف درباره آن شنیده می‌شود و آن‌طرز تربیت معلم یعنی سازنده واقعی ملت است زیرا از سال گذشته رویه تازه‌ای در این کار اتخاذ شده که شاید همگی از آن اطلاع ندارند و محلی هم برای بحث و اظهار نظر درباره آن وجود ندارد. چند نفر در پشت میزی نشسته تصمیماتی اتخاذ و بامضای وزیر مسئول دستوری صادر کرده و آن تصمیمات را بموقع اجرا گذارده‌اند و هیچ کس فرصتی برای طرح آن رویه تازه و جلب افکار عمومی و تشخیص واکنش مردم نسبت به آن رویه پیدا نکرده است.

مطالبی را که بعرض می‌رسانم متعمداً محدود می‌کنم به آموزگار یعنی معلم مدرسه ابتدائی، زیرا سازنده واقعی ملت آموزگار است و اوست که اکثریت قاطع ابناء وطن را تعلیم می‌دهد و در اخلاق و روحیه و آداب آنان تأثیر عمیق دارد. سر و کار آموزگار با کودک است و در سنین طفولیت است که اساس سعادت یا شقاوت او گذاشته می‌شود. از لحاظ تربیت، اهمیت دوره کودکی بحدی است که که‌قرنها قبل از عصر جدید اشخاص صاحب نظر متوجه آن بوده‌اند و همین حقیقت است که سعدی بیان می‌کند:

هر که در خردیش ادب نکنند در بزرگی فلاح از او برخاست

در آغاز دوره مشروطه که تأسیس مدارس جدید رو باز دیاد گذاشت همگی معتقد بودند که معلم از لحاظ سن و اخلاق باید شایستگی و صلاحیت داشته باشد و از لحاظ علمی اگر جزئی سواد داشته باشد کافی است زیرا هر چه میداند می‌تواند بطفل بیاموزد. در آن اوقات عده بسیار معدودی متوجه بودند که معلم باید

دارای استعداد و اوصاف خاصی باشد و برای آموزگار شدن، شخصی که واجد شرایط معینی باشد باید تربیت شود، والا ازعهده انجام وظیفه خطیر خود یعنی آموزش و پرورش برنخواهد آمد. از کسانی که باین حقیقت در آن موقع یعنی پنجاه و چند سال قبل توجه داشتند من دونفر را می‌شناسم که برای سپاسدانی واداء دین باید نام ببرم یکی آقای سیدحسن تقی‌زاده و دیگری مرحوم حکیم‌المک.

در سال پنجم حکومت ملی یعنی در ۱۲۹۰ شمسی حکیم‌الملک وزیر فرهنگ بود و درقانونی که برای اعزام سی نفرمحصل به‌خارج به‌تصویب مجلس شورای ملی رساند قید کرد که پانزده نفر از آنها باید در رشته تعلیم و تربیت تحصیل کنند. از سی نفری که همان وقت اعزام شدند یکی آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی رئیس محترم انجمن فلسفه و علوم انسانی بودند و یکی هم بنده که بدوا دوره دانش‌سرای مقدماتی رادر «روان» و «ورسای» پایان رساندیم. در ۱۳۰۷ شمسی هم وقتی لایحه اعزام محصل بخارج در مجلس شورای ملی مطرح بود باصرار و ابرام و اقدام جدی آقای تقی‌زاده که نماینده مجلس بودند تبصره‌ای بماده اول آن قانون اضافه شد که ۳۰ درصد از عده اعزامی باید در رشته آموزش و پرورش تحصیل کنند. عده زیادی از استادان فعلی دانشگاه تهران از کسانی هستند که بموجب تبصره مذکور باروپا اعزام شدند. از خداوند متعال برای آقای تقی‌زاده سلامت و طول عمر خواهانم و بروح پرفتوح حکیم‌الملک درود می‌فرستم.

تأسیس دانشسراهای مقدماتی

از کسانی که در ۱۲۹۰ برای معلمی بخارج فرستاده شدند در اثر جنگ جهانی اول اغلب در ۱۲۹۴ به ایران بازگشتند و از همان وقت تبلیغاتی برای تأسیس دارالمعلمین آغاز کردند تا بالاخره در اواخر ۱۲۹۷ شمسی توسط شادروان نصیر الدوله دارالمعلمین مرکزی بریاست مرحوم ابوالحسن فروغی و دارالمعلمیات به ریاست مؤدب‌الملک (مسیوریشار) تأسیس گردید.

چون این دومدرسه رفع احتیاج مدارس ابتدائی رانمیکرد و اغلب آموزگاران آن زمان را از میان طلاب علوم دینی مدارس قدیمه انتخاب میکردند فارغ التحصیل‌های دارالمعلمین مرکزی عموماً بمعلمی دوره اول متوسطه گماشته شدند و همین که قانون اعزام محصل بخارجیه در ۱۳۰۷ بتصویب رسید و مقرر گردید سالی یکصد نفر فارغ التحصیل متوسطه بخارجیه فرستاده شود چون عده فارغ التحصیل متوسطه در تمام کشور در آن موقع از یکصد و پنجاه نفر تجاوز نمیکرد و اعزام سالی یکصد نفر دشوار بود لذا دارالمعلمین مرکزی تبدیل بدارالمعلمین عالی شد تا دیر برای مدارس متوسطه آماده کند و عده‌ای هم معلم افزانسه برای دبیرستانها استخدام گردید.

راجع به تهیه و تربیت آموزگار هنوز افکار عمومی به لزوم آن پی نبرده بود و سالها تبلیغ و سخنرانی و مقاله نویسی لازم بود تا مردم و دولت باین حقیقت توجه کنند. بالاخره در ۱۳۱۲ شمسی درهمین محل یعنی در دارالمعلمین عالی در زمان کفالت آقای حکمت لایحه تربیت معلم توسط چندتن از استادان مانند آقایان دکتر سیاسی و دکتر حسابی و دکتر شفق و مرحوم غلامحسین رهنما و بنده تنظیم گشت و به مجلس تقدیم شد و در اسفند همان سال بتصویب رسید. بنابر این هجده سال تمام عده‌ای زحمت کشیدند تا تأسیس دانشسرای مقدماتی برای تربیت آموزگار در این مرز و بوم امکان پذیر شد.

بموجب قانون تربیت معلم قرار شد در ظرف پنج سال ۲۵ باب دانشسرای مقدماتی در ایران تأسیس شود و شاگردان بطور شبانه روزی در آنها پرورش یابند. برای آنها بتدریج ساختمان مخصوص در تهران و ولایات برپا گردید و از ۱۳۱۷ سالی در حدود هفتصد آموزگار از آنها بیرون آمد.

در ۱۳۲۲ آقای دکتر سیاسی وزیر فرهنگ قانون تعلیمات اجباری را بتصویب مجلس رساندند. در آن قانون قید شده است در شهرهایی که دانشسرایست باید تأسیس شود و دانشسراهای موجود توسعه یابد تا عده بیشتری آموزگار تربیت گردد.

و بتوان در ظرف ده سال در تمام کشور تعلیمات ابتدائی را اجباری کرد. متأسفانه این قانون کاملاً اجرا نشد و برعهده دانش‌سراهای مقدماتی اضافه نگردید. تنها از ۱۳۲۶ باین طرف بتدریج دوازده باب دانشسرای کشاورزی بوجود آمد ولی بجای اینکه فارغ التحصیل‌های آنها را بداهات بفرستند تافلاحت عملی بکودکان قراء بیاموزند نود درصد آنها را در شهرها بکارگماشتند و آنها را مأمور تدریس موادی در دبیرستان و دبستان کردند که خودشان هم نخوانده بودند. آنهایی هم که بداهات اعزام شدند طبق دستور صریح مرکز همان مواد تحصیلی شهرها را تدریس کردند نه کشاورزی را.

برای اینکه ملاحظه فرمائید چه اندازه درباره تربیت آموزگار برای دبستانهای جدیدالتأسیس غفلت و قصور شد کافی است بعرض برسانم که در خرداد ۱۳۲۷ در تمام کشور ۳۸۶ هزار کودک در دبستان تحصیل میکرد و جمعاً ۳۰ باب دانشسرای مقدماتی وجود داشت و در خرداد ۱۳۴۰ که ۱,۴۳۶,۰۰۰ کودک تحصیل میکردند باز همان ۳۰ باب دانشسرای مقدماتی دایر بود و فقط ۱۲ باب دانشسرای کشاورزی بوجود آمده بود یعنی در ظرف سیزده سال عده شاگردان ابتدائی ۳۷ درصد اضافه شد در صورتیکه برعهده دانشسرا فقط ۴ درصد افزوده گشت.

در این صورت برای مدارس جدیدالتأسیس چگونه معلم پیدا کردند؟ نقل این داستان بسیار جالب است زیرا سرچشمه تمام ابتلاآت فرهنگ کشور در همین داستان نهفته است.

ایجاد دبیرستان برای صاحبان نفوذ

بعد از قیام مرداد ۱۳۳۲ که به توسعه فرهنگ توجه خاصی مبذول شد، هر سال مبلغ قابل ملاحظه‌ای بر بودجه وزارت فرهنگ افزودند و قسمت مهمی از این مبلغ بدون فکر و نقشه بدون رعایت مقررات قانونی بدون توجه بانقادات و نظریات کارشناسان فرهنگی هر سال صرف تأسیس دبیرستان بی معلم و بی محصل مستعد و چند دانشکده بی استاد و وسیله گردید.

ملاحظه فرمائید باچه سرعتی برعهده اینگونه دبیرستان های بی معلم و بی محصل مستعد افزوده شده است.

در ۱۳۳۱ در تمام کشور ۴۱۱ باب دبیرستان موجود بود با ۸۲ هزار شاگرد. در ۱۳۴ عده دبیرستان به ۱,۱۸۴ باب رسید وعده شاگردان آنها به ۳۰۰ هزار! البته ازدیاد دبیرستان بی معلم و بی محصل مستعد از اواسط جنگ جهانی دوم شروع شد ولی از ۱۳۳۲ بر سرعت آن افزوده گشت.

از همان اواسط جنگ عده ای بحکم وجدان مضرات اینگونه مؤسسات را تذکر دادند وعدم تناسب عده دبیرستان رانسبت به عده دبستان - عدم تناسب عده دانشسرا را نسبت به عده دبستان - عدم تناسب عده مدارس حرفه ای رانسبت به عده دبیرستان طی مقاله ها و خطابه ها وسؤال ها ازدولت در مجلس خاطرنشان ساختند ولی کمترین توجهی بنظریات آنها نشد و این رویه یعنی توسعه مؤسسات فرهنگی بدون نقشه و بدون رعایت تناسب تعقیب شد و در نتیجه امروز مملکت مواجه بایک مسئله غامضی گردیده که برای حل آن داریم اشتباهات تازه میکنیم.

شاید بگویند که بنده چندبار در این مدت وزارت فرهنگ را تصدی کرده در این صورت چرا خود علاج این کار را نکرده است. باین جهت باید عرض کنم که در مدتهای کوتاه و متناوبی که تصدی داشته ام اقدام کرده ام ولی پس از کناره گیری دنباله اقداماتم گرفته نشده است. مثلاً در ۷ بهمن ۱۳۲۳ آئین نامه شرایط تأسیس دبیرستان و کلاسهای متوسطه را بتصویب شورای عالی فرهنگ رساندم که تا امروز بقوت خود باقی است وبموجب قانون شورای عالی فرهنگ آئین نامه مذکور حکم قانون را دارد و حتمی الاجراست. مهمترین شرط تأسیس کلاس متوسطه داشتن دبیر شایسته و لااقل ۳ شاگرد مستعد در کلاس اول متوسطه و ۱ نفر در کلاس چهارم (یعنی کلاس اول دوره دوم متوسطه) است. در ظرف ۱۸ سال گذشته آئین نامه فقط در حدود ۱۰ ماه رعایت شده و در مابقی مدت موقوف الاجرا بوده است!

چون یکی از علل عمده تأسیس دبیرستان این بود که قوانین برای گواهی

نامه آن امتیازات زیاد قائل شده است، مانند معافیت از خدمت نظامی یا ورود به خدمات دولتی یا دخول به مدارس عالی، در موقعی که نمایندگی مجلس سنارا داشتیم طرحی در آبان ماه ۱۳۲۹ پیشنهاد نمودم که بموجب آن امتیازات استخدامی دیپلم ها و گواهی نامه ها لغو شود. این طرح پس از دوشور در مجلس سنا در بهمن ۱۳۲۹ بتصویب رسید و بمجلس شورای ملی ارسال شد و لسی در آنجا بایگانی گردید. نه دولت تعقیب کرد نه نمایندگان مجلس!

این دو نمونه را برای این عرض کردم که بدانید بنده وظیفه خود را انجام داده ام و نتیجه ای که میخواهم بگیرم این است که اغلب دبیرستانهای جدید در اثر احتیاج بوجود نیامده بلکه عامل مستقیم فشار صاحبان نفوذ و ضعف و عدم استقامت متصدیان امور بوده است. در بسیاری از موارد علت تأسیس دبیرستان ایجاد شغل برای فرد معین یا اعطای فوق العاده به شخص معلومی بوده است.

مثلا دریکی از شهرهای کوچک مرکزی برای ۱۴ نفر شاگرد (درسه کلاس اول متوسطه) دبیرستان مخصوصی برپا کردند تا شخصی که در انتخابات مجلس خدمتی کرده بود بمقام ریاست دبیرستان منصوب شود و نماینده آن شهر حاضر نمیشد که ۱۴ نفر مذکور را بدبیرستان مجاور بفرستد و نمی توانست تصور کند که اعزام سه دبیر شایسته از مرکز برای دبیرستان جدید امکان پذیر نیست.

در یکی از شهرهای کوچک کرمان میخواستند یکی از بستگان رئیس فرهنگ فوق العاده بدهند و در دبستان او کلاس اول متوسطه باز کنند چون نتوانستند بیش از ده نفر شاگرد جمع کنند برای فراهم کردن حدنصاب از دبیرستان دیگر آن شهر کوچک بیست نفر را بکلاس جدید گسیل کردند و بوزارت فرهنگ گزارش دادند که در فلان تاریخ کلاس اول متوسطه با ۳۰ شاگرد افتتاح شد و روز بعد آن بیست نفر را بمدرسه اصلی برگرداندند.

در یکی از شهرهای کوچک خوزستان برای چهار نفر از اولاد متنفذین که بسن نظام وظیفه رسیده بودند کلاس چهارم متوسطه بدون داشتن دبیر واجد شرایط دائر

کردند تا آنها را از اعزام بسربازخانه معاف دارند.
 این دوسه مثال را بدون افشای نام متصدیان و محل ذکر کردم تابعی
 از عوامل واقعی ایجاد دبیرستان بی معلم شناخته شود.
 من از مفصل این قصه مجملی گفتم تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

۷۵۰ دبیرستان بی معلم

در نتیجه ضعف و وظیفه ناشناسی و عدم رعایت مقررات قانونی در ظرف نه سال
 ۷۵۰ باب دبیرستان جدید که اغلب بدون دبیر و شاگرد واجد شرایط بوده در این
 مملکت تأسیس گردید و بتدریج بر عده کسانی که اینگونه دبیرستانها را پیموده ورقه ای
 بنام «دیپلم» بدست آورده اند افزوده شده است بطوری که در حال حاضر در حدود
 سالی ۱۰ هزار نفر «دیپلمه» از مدارس مذکور بیرون می آیند و اغلب میخواهند وارد
 خدمات دولتی بشوند. چون با وضع قسانون خرداد ۱۳۳۷ استخدام جدید محدود
 گردیده اکثر عده مذکور داوطلب ورود به دانشگاه میشوند و در امتحانات مسابقه
 ورودی در حدود ربع آنها پذیرفته میشوند. در سه چهار سال قبل عده ای از همین
 پذیرفته شدگان با معدل ۶ و ۷ (از بیست) قبول شدند در صورتیکه در دانشگاه های
 معتبر جهان کسانی که کمتر از ۱۰ داشته باشند حق نام نویسی ندارند.

بقیه دیپلمه ها بطور کلی نه مایه علمی کافی دارند نه حاضرند بکاری تن
 در دهند که با شخصیت یک دیپلمه نامناسب باشد. این است که ماهر سال ده ها
 هزار نفر از جوانان را که بزرگترین سرمایه کشورند و استعداد های گوناگون دارند
 و با استعداد مخصوص خود ممکن است از بهترین خدمتگزاران مملکت شوند
 در دبیرستانها به تحصیل مواد نظری که مطابق مذاق آنها نیست مجبور می سازیم
 و آنها را عاطل و باطل کرده مایوس و ناراضی تحویل جامعه می دهیم.

در مقابل این وضع بعضی ازدوایر دولتی بفکرافت اند که دیپلمه های مذکور
 را بکاری مشغول سازند. بنظر آنها کاری که از همه آسانتر می نمود معلمی بود! از این رو

هرسال عده‌ای از آنها را برای معلمی دبستان و دبیرستان استخدام کردند و از اینجا تنزل فوق‌العاده سطح تحصیلات آغاز شد.

اشتباه بزرگ در انحلال دانشسراها و ایجاد کلاس تربیت معلم

در ۱۳۳۸ بنظر متصدیان امور فرهنگی رسید که دیپلمه‌های مذکور در کلاسی بنام تربیت معلم با اصول تعلیم و تربیت آشنا شوند سپس وارد خدمت گردند و عده‌ای از این کلاسها در تهران و ولایات بوجود آمد. در بعضی از آنها چند صد نفر هفته‌ای چند ساعت مشغول و در پایان بمعلمی منصوب شدند.

در ۱۳۴۰ بنظر متصدیان مذکور رسید که کلاسهای تربیت معلم را جانشین دانشسراهای مقدماتی کنند و بموجب بخشنامه‌ای دستور انحلال آنها را صادر کردند و آن دستور را در شهریورماه امسال تأیید و تنفیذ نمودند!

دلایلی که برای این عمل ذکر کردند اینست که در دانشسراهای مقدماتی شاگردان را با گواهی نامه دوره اول متوسطه قبول می‌کنند و دولت باید دو سال مخارج آنها را برعهده گیرد و هر سال فقط در حدود دو هزار معلم از آنها بیرون می‌آیند در صورتیکه در کلاسهای تربیت معلم دیپلمه پذیرفته میشود و با مخارج بسیار کم در ظرف چند ماه در حدود شش و هفت هزار معلم بدست می‌آید.

این استدلال شاید بصورت ظاهر بنظر عده‌ای قابل قبول باشد و اقدام وزارت فرهنگ را تأیید کنند لیکن بنظر بنده مضراتی از این عمل حاصل میشود که باید بعرض برسانم و قضاوت آنرا بعهد افکار عمومی واگذار کنم.

معایب کلاسهای تربیت معلم

اولاً عده زیادی از کسانی که وارد این کلاسهای میشوند و رتبه‌ای بنام «دیپلم» در دست دارند سواد و مایه علمی ندارند زیرا عده‌ای اساساً برای تحصیلات نظری در دبیرستان استعداد نداشته‌اند و آشنائی هم که مستعد بوده‌اند دارای دبیر و واجد

شرائط نبوده‌اند. بسیاری از آنان چندسالی عمر خود را در محلی بنام دییرستان گذرانده‌اند و در پایان هم به پیشنهاد همان دییران دیپلمی به آنها داده شده‌است. عده زیادی از این دیپلمه‌ها پس از سه سال اقامت در دانش سرای عالی باندازه سال ششم ابتدائی بیست سال قبل سواد ندارند. کسی که می‌بایست در خرداد امسال درجه لیسانس در زبان بگیرد و دییر دوره دوم متوسطه شود در ورقه امتحان تبلیغ را «طبلیق» و حواس پنجگانه را «حواس» نوشته است! دیگری هم که اکنون دییر مدارس متوسطه پایتخت است نوشته که ایران فقط از ظهور اسلام مملکت مستقلی شد و زردشت در سال ۳۱ هجری بدنیآمد و پایه گذار مذهب اسلام بود! دیگری نوشته است که صفویه مذهب شیعه را طرد و بجای آن مذهب جعفری را ترویج کردند! دیگری ملا محمد باقر مجلسی را از عصر داریوش کبیر دانسته است!

عیب دوم کلاس تربیت معلم این است که افرادی که در آن وارد می‌شوند میل و رغبت به معلمی ندارند و در اثربیکاری و اضطراب و نداشتن هنری که معیشت آنها را تأمین کند وارد کار تربیت معلم شده‌اند. طبق گزارش چند نفر از مدیران کل و رؤسای فرهنگ عده‌ای از کسانی که بادیدن کلاس تربیت معلم وارد خدمت گردیده‌اند می‌گویند هروقت فرصت پیدا کنند خود را از قید معلمی رها خواهند کرد در صورتیکه تعلیم و تربیت یک امر معنوی است و اولین شرط موفقیت در معلمی تمایل و رغبت آموزنده است بشغل مذکور.

ثالثاً این دیپلمه‌ها عموماً از اهالی شهرها هستند و معتاد به زندگی شهری بنابراین به تفریحات و مزایای صوری شهرها خو گرفته‌اند و از اقامت در دهات اکراه دارند و از روزی که استخدام می‌شوند دائماً تشبث می‌کنند که بشهر منتقل شوند و این خود یکی از گرفتاریهای روسای فرهنگ است. بدیهی است که کارچنین افرادی با چنین روحیه‌ای ارزش ندارد.

رابعاً چون عموم دیپلمه‌ها سنشان از ۱۰ سال بیشتر است رشد طبیعی آنها پایان رسیده و از حیث منش و اخلاق هر چه باید بشوند شده‌اند و کلاس تربیت معلم

نمی‌تواند در روحیه و طرز فکر و عادات و رفتار آنها تغییراتی بوجود آورد.

خامساً در چند ماهی که این دیپلمه‌ها روزی چند ساعت در کلاس تربیت معلم حاضر می‌شوند فرصت و وسیله‌ای برای پی‌بردن باخلاق و روحیه آنها و تشخیص صلاحیت آنها برای معلمی موجود نیست. چه بسا افراد عصبانی و تندخو و بی‌ایمان و بدبین و معتاد به پاره‌ای عادات نکوهیده در میان آنها هست که کسی از آن آگاه نیست و معذک بمعلمی منصوب می‌شوند و نتیجهٔ تعلیم آنها معلوم است که چه خواهد بود.

وقتی این معلمین در دهات مشغول شدند کسی بکار آنها رسیدگی نمی‌کند. اغلب مدارس دهات چند سال یک‌مرتبه هم مورد بازرسی قرار نمی‌گیرد و الا معلوم میشد که بعضی از آنها در قسمتی از سال تحصیلی اساساً دأثر نیست.

در یکی از ادواری که بنده عهده‌دار وزارت فرهنگ بودم چندتن از اشخاص برجستهٔ وزارت فرهنگ را که مورد اعتماد کامل بودند مانند آقای دکتر غلامحسین مصاحب - آقای احمد آرام - آقای حسن ذوقی - مرحوم شمس‌آوری را با بازرسی فرستادم و هریک را بیک طرف یکی بشمال - یکی بجنوب - یکی بشرق - یکی به غرب و بنا شد در تمام مسیر خود بتمام مدارس سرکشی کنند و گزارش دهند و پس از دوسه ماه مسافرت کاشف بعمل آمد که در بسیاری از قراء در وسط سال تحصیلی دبستان دولتی تعطیل و معلم دهکده بشهر مجاور رفته بود ولی تمام این قبیل معلمین حقوق خود را مرتباً دریافت کرده بودند.

سادساً اطلاعاتی که در کلاس تربیت معلم باین «دیپلمه‌ها» داده می‌شود بسیار بسیار سطحی و مختصر است زیرا وقت کافی نیست و دیرانی که معین می‌شوند در بسیاری از موارد از اعضاء ادارات فرهنگ هستند که حق التدریس می‌گیرند و آنها هم وقت کافی برای مطالعه و دادن تکلیف و تصحیح آن ندارند. بنابراین بطور کلی معلم و متعلم هر دو علاقه مفراطی بدین کار ندارند.

درمقابل این معایب دانش‌سرای مقدماتی شبانه‌روزی محاسنی دارد که هیچ ملت متری نمی‌تواند از آن چشم‌پوشد.

محاسن دانشسراهای مقدماتی شبانه‌روزی

اولا کسانی که وارد دانشسرا میشوند عموماً به‌معلمی علاقه‌دارند و به‌همین دلیل در تحصیل و تعلیم توفیق پیدا می‌کنند و از اشتغال بمعلمی خوشنودند. بسیاری از بهترین آموزگاران و دبیران و دانشیاران کنونی از کسانی هستند که بدو دوره دانشسرای مقدماتی راطی کرده‌اند مانند آقای دکتر یارشاطر - دکتر خوانساری - نقیب‌زاده - حری - دامادزاده - سعیدی سیرجانی - ... کسانی که متمایل بمعلمی نباشند معمولاً وارد دانشسرای مقدماتی نمی‌شوند و اگر بشوند در اثراقامت و همنشینی با سایرین تمایل پیدا می‌کنند.

ثانیاً دانشسرای مقدماتی نوعی از مدارس فنی است و اکنون که دولت و ملت پی‌بلزوم و اهمیت مدارس فنی برده انحلال دانشسراها مخالف با نظر و رویه خود دولت است. پانزده سال است که برای تأسیس مدارس فنی تلاش می‌شود و در این مدت فقط ۳۶ مدرسه فنی به وجود آمده و در مقابل بایک حرکت قلم سی‌باب دانشسرای مقدماتی منحل شده است.

ثالثاً شاگردانی که وارد دانشسرای مقدماتی میشوند طبق قانون تربیت معلم سنشان در حدود ۱۵ سال است بنابراین رشد طبیعی آنها کامل نیست و می‌توان در اخلاق و روحیه و رفتار و طرز فکر و عادات آنها تغییراتی بوجود آورد و آنها را بطور دلخواه برای معلمی تربیت کرد.

رابعاً چون دانشسرا شبانه‌روزی است اولیای مدرسه از راه کارهای فوق برنامه در ظرف دو سال به اخلاق و روحیه هر شاگرد پی می‌برند و هرگاه یکی از آنها صلاحیت معلمی نداشته باشد از زمره شاگردان خارج می‌سازند و بالعکس در صورتی که در فردی هوشمندی و لیاقت فوق العاده ببینند موجبات تشویق و ترقی او را فراهم می‌کنند چنانکه در گذشته کرده‌اند.

خامساً فایده‌مهم دیگر شبانه‌روزی اینست که در آن‌ها تربیت بمعنای واقعی صورت می‌پذیرد یعنی عده‌ای از اوصاف در نهاد آنها متمکن می‌شود - عده‌ای عادات در آنها بوجود می‌آید که برای معلمی کمال ضرورت را دارد مانند اعتیاد به نظم و انضباط - اعتیاد بمطالعه و تحقیق - اعتیاد بدقت و تدقیق - اعتیاد به همکاری با دیگران - اعتیاد به نطق و سخنرانی ...

سادساً چون عده دانشسراهای مقدماتی محدود است به آسانی می‌توان برای آنها رئیس لایق و دیران کار آزموده پیدا کرد.

سابعاً کسانی که با دانشسرای عالی سرو کار دارند متفق هستند بر اینک که علاقه‌مندترین دانشجویان آن کسانی هستند که قبلادوره دانشسرای مقدماتی را طی کرده‌اند و در موقع تحصیل علاقه‌شدید خود بوسیله سؤال و بحث و تحقیق و مطالعه و زحمت و دقت و صمیمیت ابرازی دارند.

ثامناً چون دانشسرا شبانه‌روزی و از اجتماع شهرها دور و وسائل جمع و عوامل تشقت کمتر وجود دارد شاگرد می‌تواند تمام نیروی خود را صرف آموختن و فرا گرفتن کند.

تمام دانشمندان بزرگ تربیت در اروپا و امریکا معتقدند که مدرسه شبانه‌روزی بهترین وسیله اصلاح هر جامعه است. در انگلستان و آمریکا و آلمان و فرانسه و روسیه دانشسراها شبانه‌روزی است. در آمریکا تمام کالج‌ها شبانه‌روزی است. در انگلستان دانشگاه کیمبریج و اکسفورد و تمام «مدارس همگانی» شبانه‌روزی است. در اوایل قرن نوزدهم میلادی موقعی که آلمان از ناپلئون شکست خورد فیثیه فیلسوف شهیر آلمان در خطابه‌های خود بملت آلمان را مجبران شکست و اعاده حیثیت آلمان را در ایجاد مدارس شبانه‌روزی تشخیص داد و پادشاه و ملکه پروس پیشنهاد او را بکار بستند و طولی نکشید که نتایج آن به ظهور پیوست و پیروزی نصیب آن مملکت شد.

باتمام مزایائی که برای شبانه‌روزی بودن دانشسراها به عرض رسید آیا

گناه نیست که پس از آن همه مجاهدت و تلاش ما دانشسراهای شبانه‌روزی را منحل کنیم؟

درمقابل محاسنی که برای دانشسراهای شبانه‌روزی به‌عرض رسید بعضی از متصدیان فرهنگی دوعیب برای آنها ذکر کرده‌اند که ظاهراً در انحلال آنها مؤثر بوده است:

عیب اول این بوده که دانشسراهای شبانه‌روزی حالت مهمانخانه‌پیدا کرده بود و شاگردان عادت به تن‌پروری می‌کردند. این عیب اگر عمومیت هم داشته مربوط به طرز اداره کردن دانش‌سراست و دلیل بر بی‌خبری یا وظیفه‌ناشناسی کسانی است که آنها را اداره می‌کرده‌اند. در بسیاری از موارد ملاک و مأخذ نصب اشخاص صلاحیت‌آنان از لحاظ علمی و تجربه و سابقه نیست بلکه نفوذ و فشار باعث می‌شود کسی که هیچ گونه اطلاعی در اداره کردن مؤسسه شبانه‌روزی ندارد بریاست آن منصوب گردد تا کمکی بمخارج او بشود یا ترفیعی برای او باشد. اگر شخص لایق آزموده‌ای دانشسرای شبانه‌روزی را اداره کند فقط شاگردان خوش سابقه و جدی را می‌پذیرد و قسمت مهمی از کارهای بخش شبانه‌روزی را توسط آنها انجام می‌دهد تا عادت بکار کنند و مجرب شوند و اعتماد بنفس پیدا کنند و مؤسسه شبانه‌روزی مؤسسه تربیتی باشد نه مهمانخانه و بعلاوه از عده کارمند و فراش و پیشخدمت که قسمتی از بودجه بمصرف حقوق و فوق‌العاده و تغذیه آنها می‌رسد کسر شود.

بنده در دانشسرای ورسای هر روز بنوبت قسمتی از کارها را انجام می‌دادم، مانند زدن شپپور (بجای زنگ) - تنظیف محل - چیدن میز غذا - جمع کردن و شستشوی ظروف - رسیدگی به چراغهای گاز که در آن زمان معمول بود و مانند آن. بعلاوه تمام کار باغ دانشسرا به‌عهده خودمان بود از قبیل بیل زدن - ویرجین کردن - کود دادن - تراش کردن درختان - حفظ و حراست میوه‌ها... هر شاگرد نیز مجبور بود کارهای مربوط به خود را شخصاً انجام دهد، مانند جمع کردن رختخواب و اکس زدن کفش - بردن جامه زیر و رو و لباس شوئی...

عیب دوم، بقول متصدیان فرهنگی این بوده که مخارج دانشسراهای شبانه روزی زیاد است. اگر فرضاً این مسئله صحت داشته باشد علت آنرا در کثرت کارمند و خدمه و تکفل خوراك آنها باید جستجو کرد و بطوری که عرض کردم رفع این عیب آسان است و باید از وجود خود شاگردان برای قسمتی از کارها استفاده کرد. شاید علت دیگر این بوده که در بعضی از دانشسراهای شبانه روزی کمی تجمل خواهی پیدا شده و کسی در مقام جلوگیری بر نیامده است.

بنده سه سال در دانشسرای ورسای از ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۳ بسر بردم و غذای ما با غذای سربازخانه یکی بود. هیچ وقت بما بیش از یک غذای ساده نمیدادند. اگر خودمان در باغ دانشسرا میوه ای عمل می آوردیم در سر مختصری مانند نصف یک سیب داشتیم و الا دسری داده نمی شد. صبح ها سوپ گاو با مقداری نان داده می شد و فقط روزهای یکشنبه شیر و شکلات می دادند.

اگر واقعاً در بعضی از دانشسراهای شبانه روزی تجملی پدید آمده بود اصلاح آن با اولیای وزارت فرهنگ بود. همانطور که با دوسطر دستور انحلال داده شد ممکن بود از اسراف و تبذیر جلوگیری کرد مخصوصاً که تجمل تأثیر سوء در شاگردان دارد و آنانرا معتاد به عادات نکوهیده می کند.

سرمایه گذاری در تربیت معلم

با وجود تمام صرفه جوئیهایی که یادآوری شد تردید نیست که مخارج تربیت یک آموزگار در دانشسرای شبانه روزی بمراتب زیساده تر از کلاس تربیت معلم است. ولی باید توجه داشت مخارجی که برای تربیت آموزگار میشود مانند سرمایه گذاری در مؤسسات اقتصادی است. همانطور که صدها میلیون تومان خرج ساختن سد می کنیم و همین که با تمام رسید هزاران هکتار زمین بایر حاصل خیز می شود و سالیان دراز منافع بی شمار عاید ملک و ملت می گردد همانطور مخارجی که برای آموزگار خوب می شود باعث خواهد شد که هر فرد از افراد مملکت بنحو نیکو پرورش یابد و عضو

سودمند و مؤثر جامعه گردد و همگی روی رفاه و آسایش ببینند و کشور از لحاظ مادی و معنوی پیشرفت حاصل کند.

بنابراین نباید از جزئی مخارجی که برای تربیت معلم میشود مضایقه نمود و بهانه زیادی مخارج، دانشسرای شبانه روزی را منحل کرد و بجای آنها کلاس تربیت معلم با تمام معایبی که برای آن ذکر شد بوجود آورد.

موضوع مهم اینست که باید معین کنیم از آموزگار چه انتظار داریم؟ آیا میخواهیم فقط کوره سواد بفرزندان مایاآموزد یا توقع داریم برای ما آدم تربیت کند؟ بنظر بنده سواد به تنهایی مایه خوشبختی نمیشود و موجبات سعادت فرد یا جامعه را فراهم نمیکند. کسانی که اکنون از کلاس تربیت معلم بیرون میآیند و خود را بدبخت میدانند که وارد دانشگاه نگردیده و از روی اضطرار معلم شده اند بدین هستند. اگر بوسیله آنها دردهات دبستان دایر کنیم بیم آن میرود که در مقابل کوره سواد اخلاق و ایمان روستازادگان راست کنیم و آنها را از کار کردن بادت و تولید ثروت متنفر سازیم و به پست ترین مشاغل دولتی تشویق و ترغیب کنیم - بی قیدی والا ابالی گری و وظیفه ناشناسی را در نهاد آنها مخمر کنیم و آنان را به بسیاری از عادات نکوهیده معتاد سازیم.

اگر از آموزگار انتظار داشته باشیم که برای ما آدم تربیت کند در این صورت باید او را برای این امر خطیر آماده کرد تا بداند کودکی که باو می سپارند جسماً و روحاً چگونه موجودی است. نیازمندیهای او در هر سن و مرحله رشد چیست - چه روشهایی برای تربیت او باید بکار برد و این روشها باید متکی بچه اصول و قواعدی باشد - چه منظورهائی را از لحاظ اجتماع باید تعقیب کند و طفل را برای زندگانی در چه نوع جامعه ای آماده سازد - ملت ایران و ملل مهم جهان در گذشته چه مؤسساتی برای تأمین مقاصد و آمال خویش و حفظ تمدن خود بوجود آورده و چه نتایجی از آنها گرفته اند - کدام یک از آن مؤسسات را باید نگاهداشت و کدام را کنار گذاشت. در این صورت باید آموزگار را در دانشسرای شبانه روزی در ظرف لا اقل دو سال تربیت

نمود و عادات خاصی رادراو ایجاد کرد والا قادر به تربیت آدم نخواهد بود. اکنون بینیم وزارت فرهنگ واقعاً چه مبلغ برای دانشسراهای شبانه روزی خرج میکرد. طبق ارقامی که از وزارت مذکور گرفته شده جمع مخارج دانشسراهای مقدماتی و کشاورزی و عشایری شبانه روزی، قبل از انحلال ۷۸ میلیون ریال بوده است. اکنون بودجه فرهنگ کشور ۹,۱۷۰ میلیون ریال است. بنابراین اگر تمام دانشسراهای شبانه روزی دائر بود فقط ۸ در هزار از بودجه فرهنگ صرف آنها می شد در صورتیکه در انگلستان و فرانسه و آمریکا در حال حاضر حدود ۳۰ در هزار از بودجه فرهنگ آنها صرف تربیت آموزگار میشود.

در این صورت ملاحظه میفرمائید که مخارج دانشسراهای شبانه روزی زیاد نبوده و نسبت به بودجه فرهنگ بسیار ناچیز هم بوده است.

اگرچنانکه در انگلستان و آمریکا موسوم است مخارج غذا از خود شاگردان گرفته شود و کسانی که استطاعت ندارند بجای پرداخت بهای غذا روزی دوساعت در دفتر یا کتابخانه یا آزمایشگاه یا قسمتهای دیگر دانشسرا کار کنند یا حتی به آنها وام داده شود تا پس از ختم تحصیل بتدریج مسترد دارند از مخارج دانشسراها باز هم مبلغی کاسته خواهد شد. در این صورت با رعایت تناسب در اقلام بودجه و تخصیص ۳۰ در هزار از بودجه فرهنگ بنگاهداری دانشسراهای شبانه روزی، مطابق حسابی که شده مآقادر خواهیم بود هشتاد باب دانشسرای شبانه روزی با ۱۶ هزار شاگرد دائر کنیم و سالیانه در حدود هشت هزار آموزگار شایسته برای مملکت تربیت کنیم و با این عده بسط تعلیمات عمومی در دهات و قصبات امکان پذیر خواهد بود و دولت قادر خواهد شد در ۱۳۵ تعلیمات ابتدائی رادر تمام کشور اجباری سازد.

واجب ترین وظیفه فرهنگ تربیت معلم است

اگر مهمترین وظائف وزارت فرهنگ هر کشوری در ده ماده خلاصه شود و آن ده ماده بر حسب اهمیت طبقه بندی گردد اولین و واجب ترین آنها تربیت معلم

خواهد بود. اگر برای وزارت فرهنگ فقط یک وظیفه قائل شویم آن وظیفه همانا تربیت معلم است. در نتیجه تربیت معلم خوب کشور راه ترقی و کمال را خواهد پیمود و به مجد و عظمتی که همه میهن پرستان آرزو مندند نائل خواهد شد و در جرگه ملل عالم بمقامی خواهد رسید که شایسته گذشته پرافتخار او باشد. اگر ما واقعاً به تربیت مردم علاقه مندیم باید مانند ملل راقیه در تربیت معلم همت و کوشش کنیم و آنرا مهمترین فریضه خود بشماریم و در این راه از هیچ اقدام و فداکاری دریغ نکنیم.

درره منزل لیلی که خطر هاست در آن شرط اول قدم آن است که مجنون باشی
نقطه عشق نمودم بتوهان سهو مکن ! ورنه چون بنگری از دایره بیرون باشی

نکاتی چند از

خدمات ایران به پیشرفت تمدن و فرهنگ بشر

بسیار خرسندم که دردانشکده افسری برای آقایان افسران گرامی و دانشجویان فنون نظامی صحبت میکنم. وقتی آقای سرهنگ حاج سیدجوادی رئیس هیئت علمی دانشکده افسری از من دعوت نمودند در اینجا بیاناتی بکنم باوجود گرفتاریهای گوناگون و ضعف مزاج بیدرنگ قبول کردم زیرا یک وجه اشتراك کلی میان آقایان و بنده وجود دارد و آن علاقه بوطن است که در تمام عمر موجب کامیابی بنده در خدمت و درك سعادت بوده و شرح آن در کتاب «یادگار عمر» آمده است. بنابراین با کمال اشتیاق بدین کار مبادرت کردم.

موضوع عرایض امروز راجع است به خدمات ایران به پیشرفت تمدن و فرهنگ بشر و بدون تردید بهترین راه و مطمئن ترین طریق برای ذکر این خدمات استناد به کتب اروپائی و امریکائی است زیرا از وسط قرن هفدهم میلادی باین طرف روش علمی که دانشمندان و محققین مغرب زمین در شئون مختلف بکار برده اند نتایجی بدست داده که برای همه کس معتبر و ملاك و مأخذ است. اگر ما خدماتی که شده باستناد نوشته های خود عرضه بداریم ممکن است حمل بر خودستائی و غلو شود. باضافه ماتاشصت هفتاد سال قبل اساساً اطلاعاتی راجع بایران باستان نداشتیم و تنها مأخذ ماشاهنامه بود که آغاز آن باداستان و افسانه آمیخته و از اشکانیان که چهار صد و پنجاه سال در این کشور سلطنت کردند فقط هیجده بیت آمده و از هخامنشیان اصلاً ذکری نشده است. حتی در هزار سال پیش که فردوسی میخواست تاریخ ایران را بسلك نظم کشد و از تمام منابع موجود عصر خود مانند خداینامه و شاهنامه منثور

و رسالات پهلوی استفاده کرد، نتوانست اطلاعاتی درباره اشکانیان بدست آورد و صریحاً نوشت:

چو کوتاه بدشاخ و هم بیخشان نگوید جهانسپیده تاریخشان
از ایشان جز از نام نشنیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام
مثل اینست که نیاکان ما در آن موقع از تاریخ قبل از سلسله ساسانی آگاه
نبوده‌اند و مآخذ و اسناد تاریخی در اثر حملات قبایل وحشی از طرف شمال و هجوم
اسکندر مقدونی و جنگهای ایران و روم و حمله عرب و کشتارها و غارتها و آتش
سوزیها محو و نابود شده بوده‌است.

اروپائی‌ها و امریکائی‌ها هم بازحمات و مشقات بسیار توانستند باروش علمی
به تاریخ و تمدن و فرهنگ باستانی مایه ببرند زیرا آنچه از مورخان یونان و روم رسیده
بود ناقص و مجمل و اغلب با تعصب و غرض آمیخته بود.

نخستین شخصی که در این تحقیق اقدام جدی کرد آنکتیل دوپرون Anquetil
du Perron فرانسوی بود که با مخاطرات زیاد و تحمل رنج و بیماریهای گوناگون
به هندوستان سفر کرد و از پاریس تا هند شش ماه در راه بود و چند سال در آن
دیار اقامت جست و متن اوستارا بدست آورد و زبان پهلوی را فرا گرفت و در سال ۱۷۷۱
میلادی ترجمه اوستارا بزبان فرانسه بدینا عرضه داشت. یک محقق فرانسوی دیگر
بنام سیلوستر دوساسی Sylvestre de Sacy موفق شد کتیبه‌های پهلوی را بخواند
و در ۱۷۹۳ بعضی از آنها را بفرانسه ترجمه نمود و منتشر ساخت.

کتیبه‌های هخامنشی در بیستون و نقش رستم تا اواخر قرن هیجدهم میلادی
بنظر اغلب جهانگردان و مردم ایران طلسم بود. در اثر زحمات و مطالعات ممتد
گروته فند Grotefend آلمانی در اواخر قرن مذکور و مشقات و تحقیقات سه
دانشمند بنام بورنوف Burnouf فرانسوی و لاسن Lassen آلمانی و راولین سن
Henry Rawlinson انگلیسی که هر یک بالاستقلال مشغول تتبع بودند پس از
چهل سال کوشش و ممارست بالاخره در سال ۱۸۳۷ حروف میخی کشف شد و کتیبه‌های

هخامنشی از حالت طلسمی بیرون آمد و کلید تحقیق بدست اروپائیان افتاد و باستاند
اکتشافاتی که تا آنزمان صورت گرفت کتابهائی درباره ایران باستان منتشر گشت.
راولین سن از افسرانی بود که در استخدام دولت ایران و وابسته بلشگر غرب
و تحت اطاعت والی کرمانشاه بود. در مدت اقامت خود در آن شهرستان مسافرتهاى
متعدد به بیستون یا بغستان (یعنی جایگاه خدایان) کرد و وسائل صعود بکتیبه‌های
داریوش کبیر را که در ارتفاع شصت متر از سطح زمین است فراهم نمود و با اطلاعاتی
که گروته‌فند در ۱۸۰۲ بدست داده بود توانست الفبای میخی را کشف کند.
پس از کشف الفبای میخی و خواندن کتیبه‌های دوران هخامنشی، بزرگترین
اثری که در نتیجه تحقیقات ممتد دانشمندان مغرب زمین بخصوص آلمانها در اواخر
قرن نوزدهم میلادی انتشار یافت فرهنگنامه ایران شناسی بنام Grundriss بود که بهمت
دوازده نفر آلمانی بشرح زیر:

Bartholomae - Ethé - Geldner - Geiger - Horn - Hübschmann
Justi - Kuhn - Nöldeke - Salemann - Socin - Weissbach

ویک انگلیسی بنام وست West و یک امریکائی بنام ویلیامز جکسن
Williams Jackson در سه جلد در ۱۸۹۰ بزیور طبع آراسته شد: جداول در باب زبانهای
قدیم ایران- جلد دوم در باب ادبیات زبانهای قدیم و زبان فارسی و حماسه ملی-
جلد سوم در باب تاریخ ایران از آغاز تا عصر حاضر و جغرافیا و نژاد و مذاهب
و مسکوکات و خطوط ایران.

فرانسویان نیز با امتیاز انحصاری که برای کاوش از ناصرالدین شاه گرفتند در
شوش حفریاتی کردند و از ۱۸۸۴ ببعده کتبی از تحقیقات و مطالعات خود در زمینه
باستان شناسی و صنایع قدیم ایران بطبع رساندند.

در ترکستان چین هم در خرابه‌های شهر تورفان آثار شگفت انگیز و کتب
جالبی از مانویها بدست آمد که در روشن ساختن تمدن و فرهنگ دوره ساسانی بسیار
مهم و با ارزش بود.

در نتیجه زحمات یکصد و پنجاه ساله متجاوز از سیصد دانشمند اروپائی و امریکائی که اسم چندتن از آنها ذکر شد، در اوایل قرن حاضر پروفیسور ادوارد براون Edward Browne با مطالعات شخصی و عشق سوزانی که بایران داشت توانست تاریخ مظاهر فکری ایران را در چهار جلد از زمان زردشت تا عصر حاضر تألیف و منتشر سازد و ده ماه قبل از خاتمه جنگ جهانی اول در موقعی که کشور ما در اشغال قوای بیگانه و یک حکومت پوشالی در تهران در حال احتضار بود و سران دول متفق (انگلستان - فرانسه - امریکا - ایتالیا) نقشه‌هائی برای تقسیم دنیا بعد از جنگ می‌کشیدند استاد مذکور قادر گشت در فرهنگستان بریتانیا در لندن نخستین بار خدمات ایران را بطور مختصر متذکر شود. در خطابه‌ای که روز ششم فوریه ۱۹۱۸ در مجمع مزبور ایراد کرد گفت :

«در آغاز این خطابه می‌خواهم نکاتی را از تاریخ و صفات و اخلاق ملت ایران یادآوری کنم (زیرا حقایق در نظر حضار محترم کم و بیش روشن و معلوم است) و نقشی را که ایران در حیات سیاسی و فکری و هنری بشر ایفا کرده است جلوه گر سازم و منظورم این است که نشان دهم دنیا چه دین عظیمی نسبت بایران دارد و در موقعی که درباره حال و آینده آن مملکت می‌اندیشند چقدر لازم است که دین مذکور در مد نظر باشد.»

بعد از جنگ جهانی اول و ظهور رضاشاه و پیدایش قدرت و امنیت توجه دنیا بایران جلب شد و رفته رفته نسبت بکشور ما بدیده احترام نگریستند. رضاشاه پس از لغو حق قضاوت کنسولها که بموجب معاهده ترکمانچای بروسها و سایر خارجهاداده شده بود، امتیاز انحصاری کاوش فرانسویها را هم در ۳۰۶ خورشیدی لغو کرد و هیئتهای علمی ممالک مهم غرب توانستند برای حفاری بایران بیایند و درنهاوند و دامغان و گرگان و ری و سیالک کاشان و تخت جمشید و به شاپور و نقاط دیگر موفق بکشف آثار گرانبها و درک حقایق تازه شدند و بقدمت و اصالت و عظمت تمدن و فرهنگ ایران پی بردند.

در نتیجه تتبعات و جمع آوری اشیاء و مصنوعات، چهار نمایشگاه بین المللی از آثار ایران توأم با سه مجمع بین المللی از دانشمندان و کارشناسان هنر و باستان شناسی

ایران در سنوات و نقاط زیر تشکیل شد :

در ۱۹۲۶ در فیلادلفیا Philadelphia (امریکا)

در ۱۹۳۱ در لندن

در ۱۹۳۵ در لنین گراد و مسکو و پروفیسور پوپ Arthur vpham Pope

امریکائی توانست در ۱۹۳۸ خلاصه و لب تحقیقات سه مجمع رادرشش مجلد بزرگ بنام « بررسی هنر ایرانی » A Survey of Persian Art بزبان انگلیسی منتشر سازد که برای ملاحظه آقایان محترم روی میز خطابه گذاشته شده است. از این شش جلد سه جلد متن است که بقلم هفتاد نفر از فحول دانشمندان جهان نوشته شده و سه جلد عکس از آثار هنری ایران که خلاقیت ملت ما را در ظرف چند هزار سال نشان میدهد و تا آنجا که من اطلاع دارم نظیر این کتاب برای هیچیک از ملل عالم تألیف نشده است و هریرانی باید لااقل آنرا ورق بزند تا بمفاخر و خدمات نیاکان خود پی برد.

در مجمع بین المللی و نمایشگاه لنین گراد که در آن بنده از نمایندگان ایران بودم در موزه ارمیتاژ Ermitage در هشتاد تالار بزرگ بیست و پنج هزار قطعه از آثار صنعتی ایران بمعرض نمایش گذاشته شده بود و چند صد هزار نفر مدت پنج ماه از آن دیدن کردند و بخدمات ملت ایران پی بردند.

چهار جلد کتاب تاریخ مظاهر فکری ایران بقلم پروفیسور براون انگلیسی و شش جلد کتاب بررسی هنر ایرانی بهمت پروفیسور پوپ امریکائی بزرگترین و جامعترین اثری هستند که خدمات فرهنگی ایران را آشکار و روشن میسازند.

پس از جنگ جهانی دوم و رفع غائله آذربایجان بدست مردم دلیر آن سامان و ارتش شاهنشاهی همین که اطمینان به ثبات اوضاع ایران حاصل شد کاوشها و تحقیقات باستان شناسان اروپا و آمریکا از نو آغاز گردید و در زویوه کردستان و تخت سلیمان و حسنلو در آذربایجان و املش در گیلان و سیستان و کرمانشاهان و پارسا گارد و نقاط دیگر هیئت های علمی بکار مشغول شدند و آثار گرانها کشف کردند و اطلاعات

بسیار جالب تازه بدست آوردند و در نتیجه نمایشگاههای بین المللی از آثار مکتشفه و مصنوعات در پاریس در ۱۹۴۸ - در نیویورک در ۱۹۴۹ - در رم در ۱۹۵۶ - در توکیو در ۱۹۵۸ و مجدداً در پاریس در ۱۹۶۱ تشکیل شد و یک مجمع بین المللی هنر و باستان شناسی ایران در ۱۹۶۱ در نیویورک و واشنگتن انعقاد یافت که بنده و چند تن از استادان دانشگاه تهران بنماینده گی ایران در آن شرکت نمودیم.

نمایشگاه بین المللی پاریس را اعلیحضرت همایون شاهنشاه و ژنرال دوگل رئیس جمهوری فرانسه در مهرماه ۱۳۴۰ (اکتبر ۱۹۶۱) تحت عنوان «هفت هزار سال هنر در ایران» گشودند و سه ماه دایر بود و بیش از ۲۰۰,۰۰۰ نفر با پرداخت ورودیه و شور فراوان از آن دیدن کردند. قسمتی از مصنوعات نمایشگاه مذکور هم بعداً در زوریخ و اسن Essen و لاهه در معرض تماشای مردم قرارداد شد و بیش از ۲۲۰ هزار نفر از اهالی سوئیس و آلمان و هلند آنها را با اشتیاق زیاد مشاهده کردند.

در نتیجه اکتشافات و تحقیقات دانشمندان غرب کتب جدیدی راجع بتاریخ و تمدن ایران باستان تألیف و طبع شد که بطور نمونه میتوان تاریخ تسخیر تمدن بقلم برستد Breasted آمریکائی را در ۱۹۴۵ - تاریخ شاهنشاهی ایران بقلم المستد Olmstead آمریکائی را در ۱۹۴۸ - تاریخ ایران قبل از اسلام بقلم گیرشمن Ghirshman فرانسوی را در ۱۹۵۱ - میراث ایران بقلم دوازده تن از دانشمندان برجسته انگلیس و بهمت پروفیسور آربری Arberry استاد دانشگاه کیمبریج را در ۱۹۵۳ در اینجا ذکر کرد.

از مجموع تحقیقات و مطالعات دانشمندان مغرب زمین که شمه کوچکی از آن گفته شد حقایقی بدست آمده که میخواهم پاره ای از آنها را بطور اختصار خاطرنشان کنم **حقیقت اول** اینکه ایران یکی از ارکان تمدن و فرهنگ عالم بوده است.

سابقاً در مغرب زمین هر موقع و در هر مورد میخواستند ظهور و پیدایش هنر یا علم یا فکری را در دیرستان یا دانشگاه بیان کنند از یونان شروع میکردند و همه تمدن و فرهنگ اروپا و امریکا را مرهون یونان میدانستند. در نتیجه کاوشها و تتبعات

نیم قرن اخیر متوجه شده‌اند که یونان اساس تمدن و فرهنگ خود را بدوا از آسیای غربی و مرکزی گرفته و کانون اصلی آن ناحیه فلات ایران بوده است. کتاب میراث ایران در این باب مینویسد:

«تا آنجا که از تاریخ ایران تا کنون بدست آمده هیچ ملت شرقی بجز قوم یهود باندازه ایران در مغرب زمین تأثیر نداشته و بقدر ایران در تکوین تمدن و فکر بشر سهم نبوده است.»

برای اینکه تاریخ و تمدن ایران باستان بهتر و بیشتر مورد پژوهش قرار گیرد دولت فرانسه و انگلیس و آلمان و ایتالیا در سنوات اخیر هر کدام مؤسسه ایران شناسی و باستان شناسی در تهران بوجود آورده‌اند و دانشمندان آنها در آن مؤسسات سکونت دارند و به تحقیق و مطالعه می‌پردازند و معتقدند که از لحاظ کاوش علمی و باستان شناسی تازه در آغاز کار هستند و سالها عمل و تتبع و بررسی و ممارست لازم است تا حقایق نهفته آشکار و روشن شود.

حقیقت دوم اینکه ایران در طول تاریخ ممتد و پراز حادثه خود که فراز و نشیب و صعود و نزول فراوان داشته شخصیت و فرهنگ خود را حفظ کرده و بوسیله آن فرهنگ بر مهاجمین چیره شده و آنها را در خود مستحیل ساخته است.

هیچ ملتی در طول حیات خود باندازه ایران مصیبت نکشیده و رنج ندیده است. شاهنشاهی ایران که در زمان هخامنشیان از چین تا شمال افریقا و از سیحون تا حبشه را شامل بود و در ۳۳۰ قبل از میلاد بدست اسکندر مقدونی افتاد با آنکه در آن تاریخ هنر و دانش دریونان باوج خود رسیده بود و بزرگانی چون سقراط و افلاطون و ارسطو و هرودوت و توسیدید و فیدياس و میرون و اشیل^(۱) در دامان خود پرورده بودند نتوانست معنا برای ایران غلبه کند و ایران شخصیت خود را محفوظ داشت و اشکانیان هشتاد سال بعد سلوکیها را که جانشین اسکندر بودند بتدریج تارود فرات راندند و وقتی دولت روم توسعه یافت و در قرن اول قبل از میلاد جای سلوکیها را در آسیای صغیر

گرفت و با ایران همسایه شد و خواست به مملکت ماتعرض و تجاوز کند اشکانیان با آنها بزدو خورد پرداختند و تابرسر کار بودند سخت ایستادگی کردند و همین که ساسانیان در ۲۲۶ میلادی بسطنت رسیدید نسبت بامپراطوری روم حالت تعرض گرفتند و بخشی از آسیای صغیر را از آن منتزع ساختند.

جنگها و مخاصمات هفت صدساله ایران و روم حمله اعراب را در قرن هفتم میلادی آسان ساخت. ایرانیان اسلام آوردند و بسال ۳۱ هجری کشور ما جزو امپراطوری اسلام شد ولی نیاکان مادرعین قبول دین مبین شخصیت و فرهنگ ملی یعنی زبان و ادبیات و صنایع و آداب و رسوم و طرز زندگی خود را حفظ کردند و عرب نشدند بلکه یکی از سرداران بنام، ابومسلم خراسانی، بنی امیه جفاکار را از تخت بزیر آورد و در ۱۳۲ هجری بنی عباس را بخلافت رسانید و بابتکار و اقدام وزیران ایرانی پای تخت اسلام در ۱۴۴ هجری از دمشق بخاک ایران منتقل گردید و نزدیک تیسفون و مدائن پایتخت ساسانیان شهری بانام ایرانی باسم بغداد بنا گشت و بکمک مؤثر وزرای برمکی و خاندان سهل فرهنگ اسلامی پی ریزی شد. چون زبان مذهبی و سیاسی امپراطوری اسلام زبان عربی و این زبان برای بیان مطلب علمی و اشتقاق لغات و ایجاد اصطلاحات کاملاً مستعد بود لذا کتب مختلف از پهلوی و یونانی و سریانی بعربی ترجمه شد و کتب مذهبی و علمی و فلسفی و تاریخی بزبان عربی تألیف گردید و باین ترتیب فرهنگ اسلامی که از آمیختن فرهنگ ایران و یونان و مذهب اسلام و زبان عرب بوجود آمده بلباس عرب درآمد و وقتی کتب ریاضی و طبی و طبیعی و فلسفی ایرانیان را در اروپا بزبان لاتین ترجمه کردند و در مدارس خود آموختند و تمدن و فرهنگ جدید خود را پایه گذاری کردند مدت هفت صدسال مؤلفین ایرانی را عرب پنداشتند.

باضعف خلفای عباسی سلسله های ایرانی چون سامانیان از دودمان بهرام چوبینه- زیاریان از دودمان قباد ساسانی- دیلمیان از اعقاب بهرام گور ایران را از نیمه قرن سوم هجری بعد از زیر سلطه تازیان خارج ساختند و ایران با فرهنگ عمیق

وظریف خودزندگانی درخشانی را از سرگرفت و بزرگانی در هر رشته ازدانش و هنر بدنیا داد در صورتیکه کشورهای دیگر که اسلام آورده بودند مانند مصر و سوریه و لیبی و طرابلس و تونس و الجزایر و مراکش همگی عرب شدند و عرب ماندند.

تمدن و فرهنگ مشعشی که ایران دارا بوده در قرن هفتم هجری چنان مورد ضربت و هجوم وحشیانه مغول قرار گرفت که نظیر آن در تاریخ دیده نشده است. این قوم خونخوار شهرهای ماراباخاك یکسان کرد - کودکان و زنان و مردان را از دم تیغ گذراند و منارها از کله های آنها برپا ساخت - تمام حیوانات و موجودات و آثار تمدن را از بین برد. یک قرن ونیم بعدهم تیمورلنگ قتل و غارت و آتش سوزی و منار سازی از کله مقتولین از سر گرفت. باین همه ملت ایران باقی ماند و سران مغول رانیم قرن پس از استیلا، مسلمان کرد و بفرهنگ و تمدن خویش آشناساخت، تا آنجا که اعقاب این قوم خون آشام عامل نشر زبان و ادبیات فارسی و صنایع ایران در هندوستان و آسیای مرکزی شدند.

در آغاز قرن دهم هجری رستاخیز جدیدی صورت گرفت و سلاطین صفوی دولت نیرومندی بوجود آوردند و با قدرت و حدت ملی را تأمین کردند و وسعت مملکت را بحدود دوره ساسانی رساندند.

پس از تمام مصائب و بلیاتی که مختصراً بدانها اشاره شد امروز در کشور ماملت واحد با فرهنگ مشخص خود - با آمال و آرزوی واحد باقی است و از قبایل مهاجم تورانی و مقدونی و تازی و مغول و تاتار افراد یا گروه خاصی وجود ندارد. **حقیقت سوم** اینکه ایران در اثر وضع جغرافیائی خود در طی تاریخ ممتد خویش دو مأمریت مهم انجام داده است.

چنانکه استحضار دارید و در نقشه ملاحظه میفرمائید در مشرق ایران دو مملکت متمدن قدیمی هندوستان و چین قرار دارد و در مغرب، آسیای صغیر که آن هم با اروپا و شمال افریقا پیوسته است. ایران در تمام ادوار محل تبادل دانش و فرهنگ بین مشرق و مغرب زمین بوده است.

برای روشن شدن مطلب میتوان امثله متعدّد ذکر کرد. ایران از خط تصویری آشور الفبای میخی را در قرن هفتم قبل از میلاد بوجود آورد و سیصدسال بعد همین الفبا قدیمترین خط هندوستان شد. دین مانی که امتزاجی است از عقاید زردشتی و بودائی (یعنی هندی و چینی) و مسیحی (یعنی کنعانی و یونانی و رومی) در قرن سوم میلادی در ایران بظهور پیوست و در آسیای مرکزی و افریقای شمالی (قرطاجنه) و جنوب فرانسه رائج شد. کاغذ که در چین اختراع شده بود به هندوستان برده شد و در آنجا نام کاغذ را که کلمه‌ای است سانسکریت بدان دادند. صنعت کاغذ سازی از هندوستان بایران و شمال خراسان آمد و در قرن دوم هجری که وزیران ایرانی زمام امور را در بغداد عهده‌دار بودند عده‌ای از صنعتگران را از ماوراءالنهر بدارالخلافة خواستند و این صنعت در امپراطوری اسلام رواج پیدا کرد و از راه شمال افریقا باندلس و اروپا رفت.

ارقام هندسی را محمد موسی خوارزمی از کتب هندی اخذ کرد و رساله‌ای در آن باب نوشت و جدولهای نجومی را با آن ارقام تدوین کرد و همینکه رساله و جدولها بلاتین ترجمه شد ارقام هندسی در اروپا معمول گردید. چون محمد موسی خوارزمی مطابق رسم آن عصر رساله و کتب خود را به عربی نوشته بود ارقام هندسی را در مغرب زمین «ارقام عربی» خواندند.

مأموریت دوم ایران دفاع از تمدن و فرهنگ مشرق زمین بود.

در جنوب سیری و شمال ماوراءالنهر و دریای خزر و قفقاز اقوامی بدوی میزیستند که اغلب از نژاد زرد بودند مانند ماساژتها و هیاطله و هیونها. این اقوام در پی قوت و غذا پیوسته در مقام حمله باراضی و متصرفات مجاور بودند. به هندوستان نمی توانستند بتازند زیرا کوههای هیمالیا مانع بود. دیوار چین هم آنها را از تعرض بآن کشور باز میداشت. باروپا نیز قادر به حمله نبودند زیرا بین آنها و اروپای جنوبی و شرقی طوایف اسلاو و ویزیگت و وانس‌دال مقیم بودند. بنابراین برای رسیدن به

ممالک آباد و حاصلخیز آسانترین راه عبور از رودخانه سیحون و دربند قفقاز و تاختن بماورالنهر و ایران بود.

در تمام طول تاریخ ایران میباید حملات این اقوام بدوی را دفع کند و از تمدن و فرهنگ خویش دفاع کند و الا معلوم نیست چگونه ممکن بود فرهنگ اسلامی بوجود آید و چگونه تمدن و فرهنگ کنونی مغرب زمین که دنباله فرهنگ و تمدن اسلامی است پایه ریزی شود. در این مبارزه مستمر و بی گیر ایران ناگزیر به فداکاری و جان بازی بود. گیرشمن فرانسوی در تاریخ ایران قبل از اسلام می نویسد:

«ایرانیان نخستین ملتی بودند که امپراطوری جهانی بوجود آوردند و روح عدالت و تساهل را که تا آن زمان بر بشر مجهول بود بسط و اشاعه دادند. آنان بودند که مرز دنیای متمدن را در مشرق تا رود سیحون رساندند... نقش با افتخار نگاهبانی از نفایس تمدنهای قدیم مشرق را بر عهده گرفتند و در دوره تاریخ طولانی خود از آن دفاع نمودند. ایران نفایس مذکور را به ممالک دیگر نیز منتقل کرد. خطر رسمی ایران قدیمترین خط هندوستان را بوجود آورد. صنایع سلسله موریان (در قرن چهارم قبل از میلاد) در هندوستان تقلیدی از هنرهای ایران بود. خطوط دریائی بین شرق اقصی و مدیترانه کشف گردید و آبادانی و اصول شهرداری و آبیاری در ماوراءالنهر بکار برده شد....»

«ایران ساسانی مانند سپر عظیمی از فرهنگ باستانی آسیا بر ضد اقوام بدوی که از طرف شمال حمله میکردند دفاع مینمود.

در این مبارزه که برای حفظ نفایس تمدن مشرق زمین بود و همچنین در مبارزه بر ضد روم (بر سر طرق دریائی و بازارهای تجارتی و منابع اقتصادی) ملت ایران تمام قوای خود را بدصرف رسانید»

حقیقت چهارم این که ایران عامل نشر و بسط فرهنگ و عدالت بوده است. ایران در دوران هخامنشی برای بهبود زندگانی مردم ممالک تابع قنات در سوریه احداث کرد. امکان باطلاتی را خشک کرد. غله و حبوبات و درخت و گیاه سودمند

مانند برنج و کنجد و درخت مو و پسته و یونجه بنواحی مختلف فرستاد - بهره برداری از معادن و جنگلها را بساکنین آن نواحی آموخت - برای آنها بانک کشاورزی و کار گشائی تأسیس کرد - راه ساخت - پست منظم ترتیب داد - ترعه کند - سکه واحد ضرب کرد و باین وسایل دادوستد و بازرگانی و تمدن و فرهنگ را در ممالک شاهنشاهی بسط و توسعه داد .

از لحاظ عدالت، باید خاطر نشان ساخت که در دوره هخامنشی بسیاری از ممالک مفتوحه سپاه ایران را نیروی نجات بخش ازستم میدانستند . یکی از این ممالک بابل بود که درویرانه های معابد آن الواح بدست آمده که مقارن با گشودن باب - ل بدست کورش بزرگ تهیه گردیده است . در این الواح روحانیان بابل نوشته اند که مردوک خدای بزرگ بابل در مقام آن بود که شخصی را بر رفع ظلم و جور مأمور سازد و کوروش کبیر را بدین وظیفه نامزد کرد و وقتی عوامل بیدادی ازین رفت برای سپاسگزاری بزرگان بابل پای کوروش را بوسیدند .

آزاد کردن قوم بنی اسرائیل در ۵۳۸ قبل از میلاد یکی دیگر از علائسم عدالت گستری کوروش کبیر است . بخت النصر دوم در ۵۸۸ قبل از میلاد کنعان را تسخیر کرد و هیکل یا معبد بزرگ اورشلیم را ویران ساخت و بنی اسرائیل را اسیر کرد و باظروف زرین و سیمین هیکل ببابل آورد .

کوروش کبیر پس از گشودن بابل قوم یهود را آزاد ساخت و دستور داد معبد اورشلیم را از نو بسازند و ظروف آنرا بجای خود برگردانند . این عمل در تمدن و فرهنگ دنیا تأثیر عظیم داشت . اولاً انبیاء بنی اسرائیل در تورات کورش را مسیح و فرستاده خدا خواندند و کلیه کلیمیان و مسیحیان عالم که بتلاوت کتاب مقدس عادت دارند برای ملتی که کوروش را در دامان خود پرورده احترام و ستایش بی ریا قائل میشوند . ثانیاً بواسطه تماس قوم یهود با زردشتیان عقایدی از دین زردشت وارد مذهب یهود شد و بعدها مذهب مسیح و اسلام همانها را پذیرفت . ثالثاً اگر بنی اسرائیل آزاد نمیشد حضرت عیسی چگونه از میان آن قوم برمیخاست و دین خود را اعلام میکرد

و قبایل وحشی مهاجم باروپا را چه عاملی ممکن بود از قرن پنجم تا پانزدهم میلادی از حالت توحش خارج سازد و متمدن کند و جنبش عظیم (رنسانس) قرن پانزدهم چگونه ممکن بود صورت گیرد؟

در اینجا بيموردنیست عرض کنم که ساختمان معبد بزرگ یهودیان در اورشلیم تا زمان داریوش کبیر باتمام نرسیده و متوقف شده بود و از طرف یهودیان بداریوش شکایت بردند و درخواست نمودند که شاهنشاه دستور دهد تا درخزانه دولتی تفحص کنند و چنانچه کوروش فرمان ساختن معبد اورشلیم را صادر کرده باشد امر باتمام آن دهد. داریوش دستور رسیدگی داد و درخزانه همدان پایتخت تابستانی هخامنشیان رونوشت فرمان کوروش را یافتند و امر کرد تا مدلول فرمان را بانجام رسانند. این داستان در باب پنجم و ششم از کتاب عزرا در تورات آمده و تذکر کوچکی است برای نشان دادن درجه نظم و انضباط اداری در دوهزار و پانصد سال قبل در ایران.

در باب بایگانی در دوره هخامنشی شاید بجا باشد یک مطلب دیگر نیز گفته شود. قبل از جنگ جهانی دوم در حدود سی هزار لوح گلی درخزانه تخت جمشید بدست آمد که بزبان ایلامی بود وعده ای از آنها را وزارت فرهنگ برای پروفیسور کامرون Cameron امریکائی فرستاد تا آنها را بخواند و نتیجه را اطلاع دهد و او پس از مدافه هشتاد و پنج لوح را قرائت کرد و از آنها کتابی بزرگ تألیف و در سال ۱۹۴۸ منتشر ساخت که بسیار آموزنده است زیرا معلوم شد که الواح مذکور اسناد خرج ساختمان کاخهای تخت جمشید است. مثلاً بریکی از آنها نوشته اند که ایرج پسر هرمز در فلان بخش از کاخ آپادانا فلان عده روز کار کرده و مزدش فلان مقدار جنس معین یا پول نقره است و باز رس ساختمان مراتب را گواهی کرده و خزانه دار پرداخت مزد را قید نموده است.

وقتی ایران جزو امپراطوری اسلام شد چون اعراب بدوی بودند و از خود تمدنی نداشتند ناچار شدند برای گرداندن چرخهای امپراطوری از ایرانیان استفاده کنند

واز زمان خلافت عمر امور مالی توسط آنها اداره میشد و دردمشق تازمان عبدالملک اموی دفاتر بزبان پهلوی و سال شمسی بود. در زمان خلفای عباسی که زمام امور بدست وزیران ایرانی افتاد و دارالخلافه ازمشق بخاک ایران منتقل گردید امپراطوری اسلام جانشین شاهنشاهی ایران شد و در نتیجه میراث ادبی و علمی و هنری ایران بعالم اسلام انتقال یافت.

پروفسور مارگولیوئث Margoliouth استاد عربی دانشگاه اکسفرد و ناشر کتاب معجم الادباء یاقوت در این باب مینویسد:

« انتقال مرکز خلافت بخاک ایران در ادبیات عرب تأثیر آشکار کرده است. مقارن این احوال نثر ادبی شروع و پس از یک قرن بسبب افزایش کاغذ چنان رواج یافت که موجب حیرت است. ابن مقفع ایرانی مترجم کلیله و دمنه موجد سبک جدیدی در نثر عربی شد و کتاب یتیمه او را ابوتمام شاعر سرمشق نثر فصیح می شمارد. علمای کلام اسلامی ایران را منشاء مباحث دینی میدانند... اکثر مؤسین مذاهب مختلفه اسلامی که موجد تجدیدی یا ناشر الحاد و زندقه ای هستند یا ایرانی الاصل بوده اند یادریکی از ایالات سابق ایران سکونت داشته اند... استقرار در الخلافه در سرزمین ایران یکی از مهمترین علل تغییراتی است که بعدها در عالم اسلام رخ داد. دولت اسلام وارث سلطت ایران شد و مجادلات مسلمانان با دولت روم دنباله رقابت دولتین روم و ایران بشمار آمد. لازمه این توارث سیاسی انتقال میراثهای ادبی و صنعتی ایران بود. یکی از مترجمین کتب پهلوی موجد و مؤسس نثر عربی بشمار می آید و نیز باید گفت که وفور آثار ادبی در آن دوره نتیجه تأثیر روح ایرانی بود و تألیفات آن زمان را چون نیک بنگریم بیشتر نزدیک بفارسی می بینیم تا به یونانی- گرچه نفوذ یونان را نمی توان قلیل شمرد. »

انتقال میراث ادبی و هنری ایران بعالم اسلام و آمیختن آن با فرهنگ یونان و مذهب اسلام فرهنگ اسلامی را بوجود آورد و ایرانیان بدلائلی که قبلا عرض کردم کتب پهلوی را بعربی ترجمه کردند و کتب مذهبی و فلسفی و طبی و علمی خود را

بزان عربی نوشتند مانند روزبه (ابن مقفع- مقتول در ۱۴۲ هجری) - ابوحنیفه (متوفی در ۱۵۰ هجری) واضع مذهب و طریقه حنفی - سیبویه (متوفی در ۱۷۶ هجری) مؤلف دستور زبان عربی - عمر فرخان طبری (متوفی در ۱۹۹ هجری) ریاضی دان محمد موسی خوارزمی (متوفی در ۲۲۴ هجری) واضع و مخترع جبر و مقابله - محمد جریر طبری (متوفی در ۳۱۰ هجری) مؤلف تاریخ عالم و مفسر قرآن - محمد پسر زرکریای رازی (متوفی در ۳۲۲ هجری) پزشک نامی صاحب فرهنگنامه طبی - فارابی (متوفی در ۳۳۹ هجری) حکیم شهر و موسیقی دان - ابن مسکویه (متوفی در ۴۲۱ هجری) مورخ و حکیم - ابن سینا (متوفی در ۴۲۸ هجری) پزشک نامور و فیلسوف ...

اگر صورتی تهیه شود از بزرگترین دانشمندان قرون اولیه هجری که در ایجاد فرهنگ اسلامی مؤثر بوده اند آشکار خواهد شد که اکثر آنها ایرانی بوده اند ولی بزبان عربی که زبان علمی عصر بوده کتب و مصنفات خود را نوشته اند. یکی از محققین معروف و نویسندگان نامی عرب، ابن خلدون که در قرن هشتم هجری در قاهره میزیسته در «المقدمه» که از تألیفات مشهور اوست مینویسد: «از غرائب اینکه در جامعه اسلامی چه در علوم شرعی و چه در علوم عقلی اکثر پیشوایان علم ایرانی بودند مگر در موارد نادر و قلیل و چنانچه بعضی از آنها منسوب بعرب بودند زبان آنها فارسی و محیط تربیت و استاد آنها ایرانی بود در صورتیکه جامعه و صاحب شریعت عربی است».

اکنون که بطور کلی از خدمات ایران به پیشرفت تمدن و فرهنگ بشر شمه ای گفته آمد باید فرهنگ را بعناصر جزء تجزیه کرد و دید در هر قسمت نیاکان ما چه کرده اند. مهمترین اجزاء فرهنگ عبارتست از دین - فلسفه - ادبیات - هنر و صنایع - طب - علوم طبیعی و ریاضی - تعلیم و تربیت.

چون عرایض من بطول انجامیده امروز فقط درباره دین صحبت و بقیه را موقوف ببعده میکنم.

قدیم ترین و قویم ترین رکن تمدن بشر و نیرومندترین عامل اخلاقی در جامعه

دین بوده و در این قسمت مملکت ما خدمات عظیم بدنیا کرده است. در موقعی که بت پرستی و پرستش ارباب انواع و قربانیهای هولناک در اقطار زمین معمول و متداول بود زردشت ظهور کرد و دینی آورد که اصول آن مبنی بر توحید بود و آدمی را در انتخاب خیر و شر آزاد می گذاشت و مبارزه بابدی و پلیدی و تباهی را وظیفه او می ساخت و بمردم نوید رستخیز و رسیدگی با اعمال نیک و بد و مکافات و مجازات میداد و باین ترتیب عامل بسیار مؤثر در تهذیب اخلاق و کردار بود و موجب حفظ صحت و سلامت بدن و روح و آبادانی و نیرومندی کشور میشد.

دین زردشت بطوریکه قبلا هم اشاره کردم مستقیماً در دین یهود تأثیر نمود و در دین مسیح و اسلام مؤثر افتاد. در دین موسی معاد از دین زردشت گرفته شد و هفت فرشته ای که در دین مذکور بنام هفت امشاسپند آمده در دین کلیم الله بنام هفت ملک مقرب در پایه عرش الهی منظور گردیده است.

دین زردشت مستقیماً نیز در مذهب اسلام تأثیر نموده و گلدزیه ر آلمانی در کتاب تتبعات اسلامی این تأثیر را مورد بررسی قرار داده و باین نتیجه رسیده است که موروثی شدن سلطنت در خانواده پیغمبر - اتحاد دین و دولت - آداب مذهبی - پل صراط (که در اوستا چنوت Chinvat خوانده شده) - مبحث طهارت و نجاست مستقیماً از مذهب زردشت اخذ شده است.

یکی از نتایج مستقیم دین زردشت در تمدن و فرهنگ در آن عصر ایمان به ندرستی است که باعث شد ایرانیان توجه خاص بورزش و پهلوانی و اسب سواری مبذول داشتند - احترام بسیار نسبت بپزشک قائل شدند زیرا وی را عامل مبارزه باناخوشی و اهریمن میدانستند و او را مانند موبد گرامی میدانستند در صورتیکه در آن عصر در یونان طبیب در ردیف پیشه ور و آهنگر و مسگر محسوب میشد و حرمتی نداشت - نخستین مدرسه رسمی طب را داریوش کبیر در دنیا در شهر سائیس در مصب رود نیل تأسیس نمود - اولین بیمارستان را در عسالم در دانشگاه گندی شاپور بوجود آوردند.

دومین مذهبی که در ایران ظهور کرد مهرپرستی بود که امتزاجی است از عقاید زردشتی و یونانی و بابلی و در قرن اول قبل از میلاد در مغرب ایران رواج یافت و سپاهیان روم که بمملکت ماحمله میکردند مجذوب آن شدند و مهرپرستی مذهب اصلی لشکریان روم شد و بعداً عده‌ای از امپراطوران بدان معتقد گشتند و برای مهر مجسمه‌ها و معابد در شهرم بپاساختند که هم اکنون بعضی از آنها باقی است. مهرپرستی در مذهب مسیح تأثیر کرد و بسیاری از آداب و تشریفات مهرپرستان را کلیسا پذیرفت و جزو آداب مسیحی قرارداد چنانکه شب یلدارا که شب اول دیماه و آغاز غلبهٔ روشنائی بر تاریکی و بلند شدن روزاست و از اعیاد مهم مهرپرستان و در روم معمول و مرسوم بود در قرن چهارم میلادی با سه روز فاصله بدستور پاپ میلاد مسیح شمردند و اکنون بعنوان نوئل Noel یا Christmas در ۲۵ دسامبر جشن میگیرند و مهمترین عید مسیحیان است.

مذهب سوم که در ایران بظهور پیوست مذهب مانی است که از آراء و عقاید زردشتی و بودائی و مسیحی ترکیب یافته است. مانی اصول مذهب خود را در قرن سوم میلادی در کتابی بنام شاپورگان به شاپور اول ساسانی تقدیم داشت. بعقیدهٔ مانویان در عالم هرچه معنوی است از روشنائی و هرچه مادی است از تاریکی سرچشمه میگیرد و دنیا از نور و ظلمت بوجود آمده و در هر موجودی خیر و شر هست چنانکه سعدی در مورد انسان در بوستان فرموده

وجود تو شهری است پرنیک و بد	تو سلطان و دستور دانا خرد
رضا و ورع نیک نامان حر	هوی و هوس رهن و کیسه بر
ترا شهوت و حرص و کین و حسد	چو خون در رگاند و جان در جسد
هوی و هوس را نماند ستیز	چو بیند سر پنجهٔ عقل تیز

پیروان مانی عشق مفرط زیبایی داشتند و کتب خود را بر کاغذ اعلا با خط خوش می نوشتند و منقوش و مذهب مینمودند و نیکو جلد میکردند و باین ترتیب صنایع کتاب را بوجود آوردند که در دنیا باقی است. آداب مذهبی آنها هم با ساز و آواز

توأم بود و باعث حفظ موسیقی عصر ساسانی شد.

مذهب مانی از یکطرف در شمال افریقا و در جنوب فرانسه رائج شد و تا قرن سیزدهم میلادی در فرانسه پیروان زیاد داشت تا در نتیجه کوشش پاپها پس از سالها زدو خورد منتهی بقتل عام آنها و خرابی کامل جنوب فرانسه گردید.

از طرف دیگر مذهب مذکور در آسیای مرکزی شیوع یافت تا در قرن دوم هجری (هشتم میلادی) ترکان اویغور بدان ناحیه دست یافتند و بمذهب مانی گرویدند و نقاشی و ساز و آواز ایران ساسانی را فرا گرفتند و محفوظ داشتند. در قرن هفتم هجری که طوایف مغول بترکستان شرقی و ماوراءالنهر چیره شدند عده ای از نقاشان آنجا را بچین فرستادند و بدین ترتیب سبک چینی در نقاشی بوجود آمد. وقتی طوفان هجوم مغول خوابید و قبایل مغول و تاتار مسلمان و در ایران مستقر شدند سبک چینی بایران بازگشت و اساس تذهیب و نقاشی دوره تیمور و صفوی قرار گرفت. اینکه ملاحظه میفرمائید در مینیاتورهای آن دوره اشخاص را با چشم مورب کشیده اند علتش همین است که بعرض رسید.

از مختصری که راجع بدین زردشت و مهر پرستی و مانی گفته شد ملاحظه فرمودید چه خدمت مهمی ایران به پیشرفت تمدن و فرهنگ نموده است. پروفیسور براون انگلیسی که قریب چهل سال استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه کیمبریج بود و تاریخ مظاهر فکری ایران را نخستین بار نوشت و قبلابدان اشاره کردم در مقدمه کتاب «تاریخ انقلاب ایران» که در ۱۹۱۰ منتشر ساخت مینویسد:

«در عالم دین ایران زردشت را برای بشر بوجود آورد که دین یهود و مسیح و اسلام بدرجات مختلف از آن اخذ و اقتباس کردند - مانی را که ایران را مرکز مذهب غربی نمود و قرنهای درعالم مسیح و اسلام تأثیر کرد و کاوشهای اخیر شهرهای ترکستان چین که بزیرشن فرو رفته بود آثار ادبی عجیب از آن مکشوف ساخت - مزدک را که نخستین فیلسوف اشتراکی است - بابک را که معروف به الخرمی است و سالیان دراز لشگر خلفای عباسی را مقهور داشت - المقنع یا پیامبر نقابدار خراسان را که انگلیسی

زبانان بواسطه اشعار تماس مور Thomas Moore می‌شناسند و عده بسیار دیگر که ارتداد و آراء غریب آنها خود گواهی است بر دماغ پرفکر ملتی که آنان را در دامن خود پرورانده است... آنچه اسلام بایران مدیون است نمی‌توان در آن باب مبالغه کرد: صوفیه- اسماعیلیه- شیعه- حروفیه- باییه همگی نماینده حکمت ماوراء طبیعت دماغ ایرانی هستند»

و پروفیسور پوپ امریکائی تدوین‌کننده کتاب عظیم «بررسی هنر ایرانی» در کتاب شاهکار صنایع ایران می‌نویسد:

«چنانچه تأثیرات ایران در ادیان مهم جهان وجود نداشت هیچ دین مهمی بصورت امروزی خود نبود»

و کتاب میراث ایران در همین باب مینویسد:

«هر نفوذی که ایران در گذشته از راه اسلام در زمینه مذهب در اروپا داشته

باشد افتخار حقیقی‌اش اینست که بزرگترین میراث او امید است»

این امید بزنندگان آینده ورستاخیز باعث شد که اروپا پس از گرویدن بمذهب

مسیح در قرن چهارم میلادی، توانست در مقابل هجوم قبائل ژرمن در قرن پنجم میلادی ایستادگی کند و مانع خرابی کامل مغرب زمین و محو تمدن شود و اقوام وحشی را بتدریج متمدن سازد و در قرون مظلومه مایه ادامه حیات و تحریک بکار و کوشش گردد تا زمینه برای نهضت رنسانس و تکوین تمدن و فرهنگ کنونی جهان فراهم شود.

تربیت دینی و اخلاقی و وظائف پدر و مادر

جناب آقای معینان وزیر اطلاعات از من دعوت کرده اند در این ایام (محرم ۱۳۸۴) برای شنوندگان گرامی رادیو ایران صحبت کنم و انتخاب موضوع را بعهده خودم واگذار کرده اند. من هم برای بحث و گفتگو تربیت دینی و اخلاقی را برگزیده ام زیرا در این دنیای پراشوب و در این عصر که همه چیز بسرعت در تحول و تطوار است مشاهده میشود که اغلب اولیای اطفال نسبت به تربیت دینی و اخلاقی فرزندان خود بسیار سهل انگاری میکنند و مهمترین وظیفه ای که نسبت بکودکان خود دارند باجدیت و بطور شایسته انجام نمیدهند و گمان میکنند وقتی طفل را بمدرسه فرستادند دیگر وظیفه ای بعهده آنها محول نیست. در نتیجه این غفلت و تسامح بعضی از جوانان منحرف شده بطرف فساد گرائیده اند که موجب کمال تأسف و تأثر است.

پس از ذکر این مقدمه و قبل از شروع باصل مطلب باید توضیح دهم بچه علت تربیت دینی را با تربیت اخلاقی توأماً ذکر میکنم و هریک را جداگانه مورد بحث قرار نمیدهم. علت اینست که دین و اخلاق در تمام مذاهب مهم جهان باهم آمیخته و بهم پیوسته است و دستورهای دینی با دستورهای اخلاقی مطابق و مشابه یکدیگر است. دردین ما حضرت رسول اکرم صم میفرماید بعثت لاتمام مکارم الاخلاق یعنی برگزیده شدم تا فضائل اخلاقی را با تمام برسانم و در اوستا آمده است که «ای زردشت بزرگترین مایه سعادت پس از زندگی پاکی است. آن پاکی که دردین مزد آمده برای کسی که خود را با اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک منز سازد.» و بودا پیامبر هندوستان گفته است «مرد باید خشم را با مهربانی فرونشاند و بجای بدی نیکی کند و خسیس را با بخشش و دروغگورا با راستی مسخر و مغلوب سازد.» میکاح که از پیامبران یهود است باست خود میگوید: «ای انسان. خداوند بتو نشان

داد که خوب کدام است و از توجیزی نمیخواهد مگر با انصاف رفتار کردن و بخشش را دوست داشتن و با فروتنی راه رفتن.»

بنابراین وقتی مذهب و اخلاق با هم منته و پیوسته شد اگر دردین‌ستستی پدید آید در اخلاق نیز ضعف ظاهر میشود و در صورتیکه مردم دارای ایمان قوی باشند رفتار و کردارشان نیز پسندیده و مطلوب خواهد بود.

اکنون با کمال تأسف باید اعتراف کرد که در اثر عوامل متعدد عقاید دینی در عصر حاضر سست شده و احساسات مذهبی ضعیف گشته و قواعد اخلاقی که بمیراث رسیده متزلزل گردیده است. یکی از مهمترین عوامل غیر مستقیم این ضعف را باید توسعه علوم طبیعی و ریاضی در یک قرن اخیر دانست زیرا که باعث ارتباط و امتزاج اقوام و ملل نقاط مختلف عالم شده است. در نتیجه توسعه علوم طبیعی و ریاضی و اختراع وسایل نقلیه تندرو مسافرت مردم از راه زمین و هوا فوق العاده آسان شده و موجبات حشر و تماس افراد ممالک جهان با مذاهب و سنن و عادات و آداب گوناگون فراهم گردیده است. رادیو و تلویزیون نیز وسیله آسان دیگری برای انتشار و عقاید و آراء متنوع شده و زمینه برای برخورد افکار و آداب مختلف مهیا گشته و همین برخورد عده‌ای را در عقاید خویش متزلزل ساخته است. افکار حریت‌طلبی و عدالت‌خواهی و برابری بهمین ترتیب در ایران پیدا شد که موجب انقلاب مشروطه در ۱۳۲۴ قمری گردید. حشر دوشیزه و پسر بالغ قبل از ازدواج یا برپا کردن جشن میلاد مسیح در ۲ دسامبر یا جشن اول ژانویه که در سنوات اخیر در تهران و بسیاری از شهرها رائج و معمول شده نیز نتیجه همین تماس و حشر ایرانیان با ملل مغرب زمین است.

توسعه علوم طبیعی و ریاضی یک نتیجه مهم دیگر نیز داشته و آن پیدایش صنایع بزرگ و فنون جدید است که باعث اختراعات تازه و کارخانه‌های وسیع و تجمع کارگران و ازدیاد نیروی انسان شده و در نتیجه طرز زندگی مردم در گوناگون گشته قوانین و نظامات جدید و طرز حکومت نوین بوجود آمده و این تحولات موجب

غرور و تلاطم احساسات گردیده عقاید دینی عده‌ای رامتزلزل ساخته است. برای مثال میتوان اشاره کرد به بعضی از مراکز صنعتی که در آنها درسالهای پس از ختم جنگ جهانی اعمال و رفتار عده‌ای از کارگران نشانه‌ای از تزلزل عقاید دینی آنان بود. نظیر این تحولات مدتها قبل از ایران، در اروپا، و آمریکا بوقوع پیوسته و انقلابات صنعتی و سیاسی رادر آن دیار بوجود آورده افکار مردم آنجا را دگرگون نموده موجب عصیان وطنیان شده و این افکار بوسیله نشریه‌ها و رادیو و تماس افراد در کشورها رواج یافته است.

دومین عامل تزلزل عقاید دینی غفلت عده‌ای از روحانی نماها بوده که از آغاز تأسیس مدارس جدید با سعی در جلوگیری از آموختن علوم طبیعی و ریاضی و زبان خارجه و ورود صنایع و فنون جدید خواسته‌اند مانع سستی عقاید شوند و در نتیجه کسانی که در مدارس جدید تعلیم یافته‌اند مخالف روحانی نماها شده کم کم مباشرین ظاهری دین را با خود دین یکی شمرده بادرین و مذهب به مخالفت برخاسته‌اند.

سومین عامل سستی عقاید دینی مطالب غیرواقع و عقاید سخیف و اوهام و خرافاتی است که عده‌ای نادان و خداناشناس بمرور زمان وارد دین کرده و جزو دین قلمداد نموده‌اند که اکنون در مقابل پیشرفت علوم طبیعی و ریاضی بطلان آنها بر همه کس ظاهر و آشکار گردیده و باعث شده که عده‌ای از تحصیل کرده‌های جوان مخالفت با مذهب را از علائم تجدد دانسته و معتقدین بمذهب را کهنه پرست و خرافاتی می‌شمارند.

چهارمین عامل تزلزل عقاید دینی کثرت آداب و تشریفات تصنعی است که بتدریج و مرور ایام وارد مذهب شده و همانطور که آب در سرچشمه صاف و زلال است و هر قدر از بمبداء دورتر میشود با گل و لای آمیخته میگردد همانطور نیز در طی قرون و اعصار بعدی حشو و زوائد بدین افزوده‌اند که اصل از فسرع و ریشه از شاخ و برگ تمیز داده نمیشود و این مسئله منحصر بمذهب ما و زمان ما نیست

بلکه در تمام اعصار جریان داشته چنانکه شاعر بزرگی چون نظامی گنجوی در هشتصد سال قبل در نعت حضرت رسول خطاب بان حضرت گفته است :

شرع ترا در پی آرایشند در پی آرایش و آرایشند
بس که فزودند بر آن بارو بر گرتو بینی شناسی دگر

با وجود تمام خط و خطاهائی که جمعی نادان و سودپرست کرده اند، با وجود تمام مصائب و بلیاتی که بنام مذهب و بیهانه حمایت از دین در طی قرنهای در تمام ممالک روی زمین بر مردم وارد ساخته اند دین از بزرگترین و مهمترین احتیاجات بشر است و توجه بحق باعث سعادت و رستگاری او. حکیم ابوالقاسم فردوسی که از بزرگترین سخنوران جهان است و بواقع حق حیات بگردن مادارد در شاهنامه میفرماید:

زدانش نخستین یزدان گرای که اوی است جان ترارهنمای
ترا دین و دانش رهاند درست ره رستگاری ببايدت جست

درباب اهمیت و لزوم پرورش دینی باید توجه داشت که اولاً حس دینی فطری است و در تمام مراحل تمدن انسان طبعاً و از صمیم قلب معتقد به مذهب بوده است. در هر نقطه از کره ارض که حفاری شده نخستین اثری که بدست آمده حاکی از اعتقاد مردم اعصار گذشته به مذهب و عبادت بوده است، از بت و مجسمه خدایان و آتشکده و پرستشگاه و کنشت و کلیسا و مسجد.

ثانیاً آدمی پیوسته در صدد بوده و هست که مقصود از زندگی و معنای حیات را بداند و از سر نوشت انسان و سر وجود آگاه شود و برای این جهان لایتنهای و ثوابت آسمانی و سکون آنها در فضا و سیارات منظم ییشمار مسببی پیدا و راز دهر را جستجو کند تا اضطراب درونی اش رفع شود و آرامش خاطر بیابد. این یک احتیاج باطنی است که از آغاز پیدایش بشر حکیمان و شاعران و عارفان و متفکران را بخود مشغول داشته و از جمله این بزرگان جلال الدین مولوی است که هفتصد سال قبل در دیوان شمس بدین نحو حاجت درونی خود را بیان فرموده:

روزها فکر من اینست و همه شب سختم که چرا فارغ از احوال دل خویشتم
 بچه کار آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ بکجا میروم؟ آخر نمائی وطنم
 مانده‌ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا یا چه بوده است مرادوی از این ساختم
 و تولستوئی نویسنده شهیر روسی شصت سال قبل از خود پرسیده است «عاقبت
 و فرجام زندگانی من چه خواهد بود؟ برای چه من باید در این دنیا زیست کنم؟ چرا
 باید کاری انجام دهم؟ آیا در زندگی مقصود و منظوری وجود دارد که مرگ
 اجتناب ناپذیر من آنرا محو نخواهد کرد؟ اینهاست مهمترین سئوالاتی که خرد
 سالترین کودک تا خردمندترین پیر میکند و در ضمیر هر کس نهفته و غیر ممکن است
 بدون جواب بانها زندگانی را ادامه داد.»

ثالثاً ایمان هر کس بخدا مایه سعادت اوست. کسی که ایمان بافریدگار
 داشته باشد و بوی توکل کند و خود را بدو سپارد در مصائب بزرگ و ساعات دشوار
 و دقائق سخت نیروئی عظیم در خود احساس میکند که باعث شکیبائی و مقاومت
 و تحمل و بردباری او میشود و همین نیرو به تنهائی مقام و مرتبت فوق العاده ایمان
 را در زندگانی هویدا و آشکار میسازد.

من در بعضی از تألیفات خود از این قبیل دقایق سخت و تأثیری که ایمان
 پیروردگار توانا در رفتارم داشته سخن گفته‌ام و اکنون برای نمونه یکی از آنها را
 را از فصل سوم کتاب یسارادگار عمر برای شما باختصار نقل میکنم. در فصل مذکور
 شرح بازگشت خود را بایران در ۱۲۹۷ خورشیدی از سفر تحصیل در فرانسه از راه روسیه
 در حال انقلاب، در مصاحبت دانشمند و آزادی‌خواه شهیر صدر مشروطیت شاد روان
 حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و مرحوم حاج علی کرباسی از بازارگانان متعین تبریز
 به تفصیل بیان کرده‌ام که اینک قسمتی از آنرا برای شما میخوانم:

«وقتی به تفلیس رسیدیم مستقیماً به کنسولگری ایران رفتیم. شریف‌الدوله
 بنی‌آدم سرکنسول بود و چون فرمانفرمای گرجستان با کمال قدرت برتق و فتق امور
 می‌پرداخت زیرا در انقلاب روسیه گرجستان بصورت ظاهر مستقل شده بود و دول

معظم اروپا نمایندگی خود را در قفقاز به سرکنسول ایران داده بودند و او نیروئی در اختیار داشت که اوامرش را بموقع اجرا میگذارند. در کنسولگری ایران هیجان عظیمی دیده میشد. صدها نفر از ارباب رجوع در اطراف و داخل عمارت در رفت و آمد بودند.

بعد از دوسه جلسه ملاقات و صرف غذا با شریف الدوله، روز دوم مرا بدفتر خود خواند و پس از تمهید مقدمه ای گفت که چند روز است پانزده نفر از بازرگانان معتبر ایران در اثر جنگهای خونین بین مسلمانان بادکوبه و ارامنه به تفلیس پناه آورده اند و میخواهند با ذریبجان بروند ولی بواسطه آشفتگی اوضاع قفقاز من مترصد بودم که آنها را به همراه شخص شایسته ای روانه کنم تا بسلامت بمقصد برسند و از دیروز تا بحال که باشما آشنا شده ام احساس میکنم که خداوند شمارا برای این کار از پاریس به قفقاز فرستاده و با وجود مخاطرات هولناک سلامت باینجا رسانده است. از شما خواهش میکنم این زحمت را قبول کنید و سرپرستی این تجار را بعهده بگیرید. پس از مکث مختصری، سعی کردم مجهولات و مشکلات این سفر را بیان کنم ولی شریف الدوله با سخنان شیوا و بلاغت و فصاحتی که داشت مرا مجاب کرد و دستور داد ابلاغ لازم را صادر و بلیط قطار برای ۱۸ نفر تهیه کردند و همگی در یک اطاق سوار و با شورو شوق بی حد بطرف ایران حرکت کردیم. همین که چند ساعت گذشت ناگهان قطار توقف کرد و معلوم شد که در اثر انقلابات خونین و جنگهای سختی که در قفقاز روی داده صنایع نفت بکلی تعطیل شده و برای لوکوموتیو سوخت موجود نیست لذا چندان مرد نیرومند در قطار با وسایل و ادوات لازم مأمورند که بجنگل روند و برای سوخت هیزم تهیه کنند. بدین سبب هر چند ساعت قطار مدتی توقف میکرد تا سوخت آماده شود و در اثر کمی کشش هیچگاه سرعت قطار از بیست کیلومتر در ساعت تجاوز نمی نمود و مسافت بین تفلیس و جلفا که در حدود پانصد کیلومتر است و در حال عادی یک روزه طی میشود قطار ما در ظرف یک هفته پیمود. در این راه بازحمت زیاد چیزی باسم «نان» برای سد جوع پیدا میکردیم که مخلوطی بود از خاشاک و سبوس و سبوسه و ارزن بشکل گل

تیره‌رنگ که فقط انسان قحطی‌زده ناگزیر بخوردن آن بود. در مجاورت راه آهن عمارات و ابنیه‌ای که دیده میشد در نتیجه شورش و آتش‌سوزی و غارت همگی مخروب و غیرمسکون و آثار گلوله و دود بردیوارها نمایان بود.

باین ترتیب مسافرت با کندی زیاد جریان داشت تا یک روز صبح که چشم‌باز کردیم متوجه شدیم که اطاق مادریکی از ایستگاه‌های کوچک مخروب بر خط فرعی قرار دارد و اثری از بقیه قطار مشهود نیست. با کمال تعجب از قطار فرود آمدیم و هرچه تجسس کردیم کسی را در آنجا نیافتیم تا از سبب جدا کردن اطاق از قطار و وا گذاشتن آن در وسط راه آگاه شویم. در اینجا من نخستین بار مسئولیت خود را احساس کردم.

پس از معاینه دقیق ایستگاه و پیرامون آن و اندکی تأمل و اندیشه و مصلحت‌جویی و مشورت با دولت آبادی - چهار نفر از تجار را که جوانتر بودند و زبان روسی میدانستند مأمور کردیم تا بشمال و مغرب و جنوب و مشرق ایستگاه در حدود دو هزار قدم جلو بروند و معین کنند اولاً ما کجا هستیم ثانیاً آذوقه‌ای تهیه کنند. ثالثاً تحقیق نمایند در آن حدود آیا کدخدائی - دهبانی - بخشداری - فرمانداری - صاحب منصبی وجود دارد یا نه. رفتن و برگشتن آنان مدتی بطول انجامید. در این مدت قطاری از طرف تفلیس وارد گشت و من با کمال امیدواری نزد رئیس آن رفته با استفاده از زبان ترکی از یکی از بازرگانان خواهش کردم اطاق ما را بقطار خود ببندد. وی در جواب گفت که لوکوموتیو هیزم سوز قدرت کشش ندارد و نمیتواند علاوه بر اطاق‌هایی که دارد باربرد. رئیس قطار اضافه کرد که ما در ارمنستان هستیم و تاشب ممکن است قطار دیگری بیاید و قادر باشد که ما را ببرد. در باب خواربار گفت که در اثر انقلاب و قتل و غارت و آتش‌سوزی و هرج و مرج آبادی برجای نمانده تا بتوان قوتی بدست آورد.

وقتی چهار بازرگان برگشتند معلوم شد که سه نفر از آنها بهیچ ذی‌رویی برخورد نکرده و هیچ‌خانه‌ای ساختمانی بچشم ندیده‌اند. فقط شخصی که بطرف

جنوب رفته بود گفت که ازدور هفت نفر سرباز آلمانی رادیده بود که در جایگاهی گرد هم هستند و لی از ترس با آنها ارتباط پیدا نکرده بود. خورشید کم کم بوسط السماء رسید و گرسنگی بر همه مستولی شد. از آن گل تیره رنگ که شب قبل صرف کرده بودیم پاره‌هایی در ته چمدانها باقی مانده بود که بسیار سخت و سفت بسود. ناچار آنها را بزیر زبان گذاشتیم و باشتها و رغبت تام با آب دهان نرم کردیم و بدین نحو تا حدی سد جوع نمودیم و بانتظار ورود قطار در ایستگاه وقت میگذرانیدیم که ناگهان قطار دیگری ازدور نمایان شد و باوجود خالی بودن قطار و اینکه رئیس آن هم مسلمان بود برخلاف انتظار بابی اعتنائی و تحقیر ما را بحال خود گذاشت و گذشت....

رفته رفته روز باخر نزدیک میشد و ماندن شب در بیابان خطرناک مینمود و من متحیر بودم که چگونه راه نجاتی پیدا کنم. در این حال آهسته بطرف جنوب قدم میزد و با خلوص نیت و از صمیم قلب از خداوند استعانت میکردم تا بجایگاه سربازان آلمانی رسیدم و باوجود مشکلاتی که در سخن گفتن مسلسل بزبان آلمانی داشتم در آن دقایق اضطراب حرارتی زاید الوصف و قدرتی فوق العاده در من پدید آمد بطوری که بی محابا جلورفتم و سلام کردم و با سرجوخه آلمانی شرح حال بیان نمودم و ابلاغ سر کنسولگری ایران رانشان دادم و علاقه و محبت ایران رانست بالمان یاد آور شدم و از وی کمک خواستم. کلمات من در سرجوخه مؤثر افتاد و بی تأمل وعده مساعدت داد و بسربازان فرمان داد تانیزه‌ها را بر سر تفنگ زنند و بحرکت نظامی در پی او بامن بیایند. همین که باطاق قطار ما رسید سربازان را در جلوی خط آهن بصف قرار و دستور داد هر قطاری که آمد نگاه دارند و بمن و همراهان گفت که چمدانها را آماده و از اطاق خارج و نزدیک سربازان توقف کنیم. خورشید کم کم رویافول میرفت که سومین قطار از تفلیس وارد ایستگاه شد. سرجوخه آلمانی براننده لوکوموتیو امر کرد که بدون اجازه وی حرکت نکند. آنگاه تمام قطار را و رانداز کرد و داخل هریک از اطاقها شد و مسافرین آنها را ظاهراً از حیث قیافه و لباس و ملیت از نظر گذراند سپس بمسافرین یکی از واگونها با اشاره دست فرمان

داد که اسبابهای خود را برداشته پیاده شوند. دستور مذکور غوغائی برپا کرد... همه جا همه شد و ولوله برخاست. من بسرجوخه گفتم اگر بنا شود مسافرین مذکور در آن نقطه بمانند دچار همان مشکلات و مشقات ما خواهند شد. جواب داد اینجا ارمنستان است و اینها همگی ارمنی هستند و از اهل اوچ کلیسا که در نزدیکی است بطوری که میتوانند پیاده بمنزل خود بروند در صورتیکه شما باید دوشبانه روز با قطار بروید تا سرحد ایران برسید. این گفتگو بزبان ترکی ترجمه شد و مسافرین ارمنی در مقابل استدلال مذکور و ملاحظه سرنیزه ها متقاعد و از قطار پیاده و ایرانیان سوار شدند. من پس از سپاسگزاری صمیمانه از سرجوخه و سربازان آلمانی پابر کاب قطار گذاشتم و دستور سرجوخه قطار بحرکت درآمد. همین که بجای خود نشستیم بازرگانان چندان اظهار عنایت و محبت کردند که من غرق در خجلت شدم... چون جریان روز را از خاطر خود میگذراندم که پس از ساعتها تحمل گرسنگی و خفت و احساس نگرانی و نومیدی در نقطه ای که اثری از لوازم حیات مشهود نبود چگونه توسل بخداوند قادر متعال را قادر به نجات خود و هموطنانم کرد. چون این مراتب را بیاد میآوردم اعتقاد و ایمانم بمبانی دینی راسخ تر و محکم تر میشد و برای مادرم که مرا خداشناس و متوکل بمبدأ پرورده بود مهمرم فزونی یافت و از صمیم قلب برای او طلب مغفرت و رحمت کردم.

این بود نمونه ای از ظهور نیروی ایمان بهنگام سختی و صعوبت که از کتاب یادگار عمر برای شما خواندم.

چهارمین دلیل اهمیت و لزوم تربیت دینی و اخلاقی است حکامی است که دین در علو فکر و کیفیت انجام وظیفه بوجود میآورد. وقتی انسان مؤمن بخدا و معتقد بدین شد خود را بدرگاه احدیت پیوسته و متصل و باین جهان بیکران وابسته و مربوط میداند و همانطور که برای ذات باری تعالی ابدیت قائل است برای خود نیز زندگانی ابدی قائل میشود و مرگ را وسیله فنای کامل نمیداند بلکه آنرا تغییر صورت می شمارد. و باین ترتیب با هدایت روح ایمان دارد و این ایمان در اعمال و

رفتارش مؤثر است بطوری که با اطمینان خاطر و امید وافر سعی میکند آثاری لایق و زیبا از خود بجای گذارد. کاخهای عظیم شاهنشاهان هخامنشی در تخت جمشید و شاهنامه فردوسی و دیوان سعدی و حافظ و مثنوی مولوی و مسجد شیخ لطف‌الله در اصفهان و نظایر اینها همگی نتیجه همین ایمان بابدیت است.

پنجمین دلیل اهمیت و لزوم تربیت دینی و اخلاقی این است که از لحاظ اجتماعی دین نیروئی است که بر شرارت و شهوت لگام میزند و مانع تجاوز و تعدی بحقوق دیگران و باعث نظم و ثبات و آسایش و رفاه جامعه است. وقتی انسان بدین گروید خدا را در همه حال ناظر اعمال خود میداند و طبق اوامر الهی و ندای وجدان و وظائف خود را انجام میدهد. بفرموده اوحدی شاعر عارف قرن هشتم هجری

هر که داند خدای را حاضر چشم او از حیا شود ناظر
نکند هر چه عقل نپسندد در باطل بخود فرو بندد

اگر تربیت دینی و اخلاقی در خانه و مدرسه نیکو انجام گیرد دولت ناگزیر نخواهد بود هر سال مبالغ هنگفت از بودجه کشور را صرف نگاهداری پاسبان و ژاندارم کند زیرا هر فرد بحکم نیروی درونی با طیب خاطر و رضای باطن قوانین و اصول را در اعمال و رفتار خود رعایت خواهد کرد. من در تابستان ۱۳۲۶ خورشیدی یک هفته با همسر خود در شهر اینترلاکن Interlaken در سوئیس بودم و در شگفت شدم که در مدت مذکور یک پاسبان در آن شهر شصت هزار نفری ندیدم و روز یکشنبه دو کلیسای شهر را که دیدن کردم مملو از جمعیت بود که با خضوع و فروتنی به نیایش و خواندن سرودهای مذهبی مشغول بودند. طبق اطلاعاتی که بدست آوردم معلوم شد دادگستری آنجا سالی دو ماه دأئر و بقیه سال تعطیل است زیرا مردم بحقوق یکدیگر تجاوز نمیکنند و احتیاج بدادگاه ندارند.

آیا همین یک دلیل کافی نیست که به تربیت دینی و اخلاقی توجه

فوق العاده کنیم و از نیروی عظیم مذهب استفاده نمائیم؟

اکنون که اهمیت و لزوم تربیت دینی و اخلاقی مختصراً خاطرنشان شد

باید دید این تربیت چگونه صورت میگیرد.

در اینجا با کمال تأسف باید اذعان کرد که تربیت دینی و اخلاقی چه در خانه و چه در مدرسه بنحوی مطلوب انجام نمیشود. چون فعلاً روی سخن باپدران و مادران است از معایب برنامه تعلیمات دینی و روش آموختن آن در مدرسه صحبت نمیکنم بخصوص که در این باب نظریات خود را در کتاب «روش نوین در آموزش و پرورش» تشریح کرده‌ام و خواستاران ممکن است بدان مراجعه کنند. در خانه پدر و مادر در شش هفت سال اول عمر اغلب به پرورش دینی و اخلاقی توجه ندارند و بطور مثبت اقدام نمیکند بلکه تربیت دینی و اخلاقی فرزند را به تصادف و اتفاق و پیش‌آمد واگذار میکنند و طفل را بحال خود رها میکنند و از لحاظ روحی او را بلا تکلیف و سرگردان بار می‌آورند. وقتی هم او را بمدرسه سپردند تصور میکنند که تربیت و تعلیم او تماماً بعهده مدرسه است و دیگر خودشان وظیفه‌ای بعهده ندارند در صورتیکه از ۲۴ ساعت شبانه‌روز فقط پنج ساعت طفل در مدرسه است و بقیه را که ۱۹ ساعت است باید در تحت نظر و مراقبت پدر و مادر بسر برد. این روید باعث میشود که در کوچه و بازار و مدرسه عوامل متعدد در اخلاق و رفتار او تأثیر کنند و وی را از راه راست منحرف سازد و بفساد و تباهی بکشاند.

عده‌ای از اولیای اطفال نیز که در صدد تربیت دینی و اخلاقی فرزند خود هستند فقط به آداب صوری و تظاهر بدین‌سرداری اکتفا میکنند و بحقیقت دین و تصفیة نفس و پرورش روح دینی کمتر توجه دارند. این قبیل اولیا را بایست متوجه ساخت که آداب صوری و مراسم تصنعی که ماشین وارو بدون روح و معنی انجام شود در اخلاق و رفتار مؤثر نیست و کمتر مایه سعادت و رستگاری تواند بود.... بفرموده سعدی

طاعت آن نیست که برخاک نهی پیشانی

صدق پیش‌آر که اخلاص به پیشانی نیست

اینکه ملاحظه میکنید یک نفر تمام عبادات را بصورت ظاهر انجام میدهد ولی از خوردن مشروب و گفتن دروغ و تصرف مال غیر و تجاوز بناموس مردم و خیانت خودداری نمیکند اغلب برای اینست که معنی و مقصود و شرایط صحت و قبول عبادات را نمیداند و در موقعی که آداب مذهبی را باین قبیل افراد آموخته اند فقط به ظاهر و صورت توجه داشته اند.

در تربیت دینی و اخلاقی وظیفه پدر و مادر این است که اولاً مراقبست پی گیر و مداوم در انجام این وظیفه داشته باشند و در کلیه جاهائی که طفل بسر می برد مانند خانه و باغ و مزرعه و صحرا و مسجد و تکیه و مدرسه و گرمابه و کوچه و بازار و تماشاخانه و سینما و خانه خویشاوندان و دوستان و نظائر آنها باید پیوسته ناظر اعمال و رفتار کودک بود و هر جا انحرافی دیده شد تذکر داد و وی را بمعالی اخلاق ارشاد کرد و از ارتکاب به منهیات باز داشت. ثانیاً در تمام امور و همه اوقات پدر و مادر باید سرمشق پاکی و راستی و درستی برای فرزند باشند - شعائر دینی را همیشه محترم بشمارند - فضائل اخلاقی را که برای فرزند آرزو دارند مانند نیکی و صفای باطن و خدمت و فروتنی و محبت بزیردستان باید خود بدان عمل کنند تا این فضائل بطور طبیعی در طفل متمکن شود. ثالثاً از طفولیت او را متوجه مبدأ و معاد کنند و روح دینی را در تمام اوقات در تمام کارها داخل کنند و بکودک تلقین نمایند که با توکل بخدا و سعی و کوشش هر کار خوبی را قادر بانجام خواهد بود. باید بفرزند عملاً یاد دهند که با پروردگار عالم ارتباط پیدا کند و با حضور قلب و بزبان خود حاجاتش را از او بخواهد و برای حل مشکلات از او کمک و یاری بطلبد و برای نیل بمقصود تلاش و کوشش کند و وقتی حاجتش برآورده و مرادش حاصل شد شکرگزاری کند. رابعاً هر وقت طفل وظیفه خود را نیکو انجام داد یا کار خوبی کرد باید او را بسیار تشویق کرد و با محبت و علاقه او را نوازش داد و با هدیه ای او را مفتخر ساخت و همواره در نظر داشت که تشویق در اخلاق کودک بسیار مؤثر است و هیچ وسیله ای باندازه

تشویق طفل را براه راست و نیکوئی هدایت نخواهد کرد.
 خامساً فرزند را اجازه ندهند باریقی بد حشر کند زیرا اغلب مفاسد اخلاقی
 وانحرافها وزشتی‌ها نتیجه معاشرت با مصاحبان ناجنس است.
 تمام دانشمندان و حکمای بزرگ ایران که درباب تربیت و تعلیم سخن
 گفته‌اند مانند ابن‌سینا و عنصرالمعالی و غزالی و سعدی و خواجه نصیرالدین طوسی
 و اوحدی و جامی دراین عقیده متفق هستند که منشأ اغلب عادات و اخلاق نکوهیده
 هم‌نشینی با بدان است. سعدی میفرماید

گر نشیند فرشته‌ای با دیو وحشت آموزد و خیانت وریو
 و مولانا جلال‌الدین رومی انسان را از جلیس بد برحذر میدارد و میفرماید :
 یار بد بدتر بود از مار بسد تا توانی میگریز از یار بد
 مار بد تنها همی بر جان زند یار بد بر جان ویران زند
 سادساً در تعلیم دین از خرافات و عقاید سخیف و مطالب خارق‌العاده باید
 احتراز جست و بازبانی ساده با کودک سخن گفت تا وی قادر به درک حقیقت باشد.
 سعدی علیه‌الرحمه همین مسئله را در بوستان با شیوائی اعجاز آمیز خود بدین نحو
 بیان میفرماید:

به مهد اندرون کودکی شیر خوار	ز مادر بپرسید کای حق گزار
ندانم که را نام باشد خدای	تو گر زان که دانی مرا ره نمای
بگفت آن که پستان و شیر آفرید	چنین گوهری دلپذیر آفرید
دراین مهد رنگین مکان تو کرد	مرا مادر مهربان تو کرد
اگرچه منت مهربانم بسی	از او مهربان‌تر نداری کسی
نکوزن در معرفت نیک سفت	که با طفل هم در خور طفل گفت

سابعاً طفل را بدیدن فیلم‌های نامناسب نبرند و مقالات و کتب شهوت‌انگیز
 و مضر باخلاق در دسترس او نگذارند بلکه او را بخواندن کتابهای شیرین و داستان
 های شورانگیز و اشعار نغز تحریر و ترغیب کنند. برای کودکان در سنوات اخیر

در حدود سیصد جلد کتاب کوچک تألیف یا از زبانهای خارجه ترجمه شده و شورای کتاب با صرف وقت و همت فهرستی از آنها را تهیه و طبع کرده است. در این فهرست برای هر سن از شش سالگی بیلا عده‌ای کتاب مشتمل بر داستان و افسانه و سرگذشت بزرگان و موضوعات و مطالب علمی و نظایر آن معرفی شده است. برای جوانان نیز شاهکارهایی از نظم و نثر از اساتید بزرگ موجود است که پدر و مادر باید در حدود امکان از آنها برای مطالعه فرزندان خود تهیه کنند و در دسترس آنان قرار دهند. ثامناً باید در خانه موجباتی فراهم کرد که بطور طبیعی عواطف و احساسات کودک برانگیخته شود و قلبش بطپش افتد و از این راه متوجه حسن و جمال و کمال گردد. از عواملی که ممکن است چنین احساساتی را بوجود آورد ممکن است اذان با صدای خوش - سناجات با آوای دل‌انگیز - اشعار نغز دلربای مذهبی در توحید و خداپرستی و مکارم اخلاق را ذکر نمود.

در باب توحید خدا و نعت اولیای دین و اعراض از ظواهر و ترک خودپرستی و غرور و دیگر مکارم اخلاقی بعقیده صاحب نظران و دانشمندان سخن شناس ادبیات ایران از غنی‌ترین ادبیات دنیاست. عده‌ای بسیار زیاد از نویسندگان بزرگ ما بهترین وجه با عبارات دلپذیر و سخنان شیوا فضائل اخلاقی را بنظم و نثر ستوده و بزرگان دین را مدح و جان‌بازی آنان را وصف کرده‌اند که بسیار عالی و شورانگیز است و در خواننده و شنونده تأثیر عمیق دارد. پدر و مادر باید فرزند بالغ خود را با این گونه قطعات جذاب آشنا سازند و بمطالعه آنها تشویق کنند.

اینک برای نمونه چند بیت در توحید پروردگار از سنائی شاعر و عارف نامور

قرن پنجم و ششم هجری میخوانم و به گفتار خود خاتمه میدهم

ملکاذکر تو گویم که تو پاکی و خدائی	نروم جز بهمان ره که توام راه نمائی
همه درگاه توجویم همه از فضل تو پیویم	همه توحید تو گویم که بتوحید سزائی
تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی	تو نماینده فضلای تو سزاوار ثنائی
بری ازرنج و گدازی بری از درد و نیازی	بری از بیم و امید بری از چون و چرائی
نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی	نتوان شبه توجستن که تو در وهم نیائی

نقش دانشگاه تهران در تحولات ایران

برای من اسباب مسرت است که امروز در حضور استادان گرامی دانشگاه تهران و دانشجویان برومند و اولیای محترم آنها چند دقیقه صحبت کنم و از آقای دکتر صالح رئیس جدی و فعال دانشگاه که این فرصت را به من داده‌اند تشکر می‌کنم.

فراهم کردن جشن پایان تحصیل به وضع فعلی که در سه سال اخیر معمول شده بسیار شایان تحسین و تقدیر است زیرا فرصت می‌دهد که استادان و اولیای دانشجویان در سرور و شادی دانشجویان شرکت جویند. آن‌هم در روزی که آنها از تحصیل فراغت یافته مرحله جدید و بسیار مهمی از زندگانی خود را شروع می‌کنند. موضوع صحبت من چنانکه آقای رئیس محترم دانشگاه فرمودند نقش دانشگاه تهران است در تحولات اخیر کشور.

در هر مملکت فرهنگ و تعلیم و تربیت پایه و اساس ترقی و آزادی است و هیچ عاملی باندازه فرهنگ نمیتواند بر قدرت و بهبودی و سعادت ملک و ملت بیفزاید. در دستگاه عظیم فرهنگ نیز متخصصین درجه اول و زعمای قوم معمولاً در دانشگاه تربیت میشوند و بدست همین متخصصین و زعمای اصلاحات اساسی کشور انجام میپذیرد. بنابراین طبیعی است که دانشگاه در فراهم کردن موجبات و مقدمات تحول و عملی ساختن آن نقش مؤثر ایفا کند. این مسئله بنظر بدیهی است و اگر من چند کلمه در این باب معروض میدارم برای جلوه گر ساختن اهمیت این نقش و مقام والا و خدمات استادان گرانمایه است و یادآوری و قس‌دردانی از زحمات فارغ التحصیلان پیشین دانشگاه و تذکر یکی دو نکته برای آینده.

عصری که ما در آن بسر میبریم از اعصار مهم تاریخ است زیرا کشور عزیز

ما در حال پیشرفت بسوی کمال مطلوب درجهان متری است. این عصر درحقیقت از ۱۳۲۴ شمسی و پایان جنگ جهانگیر آغاز شده است. مشکلات و معضلاتی که جنگ مذکور در مملکت ما بوجود آورد مانند عدم تخلیه ایران از قشون خارجی و فتنه آذربایجان و فرقه دموکرات و حزب توده و ملی شدن صنایع نفت و بحران مالی متعاقب آن، همه با تدبیر و فداکاری های بسیار حل و فصل شد و از ۱۳۳۲ که کشور با آرامش و ثبات گرائید دولت برفع اختلاف با همسایگان پرداخت و با بستن قرارداد فروش نفت با انگلستان و کنسرسیوم در ۱۳۳۳ و تثبیت و علامت گذاری مرزهای ایران و شوروی در ۱۳۳۵ موجبات حسن هم جواری و صلح و صفا با ممالک مذکور فراهم شد و موقع اصلاحات اساسی فرارسید.

مهمترین اصلاح اساسی هم استقرار عدالت اجتماعی بود زیرا بحکم سنن باستانی عده بسیار قلیلی از مردم کشور طبقه ممتاز را تشکیل میداد که تمکن و زندگانی مرفه داشت و زمام امور هم معمولا در دست آن بود. عده زیادتری نیز با زندگانی متوسط عمری بسر میبرد و بقیه که اکثریت عظیم جامعه و عبارت بود از روستائیان و کارگران و مولدین ثروت در نادانی و بینوائی و رنج روزگار میگذرانید. موقعیت جغرافیائی کشور و تحولات عمیقی که از ۱۹۱۷ در جوامع بشری روی داده بود و بهبودی وضع توده های مردم جهان که نمونه آن در همسایگی ما مشهود است و اعلامیه حقوق بشر از طرف سازمان ملل متحد در ۱۹۴۸ رهبر مملکت را متوجه خطر ساخت و برای حفظ هستی و استقلال کشور لازم دید تحولی بوجود آید که اکثریت مردم این سرزمین از مواهب طبیعی و نعم الهی بهره مند شوند و از لحاظ اقتصادی و اجتماعی عدالت و مساوات برقرار شود و آرامش و ثبات ادامه یابد تا میهن ما بطرف ترقی و تعالی گام بردارد.

برای نیل بمقصود فوق در مرحله اول از ۱۳۲۹ املاک سلطنتی بین زارعین تقسیم شد.

دومین گام فروش خالصجات بود که بموجب قانون ۱۳۳۴ آغاز گردید.

سومین اقدام اصلاحات ارضی بطور عموم بود. در این قسمت در ۱۳۳۹ برای تعدیل ثروت و محدود کردن مالکیت اراضی مزروعی و زمین دار کردن دهقانان قانونی وضع و حدنصابی از زمین برای هر مالک معین شد و مقرر گردید که مازاد آنرا دولت با قسط خریداری کند و با قسط بکشاورزان بفروشد. در ۱۹ دیماه ۱۳۴۰ در غیاب قوه مقننه دولت در قانون مذکور تغییراتی داد و آنرا بموقع اجرا گذاشت.

روز سالگرد اجرای لایحه مذکور یعنی ۱۹ دیماه ۱۳۴۱ در کنگره ای که از اعضای شرکتهای تعاونی دهات تقسیم شده در تهران تشکیل گردید شاهنشاه شش اصل معروف و تصمیم خود را به مراجعه بآراء عمومی اعلام فرمودند. این مراجعه در ۶ بهمن ۱۳۴۱ صورت گرفت و چنانکه میدانید متجاوز از پنج میلیون و پانصد هزار نفر اصول مذکور را تصویب کردند و از آنروز تحول با سرعت بیشتری پیشرفت کرد ولی همواره بامتنان و پختگی و بردباری و شکیبائی توأم بود و بهیمن سبب هیچ یک از عوارض و آشوبهائی که در ممالک دیگر بهنگام اجرای قسمتی از آن اصول بروز کرد در مملکت ما پدید نیامد.

دراثر موفقیتی که در اجرای اصول ششگانه بدست آمد سه اصل دیگر بموجب قانون برای ایجاد سپاه بهداشت و سپاه ترویج و آبادانی و خانه های انصاف بر آنها افزوده شد.

اکنون ناگزیرم بطور بسیار مختصر فهرست بعضی از کارهائی که انجام یافته ذکر کنم تا نقش دانشگاه بهتر نمایان شود. گرچه با احتمال قوی لااقل قسمتی از این فهرست بسمع حضار محترم رسیده است. در سیزده سال گذشته صنایع نفت که سرمایه تحول مملکت را تأمین میکند توسعه یافته و با شرایط بی سابقه مناطق نفت فلات قاره مورد بهره برداری قرار گرفته. - برودخانه دز و سفیدرود و کرج سد بسنه شده. راه آهن سرتاسری به تبریز و مشهد و یزد متصل گردیده. - ۴۰۰ کیلومتر از شاهراهها آسفالت شده. - ۲۰ فرودگاه بین المللی و داخلی از درجات مختلف ایجاد گشته. - ۳۰۰ کارخانه و متجاوز از یکصد هزار کارگاه بزرگ و کوچک تأسیس شده. - چهار

دانشگاه و ده هزار دبستان و دبیرستان جدید بوجود آمده - ۹۷۶ بیمارستان و درمانگاه و زایشگاه ایجاد گردیده - در ۲۴۷ شهر و قصبه آب لوله کشی شده - ۲۸۵ شهر و قصبه بوسیله برق روشن گردیده - در ۲۵ هزار دهکده بامالاریا مبارزه کرده اند.

در چهار سال اخیر سه میلیون نفر زارع صاحب زمین شده اند و هشت میلیون نفر مستقلا مستأجر اراضی برای مدت طویل گردیده اند و باین ترتیب از ۱۵ میلیون نفر جمعیت دهات تکلیف ۱۱ میلیون نفر روشن شده - ۷۹ هزار کارگر ۷۶۹ کارخانه بزرگ در سود کارخانه سهمیم شده و سهم خود را دریافت کرده اند.

در انتخابات مجلسین، بانوان شرکت کرده و بنماینده گی انتخاب شده اند. ششصد هزار نفر از روستائیان توسط سپاهیان دانش سواد پیدا کرده اند - ۳۵۷ گروه پزشکی در ۱۴ هزار قریه چون فرشتگان رحمت بکاستن درد و رنج و امور درمانی و بهداشتی مشغولند. ۴۹۰ خانه انصاف تأسیس کرده اند.

با اصفاء این فهرست مختصر ملاحظه میفرمائید که از هر سو علائم کوشش و نهضت برای حیات نوین نمایان و تحول کشور در حال پیشرفت است. در بسیاری از نقاط و نواحی چهره مردم و شهرها و روستاها عوض شده و شرر و نشاط و حرکت بسوی بهتر و کاملتر همه جا مشهود است. این تحول در اثر پی ریزی بنیان گذار ایران نوین رضاشاه کبیر و رهبری آمیخته بلطف شاهنشاه آریامهر و تلاش دولتها و عمال و مأمورین دولتی است که اغلب آنها از فرهیختگان دانشگاه هستند. برای تعیین عده آنها تحقیقاتی از وزارتخانه ها و سازمانها و مؤسسات دولتی بعمل آمد که برای عدم اطناب و خسته نکردن حضار محترم از ذکر آمار تفصیلی خودداری و همین قدر عرض میکنم که از مجموع گزایشهای رسمی و احصائیه ها که داده اند برمیآید که متجاوز از ۲۵۰۰۰ نفر از فارغ التحصیلان دانشگاه از مدیر و مهندس و دبیر و استاد و پزشک و دامپزشک و دندانساز و داروساز و پرستار و قاضی و معمار و زمین شناس و متخصصین دیگر از عوامل مؤثر در تحولات اخیرند و با کمال جدیت در مدارس و بیمارستانها و کارخانه ها و سپاهیان سه گانه و راهها

و وزارتخانه‌ها و سازمانها وظایف خویش را انجام می‌دهند.

دانشگاه از نقشی که در این راه ایفا کرده است باید مسرور و مفتخر باشد. بسبب همین نقش مهم دانشگاه است که رئیس مملکت با علاقه وافر به توسعه و تکمیل این کاخ بزرگ علمی و ادبی همواره اوامر مؤکد صادر فرموده و می‌فرمایند. برای اینکه جوانان امروز از میزان این توسعه اطلاع حاصل کنند کافی است یادآوری کنم که وقتی رضاشاه بفکر تأسیس دانشگاه افتاد و در فروردین ۱۳۱۰ مرا مأمور تهیه طرح آن نمود در دستوری که برای من بامریکا فرستاد فقط تأسیس شعب «پداگوژی و طب و مهندسی راه‌سازی» را در نظر گرفته بود که در ۱۳۱۳ با مدرسه حقوق و مدرسه معقول و منقول بصورت شش دانشکده درآمد و دوائر زحمات رؤسای محترم دانشگاه اکنون سیزده دانشکده دائر است که دو دانشکده آن در زمان ریاست آقای دکتر صالح بوجود آمده است.

در آغاز سلطنت شاهنشاه عده دانشجو ۲,۱۱۴ و عده استاد و دانشیار و دبیر ۳۲۹ نفر بود و اکنون دانشگاه دارای ۱۶,۳۴ دانشجو و ۱,۱۸۲ استاد و دانشیار و استادیار و دبیر است.

اکنون لمحدهای بآینده توجه کنیم. تحولی که فعلا در جریان است باید تکمیل و بر وسعت دائره آن افزوده شود و با عمیق قلوب و اذهان مردم رسوخ کند و این امر باید بکمک و یاری فرهختگان امروز و آینده انجام پذیرد. بنابراین در آتیه دانشگاه باید دو منظور عمده را دنبال کند یکی هدفی که تا بحال تعقیب نموده یعنی تربیت و تعلیم زعمای قوم. در این قسمت نکته‌ای که بنظر من باید بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد اینست که نسبت به پذیرفتن دانشجو بیشتر دقت و اهتمام شود و ازدیاد عده نباید باعث تنزل سطح تحصیل گردد بلکه شرط اساسی ورود بدانشگاه باید استعداد و حسن اخلاق و دانستن مواد متوسطه بخصوص زبان فارسی باشد و برای نیل باین مقصود باید حد اعلای مجاهدت مبذول شود.

در بخشهای فوق لیسانس فقط باشخاصی باید پروانه ورود داد که علاوه بروسعت معلومات و عمق اطلاعات و هوش سرشار دارای قوه خلاقه و نیروی ابتکار و تصرف باشند.

دومین منظور عمده‌ای که دانشگاه باید تعقیب کند یکی تحقیق و تتبع و دیگر حل مسائل و مشکلات و غوامضی است که همواره پدید میاید.

طبق تحقیقاتی که بدستور رئیس جمهوری امریکا بعمل آمده از ۱۹۴۳ تا کنون مقدار اطلاعات علمی که بشر بدست آورده بیش از کلیه معلوماتی است که در تمام طول تاریخ در کلیه ممالک بدست آمده وعده دانشمندان بزرگ در حال حاضر نه برابر مجموع دانشمندان عالم در تمام ادوار تاریخ است. در چنین دنیائی که مقدمات مسافرت بکرات آسمانی با موفقیت فراهم میشود دیگر نمیتوان به تربیت رؤسای قوم اکتفا کرد بلکه باید به پژوهش و اکتشاف نیز پرداخت و باسرار طبیعت و رموز حیات پی برد و قوانینی که براین عالم حکمفرماست کشف کرد و برعلم بشر افزود. خوشبختانه این هدف را رئیس نیک محضر و جهان دیده و هوشمند دانشگاه مورد توجه قرار داده و در حدود اعتبارات و امکانات شروع به تهیه مقدمات کرده‌اند. باید هم چنین امیدوار بود که دانشگاه تهران روزی قادر شود از راه تتبع و تحقیق مسائل مهم کشور را نیز در کلیه شئون حل کند و هزاران موضوع غامض فرهنگی و قضائی و اقتصادی و صحتی و اداری از قبیل تکثیر سریع جمعیت و فراهم کردن آب و حاصل خیز کردن نواحی بایر و تأمین عدالت بوسیله دستگاه و قوانین متناسب باوضع کشور و عدم تمرکز پاره‌ای از امور مملکتی و تعیین بهترین نوع مالیات و عوارض در ایران و طریق تربیت معلم و طرز اداره کردن شهرها و تعیین احتیاجات کشور از لحاظ نیروی انسانی و مانند آنها که محل ابتلاء دولت و ملت است با فراغ خاطر مورد رسیدگی قرار دهد و طرق صحیح را ارائه کند.

نکته بسیار مهمی که باید در اینجا تذکر داد اینست که برای نیل به

سعادت هیچگاه توسعه دانش به تنهایی کافی نیست و علم به تنهایی باعث ترقی توأم با نیک‌بختی و بهروزی نخواهد شد والا چگونه میتوان توجیه کرد که در عصر ما داناترین کشورهای اروپا و عالمترین ملل مغرب زمین دو جنگ جهانی را بفاصله ربع قرن برپا ساختند و دنیا را بخون کشیدند و ممالکی را ویران ساختند و ده‌ها میلیون نوع بشر را بظلمت هلاکت افکندند؟ برای اینکه علوم و فنون موجب سعادت و رستگاری شود و دانش مایه رحمت شود نه باعث زحمت باید بااخلاق و دیانت توأم باشد تا انسان در اثر موفقیت و کسب قدرت مغرور نشود و قدرتی را که بدست می‌آورد برای تبه‌کاری و ستمگری و تجاوز بکار نبرد بلکه آنرا در راه نیکوئی و صلح و بهبودی زندگانی مردم بکار اندازد.

در ایران باستان پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک که اساس اخلاق و ملکات فاضله است شعار نیاکان ما بود. پس از اسلام تمام نویسندگان بزرگ مانند ابن‌سینا و ابوعلی‌مسکویه رازی و عنصرالمعالی و امام محمد غزالی و خواجه نصیرالدین طوسی و سعدی‌منظور از تعلیم و تربیت را ایمان بخدا و ایجاد اخلاق حمیده و عادات پسندیده اعلام کرده‌اند ولی اکنون مثل این است که این هدف عالی از خاطره‌ها محو شده است.

در نقشی که دانشگاه نسبت بادامه تحول و تکمیل آن بعهدہ دارد علاوه بر توسعه علوم و فنون و ادب و هنر و اقدام به تحقیق و تتبع باید با تمام قوا به تربیت دینی و تقویت وجدان و پرورش ضمیر عنایت و توجه مخصوص کند و وسایل مؤثر این تربیت را بطرق جدید بحد اکمل فراهم سازد. اگر علم با ایمان و دانش با کردار نیک توأم شود و فارغ التحصیل دانشگاه در خدماتی که بعهدہ می‌گیرد با اهمیت مقام و حیثیت انسانی خویش پی‌برد و بفضائل اخلاقی آراسته باشد آنوقت ترقی واقعی و پیشرفت حقیقی صورت پذیر خواهد بود و همای سعادت و نیک‌بختی بر ملک و ملت بال خواهد گشود. بهمین دلیل برای حسن ختام، خطاب به فارغ التحصیلان امسال که در این جشن شرکت دارند و از زعمای این

مرز وبوم خواهند بود گفتار خود را با چند بیت از موعظ معروف خداوند سخن و استاد پند و حکمت، سعدی زینت میدهم:

گر کیمیای دولت جاویدت آرزوست	بشناس قدر خویش که گوگرد احمری
راهی بسوی عاقبت خیر میروی	راهی به سوء عاقبت، اکنون مخیری
بار درخت علم ندانم مگر عمل	با علم اگر عمل نکنی شاخ بی ببری
علم آدمیت است وجوانمردی و ادب	ورنه ددی بصورت انسان مصوری
هر علم را که کار نبندی چه فایده	چشم از برای آن بود آخر که بنگری
ترك هواست کشتی دریای معرفت	عارف بذات شو، نه بدلق قلندری
فرمانبر خدای و نگهبان خلق باش	این هردو قرن اگر بگرفتی سکندری
عمری که می رود بهمه حال جهد کن	تا در رضای خالق بی چون بسربری

آرامگاه غزالی

از آغاز ۱۳۱۱ که برای تدریس در دارالمعلمین عالی شروع بتحقیق درباره تاریخ فرهنگ ایران کردم متوجه شدم که یکی از بزرگترین دانشمندان ما که نسبت بتعلیم و تربیت اظهار نظر کرده اند امام محمد غزالی است. ازینسرو سعی کردم از مآخذ موجود شرح حال او را بدست آورم تا با نظریات تربیتی اش توأم سازم ولی نتوانستم راجع بمرقد او مطلبی بوضوح پیدا کنم.

در ۱۳۱۳ که با خاورشناسان نامی دنیا بطوس رفتم تا در گشایش آرامگاه فردوسی بدست رضاشاه کبیر شرکت کنم از فضلاء خراسان که در آن مراسم شرکت داشتند راجع بمدفن غزالی جويا شدم ولی اطلاع صحیح بدست نیاوردم باین ترتیب «تاریخ مختصر تعلیم و تربیت» که اساس اولیه درس من بود در ۱۳۱۶ با شرح حال موجز غزالی بدون ذکر مدفن انتشار یافت.

در نتیجه تحقیقات و مطالعات بعدی که برای تهیه کتاب «سیر فرهنگ در ایران ومغرب زمین» انجام شد معلوم گردید که امام محمد غزالی باتفاق علمای شرق و غرب نابغه بزرگی بوده و در دین و حکمت و اخلاق عصر جدیدی بوجود آورده و در افکار و آثار دانشمندان قرون بعد تأثیر عمیق داشته است. - ۱۴ کتاب و رساله تصنیف کرده که از میان آنها کتاب المتقذمن الضلال و احیاء العلوم و تهافت الفلاسفه اند کی پس از وفاتش در اروپا بلاتین ترجمه و منتشر شده و در کتاب معروف سن توماس^۱ موسوم به «مجموعه الهیات» که تا بامروز معتبرترین کتاب یزدان شناخت کاتولیک هاست تأثیر زیاد کرده - بعدی شخصیت او بارز بوده که جلال الدین سیوطی مورخ مشهور عرب در قرن نهم هجری نوشته است :

۱- Saint Thomas d' Aquin یزدان شناس مقدس و مشهور ایتالیا که در قرن سیزدهم میلادی

«اگر بنا بود پس از محمد بن عبدالله پیامبری از جانب حق ظهور کند مسلماً او غزالی بود»^۱. بنابراین همواره فکر میکردم حکیم و عارف بزرگی که نهصد سال قبل با بی‌پروائی و نهایت صراحت پردهٔ اوهام را دریده و افکار بکر و عالی خویش را بجهان عرضه داشته و باعث افتخار ایران بوده و با تألیف کتابی چون کیمیای سعادت که از شاهکارهای زبان فارسی است خود را در زمرهٔ بزرگترین پیشوایان ادب این مرز و بوم قرار داده چنین مرد بزرگی نباید مزارش نامعلوم باشد و معتقد بودم که تحقیق دربارهٔ مدفن او تعقیب شود تا شاید او نیز مانند فردوسی و ابن‌سینا و خیام آرامگاهی مجلل دارا باشد.

در ۱۳۱۹ کتاب نفیس و جامعی بقلم استاد اجل‌آقای جلال‌همائی در. ۴۴ صفحه انتشار یافت که عنوان کاملش این است:

غزالی نامه

شرح حال و آثار و عقاید و افکار فلسفی امام ابو‌حامد محمد بن محمد بن

محمد بن احمد غزالی طوسی

متولد ۴۵۰ - متوفی ۵۰۵^۲

غزالی‌نامه نخستین کتابی است که با تحقیق عمیق و ممتد بزبان فارسی راجع به غزالی تصنیف و تألیف شده. مقام و اهمیت غزالی در این کتاب بدین گونه توصیف گردیده (صفحه ۱۱۱):

«غزالی طوسی و هموطن فردوسی است. همانطور که فردوسی عجم را بنظم پارسی شاهنامه زنده ساخت، غزالی اسلام را بنیروی دلیل و برهان و شیوائسی خامه و بیان تأیید نمود. کشور ایران را در ممالک دنیا فردوسی بشعر و سخن و غزالی بفکر و تحقیق بلند آوازه ساختند و از این رهگذر غزالی را همچون فردوسی حق بزرگ برگردن این آب و خاک است...»

۱- تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد براون - جلد دوم - صفحه ۲۶۹.

۲ - چاپ دوم کتاب با تجدیدنظر و اضافات در ۱۳۴۲ منتشر شده است.

و نسبت بمدفن او (در صفحه ۱۹۸) آمده است که «در طابریان طوس که مولد و موطن وی بود روز دوشنبه ۱۴ جمادی‌الآخره سال ۵۰۰ هجری قمری بدرود زندگانی گفت و همانجا مدفون گردید. بنابراین مولد و مدفن او با فردوسی درست در یک جا بوده است.»

جمله اخیر باعث شد که پیرامون آرامگاه فردوسی در جستجوی مدفن غزالی برآیم.

چون در جنوب غربی و نزدیک آرامگاه، بقعه با عظمت و ابهتی است که بعضی از مردم محل آنرا هارونیه میخوانند و زندان هارون می‌پندارند بنظر رسید که شاید آن بقعه بر مرقد غزالی یا در جوار آن پیا شده باشد.

برای پی‌بردن بمنشأ بقعه، در آذرماه ۱۳۳۸ که برای پی‌ریزی آرامگاه نادرشاه افشار باتفاق اعضاء مؤسس انجمن آثار ملی بمشهد رفته بودم سفری بطوس کردم و پس از جستجو در داخل بنا متوجه شدم که در قسمت شمالی آن در گچکاری طاق کوچکی این جمله منقوش است: الدنیاساعه.

چون جمله مذکور را فقط در مقابر بکار می‌برند معلوم شد که بقعه طوس مقبره است و موضوع زندان هارون شاید افسانه‌ای بیش نباشد.

پرفسور پوپ^۱ امریکائی که بیست بار بایران سفر کرده و تقریباً تمام نقاط ایران را دیده و راجع بآثار تاریخی ما تحقیق بسیار نموده در جلد دوم کتاب بررسی هنر ایران (صفحه ۱۰۷۲) که در ۱۳۱۷ منتشر شده نوشته است که در طوس اهالی محل بتصور اینکه بقعه مذکور مقبره هارون است آنرا هارونیه میخوانند در صورتیکه همه میدانند که هارون در طوس فوت کرده ولی در مشهد نزدیک مرقد حضرت رضا مدفون است. بعقیده دانشمند نامبرده تطابق بقعه

۱ - Arthur Upham Pope مؤلف کتاب بسیار نفیس «بررسی هنر ایران»

A Survey of Persian Art در شش مجلد بزرگ.

طوس با مقبره غزالی بیش از هر نظریه دیگر صائب و قابل توجیه است. بقعه طوس بسبب معماری دوره سلجوقیان که معاصر غزالی بوده‌اند ساخته شده و کارشناسان متعدد هم‌چون پروفیسور پوپ و دنالد ویلبور^۱ بنای مذکور را از قرن ششم و هفتم و احیاناً آغاز قرن هشتم هجری دانسته‌اند و شباهت آنرا با مقبره سلطان سنجر سلجوقی (متوفی در ۵۵۲ هجری) در مرو و مقبره شیخ محمد لقمان در سرخس و مقبره سلطان محمد خدابنده در سلطانیه خاطرنشان کرده‌اند. بنابراین مسلم است که سبک معماری بقعه با اسلوب معماری عصر هارون‌الرشید خلیفه عباسی که در ۱۹۳ هجری فوت کرده ارتباط ندارد.

قبر غزالی تا چند قرن پس از رحلت او همواره مشخص و معلوم بوده و جهانگردان و دانشمندان مهم آنرا زیارت کرده و در کتب خود ذکر نموده‌اند. از جمله دانشمندان مذکور ابن‌سمعی (متوفی در ۵۶۲ هجری) مؤلف معروف است که قبر غزالی را در طوس زیارت کرده و در مقدمه‌ای که بر شرح احیاء العلوم نوشته این مطلب را ذکر کرده است (غزالی‌نامه - صفحه ۱۹۹).

همینطور یاقوت در ۶۲۱ هجری وجود مقبره غزالی را در طوس خاطرنشان ساخته^۲ و ابن بطوطه سیاح معروف مراکشی در سفرنامه خود بسال ۷۵۶ هجری از مسافرت بطوس و قبر غزالی در آنجا سخن گفته است^۳. همچنین سبکی نویسنده مشهور در کتاب طبقات الشافعیه که در قرن هشتم هجری تألیف کرده تذکر داده که قبر غزالی در طوس زیارتگاه عموم بوده است (غزالی‌نامه - صفحه ۱۹۹).

آقای علی‌اصغر حکمت که از تحقیقات نگارنده درباره مزار غزالی‌آگاه بودند چندی قبل کتابی ارائه دادند بنام:

۱ - Donald Wilber در کتاب «معماری ایران اسلامی»

The Architecture of Islamic Iran صفحه ۱۴۹. هم‌چنین کتاب «ابنیه و آثار تاریخی اسلام در

اتحاد شوروی» صفحه ۲۶

۲ - کتاب سرزمین‌های خلافت شرقی تألیف لسترنج - ترجمه محمود عرفان صفحه ۴۱۵.

۳ - سفرنامه ابن بطوطه ترجمه محمدعلی موحد صفحه ۳۹۵.

الغواص واللالی او ترجمه حیات حجة الاسلام الغزالی

که در ۱۹۲۳ در مصر بطبع رسیده و ترجمه‌ای است در ۱۹۲ صفحه
 بقطع کوچک رقی از کتاب انگلیسی بقلم زویمر^۱ امریکائی که در ۱۹۲۰ در
 نیویورک منتشر شده است. در کتاب مذکور شرحی راجع بطوس قدیم و برج و بارو و قبرستان
 و بقعه طوس و سنگ قبر غزالی آمده و عکس بقعه و سنگ قبر در آن چاپ شده است.
 پس از مرور ترجمه مذکور در صدد برآمدن که کتاب را پیدا کنم و بطور
 مستقیم و غیرمستقیم بفروشنندگان کتب شرقی در امریکا و اروپا مراجعه کردم
 ولی اثری از آن بدست نیامد. چون در ترجمه کتاب قید شده است که اطلاعات
 راجع بطوس و قبر غزالی را دنالدسن^۲ روحانی امریکائی ساکن مشهد برای زویمر
 فرستاده بهیئت مذهبی امریکائی تهران مراجعه کردم و در اثر لطف و حوصله
 بیکران آقای اسکات^۳ رئیس هیئت، اصل کتاب که در نیویورک و لندن پیدا
 نشد در تهران در مرکز هیئت (در خیابان قوام السلطنه) بدست آمد و موجب
 کمال مسرت و انبساط شد.

عنوان کامل کتاب جالب توجه و بقرار ذیل است:

A Moslem Seeker after God
 showing Islam at its best
 in
 The Life and Teaching of Al - Ghazali
 Mystic and Theologian of the
 Eleventh Century
 By
 Samuel M. Zwemer

که میتوان بدین نحو ترجمه کرد:

جوینده مسلمانان در طلب خدا:

که درسرگذشت و تعلیمات غزالی عارف ویزدان شناس قرن یازدهم (میلادی)

بهترین وجه اسلام را نشان میدهد

بقلم ساموئل زویمر

زویمر روحانی و مبلغ ناموری بوده از مردم امریکا که در ۱۸۹۱ بصره را مرکز هیئت مذهبی عربستان قرار داده و در ۱۹۱۲ مرکز مذکور را بقاهره منتقل کرده و دارای تألیفات عدیده بوده است. از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۷ که بازنشسته شده در مدرسه الهیات پرینستون^۱ بتدریس اشتغال داشته و در ۱۹۵۲ در هشتاد و پنج سالگی جهانرا بدرود گفته است.

کتاب مذکور دارای نه فصل و سیصد صفحه بقطع رقعی است. در فصل اول اوضاع و احوال جهان در قرن یازدهم (میلادی) شرح داده شده - در فصل دوم تولد و تربیت غزالی - در فصل سوم تدریس سپس تغییر حال و کناره گیری او - در فصل چهارم سیر آفاق و سالهای آخر زندگانی و درگذشت او. در چهار فصل بعد آراء و عقاید و آثار و اخلاق و عرفان غزالی تشریح گردیده و در آخرین فصل تعلیمات مسیح در آثار غزالی مورد بررسی واقع شده است.

آنچه مربوط باین مقاله است در پایان فصل چهارم آمده - برج و باروی طوس و قبرستان و بقعه و سنگ قبر غزالی در چهار صفحه توصیف شده است.

چون زویمر مقیم قاهره بوده از دنالدسن روحانی امریکائی ساکن مشهد خواسته است که تحقیقاتی راجع بمدفن غزالی بعمل آورد و نتیجه را باو بنویسد. وی دوبار از مشهد بطوس رفته که بار دوم در ۱۷ ژانویه ۱۹۱۷ (مطابق با ۲۲ ربیع الاول ۱۳۳۵ هجری قمری) بوده و دوگزارش به زویمر داده که قسمتی از آن در کتاب نقل شده است. خلاصه دوگزارش این است که در جنوب غربی طوس قبرستان بزرگی بوده که اراضی پست آن بصورت کشتزار درآمده و قسمت

۱ - Princeton شهر کوچک با دانشگاه معتبری است در استان نیوجرزه New Jersey در

جنوب غربی نیویورک.

مرتفع آن بصورت قبرستان باقی بوده است. بر سر جاده‌ای که از دروازه جنوب غربی طوس می‌آمده بنای با عظمتی دیده که با وجود ویرانگی توجه هر بیننده را جلب می‌کرده است. دنا دسن بنا را شرح داده و اندازه قسمتهای مهم آنرا ذکر کرده و عکس آنرا برداشته که در کتاب زویمر بطبع رسیده است. بمناسبت نزدیکی قبرستان و بنا با پل کشف رود تعداد دهانه و عرض آنها را اندازه گرفته و صورت داده است.

روحانی نامبرده سنگ قبر غزالی را در قبرستان مذکور دیده - عکس آنرا برداشته و زویمر آنرا در کتاب چاپ کرده - درازی و پهنا و بلندی سنگ را اندازه گرفته و در گزارش قید کرده - اسم غزالی را با تشدید و قسمتی از کنیه او را بشکل یوحا (بجای ابوحامد) بر سنگ قبر تشخیص داده که عیناً در کتاب انگلیسی بحروف عربی نقل گردیده است.

طبق گزارش مذکور سنگ قبر بسیار سائیده و فرسوده شده و متعماً قسمتی از آنرا هم شکسته و بریده و خواسته‌اند هرچه بر آن منقوش بوده بتراشند و محو کنند.

پس از تجدید ساختمان آرامگاه فردوسی (که از ۱۳۴۴ آغاز شد) و توسعه باغ آن و ایجاد خیابان عریض و مشجری بین باغ و بقعه طوس هیئت مدیره انجمن آثار ملی در ۱۳۴۶ دستور داد اراضی جنوب و مغرب بقعه را تسطیح و در حدود شانزده هزار متر مربع آنرا محصور کنند. طبق گزارش آقای حسین جودت رئیس امور ساختمانی انجمن که از فرهنگیان قدیمی و با ایمان پنجاه سال اخیرند، بهنگام تسطیح اراضی پیرامون بقعه مقدار زیادی پاره آجر بدست آمده که حاکی از وجود بنا و قبر در آنجا بوده است. بموجب همان گزارش در حدود یک کیلومتر در جنوب غربی بقعه، آبادی کوچکی بنام طوس بالا وجود دارد که چند خانوار در آنجا بزراعت مشغولند. بین آبادی مذکور و بقعه برتبه کم ارتفاعی قبرستانی است که بعضی از سنگ قبرهای آن دارای کتیبه و تاریخ

(از قرن یازدهم هجری) است و بدستور آقای جودت بیاض آرامگاه فردوسی منتقل شده تا محفوظ بماند. دامنه تپه مذکور بصورت مزرعه است.

بنابراین روشن است که بقعه طوس در قبرستان بزرگی بوده و آثار قبور قسمت مرتفع آن هنوز باقی است و این مسئله هم گزارش پنجاه سال قبل دنالدسن امریکائی را تأیید میکند.

بقعه طوس، طبق سالنامه ۱۶ - ۱۳۱۵ وزارت فرهنگ در دیماه ۱۳۱۰ خورشیدی به شماره ۱۷۳ در فهرست آثار ملی ثبت گردیده و طبق گزارش اداره باستان شناسی درسی سال اخیر سه بار تعمیر ضروری شده است.

سنگ قبر غزالی در دهم تیر ۱۳۴۷ که آقای جودت بدستور انجمن آثار ملی از آن عکس برداشته اند در وسط بقعه بود. این عکس با توجه بترقیات عصر و کامل شدن وسایل عکاسی با عکس کتاب زویمر تطبیق میکند.

سنگ قبر شکسته و دو قطعه شده و با گچ دو قطعه را بیکدیگر متصل کرده اند. درازا و پهنا و بلندی قطعه بزرگتر همان است که دنالدسن در ۱۹۱۷ گزارش داده است. در قاعده سنگ، روبه مشرق، کلمات محمد ابن احمد غزالی دیده میشود.

بنابر مراتب فوق روشن است که محمد بن محمد بن محمد بن احمد غزالی در ۵۰۵ هجری در جنوب غربی طوس نزدیک مزار فردوسی در قبرستان بزرگ طوس بخاک سپرده شده و بامقام شامخی که آن مرد بزرگ داشته مرقدش بر همه معلوم و زیارتگاه حکما و دانشمندان و صاحبان عالم اسلام بوده است. سنگ قبرش رانیم قرن پیش یک روحانی آمریکائی بررسی کرده و اندازه و عکس آنرا گرفته که هم اکنون سنگ مذکور در داخل بقعه طوس قرار دارد. در بقعه ای که از آثار برجسته

۱ - چون در سنوات قبل ظاهراً برای محفوظ بودن سنگ قبر، آنرا از پیرامون بقعه بدخل بنا برده اند، طبق تصمیم انجمن آثار ملی در جاسه ۱۷ شهریور ۱۳۴۷ مقرر شد آنرا در جلوی ایوان بقعه نصب کنند تا مانند بناهای نظیر آن (تربت شیخ جام - مزار مولانا زین الدین ابوبکر قایبادی) سنگ قبر بیرون بقعه باشد.

وباعظمت دوره سلجوقی است.

فرمان شاهنشاه آریامهر در دهم اردی بهشت ۱۳۴۷، بهنگام گشایش ساختمان نوین آرامگاه فردوسی، دائر بزرگداشت امام محمدغزالی و مرمت اساسی و تعمیر آبرومندانۀ بقعۀ طوس^۱ نشانه‌ای است بارز از کمال دلبستگی رهبر فرهنگ پرور ایران بمفاخر ملی و نواپخ علم و ادب کشور و عموم ابناء وطن باید از این توجه خسروانسه بتجلیل از یکی از بزرگترین فرزندان این آب و خاک و احیاء یکی از مآثر این سرزمین کهنسال همواره سپاسگزار باشند و بزبان فردوسی گویند

پراز مهر دلها ، زبان پر ثنا که جاوید بادا چنین پادشا

۱ - فرمان مذکور توسط انجمن آثار ملی بیدرنگ شروع باجرا شده است.

زردشت و تأثیر او در ادیان مهم عالم

زردشت یکی از چهره‌های تابناک تاریخ ادیان و فرهنگ بشر و یکی از مردان بزرگ نامی ایران است که تعلیماتش در فرهنگ و تمدن ما تأثیر عمیق داشته و در ادیان و فرهنگ مهم جهان نفوذ بسیار نموده است. از این جهت مناسب بنظر می‌آید که بهنگام برگزاری جشن فرهنگ و هنر ایران در چهارم آبانماه ۱۳۴۷ از لحاظ تاریخی مختصری درباره شخصیت او و تأثیرش در ادیان مهم جهان عرضه شود. گرچه مطلب برای بسیاری از ارباب فضل تازگی ندارد لیکن ممکن است در این موقع تذکری باشد از آنچه همگی بر آن وقوف دارند.

مهمترین مأخذ اطلاعات ما درباره زردشت تا یکصدسال پیش که تماسی مستمر با اروپای غربی نداشتیم شاهنامه فردوسی بود که در گشتاسب نامه ظهور زردشت پس از شرح سلطنت شاه گشتاسب باین نحو آغاز شده:

چو یک‌چند گاهی برآمد براین	درختی پدید آمد اندر زمین
از ایوان گشتاسب تا پیش کاخ	درختی گشن‌بیخ و بسیار شاخ
همه برگ او پند و بارش خرد	کسی کز چنو برخورد کی مرد؟
خجسته پی و نام او زرد هشت	که اهریمن بد کنش را بکشت
بشاه جهان گفت پیغمبرم	ترا سوی یزدان همی رهبرم

مطالبی که فردوسی در باره زردشت آورده مطابقت دارد با محتویات کتاب دینکرت که ملخصی است از اوستا بزبان پهلوی و در قرن سوم هجری تألیف شده و در دسترس سخنور بزرگ ما بوده است.

پس از تماس مستمر ایران با مغرب زمین و آگاهی از تتبعات و تحقیقاتی که از قرن هیجدهم میلادی عده زیادی از دانشمندان بزرگ آن دیار مانند تماسی

هاید Thomas Hyde انگلیسی و آنکتیل دوپرون Anquetil du Perron و دارمستر Darmesteter فرانسوی و بارتولومه Bartholomae آلمانی و وست West انگلیسی و ویلیامزجکسن Williams Jackson امریکائی و نظیر آنان درباره زردشت و اوستا نموده و ترجمه‌هایی که از اوستا بزبانهای اروپائی منتشر ساخته‌اند معلوم شد که نسبت بزندگان و مکان و زمان او نظرهای مختلف و جود دارد و علل مهم این اختلاف یکی تعلق داشتن زردشت بزمانی بسیار کهن است که در آن خط و کتابت زیاد رواج نداشته و دیگر بلیات و مصائبی است که بر مملکت ما وارد شده و آثار مذهبی و اسناد تاریخی و کتب و رسالات راجع و نابود کرده است.

من قصد ندارم درباره نظریات مختلفی که ابراز شده بحث کنم بلکه سعی خواهم کرد از مجموع تحقیقات و مطالعات دانشمندان مغرب زمین شمه‌ای مجمل راجع به شخصیت زردشت و کیش او بیان کنم سپس تأثیر او را در ادیان مهم عالم معروض بدارم.

دانشمندی که بیشتر مرابه مطالعه زردشت و کیش او راهنمایی کرد پروفیسور ویلیامزجکسن امریکائی استاد زبان و فرهنگ هند و ایرانی در دانشگاه کلمبیا بود که در ۱۳۰۹ خورشیدی معاونت او را در تدریس زبان فارسی برعهده داشتم. وی دوسفر بایران آمد و کتب متعدد راجع بایران باستان نوشت و یکی از دوستان صمیمی و ستاینندگان واقعی کشور و فرهنگ ما بود و بسال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷ میلادی) رخت بدیگر سراکشید.

پروفیسورجکسن که طبق نوشته ادوارد براون عمق آلمانها را در تحقیق و روشنی فرانسویها رادر تحریر و انصاف آنگلوساکسنها رادر تشخیص درخود جمع داشت و بزبانهای باستانی ایران مسلط بود، در ۱۸۹۹ کتابی بنام «زردشت پیامبر ایران باستان» Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran

تألیف و منتشر نمود و در ۱۹۲۸ کتاب دیگری بنام «تبعات راجع بزردشت» Zoroastrian Studies انتشار داد و در ۱۹۳۰ هردو کتاب را بمن هدیه فرمود و بسیاری

از مشکلات مرا در مطالعه آنها حل نمود. همین مطالعه باعث شد که در آغاز کار در دانشگاه تهران اقدام بدعوت آقای پورداد از آلمان کنم و امروز خوشبختانه ترجمه‌های کتب اوستا و تألیفات راجع بزردشت که ایشان و عده‌ای از دانشجویان سابق ایشان مانند آقای دکتر محمد معین کرده‌اند همه جاموجود است. سخنرانیهای آقای حکمت در دانشگاه شیراز در ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ که بنام «تاریخ ادیان» منتشر شده و کتاب «ایران از نظر خاورشناسان» که بهمت و بقلم شیرین‌آقای دکتر شفق بزیور طبع آراسته شده و ترجمه جلد اول تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد براون که آقای علی‌پاشا صالح باحاشی و تعلیقات انتشار داده‌اند اطلاعات مفصلی در باره زردشت و کیش او بزبان فارسی دردسترس هموطنان ما گذاشته است.

طبق کتاب جکسن منبع اصلی اطلاعات راجع بزردشت یکی گاتها یعنی کهن‌ترین قسمت اوستا است و دیگر کتاب دینکرت که قبلاً ذکر آن رفت. بر حسب مندرجات دینکرت از ۲ نسکه کتاب اوستانسکه سیزدهم بنام سپند نسکه در شرح حال زردشت بوده که اکنون دردست نیست و خلاصه‌ای از آن دردینکرت آمده است. بعلاوه نویسندگان یونان و روم در آثار و تألیفات خود از زردشت و کیش او سخن گفته‌اند که تماماً مورد مطالعه واستقصاء جکسن قرار گرفته است.

جکسن که عمری در متن اصلی گاتها تعمق نمود در کتاب تتبعات راجع بزردشت مینویسد (صفحه ۱۵) که زردشت از اشخاص مهم تاریخ و از پیشوایان بزرگ دینی مشرق زمین است که طبق توصیف گاتها با قدرتی مهیج و تعلیماتی مؤثر و نفسی گرم و شوری مقدس هر کس را که بمحضر او راه می‌یافت مسحور و مجذوب میکرد.

راجع به نام زردشت اسم او در گاتها زرتشترا Zarathushtra آمده کسه ازدو جزء ترکیب یافته، یکی زرتّه و دیگر اشترا. اشترا همان کلمه اشتراست که در زبان فارسی باقی است. نسبت به جزو دیگر دانشمندان زبان‌شناسی معانی مختلف برای آن قائل شده‌اند و تصویری رود که نظر دارم مستتر بیشتر نزدیک بحقیقت باشد.

وی معتقد است که زرته همان کلمه زرد است. ازاینرو زردشت یعنی صاحب شترزرد. در عصر زردشت که اساس اقتصاد بر کشاورزی و دامداری بود اسامی اشخاص متعین با اسامی چهارپایان سودمند ترکیب میشد چنانکه اسامی عده‌ای از پادشاهان ایران با کلمه اسب ترکیب شده مانند گشتاسب یعنی صاحب اسب جهنده - تهماسب یعنی صاحب اسب نیرومند - ستاسب یعنی صاحب صداسب که نام کاشف تنگه جبل الطارق بود در سلطنت خشایارشا.....

راجع به زادگاه زردشت میتوان گفت که تقریباً تمام ماخذ موجود که از دوره ساسانی است زادگاه او را مغرب ایران و آذربایجان ذکر کرده‌اند و شاید مولد او گزن بوده که اکنون معروف به تخت سلیمان و واقع در جنوب مراغه در هفت فرسخی شمال قصبه تکاب است.

بهین جهت آشکده آذرگشسب (که ظاهراً در همین محل بوده و خرابه‌هائی که اخیراً کشف شده و تصور میرود تعلق بآتشکده مذکور دارد) از قدیم‌الایام از زیارتگاه‌های مهم بوده و طبق نوشته ابن خرداداد به پادشاهان ایران پس از تاجگذاری در تیسفون پیاده زیارت آشکده میرفته‌اند. بسبب نزدیکی گزن بدریاچه اورومیه (رضائیه کنونی) آب آن دریاچه در اوستا و کتب پهلوی مقدس شمرده شده است.

در باب زمان زردشت از ۲۴۰ سال پیش تا کنون نظریات مختلف ابراز شده است. بطور مثال میتوان از مورخان یونان خسانتوس Xanthos از اهالی لیدی را نام برد که در ۴۵۰ ق.م. در گذشته و زمان زردشت را در یک نسخه از تاریخ خود ۶۰۰ سال قبل از لشکرکشی خشایارشا به یونان ذکر کرده. چون لشکرکشی مذکور در ۴۸۰ ق.م. صورت گرفته بنا بر این زردشت در حدود ۱۰۸۰ ق.م. می‌زیسته است. ارسطو زمان زردشت را ۶۰۰ سال قبل از فوت افلاطون ضبط کرده و فوت افلاطون در ۳۴۷ ق.م. واقع شده است.

طبق سنن و روایات زردشتی زردشت در ۶۶ ق.م. متولد شده در بیست سالگی

انزوا اختیار نموده در کوه سبلان در تأمل و اندیشه فرو رفته است. به همین سبب کوه سبلان زیارتگاه زردشتیان است. طبق روایات مذکور زردشت در ۶۴ ق. م. به پیغمبری مبعوث گشته و در ۶۱۸ ق. م. شاه گشتاسب با و ایمان آورده و در ۵۸۳ ق. م. بهنگام حمله ارجاسب تورانی به بلخ در ۷۷ سالگی در آتشکده بلخ بشهادت رسیده است.

عده‌ای از ارباب تحقیق بارعایت تاریخ ماد وهخامنشی و تدقیق در زبان گاتها و مقایسه آن باریک ودا Rig - Veda (کهن‌ترین کتاب دینی هند) و قرائن دیگر نوشته خسانتوس یونانی را نزدیک به حقیقت پنداشته زردشت را از سده یازدهم قبل از میلاد دانسته‌اند. معذالک جکسن و بعضی از خاورشناسان معاصر مانند پروفیسور هنینگ Henning روایات زردشتی را قبول کرده زمان زردشت را از قرن هفتم قبل از میلاد نوشته‌اند.

محل بعثت زردشت در بلخ بوده زیرا در اوستا بهنگام بعثت از سرزمینی سخن رفته که ناامن است - مردم به کشاورزی رغبت ندارند و بچادرنشینی معتاد و براهزنی اشتغال دارند و در آن عصر این وضع با مشرق ایران تطبیق میکند نه با مغرب. روایات زردشتیان و تألیفات دانشمندان مغرب زمین نیز بلخ را محل بعثت و ابلاغ رسالت او ذکر کرده‌اند.

اصول عقاید زردشت گرچه بر همه روشن است لیکن برای نشان دادن عناصری که از عقاید مذکور اخذ شده باید بطور بسیار ساده و مختصر بآن اصول در اینجا اشاره شود.

اساس دین زردشت بر توحید است: زردشت تمام نیکی‌ها و زیبایی‌ها را از اهورامزدا و تمام پلیدی‌ها و زشتی‌ها را از اهریمن میدانست و میگفت برای چیره شدن نیکی بریدی مردم باید با اهریمن و جنود او مبارزه کنند. خدا پرستان پیروان مزدایسنا باید همیشه اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک را نصب العین قرارداد و کشاورزی و دامپروری را پیشه خود سازند و با فساد و اخلاق زشت و عناصر

موزی و حشرات مضر در جنگ و ستیز باشند. همین جنگ و ستیز در نهاد آدمی است که سعدی با فصاحت اعجاز آمیز در باب هفتم بوستان یاد آور شده آنجا که فرماید:

وجود توشهری است پرنیک و بد	تو سلطان و دستور دانا خرد
رضا و ورع نیک نامان حر	هوا و هوس رهن و کیسه بر
تراشهوت و حرص و کین و حسد	چو خون در رگ کنند و جان در جسد
هوا و هوس رانماند ستیز	چو بیند سر پنجه عقل تیز
رئیی که دشمن سیاست نکرد	هم از دست دشمن ریاست نکرد

زردشت نخستین بار مسئله رستاخیز و بعث بعد از موت را عنوان کرد و اعلام نمود که پس از مرگ قیامت و حساب و کتاب خواهد بود و کارهای نیک و بد هر کس سنجیده میشود و در نتیجه او را به بهشت یا دوزخ میفرستند. خوش بینی و امیدواری از مشخصات بارز کیش زردشت است زیرا همواره تأکید میکند که سرانجام خیر بر شر و نور بر ظلمت و حق بر باطل غلبه میکند و نیکان رستگار و بدان نیست و نابود میشوند. برای حفظ جهان هستی اهورامزدا هفت امشا سپند خلق کرد که رئیس آنها سپنتا مینو نام دارد. اسامی سایرین بصورت امروزی عبارتست از اردیبهشت - خرداد - اسرداد - شهریور - بهمن - سپند - ارد. هزاران فرشته کوچکتر بنام ایزدان مأمور نگاهبانی خورشید و ماه و زمین و آسمان و آب و هوا و آتش یا مظهر معنویاتسی چون راستی و درستی و پیروزی و توانائی اند.

در مقابل این قوای خیر اعمال شر بنام کماریک و دیو وجود دارند که از جنود اهریمن هستند. عده کماریک مانند عده امشاسپند هفت وعده دیو زیاد است و آنها بر مرگ و خواب و تاریکی و بدبختی و ناخوشی و امثال آن ریاست دارند.

اکنون باید دید تأثیر دین زردشت در ادیان مهم عالم از چه قرار است:

طبق تتبعات عده ای از محققین و دانشمندان اروپا و امریکا آئین زردشت مستقیماً در مذهب یهود تأثیر عمیق کرده از راه آن مذهب در مسیحیت و اسلام نفوذ

کرده است. بعلاوه بطور مستقیم عده‌ای از آداب و رسوم زردشتی وارد آداب و رسوم مسلمانان شده است.

چنانکه میدانیم در ۵۸۸ ق.م. بخت‌النصر دوم پادشاه بابل به فلسطین لشکرکشی کرد و اورشلیم را گرفت و معبد بزرگ یهودیان را خراب کرد و ظروف زرین و سیمین و آلات و ادوات معبد را تصاحب کرد و قوم یهود را باسارت ببابل آورد. بنی اسرائیل مدت پنجاه سال در بابل اسیر بود تا کورش کبیر در ۵۳۸ ق.م. بابل را فتح کرد و آنها را آزاد نمود و فرمان داد تا ظروف طلا و نقره و آلات و ادوات معبد اورشلیم را مسترد داشتند و دستور داد که از خزانه شاهنشاهی معبد را بسازند. بدین سبب کوروش کبیر در تورات چون فرستاده پروردگار ستوده شده است.

طبق مندرجات تورات (کتاب عزرا) از قوم یهود ۴۹,۸۸۷ نفر از عشایر و قبایل مختلف بوطن خود بازگشتند و بقیه در بین النهرین و سایر ممالک شاهنشاهی ایران سکونت گزیدند و از تاریخ ۵۳۸ ق.م. قوم یهود با ایرانیان حشر و تماس پیدا کردند و از همین زمان آئین زردشت در مذهب موسی تأثیر عمیق بخشید.

ارنست رنان Ernst Renan مورخ شهیر فرانسوی در قرن گذشته تاریخ مفصل بنی اسرائیل را در پنج جلد بسلك تحریر کشیده و درباره تأثیر آئین زردشت در دین یهود نوشته است (جلد چهارم صفحه ۱۰۶): «در بابل یهودیان خود را از تأثیر دین کلدانی محفوظ داشتند زیرا بت پرستی کلدانیان از شریعت توحیدی موسی پست تر بود..... اما همین که با ایران تماس پیدا کردند تحت تأثیر دین ایران قرار گرفتند و این عمیق ترین اثری است که در دین یهود وارد شده و پس از انقراض شاهنشاهی ایران دوام داشته است».

قوم یهود قبل از حشر و تماس با ایرانیان معتقد بحیات عقبی نبود. پس از حشر و تماس با ایران عناصر ذیل در مذهب کلیم الله وارد شد:

ایمان برستاخیز و قیامت و برگشت روح به جسد.

ایمان به حساب و روزشمار و رسیدگی باعمال بشر و پاداش نیکوکاران و کیفر گناهکاران.

اعتقاد به جنود خبیث و شیطان و دوزخ
اعتقاد بوجود هفت ملک مقرب دریای عرش الهی مانند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل.

اعتقاد به ظهور مسیح در آخر الزمان.
عناصر مذکور در کتب تورات مانند کتب روت و عزرا و نحمیا و استرو صحیفه اشعیا و دانیال و یونس و زکریا که از قرن ششم تا قرن اول قبل از میلاد تدوین شده ذکر گردیده است.

در اینجا باید تذکر داد که کتاب تورات در زمان حضرت موسی نوشته نشده است. حتی اسفار خمسه که مربوط به کلیم الله و اساس مذهب اوست ظاهراً بعد از او تدوین شده زیرا که رحلت او را در بیابان سینا ذکر کرده است.

حوادث و سوانح عصر هخامنشی نیز چنانکه قبلاً مذکور افتاد در تورات نقل گردیده است.

بنابر آنچه عرض شد قسمت مهمی از اصول عقاید زردشت که باعث تهذیب اخلاق و سعادت بشر شده در مذهب یهود وارد شد و جزو آن گردید. حضرت عیسی از میان قوم یهود برخاست و در میان همان قوم نشو و نما کرد و بعقاید و مناسک قوم خود پای بند بود - بسیاری از کتب و صحف بنی اسرائیل را از حفظ داشت و تورات را کتاب آسمانی میدانست. پیروان او تورات را عیناً قبول داشتند و وقتی کتب انجیل تدوین گردید آنها را مکمل و متمم تورات گفتند. بنابراین آنچه کلیمیان از مذهب زردشت اخذ کرده بودند مسیحیان پذیرفتند و جزو مذهب مسیح محسوب داشتند. مذهب اسلام نیز یهود و نصاری را اهل کتاب میدانست و بطور طبیعی قسمتی از تورات و انجیل در کتاب آسمانی مامنعکس شد.

اما در باب آداب و رسوم که مستقیماً وارد آداب و رسوم اسلامی شده عده‌ای

از دانشمندان مغرب زمین در این باب تحقیق کرده‌اند و یکی از آنها که موسوم است به گلدزیهر Goldziher از مردم آلمان و از اساتید مشهور زبان و ادبیات عرب است در کتاب تتبعات اسلامی Muhammadanische Studien خود فصلی بدین مقال تخصیص داده و با ذکر مطالعات و پژوهشهایی که قبل از او کرده‌اند آدابی که وارد آداب مسلمانان شده تشریح نموده است.

طبق کتاب مذکور از زمانی که مسلمانان در بین النهرین مستقر شدند یعنی در سرزمینی که حدود ۱۲۰۰ سال جزو ایران بود و بآئین زردشتی عمل میکرد آداب و رسوم محل مورد اخذ و اقتباس مسلمانان واقع گردید که در اینجا بذکر فهرست آن اکتفا میشود:

۱ - در ایران قبل از اسلام دین و دولت با هم متحد بود چنانکه فردوسی بزبان اردشیر بابکان در شاهنامه میفرماید:

چنان‌دان که شاهی و پیغمبری	دو گوهر بود در یک انگشتری
چنان دین و دولت یکدیگرند	تو گوئی که در زیر یک چادرند
نه بی‌تخت شاهی بود دین بیای	نه بی‌دین بود شهریاری بجای

این اتحاد دین و دولت بخصوص از قرن دوم هجری که بغداد (در مجاورت مدائن، پایتخت ساسانیان) مرکز امپراطوری اسلام شد تحقق پیدا کرد. خلفای عباسی که توسط ایرانیان بقدرت رسیدند هم سلطنت دنیوی و هم ریاست روحانی اسلام را در دست داشتند.

۲ - اوقات نماز که قبلاً سه موقع در شبانه روز بود پنج موقع شد: صبح ظهر - عصر - مغرب - عشاء

۳ - ثواب و جزای اعمال بوسیله رقم و عدد بیان شد مانند اینکه رکعت نمازی که در مکه بجا آورند مساوی ده هزار رکعت نماز در جای دیگر است یا نماز جماعت ثواب ۲۰ نماز انفرادی دارد.

۴ - مبحث پاکی و ناپاکی.

۵ - ثواب خواندن کتاب آسمانی.

۶ - اعتقاد بمیزان برای سنجش اعمال حسنه و سيئه.

۷ - اهميت زياد استعمال مسواك.

۸ - استعمال عدد ۳۳ در تحميد و تكبير و تسبيح.

برای ایران جای نهایت مباهات و افتخار است که از میان مردمش پیامبری برخاسته که در میان ملل هند و اروپائی نخستین کسی است که علم توحید برافراشته و در ادیان مهم عالم تأثیر عمیق نموده و در سعادت هزاران میلیون نفر از افراد بشر در طی سی قرن عامل مؤثر بوده است.

از بین تأثیراتی که در این گفتار ذکر شد آنچه بیشتر به سعادت انسان کمک کرد ایمان به معاد است. اعتقاد به بقای روح و حیات دیگری پس از حیات در این دنیا - ایمان برستاخیز و قیامت و روز حساب و کتاب و ایمان باینکه سرانجام خیر برشر غالب میشود و نیکی و رستگاری عاید بشر میگردد باعث ایجاد امید در انسان میشود.

دانشمندان بزرگ مغرب زمین این امیدواری به حیات آینده را بزرگترین میراث ایران از لحاظ مذهبی میدانند. در کتاب میراث ایران که بقلم سیزده تن از خاورشناسان انگلستان تألیف شده فصلی که راجع بمذهب است با این جمله ختم میشود:

« هر نفوذی که ایران در زمینه مذهب از راه اسلام در اروپا داشته باشد افتخار حقیقی اش اینست که بزرگترین میراث او امید است ».

همین امید بزندگانی آینده باعث شد که اروپا پس از گرویدن بمذهب مسیح در قرن چهارم میلادی، توانست در مقابل هجوم اقوام وحشی در قرن پنجم مقاومت ورزد و مانع محو تمدن شود و قبایل ژرمن را بتدریج متمدن سازد و در قرون وسطی مایه ادامه حیات و تحریک بکار و کوشش شود تا بتدریج زمینه ای برای نهضت ادبی و علمی و هنری قرن پانزدهم میلادی و تکوین فرهنگ و تمدن کنونی عالم فراهم گردد.

اهمیت مقام آموزگار و لزوم تربیت معلم

موضوعی که در این جلسه بمناسبت سال جهانی تعلیم و تربیت می‌خواهم چند کلمه درباره آن معروض دارم اهمیت مقام آموزگار و لزوم تربیت معلم است. ولی قبل از ورود بمطلب چون متجاوز از پنجاه سال است بمعلمی اشتغال دارم بنمایندگی از طرف معلمان کشور باید مراتب سپاسگزاری جامعه معلمان را از تشریف فرمائی علیاحضرت بباشگاه معلمان عرضه بدارم و از افتخاری که نصیب این طبقه از خدمتگزاران کشور فرموده‌اند صمیمانه تشکر کنم. همین تشریف فرمائی علیاحضرت به باشگاه معلمان نشان بارزی است از توجه رهبر بزرگ کشور و شهبانوی معظم به معلم و بفرموده عنصری:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار.

پیشوای مملکت که سرنوشت ملت را ترسیم می‌فرمایند همواره عنایت خاص بمعلم داشته‌اند زیرا که وحدت ملی و قوام کشور و ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی و پیشرفت واقعی مملکت و کمک باستقرار صلح درعالم بسته بمعلم و تربیت اوست بهمین جهات است که در مهر ۱۳۴۶ بهنگام گشایش مجلسین یکی از اصول انقلاب سفید را انقلاب آموزشی اعلام فرمودند و در کنفرانس انقلاب آموزشی رامسر در پیشگاه همایونی در مرداد ۱۳۴۷ موضوع تربیت معلم در دستور کنفرانس بود و در اردیبهشت ۱۳۴۸ در کنفرانس ارزشیابی آموزشی در شیراز شاهنشاه خطاب بوزراء و دانشگاهیان فرمودند «تا آنجا که می‌توانید باید در تربیت معلم اقدام کنید... نقش یک آموزگار در پرورش روح و مغز کودکان اهمیت بسیار دارد... هیچ چیز جای شخصیت معلم و طرز رفتار و برخورد او و فضیلتی را که باید به کودک منتقل کند نمی‌گیرد...»

یکی از پیشوایان بزرگ خارجی که به نقش مهم تربیت معلم توجه معطوف داشته ناپلئون امپراطور نامی فرانسه است که در ۱۸۰۵ یعنی زمانی که تحصیل اختصاص بطبقات ممتاز داشت نوشته است:

«از تمام مسائل سیاسی مسئله تربیت از همه مهتر بنظر میرسد. هیچ کشوری ممکن نیست بر پایه محکم قرار گیرد مگر اینکه دارای معلمانی باشد که با اصول معین و مشخص تربیت شده باشند. اگر از زمان کودکی به طفل نیاموزند که بچه نوع حکومتی تمکین کند، کاتولیک باشد یا دهری مذهب، ملتی بوجود نخواهد آمد و مملکت بر اساس متزلزل و ناستوار قرار خواهد داشت و همواره در معرض تغییر و آشفستگی خواهد بود».

از یکصد و اندی سال قبل هم که اگوست کنت Auguste Comte حکیم نامی فرانسه در قرن نوزدهم جامعه‌شناسی را بوجود آورده جمعی از علمای این رشته معتقدند که مدرسه بهترین وسیله نظارت است بر جامعه. معلم معقولترین و با صرفه‌ترین عامل است در نظارت دولت بر جامعه. تقریرات معلم در کلاس همان نتایجی را می‌بخشد که دولتهای جبار بوسیله قوه قهریه یا مؤسسات مذهبی بدست می‌آوردند در صورتیکه معلم به نیروی فکری کودک و استدلال او توسل می‌جوید و ذوق و عشق و بیداری او را در نظر می‌گیرد و از اعمال زور یا احیاناً تشبث با وهام احتراز می‌کند.

سازمان ملل متحد در دسامبر ۱۹۶۸ هشت هدف اصلی برای سال جهانی تعلیم و تربیت مقرر داشته که دوهدف آن توجه خاص و اقدام نسبت به تربیت معلم است چه قبل از ورود بخدمت و چه در حین خدمت.

متأسفانه در ایران و ممالک قدیمی از روزگاران پیش عقیده‌ای بارث رسیده که باعث عدم توجه کافی عامه به تربیت معلم شده است. بموجب آن عقیده هر کس با هر قدر معلومات و هر گونه خصوصیات روحی می‌تواند معلم ابناء وطن شود. بنده می‌خواهم در این مجلس عالی بطلان این عقیده را برملا کنم تا شاید از این

پس نسبت به لزوم تربیت معلم وافی مبذول شود. عقیده مذکور یعنی توانائی هر کس در پرورش کودک از اینجا ناشی است که در سابق زندگانی توده مردم بسیار ساده و جامعه ها کوچک و احتیاجات ناچیز بوده بطوری که هر کس با کورسوادى مکتب دار میشده و همان سواد را که عبارت از خواندن و نوشتن و اصول دین بوده است می آموخته و لی امروز که در اثر انقلابات صنعتی و اجتماعی و اکتشافات و اختراعات دویست سال اخیر صنایع بی شمار بوجود آمده و وسایل ارتباط میان اقوام و ملل سریع و آسان شده تمدن بشر پیچیده و درهم گردیده و فنون و علوم بسط و توسعه حاصل کرده و هر روز در زندگانی از فنون و علوم استفاده تازه می شود نمی توان به کورسوادى اکتفا کرد بلکه باید کودک را برای زندگى در این عصر دائم التغییر و پریپیچ و خم پرورش داد. در این صورت باید:

اولاً او را تندرست بار آورد و قواعد بهداشت را مرکز ذهن او کرد و وی را به رعایت آن قواعد معتاد ساخت.

ثانیاً باید او را معتقد بمبدأ و معاد کرد و وجدانش را تقویت نمود تا متخلق بصفات و عادات حسنه شود.

ثالثاً باید استعداد او را برای تحصیل و شغل تشخیص داد و او را در این قسمت ارشاد و هدایت نمود و برای شغل معینی تربیت کرد.

رابعاً بوی آموخت چگونه خانواده تشکیل و وظائف خطیر خویش را نسبت بدان انجام دهد.

خامساً او را آشنا بوظائف مدنی و موارث فرهنگی کرد و مهرشاه و میهن را در اعماق وجودش متمکن ساخت تا بسا دولت همکاری و در موقع لزوم صمیمانه از مرز و بوم خویش دفاع کند و در عین حال پشتیبان سازمان ملل متحد و حفظ صلح در جهان باشد.

سادساً وسایل مرابطه با دیگران و آداب معاشرت را باو تعلیم داد.

سابعاً باو یاد داد اوقات فراغت را چگونه بگذراند تا طبق ذوق و سلیقه اش

ازلذات زندگی بهره‌مند شود.

آیا این هفت نکته را که هریک جداگانه محتاج به تشریح و تفسیر است و در اینجا فقط بذکر عنوان آنها اکتفا شده هرکس میتواند درپرورش اطفال منظور دارد و بکار بندد؟ البته جواب این سؤال منفی است.

بعقیده علمای تربیت تنها کسی که روحاً و جسماً دارای شرایط خاص باشد و برای معلمی تربیت شود قادر بانجام وظایف هفتگانه خواهد بود. آن شرایط خاص کدام است؟

آن شرایط عبارتست از داشتن عشق بمعلمی و احساس علاقه بکودک که فطری است نه اکتسابی. ثانیاً داوطلب معلمی باید احساس کند که با انتخاب شغل معلمی مأموریت مخصوصی بعهده میگیرد که درس‌نوشت ملت و مملکتش مؤثر است و از اینرو باید تن و روان خویش را در راه تربیت ابناء وطن و اعتلای میهن بکار برد و از هیچ فداکاری و گذشت دریغ نکند. ثالثاً باید سلامت و تندرست باشد و خوش خلق و بردبار و از حیث رفتار و گفتار و آراستگی سرمشق‌زنده‌ای برای دانش‌آموزان. رابعاً دارای هوش و استعداد کافی باشد تا بتواند معلومات لازم را فراگیرد و افکار خود را منظم سازد و مطالب را ساده و روشن بیان کند.

وقتی داوطلب معلمی دارای اوصاف مذکور شد تازه باید تحصیلات کافی بکند تا قادر بفهمیدن علوم و فنون باشد که برای تعلیم و تربیت لازم است مانند روانشناسی - تاریخ فرهنگ - آمار - جامعه‌شناسی - اصول آموزش و پرورش. بنابر این داوطلب معلمی را باید بادقت کامل برگزید و او را دردانش سراتربیت کرد.

همانطور که برای استخراج یا تصفیه نفت یا اداره کارخانه ریسندگی و ماشین سازی باید اشخاص واجد شرایط را در سطح متوسطه و عالی تربیت کرد همان‌طور نیز باید برای اداره مدارس و پرورش کودکان و نوجوانان آموزگار و دبیر تربیت نمود. هیچ صاحب کارخانه‌ای حاضر نیست کارخانه خود را بکسی بسپارد که تخصص و تجربه کافی در رشته مربوط بآن کارخانه رانداشته باشد، در صورتیکه ما کارخانه‌های

آدم‌سازی یا مدارس را اغلب در اختیار افراد غیر وارد قرار می‌دهیم. کارشناسان و مهندسان کارخانه‌ها با مواد اولیه و مصالحی سروکار دارند چون آهن و چوب و نفت و پشم و پنبه که باسانی می‌توان آنها را شناخت و بخواص آنها پی برد در صورتیکه معلمین با روح و جسم کودکان سروکار دارند که شناسائی آن با پیچیدگی سلسله اعصاب و دستگاههای گوناگون بدن بسیار دشوار و بفرنج است.

دراثر اینگونه عقاید و در نتیجه عدم توجه کافی به تربیت معلم، یکی از مشکلات کشور ما مشکل نابسامانی دبیرستانها است. چون معلم تربیت نکرده‌ایم قادر نیستیم استعداد فارغ التحصیلان دبستانها را تشخیص دهیم و هریک را برای که شایسته است هدایت کنیم و در نتیجه در شهرها و قصبات متجاوز از نود درصد از فارغ التحصیلان ابتدائی وارد دبیرستان میشوند و چون اکثر آنها برای تحصیلات نظری استعداد ندارند از یک طرف باعث تنزل سطح تحصیل در تمام مراحل شده‌اند و از طرف دیگر هر سال ده‌ها هزار نفر بدون توشه حسابی از این دبیرستانها بیرون می‌آیند که اگر سپاهیان انقلاب بابتکار شاهنشاه بوجود نیامد اکنون جزو افراد بیکار بودند در صورتیکه کشور بهزاران آموزگار و دبیر و صنعتگر و پیشه‌ور و هنرمند و کارمند فنی و متخصص در رشته‌های مختلف مخصوصاً کشاورزی و صنایع و بازرگانی و حمل و نقل احتیاج مبرم دارد.

بنابر آنچه بطور مختصر معروض افتاد تصور میکنم آشکار شد که باید اشخاص مستعد و متصف بصفات معینی را برای معلمی تربیت کرد ولی اینگونه اشخاص در صورتی به شغل معلمی روی می‌آورند که مقام آنان در جامعه محترم باشد و زندگانی آنها تأمین شود و باینده خویش اطمینان داشته باشند... متأسفانه در قانون استخدامی که در خرداد ۱۳۴۰ وضع شد تمام مزایائی که آموزگاران و دبیران طی چهل سال بدست آورده بودند حذف شد مانند مزیت حقوقی و پایه استخدامی در موقع ورود بخدش - حداقل مدت برای ارتقاء از پایه‌ای پایه بالاتر - فوق العاده

کرایه خانه و حق تأهل... در نتیجه چند هزار نفر از معلمان آزموده خود را بازنشسته کردند یا استعفا دادند یا بوزارتخانه‌های دیگر منتقل شدند و اشخاص مستعد هم از انتخاب شغل معلمی و ورود بدانش‌سرا خودداری کردند بطوری که اوضاع تعلیم و تربیت رضایت بخش نیست و اینک که بمناسبت سال جهانی تعلیم و تربیت این مجلس بوجود آمده تاراهای اصلاح تربیت معلم را مورد بحث و گفتگو قرار دهد همه باید سپاسگزار باشند... باید امیدوار بود که پیشنهادات سازمان تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متحد راجع بوضع معلم که پس از چهار سال بحث و مطالعه از طرف نمایندگان دول و کارشناسان فرهنگی عالم در هفده صفحه بزرگ تهیه شده و در اکتبر ۱۹۶۶ بتصویب مجمع عمومی یونسکو رسیده در حدود امکان در اینجا مطرح و تمام جوانب امر مورد مطالعه واقع شود و هر کس عقاید خود را صریحاً بیان کند تا نتیجه مفید و روشن و مؤثر بدست آید و باتوجه خاص همایونی و شهبانوی معظم این مسئله بنحو مطلوب هر چه زودتر حل شود و طبقه معلم بمقام و حقوقی که شایسته است نائل شود. همچنین باید امیدوار بود که از این پس نسبت به تربیت معلم حداکثر عنایت مبذول گردد و اعتبارات کافی بدان تخصیص یابد و یکی از مهمترین مواد انقلاب آموزشی تحقق پذیرد و موجبات ترقی و عظمت کشور بیش از پیش فراهم شود...

فلسفه منطقه‌ای کردن آموزش و پرورش

وقتی که از بنده دعوت کردند در باب شورای منطقه‌ای صحبت کنم پیش خود گفتم که علت چیست و در نتیجه باین فکر رسیدم که شاید علت این باشد که از ابتدای ورودم بخدمت در ۱۲۹۷، یعنی ۵۲ سال قبل همیشه طرفدار دخالت دادن مردم در امر تعلیم و تربیت بوده‌ام و هر وقت که این کار اسکان پذیر بوده است در هر مقام که بوده‌ام، در این باب اقدامی کرده‌ام... بهمین جهت است که شاید خواسته‌اند من از مطالبی که اطلاع دارم واقداماتی که شده و نتایجی که بدست آمده است خلاصه‌ای برای حضار محترم عرض بکنم زیرا که ممکن است تجربیات گذشته برای آینده مفید باشد و علاوه بر این بدانند که امری چنین مهم، یعنی واگذاری کار مردم بمردم، در یک روز، دو روز، سه روز بسامان نمیرسد. این کار ۵۲ سال است که شروع شده و امروز به صورت این قانون درآمده است که ملاحظه فرموده‌اید. بنابراین یک مقدار از مطالبی که خواهم گفت عبارت است از تاریخچه اقداماتی که برای دخالت دادن مردم در امر تعلیم و تربیت انجام گرفته است و قسمت دوم عبارت است از مطالبی که در برنامه جلسه امشب نوشته شده یعنی علل تأسیس شورای منطقه‌ای...

در سال ۱۲۹۷ وقتی که بنده به ایران آمدم بعد از شش ماه که در تهران کار کردم دولت وقت از من خواست برای تأسیس مدرسه بگیلان بروم. سال ۱۲۹۸ بود: فکر بفرمائید بودجه سالیانه تمام فرهنگ مادر آن زمان بیشتر از ۲۶۰,۰۰۰ تومان نبود. ما در تمام مملکت ۲,۰۰۰ شاگرد نداشتیم. در گیلان یکی دو مدرسه خصوصی وجود داشت. رئیس دولت وقت مرا خواست و گفت که جنگلیها در موقعی که برگیلان تسنط داشتند خواستند مدرسه باز کنند و مردم را معتقد کردند

که بهترین راه برای ترقی مدرسه است ولی فرصت این کار را نداشتند. ما می‌خواهیم این فرصت را خودمان که دولت هستیم بدست داشته باشیم تا شاید بتوانیم مدرسه‌ای تأسیس کنیم... رئیس دولت بمن فرمودند که ما فقط میتوانیم حقوق شمارا تأمین کنیم وبقیه بسته است بخودتان... خودتان پول پیدا کنید، وسائل پیدا کنید...

برای تأسیس مدرسه در آنجا عین اختیاراتی که وزیر فرهنگ داشت بمن دادند و من به گیلان رفتم.

البتّه بحث ما برسر تجربه‌ای است که پیدا کردم. پس از چند روز، اول کاری که کردم این بود که از تجار مهم گیلان دعوتی بعمل آوردم و بآنها گفتم که من بمنظور تأسیس مدرسه برای شما به اینجا آمده‌ام ولی دولت یک پول ندارد بما بدهد و من از شما میخواهم که راهنمایی بفرمائید به چه شکل میتوانیم اینجا عوارضی وضع بکنیم که بتوانیم با آن عوارض برای شما مدرسه تأسیس بکنیم. این نکته را بایستی قبلا عرض کنم که بطور کلی مدت صد سال، صد و پنجاه سال همیشه روابط ما با اروپای غربی از راه روسیه بود. هیچوقت از راه مغرب یا از راه جنوب باروپا نمی‌رفتیم. همیشه تمام مردم از راه رشت و بندر پهلوی (که اسمش آن روزها بندرانزلی بود) و از راه روسیه باروپا می‌رفتند. در نتیجه این رفت و آمدها بود که چشم و گوش مردم گیلان خیلی بازتر از چشم و گوش مردم تهران بود... عده‌ای از آنها به روسیه رفته بودند و جاهای دیگری را هم دیده بودند و عده زیادی از اروپائیا هم از این راه بایران می‌آمدند. در آن زمان این رفت و آمدها باعث شده بود که سطح فکر مردم گیلان خیلی بالاتر برود... و اصلا قابل مقایسه با تهران نبود. خلاصه وقتی که من مطالب را بآنها گفتم با کمال میل گفتند حاضریم کمک بکنیم... بعد از مشورت بین خودشان، گفتند ما از برنجی که از گیلان صادر میشود پوتی پنج‌شاهی به فرهنگ می‌دهیم، اعم از اینکه این برنج بروسیه برود یا بنقاط مختلفه مملکت خودمان... از خلاصه مذاکرات صورت جلسه تهیه شد. بعد با موافقت پیشکار

دارائی و حکمران گیلان صورت جلسه را برای هیئت دولت فرستادم . هیئت دولت تصویب نامه صادر کرد و قرار شد اداره مالیه این پول را وصول بکند و هرچه بود در آنجا جمع بشود و بعداً بما بدهند ... بنده بودجه ای نوشتم . حساب کردیم دیدیم بقرار پوتی پنج شاهی مبلغ درآمد می شود ۱۰۰,۰۰۰ تومان در سال ... دیدم در سال اول بیشتر از ۳۰,۰۰۰ تومان نمیتوانیم خرج کنیم و یک بودجه ۳۰,۰۰۰ تومانی برای تأسیس دو دبیرستان یکی در رشت یکی در بندر پهلوی - وهفت دبستان - دویاب در رشت و بقیه در انزلی و فومن و لنگرود و لاهیجان و رودسر - نوشتم و باین ترتیب توانستیم مدرسه های آنجا را باز کنیم ولی سطح مدرسی که من باز کردم بمراتب بالاتر از تهران بود ... حقوق معلم ابتدائی تهران ماهی ۱۵ تومان بود من ۳ تومان دادم، معلم متوسطه ۶ تومان بود من ۱۲ تومان دادم . بنابراین بهترین معلمین تهران بآنجا آمدند و در نتیجه در جریان تجاوز بلشویکها در ۱۲۹۹ شاگردانی را که مجبور شدند با پدر و مادرشان به تهران مهاجرت کنند یک کلاس بالاتر بردند ... یعنی کسی که کلاس سوم را تمام کرده بود به کلاس پنجم و کسی که کلاس چهارم را تمام کرده بود به کلاس ششم برده شد ... این ها نتیجه خوب بودن معلم بود ... ائانه ای هم که در آنجا برای مدارس تهیه کردیم از لحاظ بهداشت بعد اعلی بود ، البته با کمک مردم غرض این بود که به چه شکل می شود شروع بکار کرد . این اول کاری بود که من توانستم با مداخله و مساعدت مردم انجام بدهم ...

وقتی به بندر پهلوی رفتم تجار را جمع کردم و برایشان همین مطالب را گفتم آنها هم با کمال فداکاری حاضر شدند هر جا لازم باشد خانه بگیرند ، تعمیر کنند و خلاصه همه کارها را خودشان انجام بدهند ...

در جریان کودتای ۱۲۹۹ که مرحوم سید ضیاء الدین و سرتیپ رضاخان (اعلی حضرت رضاشاه کبیر) بتهران آمدند من کاغذی به مرحوم سید ضیاء الدین نوشتم و باو تبریک گفتم و عرض کردم که حاضرم اگر خدمتی از دست من برآید در قسمت فرهنگ انجام بدهم ... به من نوشت که پیشنهادهایتان را بدهید به مرحوم

نیرالملک که وزیر فرهنگ بود ... یکی از چیزهائی که پیشنهاد کردم تأسیس شورای عالی فرهنگ بود ... گفتم این کار پولی هم لازم ندارد که بگوئید الان پول نداریم ... قانونی که الان داریم همان است که من آن وقت پیشنهاد کردم . البته هفت هشت، ده ماه طول کشید تا بتصویب مجلس رسید ولی در همان ماده اول این قانون نوشته شده که شعب این شورای عالی فرهنگ که در تهران تشکیل می شود ، باید در ولایات تشکیل بشود ... مقصودم این است که مسأله دخالت دادن مردم در امر تعلیم و تربیت تمام مملکت بدست خود من در این قانون نوشته شد . بعد در سال ۱۳۰۵ که مرحوم نصیرالدوله وزیر فرهنگ بود من دومین بار معاون اداره کل فرهنگ بودم ... پیشنهاد کردم که قانون مربوط به آن ماده ای که در قانون شورای عالی فرهنگ هست نوشته بشود خود من آن را تهیه کردم و بعد که نصیرالدوله استعفاء داد مرحوم تدین وزیر فرهنگ شد و او قانون را برد و به تصویب رساند و قانون شهریور ۱۳۰۶ بوجود آمد که میگوید شورای فرهنگ در هر محل از پنج نفر تا هفت نفر تشکیل میشود و وظایف و اختیاراتش را بایستی شورای عالی فرهنگ بموجب آئین نامه تعیین بکند و به تصویب دولت باید برسد ... البته این قانون آنوقت اجرا نشد و از ۱۳۰۶ تا ۱۳۲۰ موقوف الاجراء ماند ... در ۱۳۲۰ که بنده خودم متصدی کار شدم اول کاری که کردم این بود که آئین نامه شوراهای ولایات را مطابق قانون به تصویب شورای عالی فرهنگ رساندم و دستور تأسیس آنها را دادم و تأسیس شد ... میدانید که آنوقت مملکت ما در حال بحران بود ، خارجیه در مملکت ما بودند ، کار زیادی از پیش نمیرفت ولی در هر صورت کار شروع شد .

در سال ۱۳۲۶ باز هم برای دخالت دادن مردم در امر تعلیم و تربیت انجمن خانه و مدرسه را تأسیس کردیم ، آئین نامه اش را به تصویب شورای عالی فرهنگ رساندیم و البته حالا چون وجود دارد لازم نیست وارد جزئیات بشوم ... بطور کلی تشکیل انجمنهای خانه و مدرسه بسیار کار مفیدی است در دخالت دادن مردم در کاری که به آن

علاقه دارند... پدر و مادر از همه بیشتر فرزندشان را دوست می‌دارند، بنابراین حاضرند در یک جابجی شوند و اظهار نظر بکنند و نظرهایشان مورد استفاده معلمین قرار بگیرد... خوشبختانه این کار در مملکت ما هم شده است حالا اگر باندازه‌ای که انتظار میرفت کار انجام نشده تقصیر خود ما است که باندازه کافی در این کار سعی نبوده‌ایم. بعد در آئین نامه‌ای که در آبان ۱۳۲۶ برای انجمنهای خانه و مدرسه وضع شد چندین بار منجمله در سالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۳۹ و ۱۳۴۵ تجدید نظر کردند و بتدریج اختیارات را هم زیاد کردند. در سال ۱۳۳۸ که قانون تشکیل شوراهای کشاورزی به مجلس سنا آمد بنده باز پیشنهاد کردم و ماده‌ای تصویب شد که یکی از اعضای آن شوری بایستی عضو شوراهای تعلیم و تربیت باشد. در تمام این پیشنهادهائی که برای تأسیس شوراها شده بود غرض بیشتر کمک به رئیس فرهنگ بود... مثلاً اگر نظرهای اصلاحی نسبت به برنامه و آئین نامه داشتند قرار بود پیشنهاد بکنند، بفرستند به تهران برای شورای عالی فرهنگ یا پیشنهاد وضع عوارض به انجمن شهر بدهند یا نسبت به صلاحیت کسانی که میخواستند مدرسه تأسیس کنند اظهار نظر بکنند نه اینکه خودشان اجازه بدهند یا نسبت به صلاحیت کسانی که برایشان میخواستند پیشنهاد نشان یا مدال بکنند... و بعد بتدریج این آئین نامه ها تغییر کرد و در سال ۱۳۳۹ اختیار داده شد که حتی اجازه تأسیس دبستان چهار کلاسه را در ولایات بدهند بنابراین ملاحظه می‌فرمائید که در تمام این مدت اختیاراتی که داده شد اختیاراتی بود به شکل مشورت و کمک به رئیس فرهنگ و جنبه اجرائی نداشت مخصوصاً در قسمت اداری و مالی چیزی در آنها ذکر نشده بود... علت آن را عرض خواهم کرد... علت اول این بود که آن وقت میتوانستند با تعداد معدودی مدرسه و معلم که داشتیم از همین تهران کارها را اداره بکنند. اشکال زیادی هم نداشت.

دوم اینکه درآمد و بودجه باندازه کافی نبود که بتوانند به ولایات بدهند و از همه مهمتر این بود که اوضاع و احوال مملکت ناپایدار بود و سه چهار ماه یکبار کابینه عوض میشد و میدانید که از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ ما بیست و هشت کابینه داشتیم

..... یعنی در عرض یازده و دوازده سال بیست و هشت کابینه در صورتیکه آقای هویدا الان پنج سال ونیم است که بر سر کار هستند ... البته آنوقتها در نتیجه این تغییرات عمده‌ای که پیدا می‌شد نمی‌توانستند کاری انجام بدهند ، بنابراین از همین جا میتوانیم شروع بکنیم و بینیم چطور شد که حالا شورای منطقه‌ای میتوانیم تأسیس بکنیم و حال آنکه در قدیم نمیتوانستیم . اول دلیل آن توسعه اقتصادی مملکت است . در نتیجه ازدیاد عایدات نفت ما الان ۱۲۰۰ میلیون دلار در سال از شرکت های نفت پول می‌گیریم ، علاوه بر منابع دیگری که داریم ، علاوه بر شرکت های دیگری که غیر از کنسرسیوم داریم ... بنابراین باین پولهایی که به مملکت آمده رشد اقتصادی بسیار سریع شده است و ما میتوانیم همه‌جا برای رفاه و آسایش مردم و بالا بردن سطح زندگی اقدام بکنیم . همه‌جا مدرسه باز شده ، همه‌جا بیمارستان باز شده ، همه‌جا راه ساخته شده ، رادیو و تلویزیون درست شده ... همه این کارها شده است بنابراین سطح فکر مردم و رفاهشان خیلی خیلی بالا رفته و برای اینکه تا اندازه‌ای پی ببرید که این رفاه چقدر بوده است من از آماری که وزارت اقتصاد اخیراً منتشر کرده استفاده میکنم ... درآمد سرانه هرفردی را در سال ۱۳۲۰ نداشتند ولی در ۱۳۴۰ یعنی ۹ سال پیش که صورت دادند میزان درآمد سرانه ۱۹۳ دلار بطور متوسط بود ... در صورتیکه در سال ۱۳۴۸ این درآمد ۳۰۰ دلار شده یعنی در عرض هشت سال از ۱۹۳ به ۳۰۰ دلار رسیده است ... در سال ۱۳۴۸ ما ۱۰۰۰ کیلومتر راه آسفالت داشتیم در صورتیکه در ۱۳۲۰ یک وجب هم نداشتیم . همه اینها باعث شده است که مردم مراوده بیشتر داشته باشند ، رفاه بیشتر داشته باشند سطح زندگی‌شان بالاتر برود و شوق زیادتر به تحصیل پیدا کنند چه اگر انسان انسان شکمش سیر نباشد ، اگر مریض باشد ، اگر لباس نداشته باشد ، اگر خانه نداشته باشد ، اگر بیمه نداشته باشد ، به این فکر نمی‌افتد که بچه‌اش را به مدرسه بفرستد ولی وقتی که همه اینها فراهم شد یا مقداری از آن فراهم شد البته همه میخواهند بچه‌ها را به مدرسه بفرستند .

بهمین دلیل است که هجوم فوق‌العاده‌ای در همه‌جا بطرف مدارس شده است ... دومین علت این توسعه سریع ، همین فرهنگ ماست و برای اینکه باز متوجه شوید چه اندازه این توسعه سریع بوده من آماری برای مقایسه آورده‌ام . در سال ۱۳۲۰ که اعلیحضرت فعلی شاهنشاه آریامهر بسلطنت رسیدند مادر تمام مملکت ۲۸۷,۰۰۰ شاگرد در دبستان داشتیم با ۹۰۰,۰۰۰ آموزگار و ۲۸,۰۰۰ شاگرد در دبیرستان داشتیم با ۲,۳۰۰ دبیر و ۲,۰۰۰ دانشجو در دانشگاه تهران با ۳۲ نفر استاد . این همه آن چیزهایی بود که آنوقت داشتیم ... و حالا یکی یکی مقایسه میکنیم در مقابل ۲۸۷,۰۰۰ شاگرد دبستانی ما حالا ۲,۹۰۰,۰۰۰ شاگرد دبستانی داریم و ۳۱۰,۰۰۰ نفر نیز در سپاه دانش که میشود ۳,۲۰۰,۰۰۰ با ۸۵,۰۰۰ آموزگار و ۱۰,۰۰۰ سپاهی در دبیرستان ۲۸,۰۰۰ نفر داشتیم حالا ۸۹۷,۰۰۰ نفر داریم با ۲۵,۰۰۰ دبیر . آنوقت ۲,۰۰۰ دانشجو داشتیم در یک دانشگاه حالا ۳۹,۰۰۰ دانشجو در هشت دانشگاه ... ملاحظه میفرمائید در این قسمت فرهنگی چه در سرعت پیدا شده است . بنابراین وقتی که اینقدر سرعت فراهم شد و اینقدر برعده مؤسسات افزوده شد دیگر غیر ممکن است بتوانیم آن را از مرکز اداره کنیم . این دلیل دوم ، دیگر نمیشود تمام ۱۶,۰۰۰ مدرسه غیر سپاهی و ۱۰,۰۰۰ مدرسه سپاهی را از تهران اداره کنیم دیگر غیر ممکن است اگر هم بشود البته کامل نیست ناقص است ... از این گذشته این وضع متمرکز که ما تا بحال داشتیم باعث کندی کار است ، کاغذبازی و تشریفات است ... من از آقای صدر که اینجا تشریف دارند دو سه روز پیش بوسیله تلفن پرسیدم کسی که در بخشی به آموزگاری منصوب میشود پس از چه مدتی حقوقش را میگیرد . گفتند تقریباً شش ماه ، فکر بفرمائید کسی را که در حومه قوچان یا در چمخاله رودسر بخوانند استخدام کنند باید چمخاله توصیه کند به رودسر ، رودسر به رشت بفرستد حکم صادر شود ، رونوشت به تهران بفرستند ، اداره کارگزینی تهران بفرستد به بودجه ، اداره بودجه به اداره حسابداری ، حسابداری به رئیس فرهنگ آنجا ، رئیس فرهنگ آنجا بفرستد به مالیه !!

باین ترتیب تا بخواهند حقوق بدهند شش ماه طول میکشد. در صورتیکه در این ممالکی که خودشان کارهای خودشان را اداره میکنند آخر آن ماه که یکی شروع بکار کرد حقوقش را میدهند اگر از اول مهر شروع بکار کرده آخر ماه حقوقش را میدهند این کنندی خودش یکی از دلایل اینست که بایستی حتماً کارها را بمردم واگذار کرد تا خودشان در محل انجام بدهند و اینقدر تشریفات و کاغذبازی در میان نباشد. البته حالاً من از استخدام صحبت کردم برای هر چیز دیگری همینطور است و باید بتهران مراجعه کنند...

دلیل چهارم لزوم رعایت احتیاجات محل است. مایک مملکت وسیعی داریم که بین ۲۵ درجه تا ۴ درجه از خط استوا گسترده شده است و همه نوع آب و هوا در مملکت ما وجود دارد و بنابراین از مرکز نمیشود یک حکم واحد داد برای تمام مردمی که در اینجا هستند و در آب و هوا و محیطهای مختلف زندگی میکنند... این را نباید فراموش کرد که تعلیم و تربیت برای زندگی است هم در این دنیا و هم در آخرت ولی اول برای همین دنیا است. بنابراین کودک را که بخواهیم تربیت کنیم باید در همان محیطی که خودش هست تربیت کنیم. اگر در جای فلاحتی است باید فلاحت یاد بگیرد اگر در جای صنعتی است صنعت یاد بگیرد و اگر در جایی که گذران مردم از طریق صید ماهی است باید صید ماهی یاد بگیرد تا بتواند در آنجا زندگی کند و این نمیشود مگر اینکه رعایت احتیاجات محل را بکنیم. دیروز در رادیو میگفت در آغا جاری گرمای هوا ۹۴ درجه بوده در شهر کرد ۱۶ درجه. آیا این هر دو منطقه یکجور مدرسه میتوانند داشته باشند؟ هر دو یک برنامه میتوانند داشته باشند؟ هر دو یک لباس بپوشند؟ یک غذا بخورند؟ یک جور عرشان را بگذرانند؟ ابداً... زمین تا آسمان فرق دارند... همینطور هم باید فرهنگشان با هم فرق داشته باشد، ساختمان باید فرق کند، لباس باید فرق کند. پس باید مردم در این نوع کارها دخالت داشته باشند... یا برای مدد معاشی که ما باید به معلم بدهیم و جزو وظائف ما است... و در قوانین پیش بینی کرده ایم... خوب

در یک جا شاخص هزینه زندگی بالا است مردم آنجا باید زیادتر بدهند. در یکجا پائین است باید کمتر بدهند - مطابق احتیاجات محل یا شغلی که تعیین میکنیم. مسأله بهداشت هم همینطور است، فکر بفرمائید در خوزستان و در تمام جنوب ایران همیشه مرض تراخم بوده و همیشه هم اسباب زحمت بوده. من بیست سال پیش که از شهر دزفول عبور کردم تمام مردم چشم درد داشتند، عده فوق‌العاده زیادی کور بودند برای اینکه متأسفانه اینها خانه‌هایشان را (اگر رفته‌اید و ملاحظه کرده‌اید) روی کنگلرا می‌سازند، یعنی سنگهایی که بهم چسبیده‌اند و اگر میخواستند چاه برای مستراح آن درست کند کثافات میرفت بخانه همسایه، باین جهت چاه نمی‌کنند روی پشت بامها مستراح درست می‌کردند آنوقت کثافات میآمد وسط کوچه‌ها و هر کوچه که شما می‌رفتید از اول تا آخرش کثافات در وسط کوچه بود با میلیونها مگس و وقتی که شما حرکت می‌کردید دیگر چشمتان نمی‌دید، چون تمام کوچه پر از مگس بود. وقتی که بدکان قصابی میرفتید خود گوشت دیده نمیشد... بسیار خوب در جائیکه پر از کثافت و مگس است اگر بخواهند بهداشت درس بدهند باید مربوط باین موضوع باشد، باید راه جلوگیری از آن کثافات، تراخم و امراضی را که در آنجا پیدا می‌شود، بدهند. مقصود من رعایت احتیاجات است مثال میزنم تا اینها روشن بشود... فرض کنید برای رضائیه و تبریز نوشتند که بخاری‌ها را بایستی از دی و آذر روشن کنند، فکر کنید آذربایجانی چکار بکند... در آذرماه آنجا هوا سرد است در نیمه دوم آبان هوا سرد است بچه‌ها نمی‌توانند درس بخوانند پس باید رعایت احتیاجات محل را بکنند... همینطور برای امتحانات... یکی از آقایان که دوسه روز پیش ملاقات کردم می‌گفتند که در ده‌دهشت کهکیلویه امسال که خواستند امتحان بکنند. هفتم خرداد بود. فرهنگیان آنجا نوشتند در آنوقت از شدت گرما کسی اینجا نیست. این بود که مجبور شدند امتحانات را بیستم اردیبهشت بگذارند... حالا بینیم در تهران هم باید همینکار را کرد یانه... اینجا اگر امتحانات را آخر خرداد هم بگذارند

اهمیت ندارد. در شهر کرد که هوا سرد است اگر در تیرماه هم درس بخوانند اهمیت ندارد... بنابراین باید همه اینها را رعایت کرد... همچنین محل ساختمان، نوع مدرسه، مشکل معماریش، نوع دبیرستان، نوع مدرسه حرفه‌ای همه باید متناسب با محل باشد و متأسفانه با مشکل تمرکز که ما داشته‌ایم بهیچوجه رعایت این مسائل نشده است و اگر ادامه پیدا کند نخواهد شد وای اگر چنانچه این شوری تشکیل بشود، انشاءالله خواهد شد.

دلیل پنجم که ایجاد شورای منطقه‌ای را ایجاب میکند لزوم برانگیختن علاقه مردم است بدستگاه فرهنگی... البته هرکسی به بچه‌اش علاقه دارد و لسی رویهمرفته اگر بخواهیم افرادی که مملکت، یک شهر، یک جامعه به تمام دستگاه فرهنگی علاقه‌مند شوند بایستی در کار دخالتشان داد. اگر دخالت کردند علاقه‌مندی شوند، چه می‌بینند که نظرهاشان مورد توجه است و می‌توانند آنها را بوسیله خودشان یا نمایندگان که انتخاب می‌کنند بمورد اجرا بگذارند. در اینصورت وقتی که مردم یک محل احساس کنند که نظرهاشان در امور فرهنگی مؤثر است، اظهار علاقه می‌کنند و آنوقت مؤسسات فرهنگی میشود مؤسساتی که تمام افراد جامعه لزوم آن را احساس می‌کنند. همینطور وقتی که مردم در امور فرهنگی دخالت داشته باشند و علاقه پیدا کنند آنوقت حاضر میشوند کمک مالی بکنند... این یکی از دلایل مهم ایجاد شورای آموزش و پرورش منطقه‌ای است... ملاحظه بکنید در سال ۱۳۴۹ بودجه آموزشی ما ۱۸ هزار میلیون ریال است معذالک بیش از یک میلیون بچه لازم‌التعلیم مدرسه ندارند و بیش از نصف آنها که مدرسه می‌روند نصف روز درس می‌خوانند چون جاندارند، دبستان ندارند... دبستانهای موجود را نصف روزه کردند در خوزستان شنیده‌ام که ثلث روزه است.

اگر الان با این پول بخواهند آن کارهایی را که باید انجام شود، انجام بشود نمی‌توانند کرایه خانه به معلم بدهند، نمیتوانند حق تأهل به معلم بدهند که باید بدهند، نمیتوانند فوق‌العاده خارج از مرکز را طبق اشل امروزی بدهند... باز هم

بر اساس چند سال قبل می‌دهند در صورتیکه در ادارات دولتی مطابق اشل امروزی است... اکثر مدارس الان در خانه‌های اجاری است و بسیاری از آنها هم مرطوب و تاریک است... بنده خودم بکلاس درسی رفتم و مجبور شدم برای دیدن دیکته بچه‌ای آنرا جلو دریاورم تا بتوانم بخوانم حالا ببینید چشم آن بچه‌های بیچاره چه خواهد شد. فرض کنید اعلم علما هم شدند. وقتی که چشم نداشته باشند به چه درد می‌خورند، مابچه‌های خودمان را ناقص می‌کنیم و بعد می‌گوئیم داخل جامعه بشوند و خدمت کنند، وقتی ناقص باشند چه خدمتی می‌توانند انجام دهند؟ شرط اول سلامت است بعد چیزهای دیگر.

بسیاری از مدارس ما معلم ندارند چون پول نداشته‌اند، چون بانداژه کافی پول نداریم و معلمین هم استعفا دادند و رفتند بنا بر این هر قدر هم بخواهند بودجه را اضافه کنند فایده‌ای ندارد مثل اینکه امسال دویست میلیون تومان اضافه کردند و لی همه اینها که اضافه می‌شود میرود برای ازدیاد جمعیت که هر سال اضافه می‌شود. من باز اینجا استفاده می‌کنم از آماري که وزارت بهداشت تهیه کرده و به کنفرانس بین‌المللی تنظیم خانواده گزارش داده است. آنجا بیان شده که جمعیت مملکت ما ۵٪ در سال افزایش پیدا می‌کند و ۱,۸٪ مرگ و میر... بنابراین در هر ۱۰۰ نفر ۳,۲٪ اضافه می‌شود یا ۳۲ در هزار و در سال می‌شود ۹۰۰,۰۰۰ نفر. در مملکت ما الان ۹۰۰,۰۰۰ نفر هر سال به جمعیت افزوده می‌شوند... خوب اینها بچه‌هایشان می‌خواهند بروند مدرسه، مدرسه تازه لازم دارند. بنا بر این هر قدر هم وزارت آموزش پول پیدا کند باید برای بچه‌های این ۹۰۰,۰۰۰ نفر بدهد. این است که باید خود مردم محل کمک کنند.

یک علت دیگر هم گرایش مردم دهات به شهرها است... ملاحظه کنید در سال ۱۳۴۱ که اصلاحات ارضی شروع شده عده کسانی که در دهات بودند در حدود ۷۰٪ بود و ۳۰٪ در شهرها... حالا مطابق آماري که دولت بمن داده است دره ۱۳۳ - ۳۱٪، مردم در شهرها بودند، دره ۱۳۴ - ۳۹٪، در ۱۳۴۸ - ۴۲٪... آنهایی که از ده شهر می‌آیند تا در ده هستند بچه‌هایشان را به محض اینکه مختصر سواد پیدا

کردند پی‌کاری می‌فرستند و دیگر در بند تحصیلات بعدی آنها نیستند و اگر هم هستند خیلی کم هستند مثل آنهایی که ممکن است دارند یا بچه‌هایشان دارای استعداد و هوش فوق‌العاده‌ای هستند خلاصه این بچه‌ها عموماً بمحض اینکه سواد پیدا کردند می‌روند دنبال کار فلاح و وقتی که بشهر آمدند دیگر اینطور نیست... همه می‌خواهند بچه‌هایشان به مدرسه متوسطه بروند، همه می‌خواهند بچه‌هایشان بدانشگاه بروند، بنابراین هرچه پول دارند باید بدهند به آنهایی که ازدهات به شهر می‌آیند. من در اینجا دوسه مملکت را در نظر گرفتم مثلاً در آمریکا ۴۰٪ از بودجه فرهنگ را عوارض محلی می‌دهند یعنی بیش از نصف و در انگلستان ۴۰٪ و در فرانسه که مملکت متمرکز است و همچنین در آلمان... آنجا هر حوزه‌ای باید ساختمان تهیه بکند، آنجا را اداره بکند، نگهداری بکند و ائانه تهیه بکند، مدد معاش معلمین را بدهد، اوضاع بهداشتی را تحت نظر داشته باشد... تمام این چیزها بعهده اولیای محلی است غیر از دولت مرکزی پاریس...

ششمین دلیل که از مهمترین دلایل تحکیم و تقویت حکومت ملی است ایجاد اعتماد به نفس، ابتکار و استقلال فکری است.

بموجب قانون اساسی مملکت هر فردی از افراد مردم ایران باید در کلیه امور سهم و شریک باشد و نظارت بکند بر کلیه امور. البته خودشان این کار را نمی‌کنند و نظارت بوسیله نمایندگان‌شان صورت می‌گیرد. بهمین دلیل است که در قانون اساسی چهار اصل ذکر شده برای انجمنهای شهرستان و استان که قانونش در همین ماه از تصویب گذشت و حالا بمورد اجرا گذاشته خواهد شد و انتخابات صورت خواهد گرفت. بهمین دلیل قانون اساسی این پیش‌بینی را کرده است برای تأسیس انجمن شهرستان و استان و دخالت دادن مردم در کلیه امور مربوط به خودشان در استان و شهرستانشان.. و بهمین دلیل یکی از بهترین راه‌هایی که میشود مردم را در کارشان دخالت داد همین فرهنگ است که بآن علاقه فوق‌العاده دارند... عیب

بزرگ حکومت استبدادی قبل از مشروطه یعنی در حقیقت از ابتدای تأسیس شاهنشاهی در مملکت ما در ۲۵۰۰ سال قبل تا مشروطه این انفرادی بودن حکومت بوده است یعنی همه چشمشان رادوخته‌اند باینکه یک نفر برایشان کار بکند، همه منتظرند یک کس دیگر بآنها دستور بدهد... یا خودشان برای خودشان شخصیت قائل نیستند یا در نتیجه این زندگانی چند هزار ساله عادت کرده‌اند دستور بگیرند، حکم بگیرند... بهمین جهت ملاحظه میفرمائید وقتی که ناصرالدین شاه از بین رفت پیرسید ببینید در تهران چه خبر شد. همه مردم اسباب و اثاثیه‌شان را زیر خاک کردند از ترس اینکه مبادا آنها را غارت بکنند چون همه چیز وابسته بود به آن شخصی که از بین رفته بود... اگر مردم هر کدام مستقل باشند مثل یک آمریکائی، انگلیسی فرانسوی دیگر این اتفاقات نمیافتد... علاج کار نیز همین است که کار را بدهیم بدست خود مردم تا مسئولیت داشته باشند و خودشان روی پای خودشان بایستند و بدانند کسی هستند. در ایران ما، در زمان گذشته هر وقت یک پادشاه لایق و با کفایت سرکار بوده است بسبب اینکه همه اطاعت از او می‌کردند مملکت حد اعلای قدرت را پیدا می‌کرده مثل زمان کورش، اردشیر، داریوش، یا شاه عباس ولی ملاحظه میفرمائید که در حدود ۲۵۰۰ سال هفت هشت، ده نفر اینطور بودند در مواقع دیگر این گونه اشخاص نبودند... خوب، بسبب اینکه هر کس شخصیتی نداشت بمحض اینکه مثلاً عهده‌ای بیک فرمانده وارد می‌آمد تمام سپاه فرامی‌گرفت... در اریل دارا یک قشون یک میلیون داشت و اسکندر... ۴ پیاده و... ۷ سواره و اسکندر در دو جناح توسط عده کمی قشون ایران را مشغول داشت و باز بدو سواران خود مستقیماً بقلب سپاه بطرف جایگاه دارا حمله برد زیرا که میدانست ایرانیان فقط بفرمانده خود متکی هستند. دارا فرار کرد و قشون ایران شکست خورد. بین جنگ اریل در داستان دارا و اسکندر در ۳۳۱ قبل از میلاد و جنگ رستم فرمانده نیروی ایران و هلال بن علقمه در قادیسیه در سال ۱ هجری از این حیث شباهت تامی وجود دارد... در حمله مغول نیز داستان همینطور است. محمد خوارزمشاه وحشت زده شد فرار کرد، مغولها

پیروزشدند و آن کارهائی را بر سر ما آوردند که میدانیم.

پس مؤثرترین راه برای تربیت سیاسی مردم و ایجاد حس اعتماد بنفس و اتکاء بنفس و ایجاد استقلال فکری و ایجاد شخصیت در هر فرد و فراهم ساختن موجبات استحکام در ارکان مملکت همین است که مردم را در امر حکومت دخالت دهیم و بآنها مسئولیت بدهیم و یسکی از اموری که از همه طبیعی تر است استر تعلیم و تربیت است که بخودشان واگذار شود و این یکی از بزرگترین و مؤثرترین و اساسی ترین دلیل تأسیس شورای منطقه‌ای است و اگر درجائی هم گفته یا نوشته نشده حقیقت این است که من این عقیده را همیشه داشتم برای اینکه یک جزئی به تاریخ مملکت آشنا هستم.

آخرین علتی که باعث تأسیس شورای منطقه‌ای شده ایجاد تحرك و قوه ابتکار و از بین بردن تحجر و رکود است در کارها. وقتی که امور مملکت متمرکز است همه منتظرند که از مرکز دستور بگیرند و از مرکز هم همیشه دستورهای متحدالشکل داده میشود... همه بایستی این اتحاد شکن را رعایت کنند در نتیجه تحجر پیدا میشود، هیچکس هم در فکر این نمیافتد که راه تازه‌ای پیدا بکند، روش تازه‌ای پیدا کند، طریقه تازه‌ای پیدا بکند، چه در تعلیم و تربیت، چه در برنامه‌نویستن، چه در ساختن عمارت، چه در نوشتن کتاب و بدین ترتیب در تمام کارهای فرهنگی قوه ابتکار از بین میرود، در صورتیکه اگر ما بآنها اختیار و مسئولیت بدهیم قطعاً قوه ابتکارشان بکار میافتد، از خودشان چیزهای تازه بوجود میآورند و تنوع ایجاد میشود و از تنوع نیز ترقی و تعالی حاصل میگردد... این هم یکی از دلایل بزرگ این مسئله است. البته این مطلب را باید عرض کنم که مملکت ما همیشه متمرکز بوده و این تمرکز البته دلایل سیاسی قوی داشته نه اینکه تصور بفرمائید بیخودی مملکت ما را بشکل متمرکز اداره کردند. قضیه این است که مملکت مادر یک چهارراهی واقع شده است که میتواند از همه جا به آن حمله کنند مخصوصاً از طرف شمال و بعد از طرف مغرب... بنابراین ایرانیان مجبور

بودند بروند زیر سلطه یک نفرتا بتوانند متحد شوند و از خودشان دفاع کنند. بدین جهت از اول تا بحال ماحکومت متمرکز داشتیم همچنین فرانسه..... فرانسه از ترس آلمانها حکومت متمرکز داشته... آن ممالکی که نداشته‌اند برای این بوده که در محل امنی بوده‌اند و مثلاً انگلستان که یک جزیره‌ای بود یا آمریکا که دوطرفش اقیانوس بود می‌توانست خاطر جمع باشد، زیرا که کسی بانجاها دسترسی نداشته و اینها می‌توانستند حکومت غیر متمرکز داشته باشند و لی در مملکتی مثل مملکت ما غیر ممکن بود حکومت غیر متمرکز بآن معنی که آنها داشتند داشته باشیم و هنوز هم نمی‌توانیم داشته باشیم. مجبوریم در اصول باین نکته قائل بشویم که مطالب عمده مملکتی برای استقلال مملکت باید در یکجا تصویب بشود و لی در عین حال هیچ اشکالی ندارد که ما اختیار بدهیم به تمام نواحی تا اینها کارهای خودشان را در حدود این قوانین کلی که وضع شده است انجام بدهند، البته قوانین باید باندازه‌ای قابل انعطاف باشد که بشود در هر جا از آن استفاده کرد بنابراین اشکالی ندارد با وجود قانون اساسی فعلی این شوراهای منطقه‌ای بوجود بیاید.

نقش ایران در تجدید حیات اروپا (رنسانس)

بسیار خرسندم که در موطن اصلی خود و در دانشگاه اصفهان فرصتی پیدا شده است تا گوشه‌ای از تاریخ را که برای عامه ناشناخته است بنمایانم و یکی از خدمات ایران را بفرهنگ و تمدن جهان خاطرنشان سازم. قبلا باید آقای دکتر معتمدی رئیس دانشگاه اصفهان تبریک بگویم که در توسعه و ترقی این دانشگاه توفیق حاصل فرموده‌اند. بامداد امروز که جزئی وقت داشتم و توانستم مؤسساتی که در اینجا است دیدن کنم متوجه شدم که در مدت کم زحمات زیاد کشیده شده و عمارات بسیار بنا گردیده و در این عمارتها سبک و شیوه و سلیقه ایرانی بکار رفته و درختان بسیار زیاد کاشته شده که خود موجب افزایش صحت و عمر است هم بآئین زردشت و هم بروایت ازائمه اسلام. توسعه‌ای هم که در مؤسسات صورت گرفته قابل توجه است. ده سال قبل که وزارت فرهنگ را بعهده داشتم و برای تعیین جا و میزان اراضی دانشگاه پهلوی از راه اصفهان بشیراز میرفتم یکی دو روز در اصفهان توقف کردم و از روی مجسمه اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر در دانشکده ادبیات که در داخل شهر بود پرده برداشتم. در آنوقت عده دانشجویان اصفهان از ۸۰ نفر تجاوز نمیکرد و حالا از ۳,۷۰۰ نفر متجاوز است. در آن تاریخ فقط سه دانشکده وجود داشت: پزشکی و ادبیات و داروسازی و حالا پنج دانشکده وجود دارد و دو دانشکده علوم طبیعی و ریاضی و علوم تربیتی بر دانشکده‌های سابق افزوده شده است.

و اما موضوعی که باید درباره آن صحبت کنم نقش ایران است در تجدید حیات اروپا (رنسانس) و منظورم این است که ایران در فراهم کردن موجبات

نهضت قرن ۱۵ میلادی که منجر به فرهنگ و تمدن کنونی اروپا شده است نقش مؤثر داشته است. ملت ایران باید از این حقیقت آگاه شود و جوانان محقق‌ماباید باین مطلب توجه کنند و در این بماب مطالعه و پژوهش کنند و کتاب بنویسند و حق مطلب را بطور کامل ادا کنند. اسباب خروندی است که جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران فرصت میدهد که در باب تاریخ ایران و خدمات ایران بتمدن و فرهنگ بشر نظریات و اطلاعاتی در معرض افکار عمومی قرار داده شود. یکی از نکاتی که بنده از مطالعه تاریخ ایران و تاریخ اروپا بدست آورده‌ام این است که مملکت ما در تمدن کردن اروپای قرون وسطی نقش مؤثر داشته و میخواهم این مطلب را در اینجا تشریح کنم ولی در مدتی که در اختیار من است و در چنین مجلسی نمیتوان باندازه یک کتاب صحبت کرد. این است که فقط راه‌ها ارائه میدهم و بر دانشمندان کشور است که مسئله را مورد بررسی دقیق و تحقیق قرار دهند و نتایج حاصله را بصورت کتاب منتشر سازند. اگر برجوانان ما محرز شود که ایران از قرن هشتم تا پانزدهم میلادی خدمات ارزنده برستاخیز مغرب زمین کرده، عرق ملیت و غیرت آنها برانگیخته خواهد شد و بایجاد تمدن بزرگی که شاهنشاه آریامهر عنوان فرموده‌اند کمک خواهند کرد و بهمت خویش یادگار جالبی از این عصر فرخنده باقی خواهند گذارد.

۱ - برای ورود بموضوع باید مقدمه چند کلمه درباره تاریخ اروپا بگویم و ناچارم بسیاری از سنوات را نسبت به میلاد مسیح ذکر کنم زیرا مقدار از مطلب مربوط است بسالهای بین میلاد مسیح و ظهور اسلام و بقیه که مربوط بسالهای پس از هجرت نبوی است تاریخ میلادی و هجری هر دو ذکر خواهد شد. در تاریخ اروپا هم زیاد بعقب بر نمیگردم و از اوایل مسیحیت یعنی قرن اول و دوم میلادی آغاز میکنم. در اواخر قرن اول میلادی امپراطوری روم بر تمام دنیای غرب مسلط بود یعنی عبارت بود از اسپانیا و گل (فرانسه کنونی) و ایتالیا و تمام شبه جزیره بالکان و قسمت غربی آسیای صغیر و سوریه و فلسطین

و مصر و شمال افریقا. این امپراطوری وسیع با ایران همسایه و مرز مشترک دو کشور رود فرات بود.

قرون طلایی آن امپراطوری از سلطنت اگوست بود تا سلطنت مارك اورل. Marc Aurèle که مطابق است با قرن اول و دوم میلادی. در این دو قرن وسایل آسایش و پیشرفت و آبادی و ادب و هنر از هر حیث فراهم بود. در اواخر قرن دوم حوادثی روی داد که باعث تزلزل و ضعف امپراطوری روم شد مانند بروز طاعون و طغیان رودخانه‌ها و قحطی و زلزله و شیوع مذهب مسیح. در اثر شیوع مسیحیت میان گروندگان و سایر رومیان اختلاف شدید پیدا شد که منجر بجزر و کشتار مسیحیان گردید.

با ظهور ساسانیان در ایران و حملات شدید آنها بمرزهای شرقی امپراطوری روم از آغاز شاهنشاهی اردشیر بابکان در ۲۲۶ میلادی دوره انحطاط و ناتوانی دولت روم شروع شد تا آنجا که ناگزیر شدند در ۲۹۲ میلادی برای مملکت روم دو امپراطور تعیین کنند یکی در شهر رم برای قسمت غربی و دیگری در بیزانس برای قسمت شرقی.

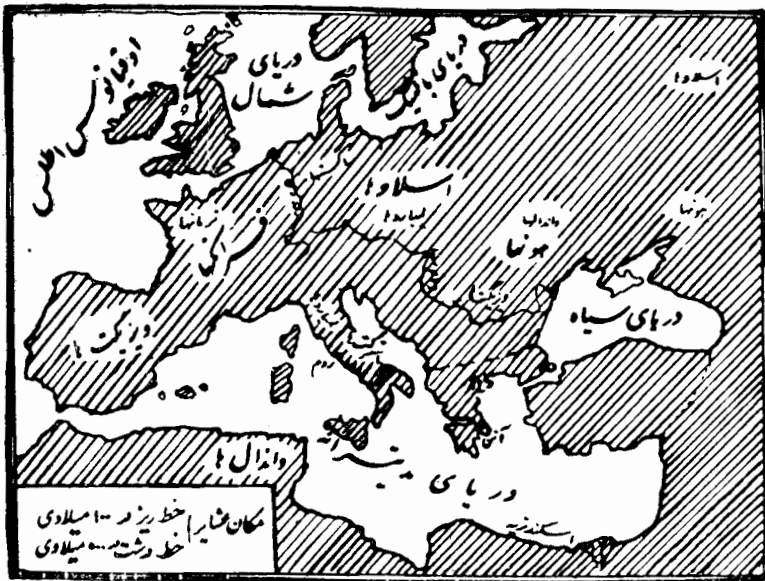
ارتش روم در سه مرکز عمده و لشکرگاه مهم حراست امپراطوری را بعهده داشت یکی در شمال غرب در ساحل جنوبی رود رن Rhin دوم در شمال شرق در ساحل جنوبی رود دانوب سوم در انطاکیه در سوریه. در اثر حملات ایرانیان قسطنطین امپراطور روم شرقی انطاکیه را به بیزانس برد و در ۳۲۶ شهر قسطنطنیه را بنا نهاد و آنرا پایتخت و توقفگاه سپاه کرد.

در اثر تجمل پرستی زمامداران روم و هوسرانی‌های آنها و پستی اخلاق و شیوع فقر و بیکاری افواج، هر یک از سه مرکز فوق یک امپراطور انتخاب میکرد و این سه امپراطور با هم بمنازعه و جنگ برمیخواستند تا یکی غالب و امپراطور شود و این مسئله نیز بر شدت و وخامت اوضاع میافزود.

۲ - در شمال رودخانه رن و دانوب و همچنین در شمال دریای سیاه و قفقاز

قبایلی وحشی اقامت داشتند که رومیان آنها را ژرمن مینامیدند. تا زمانی که دولت روم قوی بود قبایل مذکور جرأت تجاوز بخاک روم را نداشتند ولی همین که علائم ضعف ظاهر شد شروع به حمله و تاخت و تاز کردند.

در شمال دریای سیاه و شمال غرب بحر خزر قبایل هیون که وحشی و خونخوار بودند میزیستند و در جنوب غربی آنها قبایل ویزیگت و در مغرب و شمال غربی آنها قبایل اسلاو واندال. در اثر فشار هیونها برویزیگت ها، قبایل ویزیگت در ۳۷۸ میلادی از رود دانوب گذشتند و با کشتار مردم و غارت شهرها بالکان را متصرف شدند و رومیان را در ادرنه شکست دادند و امپراطور را کشته در بالکان اقامت گزیدند. چندی بعد تحت ریاست آلاریک ویزیگت ها بطرف شمال دریای آدریاتیک حرکت کردند و وارد ایتالیا شدند و بالاخره در ۴۱۰ میلادی شهر روم را گرفته غارت کردند. در آن تاریخ همگی تصور کردند که دنیا باخر رسیده زیرا ظرف هشتصد سال که از ایجاد شهر روم گذشته بود هیچگاه بدست دشمن نیافتاده بود.



مهاجرت ژرمنها

ویزیگت‌ها پس از تجدید قوا از روم بسوی شمال رهسپار شدند و بسا خونریزی و غارت گل یعنی فرانسه کنونی و اسپانیا را تصرف کردند و در آنجا سکنی گزیدند.

بعد از ویزیگت‌ها مهمترین قبایلی که بامپراطوری روم حمله کردند واندالها بودند که در اثر فشار هیونها بطرف غرب یعنی محل کنونی آلمان بحرکت درآمدند و از گل گذشته با خونریزی و غارت وارد اسپانیا شدند و در جنوب آن اقامت گزیدند و نام قبیله خود را بدان ناحیه دادند که اکنون نیز اندلس Andalousie خوانده میشود.

واندالها پس از تجدید قوا براه افتادند و از تنگه بین اسپانی و افریقا که بعداً جبل طارق نامیده شد عبور کردند و بطرف شرق در ساحل افریقا رفتند و از قرطاجنه از راه جزیره سیسیل وارد ایتالیا شدند و در ۴۵۵ میلادی شهر روم را گرفته غارت کردند.

چند سال بعد در ۴۷۶ میلادی چریکهای قبایل وحشی که در آرتش روم داخل شده بودند طبق معمول آنزمان برای خود تقاضای زمین کردند و چون درخواست آنها اجابت نشد امپراطور روم غربی را معزول کردند و یکی از ایلخانان را بنام اودواکار Odovacar بامپراطوری منصوب کردند و باین ترتیب امپراطور روم غربی در ۴۷۶ میلادی منقرض گردید.

قبایل وحشی دیگری که اروپا را متصرف شدند عبارت بودند از آنگل‌ها Saxons و Angles ساکسونها که بین ۴۴۳ و ۴۸۵ میلادی از جنوب محل فعلی دانمارک بمشرق و جنوب جزایر بریتانیا رفتند و بدین سبب آنجا انگلستان خوانده شد.

قبایل اسلاو نیز در قرن ششم میلادی از جنوب روسیه بسوی بالکان سرازیر شدند و بلغارستان و یوگسلاوی را تصرف کردند.

قبایل فرانک نیز که در قسمت سنلای رودخانه Rhin بودند از ۴۸۶

بطرف جنوب رهسپار شدند و تمام گل را تصرف کردند که از آن پس فرانسه نامیده شد.

بترتیبی که عرض شد علاوه بر لاتن‌های اصلی که در اروپای غربی وجود داشتند، قبایل ژرمن در آنجا مستقر شدند و جنوب‌شرقی اروپا را نژاد اسلاو بتصرف درآورد.

و اما روم شرقی یا بیزانس، امپراطور آن بنام قسطنطین در ۳۱۳ میلادی رسماً بمذهب مسیح گروید و در ۳۲۶ شهر قسطنطنیه را بنا کرد. در ۴۳۱ میلادی اسقف قسطنطنیه که نسطور Nestor نام داشت و معتقد بوفق دادن دین بادانش بود و خارج کردن خرافات و موهومات از مذهب مسیح، در اثر تعصب مسیحیان در شورای شهر افسوس (در آسیای صغیر در ساحل مدیترانه) محکوم به تبعید شد. نسطور با پیروانش و کتبی که داشتند بایران پناه آوردند. در ۵۲۹ میلادی هم ژوستینیان Justinien امپراطور بیزانس از روی تعصب دانشگاه آتن را تعطیل کرد و هفت نفر از استادان برجسته آن در زمان انوشیروان بایران التجا آوردند. بنابراین روم شرقی در قرن ششم میلادی در پرده جهل و تعصب و رکود فرو رفت و روم غربی در قرن پنجم در تحت ملوک طوائف و ناامنی و آشوب و خرافات و اوهام قرار گرفت.

۳ - در مقابل اروپائی که از اواخر قرن دوم میلادی دچار ظلمت و آشوب و ضعف و تزلزل شده بود با ظهور اردشیر بابکان در ۲۲۶ میلادی شاهنشاهی با عظمت و قدرت ساسانیان بوجود آمد که از مشرق برود سند و از مغرب برودخانه فرات، از شمال به سیحون و قفقاز شمالی و از جنوب باقیانوس هند و خلیج فارس محدود بود. نشانه این قدرت را میتوان در کوههای فارس نزدیک کازرون و در نقش رستم مشاهده کرد که والرین (Valerien) امپراطور اسیر شده روم شرقی (در ۲۶۰ میلادی) بزانو بیای اسب شاپور اول افتاده است. امپراطور سرداران دیگر روم نیز در زد و خوردهای ایران و روم از پای درآمدند چنانکه ژولین

Julien در زمان شاپور دوم در ۳۶۳ در جنگ مغلوب و کشته شد. همین قدرت و عظمت است که خاقانی در مقابل ویرانه‌های طاق کسری فرموده:
این است همان درگاه کاوراز شهان بودی

دیلیم ملک بابل هندو شه ترکستان

این است همان ایوان کاز نقش رخ مردم

خاک در او بودی دیوار نگارستان

مؤسس سلسله ساسانی بین دزفول و شوشتر شهرگندی‌شاپور را بنانه‌هاد که دانشگاهش بزرگترین مرکز فرهنگی جهان شد و استادان ایرانی و هندی و یونانی و سریانی در آن تدریس کردند و کتب متعدد تألیف و عده‌ای از کتب فلسفی و علمی را بزبان پهنوی ترجمه کردند. پیروان نسطور که از روم شرقی طرد شدند و حکمای یونان که بایران پناه آوردند در همین دانشگاه از وجودشان استفاده شد.

موادی که در آن تدریس میشد عبارت بود از پزشکی - دامپزشکی - دارو شناسی - فلسفه - مهندسی - حقوق.

ماده‌ای که از همه مهمتر بود پزشکی بود زیرا که طبق آئین زردشت بوسیله طب انسان برپیماری که از آثار اهریمن است چیره میشود بهمین جهت پیوسته پزشکان در ایران مقام عالی داشتند و در ردیف موبدان و روحانیان بودند و در هیچ کشور باستانی باندازه ایران برای طبیب احترام قائل نبودند. اهمیت پزشکی بدلائل مذهبی بحدی زیاد بود که نخستین مدرسه رسمی طب در جهان بفرمان داریوش کبیر در شهر سائیس در مصب رود نیل دایر شد و نخستین بیمارستان در دنیا در دانشگاه گندی‌شاپور تأسیس گردید تا دانشجویان طرق تشخیص امراض و معالجه و درمان را در آنجا عملاً فراگیرند.

در حقوق، مجموعه قوانین عصر ساسانی بنام ماتیکان هزار داتستان که اکنون موجود و بانگلیسی هم ترجمه و چاپ شده در آن دوره تدوین شد.

در معماری و هنر نیز ایران ساسانی مقام ابرجمند داشت و نمونه ساختمانهای آنزمان در ویرانه‌های طاق کسری نزدیک بغداد و کاخ به شاپور نزدیک کازرون نمایان است و ظروف زرین و سیمین و منسوجات دوره ساسانی از شاهکارهای هنر و در بسیاری از موزه‌های بزرگ عالم موجود است. سد کارون و شادروان (نزدیک شوشتر) نیز از دوره ساسانی است.

مقصود از ذکر مختصری از فرهنگ و تمدن ساسانیان این است که نشان داده شود در مقابل اروپای تاریک و مدهش، ایران نیرومند و درخشان بادانش وجود داشت. دارمستتر Darmesteter خاورشناس شهیر فرانسوی در کلژ دوفرانس Collège de France که عالی‌ترین مؤسسه تحقیقاتی فرانسه است در ضمن دروس خود در ۱۸۸۵ گفته است:

«شاهنشاهی ساسانیان که میان سه امپراطوری بیزانس و هندوسنان و چین قرار داشت مدت چهارصد سال مرکز مبادلات فرهنگی بشر بود. بدست ایران کوشش شد که میان مردم جهان وحدت نهائی ایجاد شود. در عصر ما مغرب زمین در مشرق رخنه میکند ولی این رخنه برای محو کردن و اضمحلال مشرق زمین است در صورتیکه در دوره ساسانیان میان این چهار تمدن بزرگ و مختلف تعادل وجود داشت. این تعادل بشر دیگر در تاریخ دیده نخواهد شد».

این بود وضع ایران در عصر ساسانی تا اوائل قرن هفتم میلادی که مقارن ظهور اسلام است.

۴ - بهنگام بعثت حضرت رسول اعسراب از تمدن دور بودند - بت پرست بودند - از زراعت و تجارت تنفر داشتند - وسیله معیشت آنها عموماً غارت و یغماگری بود - اغلب آنها از موش صحرائی و سوسمار و شیرشتر تغذیه میکردند - بهنر توجه نداشتند - طبق نص صریح قرآن دختران را در موقع تولد زنده بخاک می سپردند - در موقع هجرت رسول خدا از مکه بمدینه در تمام قبیله قریش که شریفترین قبیله عرب بود فقط هفده نفر سواد داشتند که یکی از آنها حضرت امیر بود - نوشتن

در میان آنها ننگ محسوب میشد - ذوالرمه که از شعرای عربست و در ۱۱۰ هجری فوت کرده میترسید هنر کتابت خود را آشکار کند - تاسی سال پس از هجرت، قرآن فقط سینه به سینه نقل میشد. باین دلایل برای اداره امور ممالک اسلامی، اعراب از ایرانیان استفاده کردند که در اثر چهارصد سال فرمانروائی ساسانیان بر قسمتی از جهان در حسابداری و دبیری و دفترداری و تحصیلداری تجربیات زیاد اندوخته بودند. در دمشق پایتخت خلفای اموی تا هشتاد سال پس از هجرت دفاتر دولتی ب زبان پهلوی بود و تقویم شمسی بکار میرفت نه تقویم قمری که نزد اعراب مرسوم بود.

سلیمان بن عبدالملک که از ۹۶ تا ۹۹ هجری خلافت کرد روزی به مسجد الحرام رفته بود و پس از مشاهده حلقه های درس (که مخصوص تعلیم و تفسیر قرآن و احادیث و فقه و اصول دین بود) و پس از آگاهی از هویت استادان حلقه های مذکور فریاد برآورد که «شگفت دارم از این ایرانیان که هزار سال فرمانروائی کردند بدون اینکه آنی ما را لازم داشته باشند و ما صد سال حکومت کردیم بدون اینکه آنی از آنان بی نیاز گردیم».

در مدت خلافت امویان کار عمده ای که صورت گرفت توسعه قلمرو اسلام بود. در زمان آنها تمام نواحی و سواحل شمالی افریقا بتصرف اعراب درآمد و در ۹۲ هجری طارق بن زیار حاکم طنجه بدستور دمشق از تنگه وافع بین افریقا و اسپانی گذشت و حکمرانان اندلس را که با هم نزاع داشتند شکست داد و اسپانی را تصرف کرد و وارد گیل یا فرانسه شد و تا نزدیک شهر تور Tours پیش رفت ولی در آنجا بسال ۱۱۳ هجری (۷۳۲ میلادی) از شال مارتل Charles Martel سردار فرانکها شکست خورد و با اسپانی بازگشت و در آنجا رحل اقامت افکند. باین ترتیب اسپانی چند قرن در دست اعراب بود و یکی از امویان بنام عبدالرحمان خلافت موروثی در آنجا برقرار کرد. بعداً مسیحیان اسپانی بتدریج به مخالفت با مسلمانان برخاستند تا در ۱۴۹۲ میلادی آخرین قسمت اسپانی بدست ایزابل

Isabelle ملکه کاستیل Castille افتاد.

ه - در مشرق عالم اسلام در اثر عدم توجه خلفای اموی بمبادی دینی و فساد در دستگاه خلافت و بغض و کینه آنها نسبت بایرانیان که معتقد بموروئی بودن خلافت در خانواده حضرت امیر بودند و امویان را غاصب میدانستند و در اثر دخالت ندادن ایرانیان در امور دولتی، ابومسلم خراسانی در مرو قیام کرد و با یکصد هزار نفر عازم شام شد و مروان آخرین خلیفه اموی را در کنار رودزاب شکست داد و در ۱۳۲ هجری دمشق را تصرف کرد و بنی عباس را بمسند خلافت نشانید.

انقراض بنی امیه و نصب بنی عباس بخلافت بدست ابومسلم خراسانی باعث شد که ایرانیان در دستگاه خلافت نفوذ پیدا کردند و عده ای از آنان بوزارت رسیدند. از جمله اشخاصی که در خلافت و حکومت دخالت مؤثر پیدا کردند خاندان برمک و سهل بودند. چهار تن از برمکیان بنام خالد و پسرش یحیی و فضل و جعفر فرزندان یحیی قریب پنجاه سال زمان امور ممالک اسلامی را در دست داشتند. نخستین اقدام آنها این بود که پایتخت ممالک اسلامی را از دمشق بخاک ایران آوردند و شهر بغداد را با نام ایرانی که دارد در مجاورت طاق کسری و پایتخت شاهنشاهی ایران در ۷۶۱ میلادی (۱۴۳ هجری) بنا نهادند. در اثر این انتقال دولت اسلامی وارث سلطنت ایران شد و لازمه این توارث سیاسی توارث فرهنگی بود.

حمایت و نوازش خاندان برمک و سهل از اهل فضل و دانش که اکثر ایرانی بودند و تشویق و ترغیب آنها وسخاوت منشی برمکیان نسبت بدانشمندان باعث شد که بغداد مرکز فرهنگی عالم اسلام شد و فرهنگ اسلامی مرکب از فرهنگ ایران و فرهنگ یونان و مذهب اسلام بزبان عربی تکوین گردید. در زمان خلافت هارون یک بیمارستان و مدرسه طب توسط استادان دانشگاه گندی شاپور در بغداد تأسیس شد و در زمان مأمون بیت الحکمه مرکب از کتابخانه و رصدخانه در آنجا بوجود آمد.

بدستور وزیران برمکی کارخانه کاغذ سازی از خوارزم و ماوراءالنهر بیغداد آورده شد و کاغذ کالای رائج در ممالک اسلامی گردید. کتب تاریخی و فلسفی و اخلاقی و عنمی از زبان پهلوی و سریانی و یونانی بزبان عربی ترجمه شد و کتب متعدد تازه در رشته های مختلف تألیف گردید.

علت اینکه تمام کتب بزبان عربی ترجمه یا تألیف شد این است که عربی زبان قرآن مجید و کلام الله است و نماز و دعا بزبان عربی خوانده میشود و در آن موقع خلافت و حکومت در دست اعراب بود. بنابراین زبان عربی زبان سیاسی و اداری و مذهبی بود و در اثر خواص و استعداد زبان عربی و ترجمه ها و تألیف ها زبان علمی نیز شد. شیوع زبان عربی در عالم اسلام شبیه بشیوع زبان لاتین بود در عالم مسیحیت در قرون وسطی در تمام اروپا. چون در شش قرن اول اسلام تقریباً تمام کتبی که ایرانیان ترجمه یا تألیف کردند بزبان عربی بود وقتی کتب آنها بزبان لاتین ترجمه و در مغرب زمین منتشر شد همه مترجمین و مؤلفین ایرانی را عرب خواندند و این اشتباه هنوز در اغلب کتب اروپائی و آمریکائی باقی است.

اسامی عده ای از مترجمین و مؤلفین قرون اولیه هجرت در کتاب فهرست ابن ندیم که معتبرترین کتاب در نوع خود میباشد و در ۳۷۷ هجری نوشته شده ذکر گردیده است. از جمله مترجمین کتب پهلوی بعربی نام چند تن در فهرست مذکور آمده که سه نفر از آنها اصفهانی هستند و عبارتند از زادویه فرزند شاهویه اصفهانی - محمد فرزند بهرام اصفهانی - هشام فرزند قاسم اصفهانی - اسامی مترجمان دیگر پهلوی بعربی عبارتست از روزبه که وی را اعراب ابن مقفع خوانده اند زیرا دست پدرش را شکسته بودند - چند نفر از خاندان نوبخت - موسی و یوسف برمکی - علی تمیمی - حسن فرزند سهل - بهرام فرزند مروان شاه - عمر فرزند فرخان. از مترجمان سریانی بعربی باید نام چند تن ارنسطوریان را ذکر کرد که در دانشگاه گندی شاپور تدریس میکردند مانند بختیشوع و ماسویه و حنین.

از مؤلفان و مصنفان ایرانی که شهرت جهانی یافتند و نقش اساسی در تکوین

فرهنگ اسلامی داشتند کافی است بذکر چند تن از مهمترین آنها قناعت شود. در این قسمت هم باز قناعت میکنم بذکر اسامی علمای ریاضی و طبیعی و پزشکی و نجومی و از ذکر علمای صرف و نحو و لغت و معانی بیان و فقه و اصول و کلام و تفسیر قرآن و تألیفات آنها صرف نظر میکنم. دانشمندانی را هم که نام می‌برم در کتب خود اکتفا بمعلومات عصر خویش نکرده‌اند بلکه اغلب آنها در رشته‌هایی ابتکار نشان داده و میزان قابل توجهی بر معلومات بشر افزوده‌اند. اسامی بزرگترین آنها از این قرار است:

محمد بن موسی خوارزمی متوفی در ۲۲۴ هجری (۸۳۸ میلادی) مخترع جبر و مقابله در عالم. رساله‌ای که وی در باب ارقام هندسی نوشت و بزبان لاتین ترجمه شد باعث انتشار ارقام مذکور در اروپا شد و چون رساله بزبان عربی بود ارقام هندسی را ارقام عربی خوانده‌اند. خوارزمی نخستین بار معادلات درجه دوم را حل کرد.

ابومعشر بلخی متوفی در ۲۷۲ هجری (۸۸۵ میلادی) که ۳۵ جلد کتاب در هیت و ریاضی تألیف کرد.

بلاذری متوفی در ۲۷۹ هجری (۸۹۲ میلادی) صاحب فتوح البلدان در جغرافیا. محمد جریر طبری متوفی در ۳۱۰ هجری (۹۲۲ میلادی) نویسنده تاریخ عالم. محمد بن زکریای رازی متوفی در ۳۲۰ هجری (۹۳۲ میلادی) که کارهای بکر در پزشکی و شیمی کرده است مانند کشف الکل و بکار بردن روش مشاهده در مورد بیماران و انجام جراحی‌های منانه و تقسیم مواد به سه طبقه معدنی و نباتی و حیوانی. از تألیفات مهم او یکی دائرة المعارف پزشکی است در بیست جلد بنام حاوی و دیگر کتاب آبله و سرخک که ترجمه آن تا یک قرن پیش در اروپا بطبع میرسید و مورد استفاده بود.

ابونصر فارابی متوفی در ۳۳۹ هجری (۹۵۰ میلادی) که حکیم و موسیقی‌دان بود و تألیفات عدیده دارد.

علی بن عباس مجوسی متوفی در ۳۸۳ هجری (۹۹۳ میلادی) پزشک نامدار و مؤلف دو کتاب نفیس در طب بنام کامل الصناعه و کتاب ملکی.

ابوالوفایوزجانی (خراسانی) متوفی در ۳۸۷ هجری (۹۹۷ میلادی) نخستین مصنف مثلثات و جدول جیب و ظل در عالم.

ابن سینا متوفی در ۴۲۸ هجری (۱۰۳۷ میلادی) پزشک و فیلسوف نامدار صاحب کتاب مشهور قانون در پزشکی و شفا در حکمت.

ترجمه کتاب قانون تا قرن ۱۷ میلادی در دانشگاه‌های اروپا تدریس میشد طرح نه‌نه که در امتحان صحت محاسبه بکار می‌رود از اوست.

ابوریحان بیرونی متوفی در ۴۴۰ هجری (۱۰۴۸ میلادی) فیزیک‌دان نامدار که نخستین بار پی به قوه جاذبه زمین برد - گرد بودن زمین را اعلام داشت - قاعده تعیین وزن مخصوص اجسام را وضع و جدول وزن مخصوص اجسام را تدوین کرد - قاعده محاسبه حاصل جمع تصاعد هندسی را پیدا کرد - شیب مدار خورشید را نسبت به سطح استوای جهان اندازه گرفت. ویل دورانت Will Durant محقق معروف آمریکایی مقام بیرونی را در عالم اسلام برابر مقام لایبنیتز Leibnitz آلمانی در عالم مسیحیت میدانده که در اوایل قرن هیجدهم میلادی مبادی حساب فاضله را کشف کرد.

امام محمد غزالی متوفی در ۵۰۵ هجری (۱۱۱۱ میلادی) صاحب احیاء العلوم والمنقذ من الضلال که پانصد و پنجاه سال قبل از دکارت شکاکیت را عنوان کرد و برای ارضای خاطر راه نشان داد.

عمر خیام متوفی در ۵۱۷ هجری (۱۱۲۳ میلادی) که نخستین بار در دنیا کتاب جبر و مقابله کامل را تألیف کرد و معادله درجه سوم را حل نمود - دستور پیدا کردن ضرایب بسط دو جمله‌ای را که بنام نیوتن معروف شده بدست داد. تقویم جلالی را عرضه داشت که از حیث صحت، نخستین تقویم شمسی در جهان است چنانکه در ۵۰۰ سال نسبت بحرکت خورشید و زمین فقط یک روز خطا

دارد در صورتیکه تقویم کنونی مغرب زمین در ۳۳۰۰ سال یک روز خطا دارد.
 خواجه نصیرالدین طوسی متوفی در ۶۷۲ هجری (۱۲۷۳ میلادی) که
 نخستین مؤلف کتاب مثلثات کروی است در جهان وزیج ایلخانی را تدوین و چند
 اسباب برای رصد اختراع کرده است.

چنانکه قبلاً هم تذکر دادم این اساسی بطور نمونه ذکر شد والا باید مدتها
 وقت حضار محترم را بگیرم و موجب ملالت خاطر خواهد شد. برای اینکه نقشی
 مؤثر و اساسی ایران در تکوین فرهنگ اسلامی که دنباله آن فرهنگ کنونی مغرب
 زمین است بهتر آشکار شود باید نظر یکی از بزرگترین محققان عرب را در این باب
 معروض دارم. ابن خلدون استاد دانشگاه الازهر وقاضی القضاات مصر که در قرن
 هشتم هجری میزیسته و سال ۸۰۸ هجری (۱۴۰۵ میلادی) در گذشته است در مقدمه
 کتاب تاریخش که خود کتابی است در فلسفه تاریخ مینویسد:

«از غرائب اینکه در جامعه اسلامی چه در علوم شرعی چه در علوم عقلی
 اکثر پیشوایان علم ایرانی بودند مگر در موارد نادر و قلیل و چنانچه بعضی از آنان
 منسوب بعرب بودند زبان آنها فارسی و محیط تربیت و استاد آنها ایرانی بود در
 صورتیکه جامعه و صاحب شریعت عربی است».

مانند این نظریه را خاورشناسان نیز در عصر حاضر ابراز کرده‌اند که برای
 نمونه آنچه پروفیسور پوپ Arthur Upham Pope نوشته است در اینجا عرضه میشود.
 پروفیسور پوپ ناشر کتاب «بررسی هنر ایران» است در شش جلد قطور که در ۱۹۳۸
 در انگلستان بطبع رسیده و بزرگترین کتابی است که درباره هنر کشور ما نوشته شده
 است. وی در شهریور ۱۳۴۸ دنیا را بدرود گفت و طبق آرزوی دیرینه‌اش در کنار
 زاینده‌رود در مغرب پل خواجو بخاک سپرده شد. این استاد در کتاب «شاهکارهای
 هنر ایران» که در ۱۹۴۵ در نیویورک بزیورچاپ آراسته شده مینویسد:

«وقتی اعراب در قرن هفتم میلادی ایران را گشودند چون بادیه‌نشین بودند
 از خود هنری نداشتند - مگر اینکه زبان شگفت‌آور آنها را هنر بدانیم - باین جهت

هنر و فرهنگ ایران بر آنها مستولی شد و بوسیله آنها بر قسمت اعظم عالم از اسپانی تا هندوستان استیلا یافت. هنگامی که اروپا در سده های تاریک غنوده بود فرهنگ اسلامی نیمی از جهان را منور ساخت و گرچه نواحی دیگر در این قسمت شرکت داشتند لیکن منبع اصلی و سرچشمه این نور ایران بود.

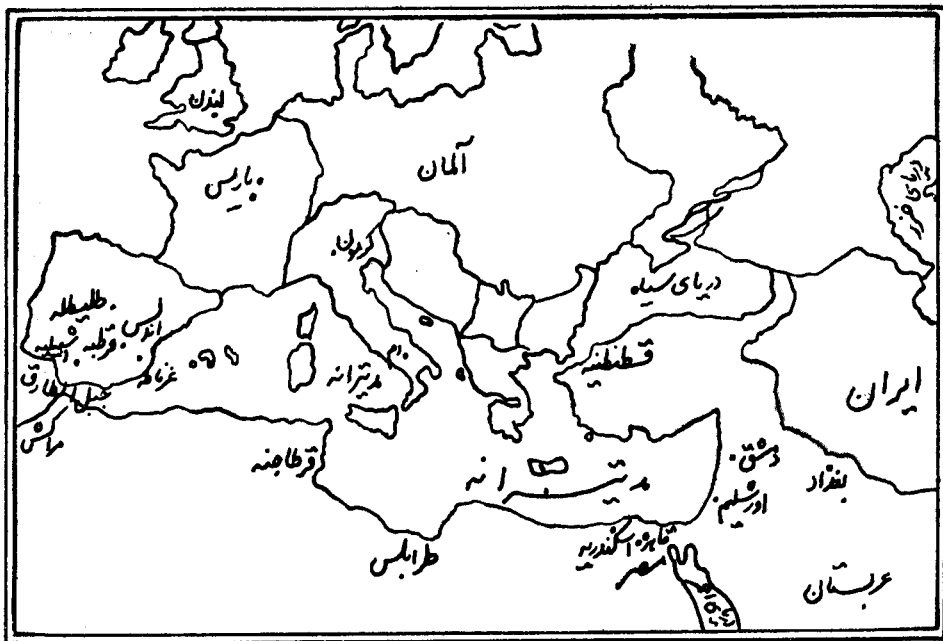
۶ - تکوین فرهنگ اسلامی که از قرن دوم هجری آغاز شده بود همواره بسط و توسعه پیدا میکرد و در اثر وحدت دین و رواج زبان عربی در ممالک اسلامی تألیفاتی که میشد بمرور زمان انتشار می یافت. بسال ۳۳۴ هجری (۹۴۵ میلادی) احمد معزالدوله دیلمی که مذهب تشیع داشت بر بغداد استیلا یافت و تا ۴۴۲ هجری (۱۰۵۰ میلادی) خاندان بویه بر دستگاه خلافت بنی عباس مسلط بودند و فقط مسکوک بنام خلیفه زده میشد و خطبه روز جمعه را بنام خلیفه میخواندند. در مدت مذکور بحث در مسائل دینی آزاد بود و جمعیتی بوجود آمد بنام اخوان الصفا که نام پنج تن از مؤسسين آن در دست است و از این پنج تن سه نفر ایرانی هستند بنام محمد بن نصر بستی (زمردم شهر بستی، چهل قرسنگ در مشرق زابل) - علی بن هارون زنجان - ابواحمد مهرجانی. این جمعیت کوشش کرد تا مانند فرقه معتزله خرافات و موهومات را از دین جدا سازد - دین را با دانش وفق دهد و با دلیل با ثبات رساند - معلومات عصر خود را در دائره المعارفی جمع و تدوین کند. این دائره المعارف در ۳۶۰ هجری (۹۷۰ میلادی) منتشر شد و اکنون موجود است.

در ۴۵۰ هجری (۱۰۵۸ میلادی) طغرل بیک سلجوقی بر بغداد تسلط یافت و پنج سال بعد برادر زاده اش البارسلان در ایران بسلطنت رسید و خواجه نظام الملک را بوزارت برگزید و او ۲۹ سال مهام امور مملکت را بدست داشت و در اثر علاقه بفضل و دانش عدای مدرسه در شهرهای مهم چون مرو و نیشابور و هرات و آمل و اصفهان و بصره و بغداد بنام نظامیه باموقوفات کافی و مقررات خاص ایجاد کرد که باعث جنبش فرهنگی عظیم در عالم اسلام شد. از همه مدارس که تأسیس گردید نظامیه بغداد بزرگتر بود و در ۴۶۰ هجری (۱۰۶۷ میلادی) گشایش

یافت و برای سایر کشورها نمونه و سرمشق شد.

۷ - اکنون باید دید چگونه این فرهنگ اسلامی با اروپا منتقل شد و موجبات تجدید حیات اروپا را فراهم ساخت.

با تسلط سلاجقه بر بغداد و آسیای صغیر دو واقعه در عالم اسلام روی داد یکی مهاجرت اخوان الصفا و پیروان آنها بطرف مغرب و شمال افریقا و اندلس و دیگر جنگهای صلیبی و این دو واقعه عامل مؤثر در انتقال فرهنگ اسلامی با اروپا شدند. سلاجقه تعصب دینی داشتند و از فرهنگ اشعری که معتقد به جبر و غیر مختار بودن انسان و مخالف با اخوان الصفا بود حمایت میکردند.



خط سیر فرهنگ اسلامی از بغداد به شهرهای شمال افریقا و اروپای غربی

پیروان اخوان الصفا در اثر تعصبات و مجادلات و سجت گیریها از اواخر قرن پنجم هجری بطرف مصر و شهرهای شمالی افریقا و اندلس رهسپار شدند و در اسکندریه و قاهره و غرناطه و قرطبه و اشبیلیه و طلیطله مجالس بحث و مدرسه شبیه بمدرسه نظامیه برپا کردند و بتدریس پرداختند. در این مدارس

کتبی که بکار میرفت اغلب از حکمائی بود چون فارابی و ابن سینا و غزالی. تعصب مذهبی مأمورین ترك در بیت المقدس و آزار زوار مسیحی باعث بروز جنگهای صلیبی شد که از ۴۹۰ تا ۶۶۰ هجری (۱۰۹۵ تا ۱۲۷۰ میلادی) بطول انجامید. در این مدت هشت بار گروهی از مسیحیان و لشکریان اروپا با صلیبی از پارچه بر لباس، باسیای صغیر و فلسطین حمله کردند و مدتی هم اورشلیم را تصرف نمودند و سلطنت لاتین اورشلیم را بوجود آوردند ولی بالاخره به هدف خود نرسیدند یعنی مسلمانان مسیحیان را از آنجا راندند و بیت المقدس بدست مسلمین باقی ماند ولی آمدن صدها هزار مسیحی ظرف ۱۷۵ سال بمشرق زمین و حشر با مسلمانان و مشاهده آثار تمدن و فرهنگ اسلامی در آنها تأثیر عمیق کرد.

صلیبی ها مشاهده کردند که در مقابل شهرهای کوچک و متعفن اروپا که شبها تاریک و ناامن بود در ممالک اسلامی شهرهای پاکیزه با معابر سنگ فرش شده و شبهای روشن و امن وجود دارد - در مقابل امراض ساری اروپا و تازیانه زدن به کسانی که مبتلا بحمله و غش یا جنون بودند (برای راندن ارواح پلید از بدن آنها) در ممالک اسلامی بیمارستان و پزشک و دارو وجود دارد - در مقابل نادانی و خرافات و اعتقاد بسحر و جادو و تأثیر ستارگان در سرنوشت انسان (مانند اینکه مثلا ستاره دنباله دار مرگ پادشاه و طوفان و زلزله و قحطی و شورش و طغیان رودخانه و طاعون بهمراه دارد) در مشرق زمین مدرسه و کتابخانه دائر است - در مقابل فقدان وسائل نظافت در اروپا در مشرق زمین گرمابه عمومی و سلمانی در شهر ها و آبریز و چاه و فاضل آب در خانه ها وجود دارد.

صلیبی ها در مراجعت با وطن خود ظرف دو قرن مردم اروپا را از مشهودات خود آگاه ساختند و آداب و مصنوعات و لغات تازه را با خود بار میان بردند مانند تراشیدن ریش - ساختن گرمابه و آبریز - تهیه باروت - بکار بردن قطب نما در دریا - وضع مالیات - هزار کلمه فارسی و عربی چون کاروان و بازار و لیمو و نارنج و فرسنگ و تعرفه و رز (برنج)

از طرف دیگر چون بالشکریان اروپائی عده‌ای از سران الواط واراذل و اشرار برای غارتگری بمشرق زمین هجوم آوردند و بسیاری از آنها کشته شدند ممالک اروپائی از وجود آنها پاك شد و ملوك طوائف ضعیف شدند و پادشاهان قدرت یافتند. قدرت پاپ و کلیسا هم روبه ضعف نهاد زیرا کشیشان عالم اسلام را عالم شیاطین و صنایع مسلمانان را هنر سیاه به مسیحیان معرفی کرده بودند و کذب تبلیغات آنها بثبوت رسیده بود.

۸- در نتیجه آگاهی از اوضاع و احوال ممالک اسلامی عده‌ای از طلاب اروپائی برای تحصیل عازم اسپانی و مشرق زمین شدند و در مدارسی که از روی گسردۀ نظامیه در آنجا تأسیس شده بود زبان عربی و علوم طبیعی و ریاضی و پزشکی و فلسفه آموختند و کتبی که در این رشته‌ها تدریس میشد بزبان لاتین که زبان علمی صومعه‌ها و خانقاه‌ها و مدارس کلیسا بود ترجمه کردند و شهرهای خود بردند و به تعلیم و نشر آنها پرداختند که برای نمونه باید معروفترین آنها را در اینجا نام برد.

یکی از آنها قسطنطنین افریقائی بود از اهالی قرطاجنه در شمال افریقا که کلیمی بود و عربی میدانست و بعداً بآئین مسیح پیوست و بمشرق زمین آمد و نسخه‌ای از کتاب کیمیای محمد ابن زکریای رازی و کتاب سلکی علی بن عباس مجوسی را بدست آورد و بلاتین ترجمه کرد و در شهر سالرن Salerne واقع در جنوب بندر ناپل تدریس کرد - شهری که بواسطه آب و هوایش معروف به نقاهتگاه شده بود.

دومین طالب علم مشهوری که برای تحصیل در مدارس اسلامی باسپانی رفت ادلهارد Adelhard پارسای انگلیسی بود از شهر باث Bath واقع در دوئیست کیلومتر در مغرب لندن. وی در حدود ۱۱۲۰ میلادی در قرطبه پایتخت اندلس هیئت و ریاضی آموخت و کتاب و رساله‌هایی از محمد بن موسی خوارزمی و ابو معشر بلخی بلاتین ترجمه کرد و با خود بانگلستان برد و ترجمه‌ها را تکثیر و از روی آنها تدریس کرد.

شخص مهم دیگری که برای تحصیل باسپانی رفت و شهرت بسیار پیدا کرد

ژرارد Gerard از اهالی کرمون Cremona در شمال ایتالیا بود که در طلیطله عربی و دانش آموخت و کتب متعدد با خود بایتالیا برد و با کمک یک کلیمی از ۱۱۶۷ تا ۱۱۸۷ میلادی هشتاد رساله و کتاب از عربی به لاتین ترجمه کرد مانند قانون ابن سینا - کتاب منصوری محمد بن زکریای رازی در طب و بعضی از مجلدات دائرة المعارف طبى او بنام حاوی - جبر و مقابله محمد بن موسی خوارزمی - کتاب موسیقی فارابی .

از جمله فرمانروایان اروپا که در انتقال فرهنگ اسلامی باروپا نقش بارز داشتند فردریک امپراتور آلمان بود که از ۱۲۲۷ تا ۱۲۵۰ سلطنت کرد و در اثر اقامت ممتد در جزیره سیسیل (که جزو امپراطوری آلمان بود) علاقه مند بفرهنگ اسلامی شد زیرا جزیره مذکور قریب صد و پنجاه سال تا ۱۰۹۰ میلادی در تصرف اعراب و مرکز نشر فرهنگ اسلامی در مدیترانه بود . فردریک عده ای از پزشکان کلیمی را مأمور ترجمه کتب علمی از عربی به لاتین کرد که از همه مهمتر قانون ابن سینا بود که تا قرن هفدهم میلادی کتاب اساسی در طب بود و در دانشگاه های اروپا کتاب درسی بود .

فرمانروای دیگر شارل اول معروف به Charles d'Anjou شارل دانژو بود که در جنگ هفتم صلیبی بابرادر خود پادشاه فرانسه شرکت داشت و بدست مسلمانان اسیر گشت و با فرهنگ و تمدن اسلامی آشنا شد و همین که در ۱۲۶۶ بسلطنت ناپل و سیسیل رسید فرج بن سالم را که از کلیمیان سیسیل بود مأمور ترجمه دائرة المعارف طبى محمد بن زکریای رازی موسوم به حاوی کرد که در ۱۲۷۹ انتشار یافت .

۹ - بتدریج که ترجمه کتب عربی به لاتین در اروپا فراهم شد عده ای آشنابه علوم و حکمت اسلامی شدند و از میان آنها معلمانی پیداشدند که در مدارس کلیسا و خانقاهها و صومعه ها روش اهل مدرسه و طریق مباحثه را برای اثبات مذهب بکار بردند زیرا چنانکه قبلا اشاره شد در اثر حکایاتی که صلیبی ها نقل کرده بودند عقاید

مردم نسبت به کشیش‌ها و مذهب سست شده بود و متصدیان امور مذهبی راه تحکیم ایمان مسیحیان را در استمداد از روش اهل مدرسه و بحث و استدلال می‌دیدند باین ترتیب مباحثات دینی و منطق مورد توجه عده‌ای واقع شد و بتدریج حوزه علمیه شبیه بحوزه‌های علمیه اسلامی بوجود آمد که بآنها دانشگاه گفتند.

نخستین حوزه علمیه که رسماً دانشگاه خوانده شد دانشگاه بولونی Bologne بود در شمال ایتالیا (جزو امپراطوری آلمان) که در ۱۱۵۸ میلادی فردریک باربروس Frédéric Barberousse امپراطور آلمان اساسنامه آنرا تصویب کرد. دومین دانشگاه در ۱۱۶۷ در آکسفورد (انگلستان) دائر شد و سومین در پاریس در ۱۱۸۰ میلادی. در دانشگاه پاریس بود که آلبرت بزرگ Albertus Magnus در قرن سیزدهم میلادی بادستار و عبارت ترجمه لاتین کتب فارابی و ابن سینا و غزالی را تدریس میکرد. تصویر قلمی از مجلس درس او در یک کتاب خطی مذهب مورخ ۱۳۱۰ میلادی در برلن موجود است.

چهارمین دانشگاه در ۱۲۰۹ در کیمبریج بوجود آمد.

تا ۱۳۰۰ میلادی در اروپا جمعاً ۲۳ دانشگاه ظرف صد و پنجاه سال تأسیس شده بود و صد سال بعد عده کل آنها به ۴۵ باب رسید و در ۱۵۰۰ میلادی به ۸۰ دانشگاه بالغ گردید.

این حوزه‌های علمیه در اروپا همان نقش را ایفا کردند که مثلاً تأسیس دارالفنون تهران در تحول ایران در ۱۲۶۸ هجری قمری (مطابق ۱۸۵۲ میلادی). در این دانشگاه‌ها چنانکه قبلاً هم گفته شد ترجمه کتب اسلامی را به لاتین می‌آموختند و باعث دقت و توسعه ذهن و تعمق و رشد فکری شدند. در کتب مذکور عموماً بقایید حکمای یونان اشاره میشد لذا عده‌ای از طلاب مایل بمطالعه اصل کتب حکمای یونان شدند و با زحمت معلمی برای فرا گرفتن زبان یونانی پیدا کردند و همین که سلطان محمد فاتح در ۱۴۵۳ میلادی مطابق با ۸۵۷ هجری استانبول را از تصرف امپراطوری روم شرقی خارج کرد عده‌ای از یونانیان بانسخه‌های

خطی از آثار ارسطو و بقراط و بطلمیوس و مانند آن رهسپار ایتالیا شدند و در آنجا بتدریس زبان یونانی و نشر فرهنگ یونان پرداختند.

از طرف دیگر در ایتالیا زبان و ادبیات روم باستان بکلی محو نشده بود و نسخه‌های خطی لاتین و یونانی در بعضی از خانقاهها و مدارس کلیسا وجود داشت و بتدریج که از قدرت و فشار پاپ و کلیسا کاسته شد (دراثر سستی عقیده مؤمنین و تحصیل در حوزه‌های علمیه) ارزش و اهمیت کتب و ادبیات مذکور جلوه‌گر شد و اشخاص تحصیل کرده بفرهنگ و زندگانی یونان و روم باستان دلبستگی پیدا کردند و از اینجا جنبش فرهنگ پژوهی Humanisme بدو در ایتالیا سپس در ممالک مرکزی اروپا بوقوع پیوست.

طلاب دانشگاهها بیش از پیش کنجکاوی و آزادی فکر پیدا کردند و بتدریج از پذیرفتن آراء تعبدی و عقاید قشری کلیسا سرپیچی کردند و از فکر عقبی و کناره‌گیری از امور دنیا که در ذهن مردم قرون وسطی رسوخ داشت دوری جستند و به نعمات زندگانی در این دنیا و درك زیباییهای طبیعت رو آوردند و مایل بمشاهده و تحقیق شدند. وقتی این روحیه پدید آمد در آغاز قرن شانزدهم میلادی دو جنبش دینی و علمی بوجود آمد.

سه نهضت عمده‌ای که ذکر شد یعنی جنبش فرهنگ پژوهی و دینی و علمی که در قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی بوقوع پیوست و موجب تحول مغرب زمین و تجدید حیات (رنسانس) اروپا شد توسط پیشوایانی بوجود آمد که در حوزه‌های علمیه و دانشگاههای قرون وسطی تحصیل کرده بودند.

اساس جنبش دینی این بود که باصل مذهب مسیح و کتاب مقدس پیردازند و خرافات و اوهام و تشریفات زائد را ترك کنند. مارتین لوتر Martin Luther که در دانشگاه ارفورت Erfurt آلمان حکمت و یزدان شناخت تحصیل کرده بود پیشوای جنبش دینی بود و در ۱۵۱۹ بانی مذهب پروتستان شد که تأثیر فوق‌العاده در تحول فکری و روحی اروپا کرد.

اساس جنبش علمی هم این بود که بقضاوت انسان باید اطمینان کسرد و ازراه حواس و مشاهده و تفکر و آزمایش بحقیقت اشیاء پی برد. در این قسمت پیشوایانانی ظهور کردند چون کپرنیک Copernic که در دانشگاه گراکوی Gracovie در لهستان تحصیل کرده بود و با تألیف کتاب « گردش افلاک » در ۱۵۰۹ علم هیئت و نجوم را بکلی دگرگون کرد. گالیله Galilee که در دانشگاه پیزا Pisa در ایتالیا تحصیل کرده بود ستاره شناسی جدید را پی ریزی کرد - کپلر Kepler که در دانشگاه توبین گن Tübingen در آلمان تحصیل کرده بود سه قانون مهم و معروف راجع بحرکت سیارات راوضع کرد.

در پایان این گفتار اگر بخواهم عرایض امروز را در چند جمله خلاصه کنم باید بگویم: در قرن سوم میلادی که امپراطوری روم روبه ضعف و انحطاط میرفت شاهنشاهی ساسانیان با قدرت و عظمت پا بعرضه وجود نهاد و ایران مرکز فرهنگ جهان شد و پس از هجوم قبایل وحشی باروفا و فرو رفتن امپراطوری روم غربی در توحش و تاریکی در قرن پنجم میلادی و ظهور اسلام در آغاز قرن هفتم میلادی ایرانیان از نیمه قرن هشتم نقش اساسی و عمده در تکوین فرهنگ اسلامی داشتند و این فرهنگ بمرور زمان در ممالک اسلامی انتشار یافت و از قرن یازدهم میلادی با سپانی منتقل شد و در آنجا و ایتالیا و انگلستان و فرانسه بزبان لاتین درآمد و در اروپای غربی منتشر گردید و در نتیجه روش اهل مدرسه وعده ای دانشگاه بوجود آمد که موجبات تجدید حیات اروپا را از قرن پانزدهم میلادی فراهم کردند.

یکی از مقاصد جشن ۲۵۰۰ ساله

برای من اسباب مسرت است که بدعوت جناب آقای پهلبد وزیر فرهنگ و هنر سومین اجلاسیه تاریخ و فرهنگ ایران را افتتاح کنم .

نخستین وظیفه من سپاسگزاری از خداوند متعال است که به ما فرصت داد در پرتو عنایات رهبر بزرگ کشور در جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران شرکت کنیم و در این کار اگر از ما خدمتی برمی آید عرضه بداریم .

دومین وظیفه من عرض حق شناسی است به پیشگاه شاهنشاه آریامهر که در اثر زحمات شبانه روزی وفداکاریهای مستمر مملکت را ظرف چند سال بدرجه ای از رشد و پیشرفت رسانده اند که ما امروز میتوانیم بفرمان ایشان جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران را برپا کنیم و به مسائل و معضلاتی بپردازیم که توجه بآنها فقط در سایه امنیت و فراغ خاطر و آسایش خیال امکان پذیر است .

وظیفه سوم در آغاز این اجلاس به نظر خودم این است که چند کلمه بطور اختصار راجع بارتباط موضوع این اجلاس به جشن ۲۵۰۰ ساله عرضه بدارم .

درباره فلسفه و علل برپا کردن جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی جمعی از فضلا و نویسندگان نظریات خود را در جراید و رادیو و مجلات ابراز داشته اند که البته باطلاع حضار گرامی رسیده است . بنده می خواهم یک نکته را برآنچه گفته و نوشته شده است برای تفسیر و توضیح اضافه کنم تا آشکار شود که تشکیل این اجلاس به چقدر با جشن مذکور پیوستگی و ارتباط دارد و چه اندازه نتایج حاصل از این اجلاس به برای ملت ایران مهم است . آن نکته این است که بنظر بنده یکی از مقاصد عالی برپا ساختن این جشن اثبات نقشی است که ایران ظرف ۲۵۰۰ سال در تکوین تمدن و فرهنگ عالم داشته است .

در اروپا و آمریکا در مجالسی که صحبت از تمدن و فرهنگ مغرب زمین می‌شود و در کتابهایی که افکار جوانان را تکوین می‌کند پیوسته اعلام میکنند که تمدن و فرهنگ اروپا قائم به چهار رکن است که عبارت باشد از
اول - تمدن و فرهنگ یونان .

دوم - تمدن و فرهنگ روم .

سوم - مذهب مسیح .

چهارم - فنون و صنایع (تکنولوژی)

و با اینکه خاورشناسی بویژه تحقیق و تتبع درالسنه و ادیان و تاریخ و ادبیات ایران باستان از قرن ۱۸ میلادی در اروپا آغاز شده و کتابها تألیف و انتشار یافته در مجالس عمومی و کتب درسی اسمی از ایران برده نمی‌شود و مردم عموماً از خدمات ایران بتمدن و فرهنگ جهان بی‌خبرند .

اگر در چند مؤسسه عالی هم اسمی از تمدن و فرهنگ ایران برده شود باندازه‌ای است که بروابط یونان باستان با ایران یا جنگهای هفتصد ساله روم و ایران بستگی داشته باشد .

اگر یک استاد انگلیسی چون پروفیسور براون در زمینه آثار و مظاهر فکری و عقلی ایرانیان یا یک هنرشناس آمریکائی چون پروفیسور پوپ در زمینه آثار ذوقی و هنری ایران در کتب خود نفوذ و سهم ایران را در تکوین تمدن و فرهنگ جهان گوشزد کرده‌اند بقول همان پروفیسور براون (در جلسه فوریه ۱۹۱۸ فرهنگستان بریتانیا) در مقابل یک تن که در عصر ما چنین همتی بخرج دهد یکصد تن مؤلف و استاد اروپائی تمدن و فرهنگ یونان و روم را تنها اساس تمدن و فرهنگ مغرب زمین معرفی می‌کنند . در اثر بی‌اطلاعی مردم مغرب زمین نسبت به خدمات ایران در پی‌ریزی تمدن و فرهنگ جهان هیچ یک از حق شناسی‌ها که اروپا در طول تاریخ مخصوصاً در عصر جدید نسبت به یونان و روم ابراز داشته در ایام تیره و تار کشورما نسبت به ملت ایران نشان نداده است در صورتیکه فقط برای اعاده استقلال یونان

در ۱۸۲۱ و ایجاد وحدت ایتالیا در ۱۸۷۰ همین اروپا جنگها کرده و دهها هزار نفر قربانی داده است .

در داخله مملکت هم مردم عموماً از تاریخ و مفاخر کشور خویش کمتر اطلاع داشته‌اند . خود بنده در ۱۲۹۰ خورشیدی یعنی شصت سال قبل که برای تحصیل به اروپا می‌رفتم در اثر ضعف و بیچارگی دولت وقت و اشغال نیمی از ایران تادروازه تهران از طرف قزاقان تزاری و مداخلات علنی آنها در امور کشور همین که از مرزهای ایران گذشتم نسبت به تمدن اروپا خیره و مبهوت شدم و همواره احساس حقارت می‌کردم و در برخورد با اروپائیه‌ها فوق‌العاده از خفت و خواری رنج می‌بردم و باینکه در تهران دوره مدرسه دارالفنون را با تمام رسانده بودم نسبت به تاریخ و فرهنگ ایران اطلاعاتم بحدی ناچیز بود که نیروی ابراز وجود نداشتم و در مقابل حملات همدرسه‌های فرانسوی نسبت به ایران و تمدن آن ، از دفاع عاجز بودم ولی همین که در ۱۲۹۵ بدیدار پروفیسور براون در دانشگاه کیمبریج نائل شدم و در اثر راهنمایی آن استاد بزرگوار و عاشق ایران اندکی بتاریخ و فرهنگ و طم‌آشنا شدم عرق ملیتم بجوش آمد و غرور ملی سراپای وجودم را دگرگون کرد و روحیه‌ام عوض شد و علی‌رغم اوضاع ناگوار ایران در آن زمان، خود را در ردیف اروپائیان بشمار آوردم و به ایرانی بودنم سرافراز و مفتخر بودم .

این بود اثر اندك آگاهی يك دانشجوی ایرانی از تاریخ و فرهنگ ایران و آن بود وضع روحی‌اش در موقع عزیمت باروپا در شصت سال قبل .

اروپائیهائی هم که به ایران می‌آمدند و می‌آیند حتی بزرگترین دانشمندان و مورخان آنها وقتی فی‌الجمله از تاریخ و فرهنگ ما آگاه میشوند اعتراف به بی‌اطلاعی خود میکنند و مایل میشوند در حدود امکان خدمتی بشناساندن فرهنگ و تاریخ ایران بکنند . ویل دورانت Will Durant مورخ شهیر آمریکائی صاحب کتاب بزرگ « داستان تمدن » The Story of Civilisation در ده جلد و

آرنولد توین بی Arnold Toynbee نویسنده نامدار انگلیسی صاحب کتاب بزرگ فلسفه تاریخ A Study of History در دوازده جلد که در ۱۳۲۷ و ۱۳۳۶ بایران آمدند و چندی از آثار تاریخی ایران دیدن و با عده‌ای از استادان ملاقات و گفتگو کردند اعجاب خود را از مشهودات خویش بیان کردند و قلت اطلاعات خویش را نسبت به عمق و تنوع و نیرو و دوام و تأثیر فرهنگ ایران ابراز داشتند. توین بی بهنگام ترك تهران وقتی از او پرسیدم که آثار تخت جمشید و اصفهان و شیراز چه تأثیری در او کرده گفت I was simply overwhelmed من مطلقاً از خود بیخود شدم.

بنابراین ملاحظه می‌فرمائید که مردم ایران و مغرب زمین واقف به نقش ایران در تکوین تمدن و فرهنگ جهان نیستند و بر ما است که اولاً هموطنان خود را از تاریخ واقعی ایران آگاه کنیم و کارهائی که نیاکان غیرتمند ما برای ترقی و پیشرفت بشر کرده‌اند بنظر آنها برسانیم تا حس ملیت و غرور آنها بیش از پیش بیدار و برانگیخته شود و بدلائل عظمت میهن خویش پی ببرند و همگی بطرف کمال و تمدن بزرگ که شاهنشاه رهبری می‌فرمایند پیش روند. ثانیاً تاریخ واقعی و مستند ایران را تدوین و زبانهای خارجه ترجمه و منتشر کنیم تا مردم اروپا و آمریکا متوجه شوند که مملکت ما در تمدن و فرهنگ جهان سهم مهم داشته و ایران یکی از پایه گذاران فرهنگ و تمدن بشری است.

برای تدوین چنین تاریخی که تمام جنبه‌های زندگانی را از لحاظ سیاسی و اقتصادی و دینی و فرهنگی شامل باشد وزارت فرهنگ و هنر از دو سال قبل به پیشواز جشن شاهنشاهی رفته و دو اجلاسیه در ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ تشکیل داده و جمعی از دانشمندان در آن شرکت و در باب ایران قبل از عصر هخامنشی نتیجه مطالعات خود را عرضه داشته‌اند و اکنون نوبت بدوران هخامنشی رسیده که تاریخ و فرهنگ آن موضوع این اجلاسیه است - اجلاسیه‌ای که مقارن با برگزاری جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی است - اجلاسیه‌ای که بنام کورش کبیر مؤسس شاهنشاهی هخامنشی

موسوم شده است ، و از امروز آغاز بکار میکند .
امیدوارم فضلائی که در این کنگره شرکت فرموده‌اند در گفتارهای خویش
تمام جنبه‌های زندگانی آن دوران پرافتخار را مورد تحقیق قرار داده موضوعات
مهم را بنحو مطلوب روشن سازند تا وزارت فرهنگ و هنر قادر شود تاریخ کامل
و واقعی کشور را ظرف چند سال آینده تدوین کند و اثری فنا ناپذیر از این عصر فرخنده
باقی بگذارد .

تربیت و تعلیم در ایران هخامنشی

قبل از ورود باصل مطلب و شرح تربیت و تعلیم در ایران هخامنشی باید یادآوری کرد که تا اواخر قرن هیجدهم میلادی در تمام عالم موضوع تاریخ عبارت بود از شرح حال سلاطین و جنگها و کشورگشائیها و غلبه یک مملکت بر مملکت دیگر و نظیر این مسائل و تنها از زمان ولتر Voltaire نویسنده شهیر فرانسوی است که با تألیف کتاب «قرن لوئی ۱۴» و تذکر اینکه تاریخ باید «روح آدمی» را در هر عصر توصیف کند که بعضی از مورخان بر آن شدند تا از زندگانی مردم و میزان آسایش آنها و اقتصاد کشور و چگونگی عدالت و ارتباطات و تربیت و تعلیم و دیگر جنبه های حیات مدنی و سیاسی و اجتماعی در کتب تاریخ سخن بگویند بنابراین شرح تعلیم و تربیت عصر هخامنشی مستلزم مراجعه دقیق باسناد و مدارك معدودی است که از آن زمان باقی مانده مانند کتاب اوستا و ملخص آن دینکرت - تورات و تألیفات یونانیان عصر هخامنشی چون هرودوت Herodote و گزنوفون Xenophon و افلاطون و همچنین ایران باستان حسن پیرنیا و ترجمه ها و کتابهای پورداد و پارسیان دانشمند مقیم هند (مانند دینشاه ایرانی - مدی - نریمان - اونوالا) و تألیفات دانشمندان مغرب زمین راجع بایران باستان در دو بیست سال اخیر که اسامی بعضی از متأخرین نامدار آنها عبارتست از

فرانسوی	Darmesteter	دارمستتر
»	Ghirshman	گیرشمن
انگلیسی	Edward Browne	ادوارد براون
»	Zahner	زینر
»	Driver	درایور

امریکائی	Williams Jackson	ویلیامز جکسن
»	Breasted	برستد
»	Olmstead	امستد
»	Cameron	کامرون
»	Pope	پوپ
آلمانی	Noldeke	نلدکه
»	Hertzfeld	هرتزفلد
»	Eric Schmidt	اریک اشمیت
دانمارکی	Christensen	کرهستن سن

اطلاعات مندرج در کتیبه بیستون و نقش رستم و الواح خزانه تخت جمشید و شوش و همدان و اسناد آرامی قرن پنجم قبل از میلاد و آنچه از دل خاک و کاوشهای باستان‌شناسان و تحقیقات آنها بدست آمده نیز بمنظور ماکم میکند. شاهنامه فردوسی نیز که سنن مردم ایران را از آغاز تا ظهور اسلام بیان داشته برای روشن شدن مطالب بسیار مهم است زیرا با آنکه در شاهنامه از عصر هخامنشی سخن بمیان نیامده و بخش تاریخی آن مربوط بدوره ساسانی است این نکته مسلم است که اساس آداب و سنن ملی با ساسانی و بزودی تغییر نمیکند و همانطور که اساس دین زردشت و ریشه زبان و واژه‌های آریائی از دوران هخامنشی بعصر ساسانی رسیده همانطور نیز وضع کلی تربیت و تعلیم ایران هخامنشی به نسلهای بعد بارش رسیده است.

بنابراین بعضی از رسالات پهلوی مانند پندنامه زردشت یا خسرو قبادان و ریتک وی برای پی بردن بمقصود مفید است.

اکنون باید دید وضع جغرافیائی ایران چه تأثیری در اخلاق و فرهنگ مردم داشته است. در اثر کمی باران و برف و کثرت بیابان و زمین قفر هموطنان مانا گیر بوده اند با زحمات و تلاش طاقت فرسا قنات بکنند - با خشکسالی و آفات

نباتی و حیوانی مبادله کنند تافی الجملة وسیله معیشت خویش را فراهم سازند از اینرو معتاد بکوشش و قناعت و صرفه جوئی و بردباری شده اند.

بواسطه واقع بودن ایران بین ممالک بزرگ و متمدن هندوستان و چین در مشرق و آسیای صغیر و آفریقا و اروپا در مغرب، کشور ما از بدو تاریخ مرکز مبادله کالا و فرهنگ بوده از هنر و ادب و دانش خاور و باختر استفاده کرده و ملل شرق و غرب را از فرهنگ و تمدن خویش بهره مند ساخته است.

هجوم قبایل وحشی بمرز و بوم ما از طرف شمال که برای غارت و بدست آوردن قوت و غذا صورت میگرفت باعث میشد که ایرانیان برای دفاع همواره آماده باشند و بدین ترتیب دلیر و هوشیار شدند و در رزم آزموده و باینکه در مقابل اقوام مذکور ایستادگی کردند لاجرم قسمت اعظم آثار فرهنگی و تمدن ما در طی جنگها محو و نابود شد و ما را از داشتن اطلاع صحیح و کافی نسبت بقرون اولیه تاریخ محروم ساخت. باین همه باتکاء مدارك و اسنادی که مذکور افتاد میتوان بطور اختصار تربیت و تعلیم عصر هخامنشی را در اینجا بیان داشت.

نخستین نکته ای که باید خاطر نشان ساخت این است که زردشت مردم را بآموختن دانش تشویق و ترغیب کرده چنانکه در اوستا (۱) آمده است که «اگر شخص بیگانه یا همکیش یا برادر یا دوست برای تحصیل دانش نزد شما آید او را بپذیرید و آنچه خواهد بدو بیاموزید» بنابراین جای شگفت نیست که ایرانیان توجه مخصوص به تربیت و تعلیم داشته اند.

منظور و هدف تربیت در عصر هخامنشی این بود که کودک را عضو سودمندی

برای کشور بار آورند. در اوستا (۲) آمده است که «ای اهورامزدا بمن فرزندی عطا فرما که از عهدۀ انجام دادن وظیفه نسبت به خانۀ من و شهر من و مملکت من برآمده و پادشاه دادگستر مرا یاری کند». در ایران هخامنشی هر کس انتظار داشت که فرزند

۱ - ونیداد - فرگرد ۴ - ترجمۀ دارمستتر صفحه ۴۵.

۲ - یسنا - فصل ۶۲ - بند ۵ مذکور در اخلاق ایران باستان تألیف دینشاه ایرانی صفحه ۷۶.

برافتخار و شرافت خانواده و میهنش بیفزاید و رنه او را فرزند نیکو نمی‌شمرد. هرودوت (۱) در این خصوص حکایتی از کمبوجیه و کرزوس Cressus پادشاه لیدی (که پس از شکست از کوروش در ۵۴۸ ه قبل از میلاد در ردیف ندیمان او قرار گرفت) نقل میکند که روزی کمبوجیه از درباریان خود پرسید که اگر مرا با پدرم مقایسه کنید چه خواهید گفت. درباریان پاسخ دادند که کمبوجیه علاوه بر تسلط بر کشورهایی که کوروش بر آنها فرمانروا بود مصر را بتصرفات خویش افزوده و ایران را بر دریاها مسلط ساخته است بنابراین مقامی والاتر از پدر خود دارد. کرزوس که حضور داشت این مقایسه را نپسندید و گفت: «ای پور کوروش ترا با پدر نمی‌توان مساوی دانست زیرا هنوز مانند او پسری از خود بجای نگذارده‌ای»

سازمان - برای تربیت پیشوایان قوم و کسانی که باید امور کشور را اداره کنند مانند فرمانداران و افسران سپاه و دادرسان و دیران و حسابداران و آمارگران و تحصیل‌داران آموزشگاه درباری تأسیس شده بود که بتفصیل در کورشنامه گزنوفون (۲) شرح داده شده است.

آموزشگاه درباری در پایتخت و مراکز عمده استانها در میدان باز نزدیک کاخهای سلطنتی و ابنیه دولتی قرار داشت و از بازار و نقاط پریها و دوربود و چهار بخش تقسیم میشد و هریک تحت نظارت دوازده افسر بود.

بخش اول بدوره اول آموزشگاه اختصاص داشت. کارازسپیده‌دم آغاز میشد و پسران شاهزادگان و نجبا و اعیان و اشراف که تا هفت سالگی در دامان مادرپرورش یافته بودند در دوره اول پس‌پذیرفته می‌شدند و تاشانزده و هفده سالگی در آن بسر می‌بردند.

بخش دوم میدان مختص دوره دوم و جوانان بود. پسرانی که دوره اول را با کامیابی پایان میرساندند وارد این دوره میشدند و مدت آن ده سال بود.

۱ - تاریخ هرودوت - کتاب سوم - فصل ۳۴ ترجمه جرج راولینسون George Rawlinson

۲ - کورشنامه - ترجمه والتر میلر Walter Miller جلد اول - فصل اول بندهای ۱۶-۳.

بخش سوم مخصوص مردان کامل بود و کسانی بدان جا حق ورود داشتند که با موفقیت دوره دوم را با تمام رسانده باشند. مدت این دوره در حدود ۲۵ سال بود. افسران و رؤسای ادارات مملکت و دادرسان و زعمای قوم و بازرسان از میان مردان کامل این دوره انتخاب میشدند.

سن تقریبی



سازمان آموزشگاه درباری

بخش چهارم تعلق به سالمندان داشت و کسانی که دوره سوم را دیده بودند وارد آن میشدند. اعضای این بخش بدادرسیهای مهم میپرداختند و افسران مورد لزوم را از میان مردان کامل انتخاب میکردند و مورد مشورت شاهنشاه واقع میشدند. آموزگاران دوره اول از میان سالمندان دوره چهارم و معلمان دوره دوم از میان مردان کامل دوره سوم برگزیده می شدند و باین ترتیب آموزندگان عموماً از افراد خاندان سلطنت یا استانداران بودند و مقام والا داشتند. طبق کورشنامه عده نجبا و اعیان و اشراف که پسران آنها در آموزشگاه درباری تربیت میشدند یکصد و بیست هزار نفر بود.

اطفال طبقات دیگر مردم بدو در خانواده پرورش می یافتند سپس تربیت دینی و اخلاقی آنها در آتشکده یا آتشگاه صورت میگرفت.

آموزگاران آنها را هیرید Aethra paiti یا اتروان Athravan (یعنی معلم روحانی) مینامیدند و موظف بودند شب را بمطالعه بپردازند (۱) و نسبت بشاگردان مهر ورزند و درجه محبت بین معلم و شاگرد ۷۰ بود (و بین پدر و مادر و فرزند ۱۰۰) (۲) شاگردان نیز باید نسبت به معلمان خود حق شناس باشند (۳)

برنامه شامل سه قسمت بود :

تربیت دینی و اخلاقی

تربیت بدنی

خواندن و نوشتن و حساب که مخصوص نجبا و طبقات برگزیده بود.

تربیت دینی و اخلاقی از سایر قسمتهای برنامه عمومی تر و مهمتر بود و بویژه

۱ - ونیداد - فرگرد ۸ - بند ۶ - ترجمه دارمستر.

۲ - یشت ها - مهریشت - کرده ۲۹ - جلد اول ترجمه پورداوود در ۱۳۰۷ در بمبی - صفحه ۸۷

۳ - یسنا - ۴۳ - بند ۳ مذکور در اخلاق ایران باستان صفحه ۷۲.

که دراوستا فصل مخصوصی بنام هوسپرمنسک راجع به پرورش کودک توسط پدر یالله وجود داشته که اکنون دردست نیست و تنها خلاصه آن دردینکرت مذکور است.

برای وارد کردن کودک درزمره مزداپرستان طی تشریفات وی را یکی از موبدان سدره یا پیراهن مقدس برتن میکرد و باخواندن دعائی از اوستا کشتی یا کمر بند مقدس را سه دور بعلامت سه اصل اساسی پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک روی سدره میبستند و کودک در این موقع این نیایش را از اوستا (کتاب یسنا) بجا میآورد: « من اقرار دارم که مزدا پرست زردشتی با ایمانم. من ایمان دارم به پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک » سپس موبد وردی میخواند و مراسم پایان می یافت. آنگاه خانواده کودک و دوستانی که حضور داشتند هدایائی بکودک میدادند. از این بعد کودک مذکور عضو جامعه بهدینان بشمار میرفت و از پانزده سالگی که سن بلوغ است بایستی همیشه با سدره و کشتی باشد ورنه گناهکار است. در مواقع ضروری که باید کشتی باز شود طفل باید خدا را بیاد آورد و دعای یسنارا تکرار کند.

از سن ۱۵ بعد تربیت دینی در آتشکده باخواندن آتش نیایش از اوستا انجام میشد. در پرورش اخلاقی مهمترین خصلتی که هرایرانی باید بدان متصف باشد راستی بود چنانکه زردشت در گاتها دین خود را دین راستی خوانده است و داریوش کبیر در نقش رستم اهمیت راستی را در کتیبه ای با این جمله خاطر نشان فرموده: «ای آدم، این است فرمان اهورامزدا بتو: بدمیاندیش، راه راست را راهمکن، گناه مکن» (۱) درآموزشگاه درباری نجیب زادگان رادر دوره اول بوسیله عمل عادت میدادند به خویشتن داری و پرهیز از تجمل و تحمل گرسنگی و تشنگی و بیخوابی و فرمانبرداری از افسران و احترام بسالمندان و درست قضاوت کردن و انصاف داشتن و ساده زیستن

ووفای بعهد و رعایت آداب نشست و برخاست و معاشرت و آداب طهارت و نظافت. **دومین قسمت مهم برنامه تربیت بدنی بود** که احکام دینی آنرا واجب میساخت زیرا باپرورش تن، انسان بر بیماری که از آثار اهریمن است فائق میشود و مبارزه با اهریمن ازوظائف مذهبی هر زردشتی است. برای تندرستی و حفظ سلامت جسم و روح انواع ورزش بکودکان و جوانان آموخته میشد و عبارت بود ازاسب سواری - تیراندازی - شکار - چوگان بازی- زوین افکنی - شنا. ازورزشهای مذکور بیش از همه بااسب سواری علاقه مند بودند. کوروش درفتوحات خود اموالی که از دشمن بدست میآمد به متحدین خود میداد و اسبانرا پیارسیان میبخشید. علاقه هموطنان ما بااسب بحدی زیادبود که بهنگام نیایش هم برای خود و خانواده دعاییکردند هم برای اسب و اسامی بسیاری ازشهریاران نامدار و سرداران با کلمه اسب ترکیب میشد مانند تهماسب (دارنده اسب زورمند) و لهراسب (دارنده اسب تند رو) و ارجاسب (دارنده اسب باارج).

بنابراین طبیعی بود که اسب سواری را از کودکی بیاموزند و دراین کار هنرمند شوند. پس از مهارت در اسب سواری به تیراندازی و شکار میپرداختند. دربخش دوم آموزشگاه درباری که مخصوص جوانان بود سحرگاهان بصدای هاون برنجی از خواب برمیخاستند و مثل اینکه آماده شکار و جنگ شوند در میدان بزرگ جمع میشدند و هریک از معلمان با پنجاه جوان مسافتی در حدود یک فرسنگ می پیمودند. آنگاه بخوردن چاشت میپرداختند که عبارت بود از نان و انگبین و آب تره. عصرها را صرف تعلیمات نظامی و فنون جنگی و نگاهبانی میکردند و موقعی که شاه بشکار میرفت عده ای در ملازمت او حرکت میکردند و با تیر و کمان و شمشیر و خنجر و نیزه و سپر در شکار شرکت میجستند. شبها باید بنوبت در عمارات دولتی کشیک بدهند و امنیت شهر را بعده داشته باشند.

قسمت سوم برنامه تعلیم خواندن و نوشتن و حساب بود و بکودکانی آموخته میشد که میبایست زمام امور کشور را بدست گیرند. الفبائی که برای رتق

و فتق امور ممالک پهناور هخامنشی بکار میرفت الفبای آرامی بود که از راست بچپ نوشته میشد و قریب چهار قرن پیش از تشکیل شاهنشاهی ایران در آسیای صغیر رواج داشت و در بابل و آشور برای بازرگانی و دادوستد بکار میرفت و بر پوست حیوانات و پاپیروس نوشته میشد و هم اکنون نوشته‌هائی از آن برچرم در موزه بریتانیا در لندن و موزه آشمول در اکسفورد موجود است. برای ثبت وقایع تاریخی بر سینه کوهها یا الواح فلزی و گلی الفبای میخی تعلیم میشد که از چپ بر راست نوشته میشود و دارای ۳۹ حرف است و کندن آن بر سنگ یا صفحات سیمین و زرین آسان است. کهن‌ترین نمونه‌ای که از این خط در دست است بر لوحه‌ای است از اربار منا (متوفی در ۵۹۰ قبل از میلاد) جد داریوش کبیر که در همدان بدست آمده است. کسانی که خواندن و نوشتن می‌آموختند میبایستی گزارش کارهائی که بعهده آنها واگذار میشد (مانند قضاوت در امری یا تعقیب مقصری یا آماده کردن سلاحی) شفاهاً بیان کنند تا معتاد به سخن گفتن و نطق کردن شوند.

ارقامی که برای محاسبه می‌آموختند از الفبای میخی گرفته شده بود و از چپ بر راست نوشته میشد و از یک تانه هرواحد را بوسیله یک میخ نشان میدادند ولی برای ده و صد علائم مخصوص بکار میرفت.

مواد دیگر برنامه عبارت بود از اوزان و مقادیر و مقیاسات و گاه‌شماری و جغرافیا و شناختن گیاهان و جانوران مفید و موزی و بایگانی. کتاب اوستا و تورات^(۱) و الواح گلی خزانه تخت جمشید که عده‌ای از آنها را کامرون خاورشناس امریکائی خوانده و ترجمه و تفسیر آنها را در ۱۹۴۸ منتشر کرده و اسناد آرامی قرن پنجم قبل از میلاد که در ایور استاد دانشگاه اکسفورد ترجمه کرده و در ۱۹۵۷ انتشار داده و نمونه سنگ ترازو که در موزه ایران باستان است همگی دلالت بر تعلیم مواد مذکور دارد.

۱ - تورات - کتاب عزرا - باب پنجم و ششم.

تعلیمات حرفه‌ای را کودکان معمولاً از پدر می‌آموختند یا باشاگردی نزد استاد، صنعتگر و پیشه‌ور و سوداگر می‌شدند.

در تعلیمات عالی و فنی آنچه بیشتر مورد توجه بود پزشکی و دامپزشکی بود زیرا انسان بوسیله این علوم براهریمن که باعث رنج و بیماری است مستولی می‌شود و وظیفه دینی را انجام می‌دهد. اهمیت پزشکی بعدی بود که نظام و آئینی در اوستا وجود داشته که اکنون در دست نیست و فقط خلاصه آن در دینکرت آمده است. در کتاب‌وندیداد نیز مطالبی راجع به اوصاف پزشک و صدور پروانه پزشکی و طرز رفتار با پزشک حاذق و عده‌ای از بیماریها و درمان آنها ذکر شده است. در اثر همین توجه فوق‌العاده طب نخستین مدرسه رسمی پزشکی در دنیا بدستور داریوش کبیر در شهر سائیس در مصب رود نیل دائر شد.

از رئیس مدرسه طب سائیس مجسمه‌ای درموزه واتیکان موجود است از سنگ آتش‌فشان یکپارچه که بر بدنه آن بخط تصویری مأموریت خود را طبق فرمان شاهنشاه ایران شرح داده است.

پس از پزشکی و دامپزشکی توجه معطوف به مهندسی بود زیرا ساختن شاهراه‌ها و پلهائی که پای تخت را با قطار شاهنشاهی متصل سازد و ایجاد چاپارخانه رامیسر کند یا کندن ترعه بین رودخانه نیل و دریای سرخ برای مرتبط ساختن خلیج فارس و اقیانوس هند بدریای مدیترانه و اقدام با کتشافات جغرافیائی در اقیانوس هند و مدیترانه غربی و عبور از تنگه بین مدیترانه و اقیانوس اطلس یا ساختن قصور شوش و پارساگرد و کاخهای با عظمت تخت جمشید ایجاب میکرد که بامور فنی بویژه راهسازی و ساختمان و معماری عنایت مخصوص مبذول شود. در قسمت حقوق، اشاره داریوش کبیر در کتیبه بیستون و نقش رستم بر عایت قانون‌شاه و وجود مجموعه قوانین دوران هخامنشی بنام «دستور بهین آئین»^(۱)

۱ - استد. تاریخ شاهنشاهی ایران - چاپ سوم صفحه ۱۲۰ و ایران باستان پیرنیا - جلد دوم

و نامه‌های آرشام فرمانروای ایرانی مصر در اسناد آرامی قرن پنجم قبل از میلاد همگی حاکی از تحصیل و تعلیم این رشته از تعلیمات عالیّه در آن عصر است. در تعلیمات نظامی مخصوص افسران فنون جنگ و لشکرکشی و آرایش سپاه و بکاربردن اسلحه و بستن سینه‌بند و زره و بکاربردن سپر و شمشیرزدن و فرماندهی و نظایر آن آموخته میشد.

روش تربیت و تعلیم، طبق کورشنامه گزنفون^(۱) در ممالک دیگر بکودکان دستورهای راجع باخلاق و آئین مدنی می‌دادند سپس آنها را آزاد و مختار می‌گذاشتند تا اگر مرتکب خلاف یا جرم شوند آنها را تنبیه و مجازات کنند. در ایران کوشش می‌شد که همه را در یک قالب بریزند و کودک را از آغاز طوری بارمی‌آوردند که عادت بکار نیک کند و هیچگاه برفتار ناپسند نگراید.

روش تعلیم عملی و زبانی بود. طریق فرا گرفتن بیاد سپردن درس و ازبر کردن سرودهای دینی بود. تنبیه بدنی معمول و رائج بود چنانکه کوروش در کودکی وقتی قضاوتی بخطا کرد با ترکه تنبیه شد.^(۲)

در ایران هخامنشی توجه مخصوص باین نکته میشد که تمام افراد میهن پرست و شاهدوست با رأیند و شاه را نماسینده خدا بروی زمین بدانند و معتقد باشند که بخواست پروردگار و موهبت الهی شاه براریکه سلطنت تکیه زده و بر حسب اراده باری تعالی امور مملکت را تمشیت میدهد. این معنی را داریوش کبیر در کتیبه بیستون چنین بیان فرموده:

«من باراده اهورمزدا شاهم، اهورمزدا سلطنت را بمن عطا فرمود و آنچه من کردم باراده اهورمزدا بود. اهورمزدا و ایزدان مرا کمک کردند»^(۳).

از اینرو همگی باید چشم بر حکم و گوش بفرمان شاه نهند و مطیع صرف

۱- کورشنامه - جلد اول - فصل دوم - بند ۴ - ترجمه والتر میلر.

۲- کورشنامه - جلد اول - فصل سوم - بند ۱۶ - ترجمه والتر میلر.

۳- ایران باستان - پیرنیا - جلد دوم - صفحه ۱۵۷۱ - بند ۵ و ۹.

باشند و شاه را تاسرحد پرستش دوست بدارند. این اطاعت محض نسبت بشاه که بوسیله تربیت و عادت در نهاد افراد متمکن میشد، دراستانها بصورت تسلیم نسبت بنمایندگان شاه یعنی استانداران و زمامداران محلی و کارکنان دولت درمیآمد بطوری که در تمام کشور افراد قادر بابرار وجود نبودند و همه اختیار و قدرت و سرنوشت کشور در کف شاه و مأموران او بود.

نتیجه تربیت و تعلیم در عصر هخامنشی شگفت آور بود. نیروی بدنی و اخلاقی-

جوانمردی و سلحشوری - میهن پرستی و شاهدوستی که در نهاد ایرانیان مخمر شده بود بزرگترین شاهنشاهی مقتدر را بوجود آورد که از رود سند تا دانوب و از سیحون تا حبشه وسعت داشت و همواره سدافع میراث فکری و ذوقی مشرق زمین در برابر اقوام مهاجم بود. در این کشور پهنای شخص شاه با قدرت کامل قبله گاه مردم و کعبه آمال آنها بود و باین ترتیب تمام طوایف و قبایل تحت یک پرچم درآمدند و در مملکت وحدت بوجود آمد و امور کشور در حدود مقتضیات آن زمان تمرکز پیدا کرد و میزان ترقی و تعالی ایران و توجه رفاه و آسایش مردم بستگی پیدا کرد باراده ولیاقت و کفایت شاه.

وحدتی که ایجاد گردید باعث استقرار صلح و امنیت و ثبات و آرامش در جهان شد و نظم و انضباط و ساختن راههای دور و دراز و رواج مسکوک واحد و تأسیس چاپارخانه منظم رامیسر ساخت و موجبات توسعه بازرگانی و کشاورزی و صنایع و پیشرفت هنر و دانش و ادب در عالم و از آن جمله در شهرهای یونان، چه در آسیا چه در اروپا، فراهم شد. شاهنشاهان هخامنشی از قدرت مطلق که بدست داشتند بنفع ملل و ممالک آن عصر استفاده کردند و کوروش کبیر که مؤسس شاهنشاهی هخامنشی بود عصر نوینی در عالم بوجود آورد که در آن آزادی ملل و احترام بعقاید دینی و آداب و رسوم امم اعلام و اجراء شد.

قوم یهود را که موحد بودند و بخت النصر دوم پادشاه بابل در حدود ۵۸۸ قبل از میلاد آنها را از فلسطین باسارت ببابل آورده بود کوروش در ۵۳۸ قبل از میلاد

پس از فتح بابل آنها را آزاد کرد و همین امر باعث بقاء بنی اسرائیل و دین یهود گردید یعنی دینی که طلیعه مسیحیت بود و دنیا را بطرف توحید سوق داد و خط مشی عالم را از لحاظ دینی و اخلاقی تعیین کرد. در منشوری که در آن موقع صادر کرد و برخمی از گل پخته بخط میخی و زبان بابلی است و در ۱۸۷۹ بهنگام کاوش در بابل بدست آمده و اکنون در موزه بریتانیا در لندن است کوروش نخستین بار در دنیا برای انسان ارزش معنوی و حیثیت قائل شده و ملل ستمدیده را از یوغ بندگی آزاد کرده است و به همین جهت منشور کوروش را اولین منشور حقوق بشر میدانند.

شاهنشاهان هخامنشی نسبت به آبادی و عمران کشورها نیز دلبستگی فراوان نشان دادند. غلات و حبوبات مفید، درختان میوه چون درخت پسته و موو هم چنین برنج و یونجه بنواحی مختلف فرستادند و طرز کاشتن و نگاهداشتن آنها را آموختند.

در آسیای مرکزی و سوریه طرز کندن قنات و تهیه آبرا ب مردم یاد دادند - بانک کشاورزی و کارگشائی برای ملل تابعه تأسیس کردند....

بطور خلاصه میراث بزرگی که دوران شاهنشاهان هخامنشی باقی گذاشت عبارتست از دین زردشت که در دین یهود و مسیح و اسلام تأثیر کرد - منشور آزادی ملل که مبدأ عصر نوین و منشاء اخلاق بین اقوام شد - سازمان و نظم و نسق اداری و درباری و لشکری که برای امپراطوریهای بعد سرمشق و نمونه گشت - کتیبه های بیستون و نقش رستم و الواح متعدد که خلاصه تاریخ آن عصر را پیادگار گذاشت - هنر و صنایع که بهترین نمونه عظمت و زیبائی و شکوه آن در کاخهای شوش و تخت جمشید هنوز بارز و نمایان است و در رشته های معماری و سنگتراشی و فلزکاری و جواهرسازی و مسکوک صناعی بوجود آورد که در شرق و غرب تأثیر کرد و هنرهای ایران را یکی از بزرگترین خدمات بشر بزیبائی جهان جلوه گر ساخت.

مقام و وضع زبان فارسی و آموزندگان آن

اسباب مسرت است که جشن ۲۰۰۰ ساله شاهنشاهی ایران باعث شده است که مجالس بحث و سخنرانی و تعاطی افکار در باب مسائل تاریخی و فرهنگی تشکیل و خاطره افتخارات گذشته تجدید شود. ازاینکه وزارت علوم و آموزش عالی بزبان ملی توجه کرده و این سمینار را بوجود آورده اند باید اظهار قدردانی و امتنان کرد.

حضار ارجمند اطلاع دارند که من معلم زبان فارسی نیستم و رشته تدریس در دانشگاه تهران مربوط به علوم تربیتی است بنابراین مطالبی که میتوانم در اینجا بیان کنم کلی است و منظورم بیشتر این است که نظریه کنونی مردم و متصدیان امور رانسبت به مقام و وضع زبان فارسی و آموزندگان آن در حدود امکان تشریح و راه اصلاح آنرا پیشنهاد کنم.

نخستین نکته ای که باید تذکر دهم این است که در ده سال اول تحصیل در دبستان و دبیرستان مهمترین ماده برنامه زبان فارسی است زیرا هر کس در این مرز و بوم در زندگانی روزانه احتیاج دارد به فهمیدن و درک صحیح مطالب دیگران و بیان مقاصد خویش بطور واضح و روشن و این دو امر در صورتی امکان پذیر است که معنی صحیح هر کلمه را بداند و جای بکار بردن هرواژه و قواعد آنرا بشناسد. برای سخن گفتن یا نوشتن انسان باید فکر کند و فکر خود را روشن سازد سپس آنرا به لباس و قالب صحیح یعنی زبان فارسی فصیح درآورد. کسی که بدین کار مبادرت ورزد به تعقل و تمرکز فکری خوی میگیرد و نیروی دماغیش پرورش می یابد و برای بیان مکنونات خاطر آماده میشود و این امر از مهمترین فواید آموختن زبان فارسی از لحاظ تربیتی است.

فایده مهم دیگر آموختن زبان فارسی از لحاظ تربیتی این است که زبان فارسی چون کلیدی است که با آن میتوان ابواب دنیائی بزرگ از افکار عمیق و احساسات رقیق را گشود - دنیائی که نویسندگان بزرگ ایران چون فردوسی و نظامی و خیام و غزالی و سعدی و مولوی و حافظ و جامی در سرزمین مقدس ما بوجود آورده اند و مایه افتخار ایران و جامعه بشری است. با فراگرفتن زبان فارسی و مطالعه آثار مهم آن تمام قوای فکری و اخلاقی انسان رشد میکند. نیروی تمیز و استدلال و قضاوت و تعمیم و تجرید و حافظه و متخیله همگی ورزیده میشوند. اگر دیگر مواد برنامه هر کدام قسمتی از قوای روحی را بکار میاندازد مثلاً ریاضیات قوه استدلال و طبیعیات نیروی مشاهده و دقت را، زبان فارسی باعث پرورش تمام قوای روحی میشود.

از لحاظ اجتماعی و سیاسی نیز زبان فارسی مقام و اهمیت فوق العاده دارد. اصولاً اشتراك زبان در هر جامعه از روی طبع موجب نزدیکی و همکاری و همدردی و همگامی افراد آن جامعه است و از این لحاظ یکی از عوامل مؤثر وحدت ملی است. آنچه این وحدت را مستحکم و ابدی میسازد احساسات و افکار و آرمانها و آرزوها و آمال و مقاصد و کمال مطلوب بزرگان ایران است که در طی قرنهای درآئانشان بطرز شگفت آوری ابراز و افتخارات این کشور جلوه گر شده و مطالعه آنها باعث وحدت فکر و عواطف و پیدایش غرور ملی و حس شدید میهن پرستی است. مثلاً در موقعی که ایران مورد هجوم بیگانه واقع شده کدام ایرانی است که از خواندن این ابیات شاهنامه قلبش به طیش در نیاید و حاضر برای جان نثاری نشود :

اگر زانکه مار از چرخ بلند	رسد از بد اندیش زخم گزند
همه با شهنشاه پیمان کنیم	زبان را به یزدان گروگان کنیم
چو در پاس ایران تو باشی بهوش	کند آفرین بر تو فرخ سروش
تو ایران زمین را نگهدار باش	بداد و دهش کوش و هشیار باش
دریغ است ایران که ویران شود	کنام پلنگان و شیران شود

چو ایران نباشد تن من مباد بر این بوم و بر زنده یکن مباد
 همه سربسر تن بکشتن دهیم از آن به که کشور بدشمن دهیم
 کدام ایرانی است که از خواندن « ایوان مدائن » که خاقانی در مقابل
 ویرانه های طاق کسری سروده اشک نریزد و از حوادث ایام عبرت نگیرد و متوجه
 عواقب شکست از بیگانه نشود؟

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مدائن را آئینه عبرت دان
 یک ره زره دجله منزل به مدائن کن وز دیده دوم دجله برخاک مدائن ران
 بر دیده من خندی کاینجا ز چه می گرید خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
 این است همان ایوان کز نقش رخ مردم خاک در او بودی دیوار نگارستان
 این است همان درگاه کورازشهان بودی دیلم ملک بابل هندوشه ترکستان
 مابارگه دادیم این رفت ستم بر ما بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
 کدام ایرانی است که از مطالعه دیوان شعرای نامدار و کتابهایی چون گلستان
 و بوستان و مثنوی و کیمیای سعادت و قابوسنامه و چهارمقاله و اسرارالتوحید و اخلاق
 ناصری درس اخلاق و انسانیت و شرافت و بشردوستی و ضعیف نوازی نیاموزد و
 کردار و آداب و رسومش را بانصایح بزرگان و سخن سرایان تطبیق ندهد؟ همین
 رژیم شاهنشاهی ایران و شاه را برگزیده پروردگار دانستن و پیوند روحانی شاه
 و مردم که جشن ۲۵۰۰ ساله آن برپاست در آثار بی نظیر نویسندگان و ادیبان
 فارسی آمده و همواره باعث یگانگی و پایداری و وحدت ملی بوده است.
 زبان فارسی از لحاظ فردی و شخصی نیز اهمیت دارد. هر کس بهتر و بیشتر
 آنرا یاد بگیرد و بهتر قادر باداء مطالب و نوشتن و سخن گفتن شود در جامعه زودتر
 و آسانتر کامیاب میشود.

بفرموده فردوسی :

کسی را که یزدان فزونی دهد سخنرانی و رهنمونی دهد
 سخن چون برابر شود با خرد ز گفتار گوینده رامش برد

سخن چون یک اندر دگر بافتی از اوی گمان کام دل یافتی
سخن ماند اندر جهان یادگار سخن بهتر از گوهر شاهوار

با وجود تمام اهمیت و مقامی که زبان فارسی در تربیت کودکان و جوانان مملکت داراست وضع تعلیم آن و وضع آموزندگان آن رضایت بخش نیست. نظریه عموم بر این است که هرایرانی زبان فارسی را طبعاً میدانند و محتاج نیست برای فرا گرفتن آن درس بخوانند و زحمت بکشند و این مسئله باعث شده است که در مدارس بزبان فارسی اهمیت ندهند و آنرا ماده فرعی بشمارند. عاملی که در سنوات اخیر باین نظریه کمک کرده توسعه صنایع کشور و احتیاج روزافزون به صنعتگر و کارشناس علمی و فنی است. همگی تصور میکنند که کودکان و جوانان باید تمام کوشش خود را فقط صرف فرا گرفتن مواد فنی کنند تا بتوانند احتیاجات فوری را رفع کنند و حداکثر استفاده را بکنند. کسانی هم که برای تحصیلات عالی بخارجه رفته اند تجدد را در ندانستن زبان فارسی پنداشته اند و بکاربردن کلمات بیگانه رامایه افتخار و فضیلت. در نتیجه، همان اشخاصی که از لحاظ فنی اطلاعات و معلومات لازم را دارند در تهیه یک گزارش و نوشتن یک پیشنهاد بزبان فارسی برای رؤسای خود عاجز هستند و نمیتوانند بنحو مطلوب مقامات کشور را از افکار و تجربیات خود آگاه سازند. این دسته از جوانان که در تجدد از بیگانه تقلید میکنند از اوضاع همان کشورهای بیگانه و مدرسه ای که در آن تحصیل کرده اند بی اطلاع هستند و نمیدانند که در مدارس علمی و فنی خارجه علوم انسانی و از آن جمله زبان و ادبیات هر کشور تدریس میشود یا شرط ورود بآنها چنان است که قبل از تسلط کامل جوانان بر زبان و ادبیات خودشان ابواب مدارس عالی بر آنها مسدود است.

دراثر نظریه نادرستی که مانسبت بزبان فارسی و آموختن آن داریم در تمام مراحل ابتدائی و متوسطه و عالی بی اعتنائی صرف نسبت بزبان فارسی و تعلیم آن حکم فرماست.

اولا در دبستانها از ۸ هزار آموزگار در سراسر کشور در حال حاضر ۲۷ هزار نفر دارای دیپلم شش ساله و هفت هزار نفر دارای دیپلم پنج ساله هستند و بقیه دارای گواهینامه دوره اول متوسطه و ابتدائی. اغلب این دیپلمه ها در دبیرستانهای تحصیل کرده اند که یادگیر نداشته اند و یادگیر واجد شرایط نداشته اند و بهمین سبب اکثر آنها بیمایسه هستند، مخصوصاً در زبان فارسی. در امتحانات نهائی شش ساله ابتدائی تقریباً تمام شاگردان قبول میشوند و لولاینکه در انشاء و دیکته و خط باندازه چهار سال تحصیلات ابتدائی بیست سال قبل را نداشته باشند. ثانیاً در دبیرستان وضع بدتر است. عده ای از دبیرستانها اساساً دبیر متخصص زبان فارسی ندارند و معلمین ورزش و شرعیات و مواد مشابه عهده دار تدریس زبان فارسی هستند.

عده ای دیگر از دبیرستانها اصلاً دبیر ندارند. طبق آماری که وزارت آموزش و پرورش تهیه کرده در حال حاضر در ۲,۵۰۹ باب دبیرستان جمعاً ۱۲۲ هزار ساعت درس زبان فارسی در برنامه منظور شده و برای تدریس ساعات مذکور ۶,۱۰۰ دبیر لیسانسیه زبان فارسی لازم است در صورتیکه در تمام کشور فقط ۱,۷۱۰ دبیر لیسانسیه زبان فارسی در دبیرستانها تدریس میکنند. در نتیجه نداشتن دبیر، در امتحانات شش ساله متوسطه نسبت بکلیه مواد و بویژه زبان فارسی ارفاق فوق العاده میشود چنانکه طبق آمار رسمی وزارت آموزش و پرورش در سال تحصیلی گذشته ۹۷ درصد از داوطلبان قبول شده اند که وقتی با ۲ درصد پذیرفته شدگان در امتحانات متوسطه کامل فرانسه مقایسه شود درجه سطح تحصیل در دبیرستانها آشکار میشود. اغلب دیپلمه های ما قادر نیستند درخواست نامه شغلی بدون غلط انشائی یا املائی بنویسند.

ثالثاً عده شاگردانی که به شعبه ادبی دبیرستانها رومیست و روند بسیار تقلیل یافته چنانکه از ۲۹۶ هزار دانش آموز دوره دوم متوسطه در سال تحصیلی گذشته ۲۹ هزار نفر در شعبه ادبی بوده اند و بقیه در شعب طبیعی و ریاضی. شاگردانی که

دوره اول متوسطه را با تمام رسانده‌اند از ورود به شعبه ادبی تحاشی دارند زیرا شعبه ادبی را پست قلمداد کرده‌اند و آراشایسته جوانان کم‌هوش و کم‌استعداد معرفی کرده‌اند.

رباعاً تقلیل عده دانش‌آموز در شعبه ادبی دبیرستان باعث شده که در سال گذشته از ۳۲ هزار دیپلمه متوسطه ۲۸ هزار نفر از شعب طبیعی و ریاضی بوده‌اند و فقط چهار هزار نفر از شعبه ادبی یعنی ۱۲ درصد از کلیه دیپلمه‌ها. خامساً در استخدام دیپلمه‌ها برای ادارات دولتی عموماً کسانی که از شعبه طبیعی یا ریاضی مدرک تحصیلی دارند پذیرفته می‌شوند و بندرت دیپلمه‌های ادبی را قبول می‌کنند.

در جشن کوروش کبیر هم جائزه‌ای که می‌دهند فقط بکسانی داده می‌شود که در رشته فنی یا علمی تحصیل کنند.

سادساً در امتحانات ورود به دانشگاه‌ها و مدارس عالی در بعضی از آنها مانند مدرسه عالی نقشه‌برداری یا مدارس کمک مهندسی (انستیتو تکنولوژی) از زبان فارسی امتحان نمی‌شود و در مؤسسات عالی که از طرف مرکز آزمون شناسی امتحان بعمل می‌آید برای شعب طبیعی و ریاضی ضریب امتحان زبان فارسی یک و حاصل جمع ضرائب مواد تعیین شده و باین ترتیب برای زبان فارسی اهمیت قائل نشده‌اند و کسانی که در زبان فارسی ضعیف باشند معمولاً بمؤسسات عالی راه می‌یابند.

سابعاً طبق آماري که وزارت علوم و آموزش عالی تهیه کرده در تمام کشور در دانشکده‌های ادبیات در خرداد سال جاری از ۱۴,۷۰۴ دانشجو فقط ۱,۵۱۹ نفر در رشته زبان و ادبیات فارسی بوده‌اند و بقیه در رشته‌های دیگر چون زبان انگلیسی و باستان‌شناسی و روان‌شناسی. تنها در زبان انگلیسی ۲۵ درصد از دانشجویان بوده‌اند و در زبان فارسی ده درصد.

ثامناً همین ده درصد هم که در رشته زبان و ادبیات فارسی تحصیل می‌کنند

اغلب به این رشته رغبت و دل بستگی نشان نمی دهند و از مطالعه شاهکارهای زبان فارسی شانه خالی می کنند.

در دانشکده ادبیات از ۱۵ ساعت درس در هفته دو ساعت صرف تحقیق در متون فارسی و آئین نگارش میشود و بقیه ساعات صرف دستور زبان و تاریخ ادبیات و سبک شناسی و مانند آن. هر دانشجو در هر سال حدود سیصد صفحه متن فارسی با استاد میخواند و موظف است دویست صفحه هم شخصاً بمطالعه بپردازد. برای مقایسه پایه معلومات و اطلاعات اینگونه دانشجویان با کسانی که مثلاً در کشور فرانسه میخوانند آموزگار بشوند کافی است عرض کنم موقعی که من در دانشسرای ورسای تحصیل میکردم برای اخذ دیپلم آموزگاری هر محصل میبایست یکصد و بیست جلد از آثار مهم زبان فرانسه را ظرف سه سال مطالعه کند یعنی بیش از بیست برابر آنچه در ایران برای اخذ لیسانس در زبان و ادبیات فارسی لازم است. این نکته هم باید تذکر داده شود که برای دانستن زبان و ادبیات مهمترین ماده مطالعه شاهکارهای خود زبان است.

بی اعتنائی و عدم توجه بزبان فارسی شامل حال آموزندگان نیز شده است. بطور کلی قانون استخدام کشوری مصوب ۳۱ خرداد ۱۳۴۰ تمام امتیازاتی که معلمان ابتدائی و متوسطه کشوری ظرف چهار سال بدست آورده بودند مانند ورود بخدمت رسمی بایک رتبه بالاتر از مستخدمین اداری - ارتقاء سریع در چند سال اول خدمت - فوق العاده کرایه خانه و حق تأهل همگی حذف شد و جمعی از دبیران مستعفی شدند یا از معلمی دست کشیدند و اشخاص با استعداد از معلمی گریزان شدند در دانشسرای عالی و هنر سرای عالی که برای تربیت دبیر تأسیس شده دانشجویان نسبت به معلمی رغبت نشان نمیدهند و اکثر فارغ التحصیلان دنبال مشاغل دیگر میروند.

مابین معلمین هم قدر و مقام معلم زبان فارسی از سایرین کمتر شناخته شده است. اغلب تصور میکنند که هر کس میتواند زبان فارسی را تدریس کند و این

کاراحتیاج با استعداد و هوش و لیاقت ندارد و فقط معلمان علوم و فنون هستند که با استعداد ذاتی توانسته‌اند فیزیک و شیمی و ریاضی و علوم طبیعی را فرا گیرند و به تعلیم آن اشتغال ورزند. از اینرو بورسهای تحصیل در مسالک خارجه تنها به لیسانسیه‌های علوم و فنون داده میشود - در اکثر موارد فقط دبیران علوم و فنون تمام وقت میشوند و اضافه حقوق بنام حق تدریس میگیرند - اغلب اوقات تنها داوطلبان رشته‌های علمی و فنی در دانشسرا کمک خرج تحصیل میگیرند. بدین سبب در دانشگاه تبریز و اصفهان و گندی شاپور فقط برای دبیری علوم ریاضی و طبیعی رشته مخصوص دائر کرده‌اند و فقط در دانشسرای عالی تهران رشته زبان فارسی تدریس میشود. در آنجانی از ۲,۷۴۱ دانشجو در حال حاضر فقط ۱۱۸ نفر در این رشته تحصیل میکنند یعنی ۴ درصد کلیه دانشجویان، و در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران از ۲۳۹ نفر در بخش ادبی ۷ نفر در رشته زبان فارسی هستند یعنی کمتر از ۳ درصد و بقیه در رشته روانشناسی و زبان انگلیسی و کتابداری و تاریخ به تحصیل مشغولند. در سطح عالی هم استادان زبان و ادبیات فارسی که نظیرشان در مملکت نیست فقط با ستاد رسیدن به سن معینی بازنشسته میشوند در صورتیکه توانائی بادامه خدمت دارند.

اینک در پایان تذکرات خود پیشنهاد میکنم کمیسیونهایی از صاحب نظران و آموزندگان مجرب زبان و ادبیات فارسی و نمایندگان عالی مقام دولت تشکیل شود و راههای عملی و اجرائی نسبت به مسائل ذیل ارائه و به هیئت دولت و مقامات مربوط تقدیم کند:

۱ - تغییر نظریه مردم و متصدیان امور نسبت به زبان فارسی و شناساندن مقام و اهمیت آن.

۲ - بالا بردن مقام و حیثیت آموزندگان زبان و ادبیات فارسی و مساوی دانستن آنان با آموزندگان علوم و فنون.

۳ - اعطای کمک خرج بعدۀ کافی به داوطلبان معلمی زبان فارسی در دانشسراها و دانشگاهها.

۴ - اصلاح قانون استخدام کشوری و برقراری حقوق و امتیازات مکسبۀ طبقۀ معلم.

۵ - اصلاح برنامه زبان فارسی و اجباری کردن مطالعۀ شاهکارهای قدر اول ادبیات فارسی.

۶ - طبع شاهکارهای مهم زبان فارسی و گذاشتن آنها در دسترس دانشجویان به بهای ارزان.

۷ - مهم شمردن زبان فارسی در امتحانات نهائی ابتدائی و متوسطه و عالی.

۸ - ازدیاد ضریب امتحان زبان فارسی در مسابقات ورودی به تمام شعب دانشگاهها و مؤسسات عالی.

۹ - تعیین ضریب کافی برای زبان فارسی در تمام امتحانات استخدامی دولت.

۱۰ - منظور کردن زبان فارسی در برنامه مدارس عالی علمی و فنی.

۱۱ - موکول کردن بازنشستگی استادان زبان و ادبیات فارسی به ناتوانی

آنان در انجام وظیفه - نه به سنین عمر و خدمت.

از خداوند متعال مسئلت دارم که به دولت و شرکت کنندگان در این مجلس

توفیق مرحمت فرماید نواقص و معایبی که تذکر داده شد مرتفع سازند و از این راه

خدمت بزرگی به میهن عزیز و ملیت و قومیت ایران انجام دهند.

انگیزه حقیقی کوشش معلم

در این مجلس رسمی و باشکوه بدو باید از اقدامات اخیر آقای دکتر نهاوندی رئیس دانشگاه تهران تشکر کرد که در مقام تقدیر از خدمتگزاران دانش و فرهنگ برآمده و مجالسی برای این منظور تشکیل داده‌اند که نمونه بارز آن بزرگداشت از مرحوم ذکاءالملک فروغی بود در هفتم آذرماه (۱۳۰). مجلس کنونی نیز که در سالروز نصب سنگ بنای دانشگاه منعقد شده و منشور استادی ممتاز اعطا میشود در تعقیب همان شیوه مرضیه و پیروی از همان نیت پاک و مقدس است. تردید نیست که قدردانی از خدمتگزاران دانشگاه باعث ازدیاد عده آنان و سبب کوشش و مجاهدت بیشتر در راه دانش و معرفت و پیشرفت علم و فرهنگ است.

علاوه بر این قدردانی که با اعطای منشور استادی ممتاز ابراز میشود، پاداش معنوی هراستاد لذت واقعی است که از ثمره کار و عمر خود میبرد. تألیف و طبع کتب و مشاهده خدماتی که چهل هزار فارغ التحصیل این دانشگاه در مقامات ارجمند و پایگاههای مهم به مملکت کرده و مایه ترقی و تعالی کشور شده‌اند بهترین اجراست برای کسانی که روزگار خود را در این محیط مقدس صرف آموزش و پرورش زبده مردم کرده‌اند و اصولاً همین لذت و پاداش معنوی است که معلم را به مطالعه و تحقیق و تدریس و از خود گذشتگی و ایثارتن و روان وادار میسازد و او را از توجه بمال و منال باز میدارد و بصرف نظر کردن از تجمل و زرق و برق ترغیب و تحریرص میکند. بفرموده جامی

از غرض سود و زیان رسته است

خاص پی فضل خداوندی است

هر که به تعلیم کمر بسته است

کوشش و جهدش ز خردمندی است

کی بجزای دگر آلایدش وز غرض آلودگی افزایش؟

خودبنده از ۱۲۹۳ خورشیدی که دوره دانشسرای ورسای را بپایان رسانده‌ام
 در اثر عشق به تعلیم و تربیت بدو در فرانسه و انگلستان سپس در ایران بمعلمی
 پرداخته‌ام و همواره از اشتغال بدین خدمت درك سعادت کرده‌ام و حتی اوقاتی که
 عضو دولت یا مجلس سنا بوده‌ام مطالعه و تدریس را بر سایر امور مقدم داشته‌ام
 زیرا نسبت بجوانان مملکت در خود مأموریت مخصوص احساس کرده و خویشتن
 را در مقابل حق تعالی و جامعه مسئول و آینده جمعی را مربوط بانجام وظیفه معلمی
 خود دانسته‌ام بهمین دلیل در تمام عمر حتی در ۱۸ سال اخیر که افتخار خدمت
 کرده‌ام یک ساعت غفلت یا تأخیر را در تدریس روا نداشته‌ام مگر زمانی که مانعی
 خارج از اختیار پیش آمده باشد. عقیده راسخ بنده این بوده است که مهمترین
 و پایدارترین عامل مجد و عظمت ایران بستگی دارد به بیداری و دانائی و اخلاق
 پسندیده و وطن پرستی و شاهدوستی مردم و این مقاصد حاصل نمیشود مگر از راه تربیت
 و تعلیم و بهمین سبب همواره تربیت معلم را اساسی ترین گام در پی ریزی و اصلاح
 و توسعه فرهنگ و ساختن ملت میدانم و در تمام مدت خدمت مساعی خود را عملاً
 و قلماً و شفاهاً در این راه بکار برده‌ام.

اکنون وقتی مشکلات و محظورات و محدودیت های آغاز کار را در تأسیس
 این دانشگاه از مدنظر میگذرانم و باتسوسعه و ترقیات فعلی مقایسه میکنم قلبم
 مالا مال است از سپاسگزاری نسبت به بانی اصلی یعنی اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر
 و مسبب بعدی یعنی اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر. در فروردین ۱۳۱۰ که
 بنده در امریکا بودم و رضاشاه کبیر به تهیه طرح تأسیس این دانشگاه مأمور فرمود
 بعدی مدارس ما معدود و وضع اقتصادی ما عقب مانده بود که غرض از تأسیس
 دانشگاه فقط رفع سه حاجت فوری معین شده بود:

تربیت معلم و پزشک و مهندس راه. اوقاتی که با استادان دانشگاه کلمبیا
 و کارشناسان مؤسسه رکفلر راجع بطرح مذکور مشورت و تبادل نظر میکردم اظهار

میداشتند که باعدهٔ قلیلی که دبستان و دبیرستان در آن تاریخ وجود داشت و مخارج هنگفتی که تأسیس یک دانشگاه دربردارد حاجت بتأسیس دانشگاه در ایران نیست زیرا در آن موقع در تمام کشور فقط ۲۸۴ نفر دیپلمهٔ متوسطهٔ کامل در سال داشتیم و از کودکان لازم‌التعلیم تنها ۵ درصد بدبستان میرفتند در صورتیکه اکنون متجاوز از ۶ درصد بدبستان میروند و هر سال بیش از ۵ هزار نفر از دبیرستان فارغ‌التحصیل میشوند.

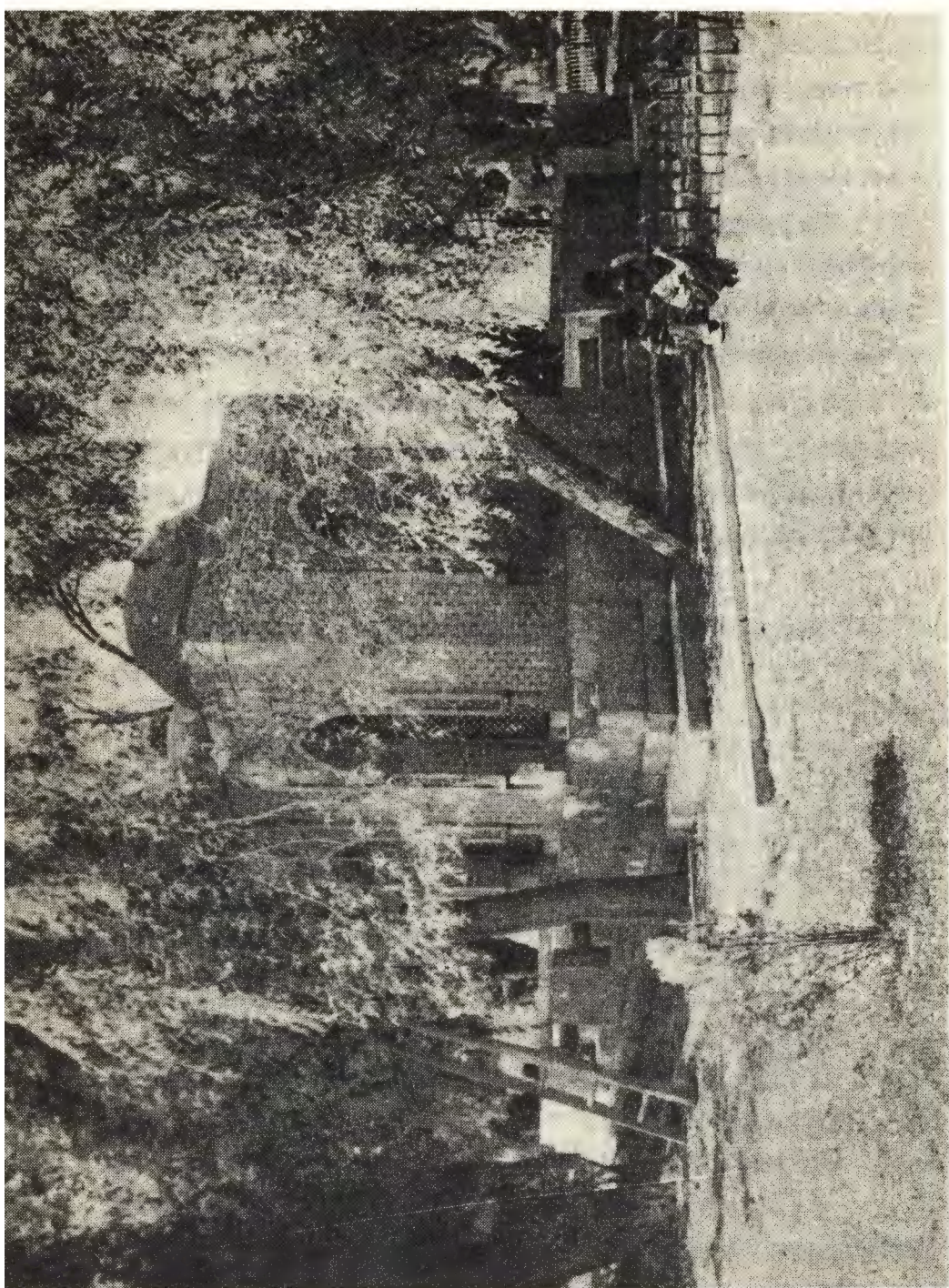
در ۱۳۱۱ وقتی شروع با اجرای طرح تقدیمی شد ولایحهٔ تأسیس دانشگاه با شش دانشکده تهیه و پیشنهاد شد که ۲۰۰ هزار متر مربع زمین خریداری شود از همه جا صد ابر خاست که ۲۰ هزار متر مربع کافی است در صورتیکه در حال حاضر علاوه بر ۲۲۰ هزار متر محل فعلی، یک میلیون متر مربع اراضی امیرآباد با ده‌ها ساختمان عظیم جزو دانشگاه است و این اراضی همان قریه‌ای است که میرزاتقی خان امیرکبیر مؤسس دارالفنون احداث کرد و از غرائب روزگار در اثر سوانح ایام ضمیمهٔ دانشگاه تهران گردید.

در همان سال ۱۳۱۱ وقتی بناسد نگارستان در آغاز کار هستهٔ مرکزی دانشگاه باشد و خواستیم چند آزمایشگاه بسازیم ناگزیر شدیم از کارگران مهاجر روسی و رومانی و ایتالیا کمک بگیریم در صورتیکه اکنون در هر واحد از مؤسسات دانشگاه چندین آزمایشگاه مجهز که بدست کارگران ماهر ایرانی ساخته شده است در اختیار داریم.

در سال اول تأسیس رسمی دانشگاه پس از جمع مدرسهٔ طب و دارالمعلمین عالی و مدرسهٔ حقوق و مدرسهٔ علوم سیاسی که از سابق وجود داشت و ایجاد دانشکدهٔ فنی و دانشکدهٔ معقول و منقول جمعاً ۱,۲۰۰ دانشجوی پسر با ۱۲۱ معلم مرد درشش دانشکده بتحصیل مشغول شدند در صورتیکه اکنون در اثر مساعی دولت و رؤسا و استادان و کارکنان دانشگاه ۱۲,۸۰۰ دانشجوی پسر و ۴,۵۰۰ دختر

با ۱,۵۹۵ معلم مرد و ۱۹۲ معلم زن در ۱۶ دانشکده و سه مؤسسه به تحصیل اشتغال دارند.

همین آمار و ارقام گویاست که در تمام افراد مملکت تولید وجد و نشاط میکند و همگی را نسبت بآینده درخشان امیدوار میسازد و استادان را بجد و جهد بیشتر در انجام وظیفه برمیانگیزد. بنابراین در پایان این عرایض بسیار مختصر بجا است که از خداوند طول عمر و دوام سلطنت شاهنشاه آریامهر را که این ترقیات در پرتو عنایات و فداکاریهای مستمر معظم له حاصل شده است از صمیم قلب مسئلت کنیم و توفیق تمام خدمتگزاران واقعی مملکت را آرزو.



آرامگاه پورقصور پوپ در اصفهان، در ساحل زاینده رود، در باغ شهرداری، در مشرق پل خواجو

of Tehran, after consultation with Pope. It is done in the twelfth century style that he liked. The final plan was approved by Pope in June 1969 and will be executed in the first half of 1970.

Thus Arthur Upham Pope, born in America in 1881, was buried in the ground of his choice in September 1969. His Mausoleum will be a symbol of our eternal gratitude for his great services to Iran and « a witness of his faith in our land.»

پروفسور پوپ کتبا و شفاها از نگارنده خواسته بود که نظرش از آرسیدن در خاک ایران باطلاع آیندگان برسد. از اینرو نامه ۱۶ اکتبر ۱۹۶۵ (که در صفحه ۵۶ نقل شد) بفارسی ترجمه و از مسخوّر گرامی آقای جلال الدین همائی استاد ممتاز دانشگاه تهران خواهش شد آنرا بصورت منظوم در آورند.

سروده استاد بر کاشی منقوش و در کتیبه درونی آرامگاه نصب گردید و برای حسن ختام در اینجا نقل میشود:

سزد ژرف در حال من بنگرید
ز خاکم شود راز دل آشکار
بعشق هنر عمر در باخته
بایران زمینم سرآید زمان
که تا باز دارند یاران راه
از این خاک پاکش بسرافراست
که خاکم شود جزو این خاک پاک
جهانی که خوانیش نصف جهان
که گنجینه دانش است و هنر
که تا جان شود زنده زآواز رود
شد اینجا مرا طرّف آرامگاه
سر فخر بر آسمان سوده ام
بر آیندگان باد از من درود
سنا گفت بگذشته را وصف حال

شما ای که بر خاک من بگذرید
اگر چه نباشد زبانم بکار
منم پیکری از هنر ساخته
مرا آرزو بود کاندلر جهان
در ایران از آن جستم آرامگاه
که اندر جهان هر که دانشور است
از آنرو سپردم تن ایدر بخاک
گزیدم ز ایران زمین اصفهان
نهادم بر این تربت پاک سر
زدم خیمه در ساحل زنده رود
ز آثار ملی بفرمان شاه
در این سرزمین تا بر آسوده ام
بود تا ز پیشینیان یاد بود
به پنجاه و سیصد پس از الف سال

The outstanding services of Pope to Iran were acknowledged several times. H.I.M. awarded him the Taj (Crown) Order, the Homayun (Royal) Order. The University of Tehran gave him a Ph. D., Honoris Causa. The Ministry of Education decorated him with the Elmi (Scientific) Medallion. The Society for the Preservation of National Heritage elected him an Associate Member.

In April 1960 I attended the Fourth International Congress of Iranian Art and Archaeology held in New York and Washington. Pope asked me, as head of the Iranian Delegation, to beg the Shahanshah to grant him a final resting place in Isfahan and gave me reasons for his choice, reasons which were mentioned in the correspondence which followed. They show how deeply he was attached to this country. For example, in a letter of October 6, 1965, he wrote from his home in Warren, Connecticut:

«The whole point is to show the Persian people that their great spirits, artists, poets, creative leaders, scholars are of such quality as to evoke the profoundest admiration of kindred spirits in other lands, who affirm their gratitude and devotion in more than words, and to affirm to visitors from other countries that one is not interned in Persia by accident of dying there, but with the conviction that it is a holy ground and a privilege for those who understand it to use it as a final resting place, as a witness of their faith in the land and the great personalities that have through the many centuries made it what it has been and, at the same time, prophesize a noble future.»

When I transmitted Pope's request, H. I. M. was touched and issued commands to the Government and the Society for the Preservation of National Heritage. The site was chosen by the Society in agreement with local authorities of Isfahan, after consultation with Pope. It is on the Zayandeh - rud, East of Khaju Bridge, in the City garden.

The mausoleum's design was drawn by Mohsen Foroughi, the well known architect and former Dean of the Faculty of Fine Arts, University

the dome that in 1930 he decided to build the Marble Palace in Tehran along similar lines.

During Reza Shah's reign, besides the royal and household palaces, a number of public buildings in Tehran (the National Bank, the Post Office, the Registration Department, the Police Headquarters, the Military Academy) were built in a truly Persian style. In those buildings which were not purely Iranian, the decorations were Iranian. A collateral effect of Pope's lecture was the foundation of the Iran America Society, which has since developed into a major social and cultural force in Iran.

The fruit of Pope's lecture in 1925 and of his subsequent books and articles was a vast revival of our arts, historical and contemporary, a revival which continued throughout Reza Shah's reign, then under the auspices and encouragement of H. I. M. Aryamehr. Artisans and craftsmen were helped, respected, ateliers for the great masters were established, scientific excavations were made, museums were created in the capital and in all important cities, schools of fine arts were opened in Tehran and the provinces, ancient monuments were repaired and restored, books and magazines published. One example of the magnitude of our accomplishment: the value of carpet exported in 1925 was 117 million rials; in 1969 it was 4,470 million rials.

So far as art education is concerned, great strides have been made under the dynamic leadership of the Pahlavi Dynasty. In 1925 we had only one school of Western fine arts with a score of students, and one school of Western music. Now, besides hundreds of workshops in which arts and crafts are learned by apprenticeship, we have 1,042 students in the Faculty of Fine Arts in the University of Tehran, 829 students in the Faculty of Architecture in the National University of Tehran, 781 students in four Higher Schools of Art, and 327 pupils in five art schools at the secondary level.

To seek out the monuments and take the photographs, Pope made some twenty trips to Iran before he took up his final residence here. The first and perhaps the most important of these was in April 1925. On that occasion I had the privilege of meeting him for the first time. Hossein Ala of beloved memory, our Plenipotentiary Minister in America till the end of 1924, was a member of Parliament at that time and asked Pope, whom he had met in Washington, to deliver a lecture on Persian art; I was invited to be the translator. It was April 1925.

The details of that lecture have been published by the Iran America Society in a special pamphlet dated November 1964. Most important, the lecture was attended by the great leading personalities of Iran, among them Reza Pahlavi, then Prime Minister, who was to become Sovereign of Iran seven months later in December 1925.

The lecture, the text of which was later published by the Ministry of Education and widely circulated, was a crucial moment in the history of Iran's self-awareness. Pope was a powerful and inspiring orator, and his enthusiasm and eloquence made profound impression on the audience. His words, pronounced from the depth of his heart, went deep into our hearts. His statements about the significance of our culture and its influence upon other cultures, kindled fire within us, like magic. We became proud of ourselves.

The effect of the lecture was immediate. The Prime Minister ordered the doors of our mosques open to non-Moslem scholars, a privilege which had not been granted before. Another immediate effect: the Prime Minister was soon to journey to Isfahan to donate personally a considerable sum of money for the repair of the dome of the Shaykh Lutfullah mosque, the deterioration of which had been mentioned by Pope. He became so fond of

In memoriam
Arthur Upham Pope

This memorial volume, produced by scholars of East and West, commemorates the achievement of Arthur Upham Pope. For it was Pope who presented for the first time "a systematic review of Persia's artistic development, in all its variety and unity and its vast temporal extent." It was Pope who first awakened our own love of beauty by pointing out the significance of our accomplishment, it was he who thus promoted the development of Iranian art and craftsmanship in all its forms.

Pope spent a good part of his life organizing international exhibitions of Persian art, concurrent with international meetings, the famous "Congresses": Philadelphia in 1926, London in 1931, Leningrad and Moscow in 1935, New York and Washington in 1960, Tehran and Shiraz in 1968. (I took part only in the third, fourth and fifth.) He founded the American Institute for Persian Art and Archaeology in New York; later this developed into the Asia Institute, which was transferred to Shiraz in 1965 to become part of the Pahlavi University.

Partly as a result of the first three international congresses and exhibitions, Pope created his monumental work, unique of its kind, published in 1938 as *A Survey of Persian Art*, in six large folio volumes, to which some seventy world scholars contributed. A second edition of the *Survey* appeared in 1964 in thirteen smaller volumes. Other important books published by Pope: *An Introduction to Persian Art* (1931), *Masterpieces of Persian Art* (1946), and *Persian Architecture* (1964). Lesser books, and pamphlets and articles in American and English periodicals, comprise a bibliography too lengthy to describe, too numerous to list in this introduction.

he went into ecstasy. In order to show you the tune that he sang I have brought you from Tehran a record registering few verses from the beginning of the first book of Mathnavi, the Song of Reed, and the Saqinameh of Hafez which you will hear in a few moments if you so desire.

Before concluding I would like to state that Great Britain has given to the world many great men in every field of human knowledge. This very University of Cambridge has produced in modern times such great men as Francis Bacon, Newton and Darwin. In spite of Utilitarianism and Materialism which prevail in the world today I dare say that in the field of Oriental studies Edward Browne can be ranked with those great scientists and Great Britain must be proud to have given birth to such gallant servants of international understanding and dissemination of the spiritual heritage of mankind as Edward Granvill Browne.

Persian carpets were laid on the ground, Persian water-pipe on the mantle-piece, Persian miniatures on one wall and the following verses written on tiles were stuck on another wall

مقصد ز کاخ وصفه و ایوان نگاشتن	کاشانه‌های سربه فلک بر فراشتن
گل‌های رنگ رنگ و درختان میوه دار	در باغ و بوستان ز سر شوق کاشتن
دانی که چیست؟ - تا بمراد دل اندر آن	یک لحظه دوستی بتوان شاد داشتن
ورنه چگونه مردم عاقل بنا کنند	از خاک خانه‌ای که بیايد گذاشتن ؟

of which the translation would be:

The aim to erect a palace, portico and balcony
 Or houses raising the head to heaven,
 Or with zeal to plant in the garden
 Flowers of all colour and fruit trees,
 Dost thou know what is the aim?
 -To have at Heart's desire, one moment, a friend in joy.
 Otherwise how would wise men build
 From earth a house which they will have to leave and depart.

Edward Browne was so fond of Persian mysticism that Haj Pirzadeh, one of the venerable leader of the Order had given him in 1887 the honourable title of مظهر علی "the Revelation of Ali", the first Shite Imam, the son-in-law to the Prophet, a title which he used in signing Persian letters.

One of Browne's traits which showed that he had become spiritually Persian was his power of assimilation and understanding Persian mystical poems. During my whole life I have not seen a European able to sing Persian songs, but Browne sang Persian mystic songs in the same way that our Dervishes sang when he went to Persia, in the late nineteenth century. In singing verses from Rumi and Hafez he shook his head to right and left and was so profoundly moved that tears flowed from his eyes and some times

by students in need or important personalities who had taken refuge in Great Britain after the overthrow of the Parliamentary regime in 1908.

Edward Browne had all the reasons to be a happy man. His health, his wealth, his beloved wife and sons, his success in the pursuit of his ideal, all contributed to show him the bright sides of things. The pantheistic idealism of Jalalud-din Rumi and Hafez had cast its spell upon his mind and strengthened his faith in the goodness and nobility of human nature. And he conveyed this faith to whomever came in contact with him like myself. The only depression that he felt was in July 1914 when the first world war broke out which caused him to abstain from political activities and to concentrate his energy upon the completion of the third volume of his Literary History of Persia which was finally published in 1920. The reason for his dejection was that he and some 200 English University professors had signed a manifesto urging without result upon the British Government not to engage in a war against Germany, akin to the Anglo-Saxon, which had rendered immense services to Science and Culture, for the sake of strengthening the Russian autocracy which was oppressing many nations of the world.

As to his deep affection for Persia every line that he wrote, every word that he uttered, every step that he took bear testimony to this sincere attachment to our country and her culture. He spoke Persian like an educated Shirazi without the least accent. He used in his conversation and writing Persian verses expounding his idea and his feeling as our cultured people do. He knew many thousand verses by heart to employ them at the right time and occasion to give charm to his companionship. He read Persian verses as we do in bringing out the metre and music. He liked everything Persian. For example he wore an agate signet on his finger, his watch chain was made of Persian turquoise beads. At Firwood in his room

cited at the end of his letter two verses from Anvari, the famous poet of the 12th and 13 th century, wich are as follows:

همی شرم دارم که پای ملخ را سوی بارگاه سلیمان فرستم
همی ترسم از ریشخند ریاحین که خار مغیلان به بستان فرستم

which could be translated thus:

I am ashamed to present a locust leg to King Solomon's Court

I am afraid of flowers' derisions to send desert thorn to the garden.

In 1916 and 1917 very few people had a private car in England. Edward Browne however had one with driver but almost always came to Pembroke College by bicycle and went to the town on the same machine. His bounty was extreme to everybody without regard to his rank or occupation and he treated servants, drivers with great gentleness.

This gentleness was coupled with marked generosity, chiefly towards those in need or distress. Every Saturday morning he went to his Bank and filled his pockets with Banknotes and went by bicycle to the Eastern quarter of the town, entered the houses and distributed the money. On Saturdays he went to the hospitals to see the patients and the wounded soldiers coming from the continental battlefields and offered them flowers, cigarettes and chocolates.

As Lecturer I needed to train my students in the reading of the broken handwriting used in ordinary correspondence. Browne had a closet in his College room, full of letters by Iranians written in broken handwriting. I repeatedly begged him to give me the key of the closet in order to select a few of those letters, but each time he made some excuse because he did not want his bounty to be known. But my persistence caused him finally to yield reluctantly. In making a choice among the letters I found scores of them thanking the benefactor for the help received. They were signed either

the pamphlet I became so grateful to its author that I wrote him a letter to express my feelings. He replied at once in very affectionate terms, sending me at the same time the two volumes of his Literary History of Persia which had been published up to that time, and inviting me to visit him in Cambridge whenever I went to England.

I came to England in July 1916 and to Cambridge a month later. In October 1916 I was appointed Lecturer in Persian. The lectures took place at Pembroke College, one hour every morning. Almost always Browne lunched in his College Room and retained me as guest. Nearly every week I was invited to his house for tea or dinner. I was sometime alone and stayed many hours with him and sometime with other guests. In the hours that I spent with him I had the opportunity to know and admire him as a man of noble character, an erudite scholar of extreme modesty and generosity, a sincere lover of Persia and Persian culture.

When I arrived in Cambridge on August 11, 1916 I was a simple student of 22 years of age. He came to the Railway Station with his wife to meet and took me to their home, Firwood, on Trumpington Road which has become today a property of St. Faith School. His very warm reception, his kind manners, his generous hospitality, his simplicity, his charm made everybody his fervent admirer from the outset.

In spite of his unbounded knowledge of Persian culture and history he always insisted that he was just a student in that field. When we expressed our gratitude for the services he had rendered to our country he always tried to minimize his toils in the defense of our cause or in the creation of his monumental work on the intellectual history of Persia, called A Literary History of Persia. When our Minister of Education asked him, in 1925, for permission to translate and publish that fundamental work, he wrote back that he did not consider it worth being translated into Persian and

Some personal reminiscences of Edward Browne's character

I am happy to have been able, in spite of other engagements and the severe winter, to come from Tehran especially to attend the Celebration of the Centenary of the birth of our beloved Friend, Edward Granville Browne. I have to thank heartily Professor Arberry who has initiated the Celebration and the Pembroke College authorities who have kindly made the arrangement.

To partake in the Celebration I thought my duty should be to recall in brief some reminiscences of Edward Browne's traits since very likely I am the sole Iranian survivor who has actually spent more than a complete year with him, as a Lecturer in Persian, in close intimacy and frakness.

Before beginning my short memoirs, it would be of interest to know the circumstances under which I became acquainted with Browne. In 1913 when I was a student at the Teacher Training College of Versailles an Iranian friend handed over to me a pamphlet published by Edward Browne, antitled "The Reign of Terror at Tabriz" which contained 15 pages of description and 15 pages of photographs of Russian atrocities in Tabriz such as the hanging of the greatest Religious Leader of Azarbaijan, Thaqat-ul-Islam, on the most sacred day of the Shiite calendar, or the cutting vertically into two of a Constitutionalist and suspending each part on one of the town's gate. At that time I did not know English but the picture had moved me so effectively that I decided to learn English in order to be able to read the pamphlet. After six months of labour I was somewhat able to read and understand with the help of a dictionary. Having attentively read

that her husband put them into poetry. She also knew how to play musical instruments a thousand years ago. At the time we had embraced Islam, in which religion it was not allowed to develop and teach music, but we have done so.

I must say, however, that out of 300,000 who are in the primary schools at least one-third are girls. Now we have also ladies in the University. The National Teacher's College, which I mentioned, and of which I had the honour to be president for nine years, is the first to have opened its gates to ladies. At least 200 ladies have graduated from that college and are directors of secondary and other schools, inspectors of the Ministry of Education-and some of them have also been sent abroad; there is now one at Edinburgh University-others are in America-and I must say that in a great many of our mixed schools, elementary schools, in which we have co-education, we have found the ladies better teachers than men, because they have more patience and more attachment to the education of children.

At the School of Medicine we have a number of ladies studying medicine, pharmacy and dentistry; at the School of Law only this year a number have entered, because we have had so many other things to do with ladies. There is a School of Midwifery attached to the University; we have also Social Welfare workers, hostels for nurses, etc. Generally speaking, now that ladies are allowed to be unveiled (since 1935), I think great strides are being made towards their emancipation, and we are very happy to see that half of the population of Iran, veiled before and able to live only a life devoted to domestic questions and their homes, are now taking their part in the educational and social work of the country.

has made in the past. That is my belief and faith, and I think that of all those in the West who have had the privilege of acquiring an intimate acquaintance with Persia's culture. For our part, we sincerely hope that Persia may have such conditions and circumstances as will enable her accomplish this.

May I, on your behalf, thank Dr. Issa Sadiq most sincerely for having directed our attention to those matters. If any member of the audience would like to speak, or to ask any question, having due regard to our lecturer's great feat of physical endurance, please do so; we shall be glad to have your remarks.

A MEMBER: Mr. Chairman, I hope we realize how very important is the adoption of Western methods to all aspects of Persian culture, particularly the texts of Persia's major poets. As far as I can see, we have a lot to learn from the West in the adoption of Western methods of textual criticism, literary criticism, and of creative criticism; and the application of these methods to the texts of our major poets, especially Hafez and Jalal od-Din Rumi, would result in things of beauty not only for Persia but for the whole world.

Another MEMBER: I was interested to hear that women are being trained as teachers. May I ask what is the literacy of women in Persia now, and what is the position in regard to the education of girls?

Dr. ISSA SADIQ: That is a question which interests me enormously, because I have always thought that if we had to open one school it should be first for girls, since they become mothers and will be educators of future generations. We have done our best about that, although I must say that in the past the ladies of Persia were also educated. If you read the *Shahnama*, the Book of Kings, of Ferdowsi, written a thousand years ago, you will see that his wife was educated and read old histories and stories of Persia, and

and so bring a further contribution to the West, or to the world, in promoting progress, advancement, understanding and peace.

The CHAIRMAN: Ladies and Gentlemen, - For the past hour we have been listening to a most masterly exposition, given, as you have seen, without notes except for a few headings, which, I was able to see, were just a few words on a slip of paper. I think you will agree that for anyone to speak for an hour on a subject so vast, with so many facts and figures, names and places, all in their right perspective, in a language not his own without a note and without hesitation, is a most extra-ordinary accomplishment. For my part, I feel that I have been very greatly privileged to have witnessed it. His Excellency has taken us through the cultural history of Persia and shown us something of the magnitude of Persia's contributions to the science, commerce and art of the world, and has spoken with active hope of the part that Persia may play in the future. As I listened I could not help feeling that Persia's most outstanding contributions were those to the enjoyment of a peaceful life; she never invented tanks, or aeroplanes, or atomic bombs, but means whereby men and women could live at peace, and commerce pass freely from one part of the world to another; art, science, medicine for the comfort of the human species, poetry, painting, music—all these things to make life worth while provided men can live at peace with one another. And I think the note on which Dr. Issa Sadiq concluded is the right one; if we can have some generations, or centuries, of peace in the world, Persia will again come to the fore, as in the past, as one of the great creative nations, one of the great civilizing forces of the world. May it not be that through these centuries the great spiritual and cultural talents of Persia, lying dormant while the world has been passing through so many furnaces of unrest, will in a period of peace and calm once more make contributions to learning and culture at least equal to those she

Tehran; but in the rural areas literacy is very low.

Besides all these schools that have been created and the students who come to Europe, a number of important masterpieces of Western science and culture have been translated into Persian. I know by memory a few, but there are many more which I cannot remember. For instance, the *Discours de la Méthode* of Descartes which is the foundation of the philosophy and science of modern times, has been translated by the great and learned Foroughi into a language which cannot be imitated. If anyone who knows French cares to compare the Persian text with the French, he will see what great talent this man has shown in his translation of such a book. From French, the *Contrat Social* of Rousseau, *L'Esprit des Lois* of Montesquieu have been translated, also *Les Misérables* of Hugo; from English, *Eduction* by Herbert Spencer has been translated, and *The Origin of Species* by Darwin (in part); also quite a number of the plays of Shakespeare have been summarized and translated into Persian.

Now I must also mention at last something of the contribution made by the institutes lately created in Persia. There is now an Anglo-Persian Institute in Tehran, one in Isfahan and one in Shiraz; also the Institut Franco-Iranien in Tehran, and the Iran-America Relations Society created twenty-two years ago, as well as others. These, of course, are trying to show their own culture to our people by making different kinds of manifestations, such as by translations, by lectures, by theatres, dramas and so on.

I have already taken your patience for one hour, and I want to close by saying that, if the international situation allows it, if we are not prevented from carrying out reforms, and if no intrusion is made in our internal affairs, then I am sure we shall be able to get from the West part of the culture that is necessary for our regeneration, and that in doing so we can take the Western culture and make with it a synthesis with our own culture,

Science with 1,800 students, a School of Agriculture with 100 students, a School for Veterinary Surgeons with 60 students, a School of Technology in Chemistry, Mechanics, Electricity, with 300 students, a School of Theology with 120 students, and a School of Fine Arts with 100 students. I give you these numbers from memory because I have no library at my disposal to refer to, but I am sure they are more or less near to reality. They give you some idea of the size of our University.

It is only in the last fifty years that we have understood what La Salle, the French bishop, found three hundred years ago—that in the same way as you educate physicians to deal with medicine, so you have to educate teachers to deal with education; that teachers also need special preparation. Some twenty-five years ago, I should say, the first school for the education of teachers was created—in 1919 or 1920—and the first director was Mr. Abul-Hasan Forughî, uncle of our London Consul and our friend who is present here. That was transformed later into the National Teachers' College. It was only in 1932 that for the first time recognition was given by the country and a special law made to allow a number of schools for teachers to be created: now we have 35 schools or training colleges for teachers for elementary schools, from which come every year some 700 new teachers—men and women. Thus we have every year 700 new teachers, who will create 700 new classes, and that is the pace to which we can go for the present towards the development of public and compulsory education.

Then I must say that in the last twenty years we have done much to encourage literacy. Still, however, four-fifths of the population are illiterate. Twenty per cent. of children of school age go to the elementary schools, which have some 300,000 pupils—that is one-fifth of the 1,500,000 who should be at school. Of course, in the large towns—in the capital, for instance—the proportion of the literate is much greater, perhaps 80 per cent. in

history, in archaeology, at the National Teachers' College. A number of text-books has been published, some original, some translated from this and other countries, as a result of the application of the European method to our own culture.

We have also sent to the West, before the war, more than 2,000 students; and now we have, of course, a great number of students in this country, in France and in America—perhaps as many as before 1939. Some of these students have really contributed towards finding new things. The other day at Cambridge the Vice-Chancellor presented to me Dr. Semnad, a Persian who has been studying metallurgy and has got his Ph. D. degree in this science. The Vice-Chancellor of the University of Cambridge is a great man and what he says is of great value. He told me, "This man has made a contribution to science, I know his value," and Dr. Semand handed to me a paper which he had contributed to the Royal Metallurgical Society—a paper on metallurgy. A good number of these 2,000 Iranians, two of whom are present here, have discovered new things in physics, chemistry, science, mathematics. These are the younger men, of course, who have made such contributions to Western sciences.

We have also created the University of Tehran. In 1931 the draft of the University was prepared, and in 1934 the first plate of the new building was laid by the late Shah. First the School of Medicine was erected, and in 1935—one year later—for the first time dissected human corpses, a thing which could never have been dreamed of. Here, again, we have adopted the application of European methods to science. Now the University has expanded, it has about 4,500 students and comprises the National Teacher's College, which contains a School of Art and a School of Science with 1,000 students, a School of Medicine and Pharmacy and Dentistry with 1,000 students, a School of Law and Political

it arrives in a few days; but if to Persia, it has to go to Lebanon, Syria, Mesopotamia, and then to Persia, going through perhaps two thousand miles of desert and mountainous roads. Well, due to these facts—to these countries lying between our country and Western Europe, to the difficulty of communications, to the geographical position of Persia lying between Russia and England, so the obstacles created in our way by Tsarist Russia, and also, perhaps, due to the fanaticism of our religious leaders—we have been very slow in adopting Western civilization. It has taken us a whole century to realize that we must gain the sciences of the West—physics, natural history, chemistry, mathematics, and their application to industry, and the European method; that method which was described in *Novum Organum* by Francis Bacon in the seventeenth century. It has taken us three hundred years to realize that the induction discovered by that great scholar of this country was the one which would save us if we used it.

Well, but nevertheless, since the beginning of this century—chiefly from 1920 to 1940—great strides have been made towards the adoption of Western culture: because we had a respite, we had a moment of time in which we were not dragged this way or the other. During these twenty years we have done a great deal, and about this I want to mention a few facts. Of course, I am not going to speak about the railway, roads, transport, factories and buildings which have been made: these are cultural as well as useful for daily life, but I will take only the academic part—I will say a few words about the schools. We have created more than 2,000 primary schools, more than 200 secondary schools; we have created the National Teachers College, which was the nucleus of the University, in which modern scientific methods are used, because we have created laboratories, and in them we are using the methods of the West set up by Descartes and Bacon. Also, the same method has been used in literary research work, in literary

his poetry. And I might mention many other poets and writers like Nizami, Nasir-i-Khusrow, Manuchehri, whose works have been translated into Western languages.

In the field of art, I think every one of you will know the contribution of Persia, because it is in this country, and also in this Society, that several eminent members have spoken of it, like Binyon, Basil Gray and others; and also in this country there has been published by the Oxford University Press *A Survey of Persian Art*, to which seventy great scholars of the world—of Great Britain, America, Germany, France, Denmark and other countries—have contributed. It is in six big volumes, and shows the part that Persia has played in the domain of art—in textiles, architecture, calligraphy, pottery; in vases, in colour design, in painting, miniatures, metal work, and all types of art.

Having made these few remarks about the contributions of the past, I want to say what we have been doing to obtain from the West the things we need if we want to live a life harmonious with our time. I must say that in adopting the Western culture we have been very slow, because it is since the end of the eighteenth century that in this island steam power was discovered by James Watt and Stephenson, and it is from that time that steam power has been used in transportation and industry that Europe has obtained domination over the rest of the world. From that time we have understood, by the two defeats that we suffered at the beginning of the nineteenth century, that we have to learn new things from Europe. But, due to a great number of causes we have been very slow in adopting Western culture. Look at a map of Persia and you will see how many countries lie between our country and the West of Europe; see how difficult are the communications, how long are the distances. If, for instance, you want to send something from here to Egypt or Beirut, you put it on a boat and

an enormous number of poets and a great number of prose writers. Some of these are known more or less to the educated people of the West. The *Shahnama*, or Book of Kings, of Ferdovosi, who lived one thousand years ago, one of the greatest epic poets of the world, was translated wholly into French by Jules Mohl, who devoted forty years of his life to this translation, which he completed in 1878. In part it was put into English by James Atkinson and also by Robertson, into Italian verse by Pizzi, and into German by Ruckert and others. Even Matthew Arnold has paraphrased Rustam and Sohrab, an episode of the *Shahnama*, Book of Kings. You know, of course, Jalal-od-Din Mowlavi, whose work, the *Mathnavi*, was translated by our great friend, the late Professor R. A. Nicholson, of the University of Cambridge, who gave nearly all his life to understanding him, to publishing the Persian text and to translating the whole book into English. He also made comments upon it. The whole work is in eight volumes.

Then we have Hafiz, whose sweet lyrics have been translated many times into English, although the task has proved difficult if not impossible, and our respected chairman has just published a book on him with the text and translations of fifty of his odes and was kind enough to offer me a volume, which I appreciated very much.

Omar Khayyam is known to all because a great English poet, Edward Fitzgerald, translated his Ruba'iyyat into very fine English poetry. Of course, Khayyam has been translated into a number of languages of the West, and many people have tried translations: I have seen collections in Spanish, Russian, German, English and French.

Then of Sadi you have the collection *The Rose Garden* and *The Orchard*, which have been several times translated into the languages of the West. He is a great moralist, very optimistic, extremely eloquent and one likes to read

beginning of the ninth century-the first man to write a book on algebra; it did not exist before him, and he invented the way of calculation which is called algorithm, named after him. Also Buzajani, who lived in the tenth century, discovered the tangent, compiled the trigonometric table and made trigonometry an independent science.

Of course, there are so many in the field of mathematics that one would need a very long list to include them all. There was also Jamshid Kashani, the man who made astronomical tables and who first used decimals.

In all these fields Persia has contributed. And the calendar that was made by Omar Khayyam is so accurate that in more than four thousand years there is only one day of difference with the real movement of the sun. Khayyam also solved algebraic equations beyond the second degree. His book on algebra has been translated into English and French-into French by Waepcke in the middle of the nineteenth century, and into English by Davoud Qasir some fifteen years ago.

As I said, the list of those who have contributed in the field of mathematics is a long one, but if anyone is interested in going further into the subject he may refer to *The History of Mathematics*, by Professor David Eugene Smith, in two volumes.

Now I come to the field of literature. In this field, as you know, the vicissitudes of the times have done much harm to us, and very few things have remained from the time when we had not yet embraced the faith of Islam. There are perhaps some thirty small books, one of which-the *Ardaviraf-nameh*-I mention because a French learned man, Professor Benvenist, of the Collège de France, has considered it to be the pioneer in the work done later on by Dante in his *Divine Comedy*.

But if we take only the Islamic period of Persia we have still produced

of the West, the medieval universities of Paris, of Palermo, of Bologna and other places.

Now, not only have the Persians taken Greek science and philosophy and given them back to Europeans through Spain, but they have also composed original works; they have surpassed what the Greeks did in the domain of philosophy and science - a point not known to the West, unfortunately. If we take for instance, those people who are known as being Arabs, like Muhammad Zakariya Razi, known under the name of Rhazes, which means of the town of Ray, four miles to the south of Tehran. Rhazes wrote his books *Mansuri* and *Muluki*, which were translated soon after into Latin and taught in the universities of the Middle Ages. In the hospital which he also founded he performed operations; he performed these operations in the same way as they were done in the nineteenth century, and wrote observations about them and got results from them.

Another one whom I may recall is Avicenna, whose Canon on medicine was translated by Gerard of Cremona into Latin, and his book was taught in European universities until the middle of the seventeenth century.

Also in the field of mathematics Persia has done original work. There is in arithmetic a way of verifying the correctness of operation which is called "Dropping by 9," now used in any book on arithmetic, discovered by Avicenna a thousand years ago. Biruni is another Persian scientist, the first man who made the Table of the Density of the materials which they knew in those days. He was the man who measured the inclination of the orbit of the sun with the equator of the world; and what he has found differs from what is found now, and measured now by very accurate instruments, by only eight minutes. I think he found 23 degrees and 35 minutes as compared with the modern 23 degrees and 27 minutes.

We may take another one - Muhammad Kharazmi, who died at the

Moreover, the Arabic language, as you probably know, is very suitable for such a purpose because of the construction of new words and terms allowed according to its grammar. So many Persians wrote their scientific and philosophical books in Arabic; and those books were later on translated into Latin and other languages of the Western world; and, as they were first written in Arabic, all such Persians have been called Arabs, and no credit has been given to Persia for having produced this culture—a point which was made for the first time by the late Professor Browne in his *Literary History of Persia*, and, I think, a point which should also be raised more in detail in order to make our contribution more widely known in the Western world.

In the ninth and tenth centuries of the Christian era the Persians tried to harmonize Greek philosophy with Islam, and out of that many movements were created. One movement was by the Mu'tazila. The founder of this movement was a Persian. It was followed by the Brethren of Purity, the Ikhwan — as-Safa, of whom the founders were also mostly Persians. In those days they tried to banish superstition and to bring tolerance and liberalism into Islam. Later on, when the Saljuqs dominated the Caliphs in Baghdad, these learned and liberal-minded people were obliged to emigrate. They went to the North of Africa, and thence to Spain, where they taught what they knew of that philosophy and science; and they founded schools like those created first by the Nizam-ol-Mulk, a Persian Prime Minister, in Marv, Naishapur, Isfahan and Baghdad. They created schools at Cordova, Seville, Toledo; and to these schools went scholars from the West like Adelhard from England, Gerard of Cremona from Italy, Albertus Magnus from France; they went there and studied, and took back the philosophy and the science, and it was such scholars as these who created the universities

a very celebrated saint who accepted the doctrine of Mani, St. Augustine, who for nine years believed in Manichaeism but afterwards changed and refuted this religion and wrote his books for Christendom, having in mind those criticisms which were made by the Manichaeans against Christianity.

In the field of philosophy the contribution of Iran has not been less conspicuous. Of course, I mean philosophy in its broader meaning—in the Greek meaning—comprising philosophy and science. We know that before Islam the Greeks had always tried to get as much information as possible from Persian philosophy, as in the case of Plotinus, in the third century of the Christian era. In the sixth century, when Justinian, the Emperor of Byzantium, had decided to close the University of Athens because he considered the teaching of the Greeks contrary to Christianity, seven of the philosophers of Athens fled to Persia and were entertained by King Nushiravan, and when the treaty was made between Persia and the Eastern Roman Empire it was stipulated that these philosophers be allowed to go back to their country unmolested. But even if we put aside that part of our history and take only the part which comes after Persia had embraced Islam, we shall see what a great contribution has been made to philosophy and science. As soon as the Muhammadan religion was accepted by the Iranians, a great number of the books which had been translated a century before—the fifth or sixth century of the Christian era—from Greek into Syrian were translated by a number of Persians into Arabic. Also a number of other Greek books on science and philosophy were translated into Arabic. These books formed the foundation of the so-called Arabic philosophy, or Arabic science, because they were written in Arabic. When Persia embraced Islam her people had to read the Quran, which is in Arabic; the prayers are said in Arabic. For this reason Arabic was considered a sacred language, and was learned and used for writing scientific books, as was Latin in mediaeval times in Europe.

members of the royal family in Susa, the capital of Persia, decided to find out if the man who had taken over power was really a brother of the late King. As they were members of the family they managed to get into the palace and into the places where the king was, and they found that he was a usurper, not the brother of the king, and so they slew him. Then they had to decide about the kingship of Persia. They discussed first the creation of a republic, but finally decided to have a monarchy. They agreed that they would ride the following day outside the town of Susa and that the one whose horse neighed first should be made King of Persia. At night the groom of Darius took his master's horse outside where they had to go the following day and showed him a mare, and on the following day, when the seven members of the royal family rode through, it was Darius's horse which neighed first; and so the others jumped down and saluted him as King of Persia. That showed the kind of respect that the people had for the horse.

Now the second way in which Persia has contributed to the culture of the West is in the field of religion. The first Iranian prophet, Zoroaster, who, according to the findings of Professor Puré Davud, of the University of Tehran, lived about one thousand years before Christ, is the first man who brought religion with the book called the Avesta, a religion which has enormously influenced Judaism, which in its turn influenced Christianity and Islam, in the dualism – the principle of good and evil and the place of man in making the choice between good and bad; in man's expectation of a deliverer, named the Messiah or Sushiant in the Avesta; the existence of the hierarchy of angels; the resurrection.

Another Iranian prophet, was Mani, whose teaching from the third century of the Christian era to the fourteenth, for eleven hundred years, spread from the confines of China to France and Spain. Not all people were converted to it, but there were many conversions. You can take, for instance,

In the way of administering this great empire they needed communications and so they made very long roads connecting strategical centres and the capitals of Persia; and in doing so they also created the post, the relay post. As you know, the Greeks maintained postal communications by sending a messenger, who ran, and when tired walked, until he reached his destination. Persia first created the relay post; at every fifteen or twenty miles they had a post, with horsemen, and their bags for letters, so that messages were taken from one post to another and reached their destination in a very short time.

It was Persia, also, which formed the first cavalry and used chariots in war. The horse chariot has been of great importance in Persia. It was in Persia that horses were bred; it was there that they trained the horse, that they mounted it about fourteen hundred years before Christ, that they created the saddle, the bridle and the stirrup. It is in Persia that the horse has been used as a means of transportation; and in these times it created the same phenomenon as was created in modern times when steam power or the motor-car was first used. The Persians in the past, before Islam, used, of course, to consider the horse a member of the family, and when praying for themselves prayed also for their horses, as is shown by the prayers in the Avesta, the book of Zoroaster.

About the respect that the people had for the horse: you probably have heard the story of the accession of King Darius to the throne upon the neighing of the horse. You know certainly that when the son of Cyrus, Cambyses by name, went to conquer Egypt, a man who looked like his brother had taken up power in Persia. Cambyses had conquered Egypt for Persia. On his way back in Asia Minor he learned about Smerdis having taken over the power. King Cambyses died before reaching Persia but seven

have to speak for many hours and use many references, and this would be tedious for the assembly. I propose to limit my talk and I have a purpose in mind. If we except a very limited number of people in the West who are well acquainted with Persian questions and well versed in the literature of the East, generally speaking, the public of the West think that everything in this world is due to the culture of the west, and that these countries of ours, as it were, have done nothing; or, if they have done anything, it is ignored by, or unknown to, the common public. Taking that into consideration and also bearing in mind that even professors of universities write in their books, when they speak of Persia, that if the battle of Marathon had been lost the fate of civilization would have been dark, as if we had played no part in the civilization of this world - taking all these points into consideration, I propose to limit my talk tonight to a few points in order to put into relief some of the contributions that Persia has made to the culture of the West; then some of the efforts we have made lately to get from the culture of the West what we consider necessary for our own life and existence.

Let us see, then, what Persia has contributed to this culture of the West - first in the way of government organization. You know certainly that Persia was the first country to create a great world empire. And in creating that empire they organized it. The organization they set up has been an example for the Western countries, such as the Roman Empire. The division of the country into great provinces - some thirty in number - and the appointment of a Governor-General, or Satrap, at the head, and the organization of that great empire, which I have told you stretched from China to Libya and from the Danube to the Indus, was a great achievement of the Persians. The Court that was formed by the Kings of Persia has set an example for the sumptuousness, the glory, the great ceremony which have been adopted by other nations of the West.

about the Persia Society of that day, and I admired the work that it did in those times in sustaining a continuous fight against the imperialism which then prevailed. In that connection I have to pay tribute to two great, and lost, Persian friends of mine, the late Mushir -ol- Mulk (elder brother of H. E. Hussein Ala, our present Ambassador in Washington), who was then minister here, one of the founders of the Society, and to the late Professor Edward Browne, who devoted all his life to making Persia known to the Western world by his remarkable works on Persian literature, poetry and evolution, and by all that he did to sustain the liberals of Persia in their fight against the despotism of foreign intrusion.

The subject that has been indicated for my talk is extremely vast—"Persian Cultural Relations with the West"—vast both in space and in time; in time because it covers many thousand years, since we have twenty-five centuries of recorded history and many more thousand years of unrecorded history which are being discovered now by the excavations taking place at this moment in Persia. Also in space because our country at one time covered the whole area of the world known to the ancients from the confines of China to the desert of Libya, from the river Danube to the river Indus.

If we take now the meaning of "the West," in order to define our cultural relations with the West, we have to consider first Ancient Greece, then the Roman Empire, then Byzantium, then Mediaeval Europe, and, lastly, the Western countries of the modern and contemporary era. But do you think that I shall be able to treat all these questions in the three-quarters of an hour given to me? Impossible. Perhaps, also it would be too tedious. It would need a great number of hours to treat such a subject properly. Moreover, perhaps it would be improper to cover the whole question in a popular lecture, because to consider all the details of the problem one would

PERSIAN CULTURAL RELATIONS WITH THE WEST*

The CHAIRMAN, introducing the lecturer, said: Our business this afternoon is to listen to an address by our distinguished lecturer, Dr. Issa Sadiq, who is familiar to you all and does not require any tribute from myself to the career which he has had in Iran and the great things he has done for the advancement of education in that country. Here in England we feel it a privilege that he should have been associated with one of our greatest Persian scholars and of our greatest universities. Dr. Issa Sadiq was at Cambridge with Professor E. G. Browne for two years during the first World War. He was very largely instrumental in the foundation and opening of the University of Tehran, of which he was Chancellor in 1941. He has written extensively on educational problems in Persia in relation to the West, and it may be he will touch on that subject in the course of his lecture.

The LECTURER: Mr. Chairman, Excellencies, Ladies and Gentlemen- I have first of all to thank you for having given me the privilege of your coming to this meeting, inasmuch as it is the end of the day, after its hardships and in this rainy weather, and inasmuch as I fear that when you go from here you may feel that no new information has been added to your knowledge. It is a great pleasure for me to address the Iran Society and to meet its members. When I was a student in this country I heard so much

* Text of a lecture delivered by the author before the Iran Society on June 5, 1947, under the chairmanship of Professor A. J. Arberry.

Under the solitary moon;- he flow'd
Right for the polar star, past Orgunjè,
Brimming and bright, and large; then sands begin
To hem his watery march, and dam his streams,
And split his currents; that for many a league
The shorn and parcell'd Oxus strains along
Through beds of sand and matted rushy isles -
Oxus, forgetting the bright speed he had
In his high mountain-cradle in Pamere,
A foil'd circuitous wanderer-till at last
The long'd-for dash of waves is heard, and wide
His luminous home of waters opens, bright
And tranquil, from whose floor the new-bathed stars
Emerge, and shine upon the Aral Sea.

But Sohrab saw his thought, and held his hands,
And with a soothing voice he spake, and said:-

“Father, forbear! for I but meet to-day
The doom which at my birth was written down
In Heaven, and thou art Heaven’s unconscious hand.

.....

So, on the bloody sand, Sohrab lay dead;
And the great Rustum drew his horseman’s cloak
Down o’er his face, and sate by his dead son.
As those black granite pillars, once high-rear’d
By Jamshid in Persepolis, to bear
His house, now ’mid their brokeu flights of steps
Lie prone, enormous, down the mountain side—
So in the sand lay Rustum by his son.

And night came down over the solemn waste,
And the two gazing hosts, and that sole pair,
And darken’d all; and a cold fog, with night,
Crept from the Oxus. Soon a hum arose,
As of a great assembly loosed, and fires
Began to twinkle through the fog; for now
Both armies moved to camp. and took their meal;
The Persians took it on the open sands
Southward. the Tartars by the river marge;
And Rustum and his son were left alone.

But the majestic river floated on,
Out of the mist and hum of that low land,
Into the frosty starlight, and there moved,
Rejoicing, through the hush’d Chorasmian waste,

So delicately prick'd the sign appear'd
On Sohrab's arm, the sign of Rustum's seal.
It was that griffin, which of old rear'd Zal,
Rustum's great father, whom they left to die,
A helpless babe, among the mountain-rocks;
Him that kind creature found, and rear'd, and loved –
Then Rustum took it for his glorious sign.
And Sohrab bared that image on his arm,
And himself scann'd it long with mournful eyes,
And then he touch'd it with his hand and said:–

“How say'st thou? is that sign the proper sign
Of Rustum's son, or of some other man's?”

He spoke; but Rustum gazed, and gazed, and stood
Speechless; and then he utter'd one sharp cry:
O boy–thy father! and his voice choked there.
And then a dark cloud pass'd before his eyes,
And his head swam, and he sank down to earth.
But Sohrab crawl'd to where he lay, and cast
His arms about his neck, and kiss'd his lips,
And with fond faltering fingers stroked his cheeks,
Trying to call him back to life; and life
Came back to Rustum, and he ope'd his eyes,
And they stood wide with horror; and he seized
In both his hands the dust which lay around,
And threw it on his head, and smirch'd his hair,–
His hair, and face, and beard, and glittering arms;
And strong convulsive groanings shook his breast,
And his sobs choked him; and he clutch'd his sword,
To draw it, and for ever let life out,

But Sohrab answer'd him in wrath; for now
The anguish of the deep-fix'd spear grew fierce,
And he desired to draw forth the steel,
And let the blood flow free, and so to die:-
But first he would convince his stubborn foe;
And, rising sternly on one arm, he said:-

“Man, who art thou who dost deny my words?
Truth sits upon the lips of dying men,
And falsehood, while I lived, was far from mine.
I tell thee, prick'd upon this arm I bear
That seal which Rustum to my mother gave,
That she might prick it on the babe she bore.”

He spoke; and all the blood left Rustum's cheeks,
And his knees totter'd, and he smote his hand
Against his breast, his heavy mailed hand,
That the hard iron corslet clank'd aloud;
And to his heart he press'd the other hand,
And in a hollow voice he spake, and said:-

“Sohrab, that were a proof which could not lie!
If thou show this, then art thou Rustum's son.”

Then, with weak hasty fingers, Sohrab loosed
His belt, and near the shoulder bared his arm,
And show'd a sign in faint vermilion points
Prick'd: as a cunning workman, in Peking,
Pricks with vermilion some clear porcelain vase,
An emperor's gift-at early morn he paints,
And all day long, and, when night comes, the lamp
Lights up his studious forehead and thin hands-

By midnight, to a bubbling fountain's sound –
So slender Sohrab seem'd, so softly rear'd.
And a deep pity enter'd Rustum's soul
As he beheld him coming; and he stood,
And beckon'd to him with his hand, and said:–

“O thou young man, the air of Heaven is soft,
And warm, and pleasant; but the grave is cold!
Heaven's air is better than the cold dead grave.
Behold me! I am vast, and clad in iron,
And tried; and I have stood on many a field
Of blood, and I have fought with many a foe –
Never was that field lost, or that foe saved
O Sohrab, wherefore wilt thou rush on death?
Be govern'd! Quit the Tartar host, and come
To Iran, and be as my son to me,
And fight beneath my banner till I die!
There are no youths in Iran brave as thou.”

So he spake, mildly; Sohrab heard his voice.
The mighty voice of Rustum, and he saw
His giant figure planted on the sand,
Sole, like some single tower, which a chief
Hath builded on the waste in former years
Against the robbers; and he saw that head,
Streak'd with its first grey hairs;—hope filled his soul,
And he ran forward and embraced his knees,
And clasp'd his hand within his own, and said:–

“O, by thy father's head! by thine own soul!
Art thou not Rustum? speak! art thou not he?”

.....

Here is now an excerpt from *Sohrab and Rustum* as paraphrased by Matthew Arnold (1822-1888) in about 900 verses:

And Rustum to the Persian front advanced,
And Sohrab arm'd in Haman's tent, and came,
And as afield the reapers cut a swath
Down through the middle of a rich man's corn,
And on each side are squares of standing corn,
And in the midst a stubble, short and bare -
So on each side were squares of men, with spears
Bristling, and in the midst, the open sand
And Rustam came upon the sand, and cast
His eyes toward the Tartar tents, and saw
Sohrab come forth, and eyed him as he came.

As some rich woman, on a winter's morn,
Eyes through her silken curtains the poor drudge
At cock-crow, on a starlit winter's morn,
When the frost flowers the whiten'd window-panes -
And wonders how she lives, and what the thoughts
Of that poor drudge may be; so Rustum eyed
The unknown adventurous youth, who from afar
Came seeking Rustum, and defying forth
All the most valiant chiefs; long he perused
His spirited air, and wonder'd who he was.
For very young he seem'd, tenderly rear'd;
Like some young cypress, tall, and dark, and straight,
Which in a queen's secluded garden throws
Its slight dark shadow on the moonlit turf,

His mail became his winding sheet."*

And, finally, to show Ferdowsi's patriotism in its most pathetic language, here are a few verses in a translation which has kindly been put into poetry by Mr. Whitbourn, Assistant Director of the Anglo-Iranian Institute:

"Enemies, evil-tongued, lurk far and wide.
Legions of demons close on every side;
Not now the time complacently to wait,
Not now the day to doubt and hesitate.
Pity it were Iran should now decay,
The lion's refuge and the tiger's prey:
She that has been, since men's first reckonings,
The land of warriors, the land of kings,
Now sees confusion threaten everywhere,
And here the sharp clawed dragon makes his lair.
But if Iran survive not, let me die,
And through our country none but dead men lie;
Rather than yield her to the foeman's hand,
Let each man perish with his native land."

* From James Atkinson's *The Shah Nameh of Firdausi*, 1832, London.

Specimens of the Shahnama

Finally, let us see some specimens of the Shahnama. The beauty of Persian poetry lies half in the form, half in the idea. By observing the rules of prosody, grammar, rhetoric and euphuism, the verses are musical, harmonious and beautiful. Translation causes it to lose all the beauty of its form. Nevertheless, to show the dignity of the style, here is a specimen: (Professor Jackson's translation)

“Then Jamshid, the scion of glorious time,
With girt loins and full of his father's design,
Ascended the radiant throne in his stead,
In the manner of kings, a gold crown on his head.
With glory majestic his form was bedight,
The world, end to end, then conceded his right;
Prosperity waxed in the lane through his lead,
And the throne of the kings became glorious indeed.
Quoth he: ‘I am girt with the Glory Divine,
The office of King and of Priest I combine;
The hand of the wicked I'll cut short from sin,
Their soul toward the light it is I that shall win’,”

And to show the description of a battle, here is another specimen:

“ ‘Twas at mid-day the strife began,
With steed to steed and man to man;
The clouds of dust which rolled on high,
Threw darkness o'er the earth and sky.
Each soldier on the other rushed,
And every blade with crimson blushed,
And valiant hearts were trod upon,
Like sand beneath the horse's feet,
And when the warrior's life was gone,

has resuscitated and perpetuated the Persian language by this great masterpiece. All nations like poetry. The Iranians have a special taste for it. For us, prose has not had so much appeal and for this reason we have had many poets. So we have many books of poetry and few books of prose. The Persian language is preserved by its poetry, but a poetry comprehensible by the people, beautiful and bearing on subjects that the people like. All these three qualities exist in Ferdowsi's poetry. Of course, several hundred years later Sa'di and Hafez also produced poetry with these three qualities. Ferdowsi, more than any other one person, has forged the Persian language into a beautiful, facile instrument of expression. Ferdowsi's style is majestic, grand, dignified, fluent, grandly simple, beautiful. His teaching is singularly pure. All the Shahnama is fit to be read by children, while this is not so with the work of our other great poets. The language of Ferdowsi is extremely pure, with less than five per cent of Arabic words.

The Shahnama, as I said before, became very popular less than fifty years after Ferdowsi's death, and remains so up to the present day. It was and is sung before battles, recited in combats, read in villages, tribes, coffee-houses, community centres. Every day we have ten minutes of the Shahnama on the Radio. Ferdowsi himself realised what a gigantic and colossal service he had rendered when, in a moment of dark despair, he exclaimed:

"From poetry I have raised a tower high,
Which neither wind nor rain can harm.
Over this work the years shall come and go,
And he that wisdom hath shall learn its charm.
I shall live on, the seeds of words have I sown broadcast.
And I shall not wholly die."*

* Williams Jackson's translation.

of his stately verse. The schoolboy finds his ambition stirred and his imagination kindled. King and scholar, grandee and saint, have all been these many centuries nourished and refreshed at this inexhaustible fountain of wisdom and beauty."

By writing the Shahnama, Ferdowsi resuscitated the ancient history of Iran and caused it to be preserved for future generations. He made available to future generations the spirit of ancient Iran, when it might have been obliterated by the vicissitudes that have so often swept over her. If Ferdowsi had not written the Shahnama, all the history and all the chronicles and stories about the national life of Iran might well have been lost, like many other great works, in the events which have taken place in Iran. And even if they had not been lost, they would only have survived in such language as that of the history of Tabari (in Arabic) and the translation of Bal'ami (in Persian), which are not read by one out of 100,000 people.

Ferdowsi is the chief initiator and creator of the spiritual unity and force of Iran. The Shahnama has helped to hold the nation together despite the calamities that have threatened to dismember it. The resistance that Iran has shown to foreign invasions, such as the Macedonian, the Arab and the Mongol invasions, is due to her compact culture. This culture genius in making the Shahnama has comprehended and expressed in permanent form the essential elements of Iran's greatness, and the resistance which Iran was able to put up, and which helped to sustain Iran through such calamities as the Saljuq conquest of Iran and the Mongol invasion of the country, is due to Ferdowsi's work. An Iranian is proud to have had great men like Cyrus, Darius, Ardeshir, Anushiravan, Rostam, Bozorgmehr. An Iranian with such a glorious past does not consent to endure baseness: if he is subjected, he will exert himself to be saved.

Besides rendering all these great services with the Shahnama, Ferdowsi

Dinkard, the Bundaheshn containing information about doctrines, customs and traditions of the Zoroastrian religion. Many of the heroes of the Shah-nama, such as Kayumars, Jamshid and Fereydun are mentioned in these religious books.

Another source is the Alexander romance of which the Syrian and Arabic translations exist, while the Greek text of the pseudo Callisthenes is lost. Finally, the Aryan mythology, common to other Aryan peoples, is a source of the Shahnama. We may here mention the story of Zal, which reminds us of Paris, that of Esfandiyar, which recalls Achilles, that of Haft-khan, which reminds us of Hercules.

The Significance of Ferdowsi

Now let us see the importance of Ferdowsi's work. Professor Arthur Upham Pope, the well-known American specialist in Persian art, in an article contributed to the Supplement of *The Near East and India* of October 1934, writes:

"The significance of Ferdowsi cannot be exhausted by even the most generous and ample account of his poetry, nor even if thereto is added an appreciation of his admirable qualities as a man. For his greatness transcended these limits, and, like Homer, he has become a national institution and his poem an integral part of the national life. No poet has ever dominated the consciousness of a whole race more thoroughly, and none for so long a period. He has rendered to Persia all the precious gifts that the poet can confer: the vision of a more splendid and heroic world, the glamour of great personalities and deeds, the long voyages through realms of gold; enrichment and delight beyond any power to measure. Enchanted by his magic rhythms, even the lives of the lowliest have been touched with splendour. Brick-layer and camel-driver lighten their toil to the accompaniment

First, the Pahlavi Chronicles of the Kings, generally called the Book of Sovereigns (*Khodaynama*). We know that this book existed in the eighth century A.D. and was translated into Arabic by Ebn-e Moqaffa' in the middle of the eighth century, to which allusion is made by a great number of Arabic writers, such as Hamza. The Arabic translations were known to the world of Arabic literature. Unfortunately, the Pahlavi Chronicles of the Kings and their Arabic translation are lost.

Second, in the Islamic period of history, chiefly in the time of the Samanians who came to power in A.D. 876, a number of Chronicles of the Kings were written in prose or verse under the title of *Shahnama*, instead of the old title *Khodaynama*. We know of the existence of many such *Shahnamas* such as the *Shahnama* of Mas'udi, in verse; the *Shahnama* of Abol-Mo'ayyed Balkhi, in prose; and the *Shahnama* of Abu Mansur, in prose. This last one was written by the order of Abu Mansur Mohammad Ben Abdor-Razzaq of Tus, who was the Governor of Tus. The book was compiled from information gathered by four great learned Zoroastrians. This Abu Mansur *Shahnama* was made in A.D. 957, and was the source of the *Shahnama* of Ferdowsi. It must also be said that the poet Daqiqi had made 1,000 verses from the same *Shahnama* when he was assassinated by a slave. These 1,000 verses are included by Ferdowsi in the *Shahnama*.

Thirdly, works of the existing Pahlavi literature such as *Yadegar-e Zariran*, written about A.D. 500, or *Karnama-ye Ardeshir Babakan*, composed about A.D. 600, were also a source of the *Shahnama*. It must be said here that in comparing the sources of the episodes in the *Shahnama*, we see that Ferdowsi has faithfully reflected all the facts in his book.

Fourthly, there is the *Avesta*, the sacred book of Iran before Islam, together with a number of Pahlavi texts on religious subjects, such as the

mythical part of the Shahnama ends with the reign of Bahman. After Bahman, reigned Darab I and II, and after came Alexander the Macedonian, who is considered in the Shahnama as being a King of Iran by reckoning that the daughter of Philip of Macedonia was married to Darab II, who divorced her. He sent her back to Macedonia because he was displeased with her, and a son was born in Macedonia-Alexander. Thus, he was accounted a son of the King of Iran.

The Parthian dynasty came after Alexander, which is a historical dynasty but is very briefly treated in the Shahnama. According to history, there are 550 years between Alexander and the advent of the Sasanid dynasty; but in the Shahnama there are only 266 years. The reason is given by Mas'udi, the historian, in the book called *At-Tanbiho val-Ashraf*, written in A.D. 956. According to him, the Iranians believed that there would be only 1,000 years after Zoroaster and then the world would end; and, as Zoroaster had come 280 years before Alexander, they diminished the number of years of the reign of the Parthian dynasty in order that the world might have more centuries to live.

After the Parthian dynasty came the Sasanid dynasty, founded by one of the descendants of Goshtasp. This was Ardeshir Babakan, who resuscitated the Iranian Empire. The history of the Sasanid dynasty is adorned with romantic incidents, but the epic records the true history.

The Sources of the Shahnama

Let us see now what the sources of the Shahnama are. We know that our Kings had the custom of writing their chronicles under the name of "Chronicles of the King". We have the testimonies of Greek writers such as Ctesias, the court physician of Artaxerxes who died in 424 B.C., and of Agathias (A.D. 580). The sources of the Shahnama are as follows:

and reigned for 1,000 years, doing much cruelty, and so caused the people to revolt. Kava, a blacksmith, who had eighteen sons, of whom seventeen had been killed by the King for the pacification of his serpents, when asked to give his eighteenth son, rose, took his apron as the standard of liberty, and marched against Zahhak. The people hailed Fereydun, who was of the Kiani family, as the King of Iran. They chained Zahhak into a cave at the summit of mount Damavand, to the north-east of Teheran.

Fereydun reigned 500 years. Dividing his deminion between his sons, Iraj, Salm and Tur, the two latter were filled with envy because they considered that the part allotted to the youngest of the three, Iraj, which was Iran, was far better than Turan (Turkestan in Northwestern China) which had been given to Tur, and Asia Minor. which was given to Salm. So these two brothers killed Iraj. When the news was brought to Fereydun, he swore vengeance on Salm and Tur. Later on, the son of Iraj, Manuchehr, fought against his uncles and killed both Salm and Tur. Fereydun abdicated in favour of Manuchehr.

This fratricidal strife of the three sons of Fereydun was the beginning of wars between Iran and Turan, which fill a part of the legendary and true history of Iran. In the reign of Manuchehr a new element comes in to enrich the national epic. There was a noble family in Sistan, from which sprang a great number of heroes such as Nariman, Sam, Zal, Rostam and Sohrab. Amongst these, Rostam was the greatest hero who for centuries extricated the Iranian monarchs from their difficulties and fought against the enemies of Iran and the demons. One of the episodes of Rostam is the romance of Rostam and Sohrab, his son, which has been paraphrased and put into poetry by the English poet Matthew Arnold.

After Manuchehr, ruled Lohrasp; after him, Goshtasp, the protector of Zoroaster; and after Goshtasp, reigned his nephew, Bahman. The purely

there is the praise of God and the Prophet, the praise of wisdom, the way that the Shahnama was prepared. Then come the mythical, legendary chronicles and history of Iran from the beginning of time to the fall of the Sasanid Empire at the hands of the Arabs in the middle of the seventh century. This period comprises four dynasties of rulers: the first and the second, the Pishdadi and Kiani dynasties, which have not been proved to be authentic; the third, the Parthian dynasty, which is authentic but not exactly recorded; and the fourth, the Sasanid dynasty, which is authentic. Of the Pishdadi dynasty, four kings ruled over Iran. In the reign of the first three, people learned how to tame animals, how to make war upon demons, and discovered fire. The fourth King was Jamshid, who reigned 700 years. The most important events of Jamshid's reign were the invention of arms, the weaving of cloth, the taming of animals, the use of metals, the making of boats, the use of plants as medicines, the making of clothes and the inauguration of Now Ruz (New Year's Day). Jamshid flew on a throne borne by demons, upon which he claimed divine honours. This caused the grace of God to leave him and a man, a usurper, by the name of Zahhak, rose and overthrew him. The name of Zahhak appears as Azhidahak in the Avesta of Zoroaster, from which word comes *ezhdeha* "dragon" in modern Persian; but the form that has been given to his name is an Arabic form and shows the hate that the people of Ferdowsi's time had towards the Arabs who had conquered the land. According to the Shahnama, the Evil Spirit, or Ahriman, appeared to Zahhak and induced him to kill his father and to take his diadem. Zahhak did so and Ahriman came to him and kissed his shoulders, whereupon two serpents grew from them. When they were cut, they grew again. Then Ahriman appeared to him and said that the only means of preventing these serpents from annoying him was to give to each of them every day the brains of two people. Then Zahhak conquered Iran

number of very beautiful manuscripts which have precious illuminations. One of these manuscripts is the Baysonqor edition of the Shahnama, which is in the Golestan Library, written in the year 1425, which is a royal book and the basis for a great number of subsequent editions. It is magnificently ornamented and has richly coloured illustrations of impressive dignity.

From old times, the Shahnama has been translated into foreign languages, such as Arabic, by Al Bandari in 1224; into Turkish by Tatar Ali in 1510; into Urdu; into French by Jules Mohl; into Italian by Italo Pizzi; and parts of it have been translated by Atkinson and Robertson into English; and by Rueckert into German; etc., etc. In 1967, the UNESCO has published in its Collection of Representative Works an abridged translation of the Shahnama into English by Reuben Levy, the late Professor of Persian at Cambridge University, under the title *The Epic of the Kings*.

The most important critical editions of the Shahnama are those of Turner Macan in 1829, in four volumes, published in Calcutta; of Jules Mohl, in seven volumes, published in Paris from 1838 to 1878; of Vullers, published in Leyden, in three volumes, from 1877 to 1884. There is also a Synopsis of the Shahnama by Mohammad Ali Forughi with some 25,000 verses, published in 1934 in Teheran. There is also the critical text published by Minovi, Eqbal and Nafisi in ten volumes in 1934 in Teheran.

Concerning the other book, *Joseph and Zoleykha*, investigations made by Professor Abdol-Azim Qarib and published in the *Educational Review* of the Ministry of Education in the months of Dey and Bahman 1318 (January 1939), indicate that this book was not written by Ferdowsi but belongs to a minor poet living some fifty years after Ferdowsi.

The Content of the Shahnama

Now, let us see what this huge work contains. In the Introduction,

and the Minister replied: "It is the poor Ferdowsi, who has obtained no reward for his toil".

Thereupon, Mahmud asked his Minister to remind him when back in Ghazna to make good the wrong and to reward Ferdowsi. When they reached Ghazna, Mahmud ordered that 60,000 dinars (gold coins) be sent to Tus to Ferdowsi and that apologies be made to him. The money was loaded on royal camels; but, when they entered Tus, the camels entered one gate while the body of the poet was being taken out through the other. The money was then offered to Ferdowsi's daughter, who refused to take it. This was reported to the King and he ordered that the preacher who had not allowed the poet's body to be buried in the public cemetery be expelled from the town and that, with the money, a rest-house be built at Chaha on the road between Neyshabur and Marv which passed by Tus. Another biographer says that the money was taken to the poet's sister, and she said that her brother had wished to build a bridge on the Kashafrud river with the reward that he would get for the Shahnama, and this desire was fulfilled.

The Shahnama

Now, let us look at Ferdowsi's works. Of course, his masterpiece is the Shahnama; but there is also another book called *Joseph and Zoleykha* (Potiphar's wife), which is also attributed to him.

Ferdowsi himself says in the Shahnama that the book has 60,000 couplets. Noeldeke, the German orientalist, in examining forty manuscripts has found that they contain mostly from 48,000 to 52,000 couplets, one of them having 61,266 couplets. The critical edition of Tehran, prepared at the time of the Millenium in 1934, contains 56,570 couplets.

Less than fifty years after Ferdowsi's death, all the Persian-speaking peoples showed great attachment to the Shahnama and there is now a great

of Yazdegerd of the Sasanid dynasty. This manuscript had a preface of 100 verses of satire against Mahmud. Ferdowsi read the satire to Shahryar and said that he would dedicate the Shahnama to him because it was the history of his ancestors. Shahryar received Ferdowsi with great respect, consoled him and advised him to leave the Shahnama dedicated to Mahmud as he himself was his vassal. Moreover, he asked Ferdowsi to give the satire to him to be destroyed because Mahmud would repent and would send for him and give him satisfaction. The following day he sent 100,000 derhams and took the satire. Ferdowsi went back from Tabarestan to Tus, spent the last years of his life in desolation and poverty and died in A.D. 1025. The fanatical Sunnite preacher of Tus prevented his body from being buried in the public cemetery, as he had been a Shi'ite. His body was buried on his own property, the garden near the gate of Razan.

Nezami Aruzi relates that in 1121 he heard in Neyshabur from Amir Mo'ezzi, the Poet Laureate of King Sanjar, that he had heard from Amir Abdor-Razzaq how, when Mahmud was returning from one of his expeditions to India, he came on his way to Ghazna to a fortress occupied by a rebellious chieftain. Mahmud sent a man to the rebel telling him to come the following day to pay his obedience and receive the robe of honour. On the following morning, the King coming from his troops, with his Minister at his right side, moved and saw the messenger coming from the opposite direction. The King asked his Minister; "What do you think he brings?" The Minister replied with this verse of Ferdowsi:

"And should the reply with my wish not accord,
Then Afrasyab's field and the mace and the sword."*

The King asked: "Who has made this verse which sounds so manly?";

* Translation by Prof. Edward Browne.

Then a new motive came in and that was to find a great patron to whom he might dedicate the book in order to get a reward. This patron he found in the person of Mahmud, the Qaznavi, who mounted the throne in A.D. 999. It is clear, therefore, that the story that Ferdowsi was asked by Mahmud to write the *Shahnama* is false since Ferdowsi had most probably finished the first edition in 994 i.e., five years before the advent of Mahmud.

About A.D. 1010, perhaps at the recommendation of the Governor of Tus and Nasr ibn-e Naser ed Din, the brother of Mahmud, Governor-General of Khorasan, Ferdowsi was induced to take his book to Mahmud at the capital, Ghazna. He prepared a complete manuscript in seven volumes and, most probably accompanied by his scribe and also by his rhapsodist, went to Ghazna. The book was presented to the Shah, but Mahmud did not pay much attention to it, the reason perhaps being that the book sang the glories of the Iranians and the wars against the Turanians, and Mahmud had no taste for such songs. According to the biography written by Nezami Aruzi who visited Ferdowsi's tomb less than a century after the poet's death, in his book called *The Four Discourses*, only 20,000 derhams (silver coins) were sent by Mahmud to Ferdowsi. Ferdowsi became extremely indignant; went to the bath, came out, drank a glass of beer and gave the money to the bath-man and the beer-dealer. The news was brought to the notice of the King, who was enraged and threatened to trample Ferdowsi to death with his elephants. Thereupon, Ferdowsi left Ghazna for Harat and there hid himself for six months in the house of Esmail-e Varraq, the father of Azraqi, the poet. Mahmud's agents searched for him in Tus and went back to Ghazna. Then Ferdowsi came out and went from Harat to Tus, prepared a copy of the *Shahnama* and took it to Sepahbod Shahryar, the ruler of Tabarestan (Mazandaran). He was of the Bavand dynasty and a descendant

HIS LIFE

Now we have to see how this great poet lived. Unfortunately, the records of his life are scanty. Of course, there are a number of biographers, historians and translators, such as Nezami Aruzi, Dowlatshah, Mohammad 'Awfi, Bandari, Ebn-e Athir and others who have given to us a number of stories, anecdotes and details, but many of the facts related are contradictory. So the best way to get an exact account of his life is to study the text of the Shahnama. This has been done by several Iranians and Europeans, such as Mr. Taqizadeh in the magazine called *Kaveh*, or Noeldeke in his *Das Iranische Nationalepos*.

According to all these studies, Ferdowsi was born in Bazh, in the province of Tus, some 12 miles to the N.E. of Mashhad, most probably in A.D. 934. Ferdowsi is the pen-name of the poet and is derived from the same root as "paradise". He was of old Iranian stock, the gentry. He was rich enough to be independent. According to the text of the Shahnama, he had read extensively in Persian and Arabic. He knew philosophy, astronomy and astrology profoundly. At an early age, he married an educated lady who was a musician, and who was much loved by him and who encouraged him in his great task. She bore him two children: a son, who died when thirty-even, for whom Ferdowsi mourns in a touching elegy; and a daughter, who survived him. At about forty-five years of age, Ferdowsi began to write his masterpiece, the Shahnama. His main motive in undertaking this great enterprise was to revive the glory of ancient Iran and to win immortal fame. He repeatedly expresses in the book his wish to live long enough to be able to finish his work and also his wish that his wealth might last long enough to allow him to conclude the book. After a score of years of toil his work was not yet completed, but his means of livelihood were almost finished.

FERDOWSI

His Life, His Personality, and His Work

In my opinion, Ferdowsi is the greatest Iranian poet. He has produced the greatest and oldest masterpiece of poetry in Persian. As far as the volume of the work is concerned, his Shahnama (The Epic of the Kings) contains 60,000 couplets as compared with the other prolific Iranian writers, such as Mowlavi who produced 25,000 verses, or even with the greatest European epic writers, namely Homer with 15,000 lines in both the Iliad and the Odyssey, or Virgil with less than 10,000 in the Aeneid, and shows the huge amount of work which has been accomplished by this great genius of Iran.

Ferdowsi has made the personality of his nation stand out in relief. He has sung the glories of the past, has made us aware of ourselves, extended our consciousness, and in reviving the past, has created confidence in the future.

Ferdowsi is the best prototype of a good Iranian. He has all the admirable qualities of a great man. He is noble by nature, strongly self-reliant, very human. He is moved by the misfortune of both friends and foes. He has great self-respect, lofty feelings, is a good Shi'ite, but extremely tolerant. He has taste for the pleasures of life, but besides all these great qualities he is extremely patriotic, but not egoistic or selfish and not xenophobic. He never flatters as was the custom of the poets in those times. He reflects his own qualities in his best heroes.

Nous avons envers lui une grande dette de gratitude qui ne pourra être acquittée que par les générations à venir. BROWNE vivra toujours dans nos coeurs et la Perse gardera de lui le souvenir ineffaçable, le souvenir précieux et cher d'un grand et noble Ami qui a tout fait pour réduire ses souffrances et la faire aimer.

guerre soignés dans les hopitaux de Cambridge soit à déchiffrer les documents qu'il avait ramassés sur la Religion du Bâb dont il fit en 1918 un ouvrage nommé "Les matériaux nécessaires à l'Etude de la religion du Bâb". Après la chute de l'Impérialisme russe, l'oppresseur de la Perse, BROWNE a repris son oeuvre.

Vers la fin de la guerre, en 1918, il a fait un discours plein de verve et d'éloquence devant l'Académie de Londres où il a donné une esquisse du mouvement constitutionnel en Perse pour dire quelle devait être la politique suivie par la Grande Bretagne dans notre pays. Ce discours a été publié par l'Académie.

En parlant des services que notre regretté Ami a rendus à la cause nationale persane je n'ai pas voulu parler des aides matérielles et morales qu'il a apportées aux réfugiés persans, victimes de la tyrannie étrangère, qui avaient pris le chemin de l'Europe pour échapper au sort funeste qui les attendait dans leur patrie même. Le château de Firwood près de Cambridge où vivait BROWNE était un asile pour tous les Persans qui se rendaient en Angleterre, et l'hospitalité qu'il réservait à nos compatriotes était sans limite et sans borne. Les Persans qui s'y rendaient se croyaient chez eux, dans leur propre pays, tant par la façon dont étaient aménagé le château que par l'accueil chaleureux dont ils étaient l'objet.

Après ce court exposé vous voyez, Messieurs, quels motifs nous ont poussés à organiser cette réunion commémorative. Dans la personne de BROWNE nous avons perdu un grand Ami qui a consacré tout son être pour nous faire connaître au monde. Cette grande âme généreuse n'avait pas seulement de la sympathie et de l'admiration pour notre pays mais de l'amour, de l'amour pur, profond et désintéressé que l'on voit dans toutes ses oeuvres et dans chacune des lignes qu'il a écrites.

qui veut dire qu'il a dédié le livre à tous ceux qui ont aidé la Perse par leur langue, leur plume ou leur sabre ou qui ont souffert pour elle pour briser ses chaînes et la rendre une Nation libre et indépendante.

Plus tard, en 1911, au moment de l'Ultimatum russe et l'invasion de la Perse par les troupes du Tzar notre bien Regretté Ami a employé toute son activité à éclairer l'opinion publique en Europe et montrer que la Perse était l'objet de la plus injuste et la plus infâme oppression. Il a écrit d'innombrables articles dans le "Manchester Guardian", le "Nation". Il a donné plusieurs conférences dont l'une en présence de dix mille auditeurs à Albert Hall de Londres. Il a fait des démarches auprès des personnes influentes des milieux politiques de Londres. Il a publié plusieurs pamphlets dont les deux plus importants s'appellent la "Crise persane de Décembre 1911", le "Règne de la Terreur à Tabriz" où l'auteur publie en même temps les photographies des Persans pendus ou coupés en deux par les cosaques de l'ancien régime russe.

Pour répondre aux calomnies qu'on faisait courir contre la Perse dans la presse étrangère, BROWNE a publié en 1914 son livre intitulé "La poésie et la presse de la Perse moderne" où il essaie de démontrer qu'il y a un génie national en Perse qui a été éveillé en 1906 et qui s'est manifesté aussi dans un genre nouveau de poésie patriotique et un genre nouveau de prose.

Quand la guerre mondiale a été déclarée en 1914 BROWNE qui était d'une nature élevée et très sensible avait une telle horreur de la catastrophe qui s'était déclanchée que, comme il me le disait lui-même, il voudrait ne pas être venu au monde pour ne pas assister à l'effroyable calamité qui se déroulait. Pendant toute la durée de la guerre il ne lisait même pas les journaux et passait son temps soit à porter des secours aux blessés de la

grande partie de son temps à défendre notre cause.

A ce moment là on tachait de faire croire en Europe qu'il y avait en Perse non pas une révolution nationale mais une insurrection locale suivie de désordres et d'anarchie. Le feu Professeur par des articles, des brochures et des conférences essayait d'anéantir l'effet des propagandes anti-persanes qui se faisaient dans le monde occidental. C'est dans ce but qu'il a fait former le Comité de Perse, The Persia Society, composé des membres éminents de la Chambre des Lords et de la Chambre des Communes, comité qui pendant plusieurs années et à des moments critiques et difficiles de 1908 à 1912 a influencé d'une façon très sensible l'opinion publique en Angleterre et en Europe.

C'est également dans ce but qu'il a publié en 1909 sa "Révolution persane", bel ouvrage dans lequel il explique les causes de la Révolution et en expose le développement. Savez-vous à qui il a dédié ce livre? Je vais vous en lire la dédicace:

DEDICATION

To all who by their thought, or word or deed
Have aided Persia in her hour of need,
Whether by tongue, or pen, or sword they wrought,
Whether they throve or suffered, spoke or fought,
Whether their services were small or great,
This book of mine I humbly dedicate.
May these approve my poor attempt to trace
This final effort of an ancient race
To burst its bondage, cast aside its chain,
And rise to life "a Nation once again"

L'Almo'djam qui est le plus complet sur la Prosodie persane

المعجم فی معاییر اشعار المعجم

L'Histoire de Djoveyni, qui jette la lumière sur la conquête mongole.

تاریخ جهان گشای جوینی

Par la publication de tous ces ouvrages BROWNE a fait revivre en partie notre littérature.

Je ne puis ici que citer le témoignage de notre grand érudit, Cheykh Mohammad Khan de Quazwin qui dit dans son introduction à Almo'djam :

در حقیقت در تاریخ ایران نظیری برای مقایسه خدمات این وجود سراپا وجود در ترویج و احیاء علوم و ادبیات در میان نیست جز در تاریخ سلاطین کبار مانند سلطان محمود غزنوی و سلطان سنجر سلجوقی در صورتی که در خدمات آن پادشاهان بزرگ باعث عمده حب وطن و غایت قصوی ترقی قلمرو حکمرانی خود ملحوظ بوده و فقط این شخص شخیص محترم است که وقت گرانبهای خویش را بی هیچ روی و ریا و ملاحظه غرض شخصی وقف احیاء و اشاعه زبان اجنبی نموده است.

C'est - à dire qu'il n'y a personne dans notre histoire dont les services rendus à la littérature persane puissent être comparés à ceux de BROWNE, excepté ceux rendus par les grands rois tels que Mahamoud Ghaznavi le Patron de Ferdowsi et Sandjar Seldjoukide, le Protecteur de Anwari. Et tandis qu'eux travaillaient dans l'intérêt de leur propre pays BROWNE faisait tout pour la renaissance et la propagation d'une langue qui n'était pas la sienne.

Passons maintenant aux services qu'il a rendus à la cause nationale persane.

Déjà en 1887 quand BROWNE écrivait son ouvrage intitulé "Un an au milieu des Persans" où il racontait son voyage en Perse, il plaignait le peuple persan d'avoir un gouvernement corrompu à la tête. A partir de 1906 où la Révolution s'est déclarée en Perse, notre Regretté Ami a consacré une

orientalistes s'étaient intéressés à la littérature persane et avaient traduit et imprimé certaines oeuvres de nos grandes écrivains, il est vrai qu'il y a eu un Jules Mohl pour traduire Ferdowsi, un Kazimirsky pour étudier le poète Manoutchehri et mettre son divan en Français, mais jamais avant BROWNE un livre complet sur la littérature persane n'a été rédigé.

Pour pouvoir nous donner le résultat de ses études, de ses recherches et de ses lectures, BROWNE a dû lire des centaines, je dirais des milliers de livres en Persan, en Arabe, en Turc, en Anglais, en Français, en Allemand, en Espagnol, en Italien, et même en hébreu et syrien.

Cette histoire de la littérature persane est un monument qui vivra tant que le monde existera et, à elle seule, elle serait suffisante pour provoquer notre gratitude envers celui qui l'a composée. Mais BROWNE a écrit un nombre infini d'articles sur la littérature persane dans différentes revues telles que le Journal de la Société Royale d'Asie. Il a aussi donné des conférences qui ont été publiées en forme de brochures dont l'une des plus intéressantes est "The Literature of Persia".

Mais ce n'est pas là tout le service que le bien regretté BROWNE a rendu à notre littérature. Un autre genre de service non moins important a été la publication d'un grand nombre de textes persans dans les meilleures imprimeries de Beyrout et de Leyden en Hollande.

Certains de ces textes ont été minutieusement corrigés par des érudits persans et européens dont BROWNE lui même et ensuite publiés; certains d'entre eux ont été aussi traduits en Anglais par le Professeur défunt.

Ces textes se comptent au nombre de vingt. Je ne vous en cite que trois des plus remarquables.

چهارمقاله نظامی عروضی نézami Arouzi
Les Quatre Discours de Nézami Arouzi

La mort du Professeur E.G. Browne

Le Comité du Parti Radical m'a choisi pour faire ici une causerie commémorative, en Français, aussi courte que possible, pour rappeler les grands services que le bien regretté Professeur BROWNE a rendus à la Perse, pour exprimer notre vive reconnaissance pour ces services et notre profonde douleur de sa mort.

Ma tâche est doublement difficile d'abord parce que je dois parler dans une langue qui n'est pas la mienne, ensuite parce que je ne suis ni poète, ni orateur et il faut être l'un ou l'autre pour pouvoir exprimer les émotions qu'on ressent.

C'est pourquoi je demande votre indulgence et vous prie de m'excuser si je ne m'exprime pas d'une façon suffisamment claire.

Mon collègue et ami, M. Chariatzadeh, vous a parlé tout à l'heure de la biographie du professeur qui vient de mourir. Je dois maintenant vous exposer, en grandes lignes, les services qu'il a rendus à la Perse. Ces services peuvent se diviser en deux catégories:

- 1) Services rendus à la littérature persane.
- 2) Services rendus à la cause nationale persane.

L'ouvrage le plus important composé par le regretté Professeur BROWNE et qui lui a pris presque quarante années de sa vie est l'Histoire de la littérature persane depuis Zoroastre jusqu'à nos jours, en 4 volumes, plus de 2,200 pages écrites en Anglais. Il est vrai qu'avant lui d'autres

شماره ثبت در دفتر کتابخانه ملی

۸۲۸

Chehel Goftâr

(The texts of forty lectures)

delivered by

Issa Sadiq, Ph.D.

Emeritus Professor

University of Tehran

University of Tehran Press

Aug. 1973